

درسنامه کلیات امامت

تبیینی جامع درباره امامت
و جانشینی پیامبر اسلام



مهدی یوسفیان


بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه کلیات امامت

نویسنده:

مهدی یوسفیان

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه کلیات امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه:یوسفیان، مهدی، ۱۳۴۹ -

Yusufiyan, Mahdi

عنوان و نام پدیدآور:درسنامه کلیات امامت : تبیینی جامع درباره امامت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم/مهدی یوسفیان.

مشخصات نشر:قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری:۴۱۶ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۰-۱

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه: ص.۴۰۱.

موضوع:امامت

موضوع:Imamate

موضوع:امامت -- دفاعیه ها

موضوع:Imamate -- Apologetic works

رده بندی کنگره:BP۲۲۳/ی۹د۴ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۳۹۶۲۶

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه کلیات امامت

تبیینی جامع درباره امامت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

مهدی یوسفیان

ص: ۳

درسنامه کلیات امامت (تبیینی کامل درباره امامت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم)

مؤلف: مهدی یوسفیان

ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت

صفحه آرا: رضا فریدی

طراح جلد: عباس فریدی

نوبت چاپ: اول/ بهار ۱۳۹۷

مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر

شابک: ۱-۳۰-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: هزار نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

O قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ۲۴/

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰/ ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی۱۲۳) / فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰-۰۲۵

o www.mahdi۳۱۳.ir

o entesharatmarkaz@chmail.ir

کد فایل۰۲۹۰۱۰۲-۳

ص: ۴

فهرست مطالب

درس سوم: رابطه نبوت و امامت ۴۷

راز ختم نبوت ۵۰

ص: ۶

ص: ۸

ص: ۱۳

مقدمه ناشر

بحث پیرامون امامت، فقط گفتگو درباره یک حاکم اجتماعی و سرپرست جامعه نیست؛ بلکه سخن درباره کسی است که به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا، امامت مسلمین را به عهده می گیرد. واقعیت آن است که وجوب وجود امام و نظام امامت اگرچه مورد اتفاق دو گروه شیعه و اهل سنت است، ولی ماهیت و تعریفی که پیرامون حقیقت امامت پذیرفته شده متفاوت است. شیعه امام را در جایگاه جانشینی پیامبر، عهده دار اموری می داند که بر دوش پیامبر بود(البته به جز اختصاصات پیامبر) در حالی که مراد متکلمین اهل سنت از ریاست عامه در امور دین و دنیا، رهبری فراگیر امام فقط در حوزه امور اجرایی و اجتماعی است.

در اندیشه شیعه، امامت عهدی الهی بوده و مأموریت امام آسمانی است. امام را باید جانشین پیامبر اسلام و امامت را ادامه نبوت و رسالت دانست. وظیفه اصلی امام در نظام دینی و الهی اسلام آن است که مردم را در مسیر دین و نیل به تکامل و قرب به خدا هدایت و مدیریت کند و رهبری و حاکمیت سیاسی یکی از شؤون و کارکردهای او محسوب می شود. امامت یعنی انسانی در حدی قرار بگیرد که به اصطلاح یک انسان کامل باشد که این انسان کامل به تمام وجودش می تواند پیشوای دیگران باشد.

هویت مکتب شیعه با امامت پیشوایان آسمانی به عنوان واسطه بین عرش و فرش در هر زمان عجین شده است. حقیقت شیعه یعنی اعتقاد به وجود حجت الهی در هر زمان. شیعه با اعتقاد به امامت گره خورده است و با این طرح، راه خویش را در تاریخ آغاز کرده و در این راه رنج ها برده است. و آن قدر که در این راه جان فشانی شد، در مورد هیچ یک از دیگر آموزه های دین، فداکاری نشده است. این اهتمام، از آن جا برخاسته که بنابر سخن

خدا در قرآن، امام مکمل دین و متمّم همه ی نعمت هایی است که خداوند در هستی قرار داده است. (مائده/۳)

نوشتار پیش رو، تبیینی از بحث امامت از منظر شیعه، متناسب با سرفصل های آموزشی مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم می باشد که با همکاری «پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی» تدوین گردیده است. امید است این کتاب گامی مفید و مستدل برای نشر معارف مکتب شیعه باشد.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم

مهرماه۱۳۹۶

ص: ۱۵

مقدمه

امامت اهل بیت بی بدیل ترین هدیه و عنایتی است که از طرف پروردگار مهربان به پیامبر خاتم ارزانی شد تا به عنوان ثقل دوم میراث پیامبر در کنار قرآن کریم،(۱) راه گشای زندگی بشر باشد. والا ـ آموزه ای که در منظومه معارف دین چون خورشید تابنده ای درخشیده و سراج منیر راهبران قله کمال و سعادت است.

نوشتار پیش رو، اثری ناچیز و برگرفته از تلاش سخت و پیگیر علمای شیعه است که در طول قرون متمادی و در دوران سخت و پر آشوب عصر غیبت آخرین حجت الهی و پیشوای آسمانی حضرت امام مهدی علیه السلام پرچم دار تبیین معارف دینی بودند. نویسنده با اعتقاد به اینکه اندیشمندان شیعه حق مطلب را در زمینه تبیین مباحث امامت ادا کرده و حجت را بر همگان تمام کرده اند، استفاده فراوانی از کلمات آنان در این نوشتار برده است؛ که علوّ درجات و همنشینی با اولیای ابرار الهی را برایشان خواستارم. و برای استاد بزرگوارم حضرت حجت الاسلام و المسلمین علی ربانی گلپایگانی که از اندیشه و سخن ایشان در این کتاب بیشترین استفاده ها را بردم بالاترین توفیقات خداوند را مسئلت دارم.

این کتاب بر اساس درخواست مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم و مطابق با سرفصل های آموزشی آن مؤسسه علمی برای سطح ۳ نگارش یافته است. امیدوارم به عنوان خدمتی هرچند ناچیز به آستان مقدس حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد قبول واقع شده و گامی در راستای تبیین و ترویج معارف دین قرار گیرد.

تابستان ۱۳۹۵

۱- اشاره به حدیث ثقلین دارد که در این نوشتار مورد بررسی قرار می گیرد.

درس اول: کلیات

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

تبیین موضوع بحث

ضرورت طرح بحث امامت

تاریخچه بحث

پیشینه بحث

وجوب امامت

امامت خاصه و عامه

ص: ۱۷

تبیین موضوع بحث

اراده الهی بر این قرار گرفت که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از طی ۶۳ سال عمر با برکت به عالم آخرت پرواز کند و جامعه اسلامی را به سوگ و عزای خود بنشاند. شخصیتی که برای برپایی جامعه اسلامی زحمت زیادی کشید و خون دل ها خورد تا دستورات الهی را به گوش مردم برساند و با کمک مردم آنها را در جامعه پیاده کند. همو که آیات نورانی قرآن را بر مردم تلاوت میکرد، به تهذیب و تزکیه نفوس مردم میپرداخت، به تبیین معارف دین و تعلیم مسایل مورد نیاز مردم همت میگمارد و آنچه را مردم نمیدانستند به آنها میآموخت، سعی داشت قسط و عدل را در جامعه اقامه کرده و با رفع اختلافات مردم و داوری میان آنها آرامش و امنیت را در جامعه حاکم کند، به سؤالات و شبهات گوناگون مردم گوش میداد و برای رفع آنها اقدام میکرد، مصالح مسلمین را به خوبی درک نموده و روابط خود را با سایر اقوام و گروه ها برقرار میکرد، زمان و نوع جنگ و صلح را به درستی تشخیص میداد، به فکر نجات و آزادی مردم از هر قید و بند و اسارت بود و با روش و کردار مناسب خود بهترین الگو برای مردم به شمار میرفت.

پس از آنکه پیامبر رحمت و آخرین نبیّ پروردگار از میان مردم رفت و به دیدار معبود شتافت، اولین و مهمترین پرسش جامعه این خواهد بود: کدام یک از صحابه برای تصّدی مسئولیت نیابت و خلافت از رسول الله صلاحیت و شایستگی دارد؟

جواب این پرسش وقتی روشن میشد که پاسخ بعضی پرسش های دیگر معلوم شود. مثلاً: جانشین پیامبر چه شرایطی باید داشته باشد؟ شیوه انتخاب وی چگونه است؟ آیا نبی گرامی دراین زمینه سخن و کلامی فرموده است؟

شیعه معتقـد است با توجه به آیات نورانی قرآن و فرمایشات نبی اکرم و با نگاه دقیق به تاریـخ، تنها تعداد معدودی از مسـلمین که در سـقیفه بنی ساعده جمع شده بودند در رابطه با جانشـین رسول خدا به گفتگو نشسـتند و اکثریت مسلمین در ابتدا از این جریان و واقعه به دور بودنـد. شاید بتوان گفت که مردم در ابتدا خلیفه پیامبر را میشـناختند و لذا به دنبال یافتن حاکم مسـلمین برنیامدند. ولی پس از واقعه سـقیفه و با توجه به ادعای عدهای که از معروفین صحابه بودند عده زیادی دچار تردید شدند و با توجه به اینکه حقیقت امامت و نیابت از پیامبر را به درستی درک نکرده بودند بیعت با خلیفه انتخابی را پذیرفتند.

ضرورت طرح بحث امامت

ممکن است کسـی به طرح این مباحث اعتراض کند و بگوید: مسأله جانشینی پیامبر بحثی متعلق به تاریخ گذشته است که تمام شده است، زیرا اینکه جانشـین واقعی پیامبر امیرالمؤمنین امام علی علیه السـلام بود یا ابوبکر، دیگر در حیات امروز مردم نقشـی ندارد. چه خوب بود که شـیعه نیز از مذهب جمهور مسـلمین (مذاهب اربعه) پیروی میکرد و با این کار سبب وحدت و دوستی میان مسلمین میشد نه اینکه با طرح این گونه مباحث اختلافات فرقهای را تشدید کند.

در پاسخ به این اعتراض باید گفت:

یکم: بحث امـامت یـک بحث صـرفاً تـاریخی نیست، بلکه مسـئله اعتقـادی است و یـک مسـلمان همـان گونه که بایـد مباحث خداشناسـی، نبوت و معـاد را بررسـی و تحقیق نمایـد لازم است به مبحث امـامت نیز بپردازد تا در جهالت و گمراهی زنـدگی خویش را به پایان نرساند. از نبی گرامی اسـلام حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت معروفی از عامه و خاصه نقل شـده که «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشـناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».(۱)

دوم: امامت و خلافت جانشـینان پس از پیامبر اسـلام در دین (عقاید و احکام) مسلمین در هر زمان و مکان، نقش آفرین است. اعتقاد به پذیرش امامت امیرالمؤمنین علی و ائمه

۱- برای آشنایی با منابع حدیث به صورت کامل ر.ک: زهادت، عبدالمجید، حدیث معرفت.

معصومین علیهم السلام بدین معنی است که آنان پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مهمترین محل برای اخذ حقایق دین و تعالیم اسلام هستند و تفسیر آنان از قرآن تفسیری صحیح و قابل پذیرش است. باید توجه داشت که علت اساسی اختلاف و تفاوت در آموزه های دین و احکام فقهی این است که خاصه (شیعه) مرجعیت علمی اهل بیت را پذیرفت و عامه (اهل سنت) از دیگران پیروی کردند.(به راستی کدام حق است؟)

سوم: به چه دلیل باید مذهب اهل بیت را که از امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام (باب علم نبی) آغاز میشود رها کنیم و به مذاهب اربعه که هیچکدام حداقل در قرن اول نبوده و تقریباً در قرن دوم به وجود آمده، بپیوندیم؟ علاوه که مسلمانان قرن اول و تا حدودی قرن دوم متدین به هیچ کدام از این مذاهب نبودند. به راستی اگر خداوند در روز قیامت از ما بپرسد: به چه دلیل تن به این مذهب دادید و با کدام مجوز شرعی آن ها را پذیرفتید، چه پاسخی باید داد؟ چه چیز سبب شده باب اجتهاد بسته شود و فقط در اصول از اشعری و در فروع از این چهار نفر باید پیروی کرد؟

چهارم: اگر واقعاً سخن از وحدت است چرا شیعه به عنوان یک مذهب رسمی اسلامی پذیرفته نمیشود؟ مگر تفاوت و اختلاف بین چهار مذهب کم است؟ مگر خود اهل سنت مخالف یکدیگر نیستند؟ پس به صرف دست برداشتن شیعیان از عقیده خویش وحدت به دست نمیآید، بلکه وحدت در صورتی حاصل میشود که به دور از تعصب، دیدگاهها بررسی و تحقیق شود و حق روشن گردد و همه آن را بپذیرند.

پنجم: تبیین مسایل و مباحث در محیطی علمی و به دور از تعصّب، باعث روشن شدن حقایق و نزدیک تر شدن دیدگاه ها به یکدیگر می شود. روشن است علت بسیاری از دشمنی و مخالفت ها، جهل نسبت به اندیشه و باورها و رفتارهای طرف مقابل است.(۱)

تاریخچه بحث

اولین خاستگاه مباحث کلام و امامت را باید در قرآن و در عصر رسالت جستجو کرد. قرآن کریم با دعوت همگان به پذیرش دین مبین اسلام و رسالت پیامبر خاتم۶ و دعوت به

۱- سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص۱۰۳.

تفکر و تـدبر، امکـان و لزوم طرح این مبـاحث را میسّـر سـاخت. البته در این دوره با توجه به حضور پیامبر اسـلام به عنوان تنها مرجع دینی، و بـا توجه به شـرایط حـاکم بر آن دوره که دوران تقابل با مشـرکین و بت پرسـتان بوده و جامعه اسـلامی در حال شکل گیری بود، اختلافی در بین امت اسـلامی در زمینه معارف دینی وجود نـداشت. هرچند منافقانی که اصولا پذیرش واقعی نسبت دین اسلام و رسالت پیامبر نداشتند در مواردی انتقادات و شبهاتی را مطرح می کردند.

شهرسـتانی اولین شـبهه ای که در ملت اسـلامی مطرح شد را توسط منافقین و در زمان پیامبر اسـلام برمی شـمرد و علت آن را عـدم رضایت و پـذیرش حکم پیامبر در اوامر و نواهی از طرف آن ها معرفی می کند.(۱) وی در ادامه، به اختلاف های عمده در زمـان بیمـاری و پس از رحلت پیامبر اسـلام اشاره کرده و آن ها را اختلافاتی اجتهادی و با هـدف اقامه مراسم شـرع و دوام دین دانسـته، و سـپس به ده اختلـاف به ترتیب زمانی اشاره می کنـد و پنجمین آن ها را اختلاف در امر امامت شـمرده و آن را عظیم ترین اختلاف ها مطرح می کند و می گوید:

بزرگترین خلافی که میان امت به هم رسـید، اختلاف در امامت بود، چه در اسـلام بر پایه دیانت درباره هیچ چیز به اندازه ا ی که در باب امامت شمشیر کشیده و خون ریزی شد، در هیچ مسأله ای در هیچ زمان نشد.(۲)

پیشینه بحث

گفته شده در میان متکلّمان شـیعه گویا نخستین کسـی که به تألیف کتاب در کلام (به ویژه در باب امامت) پرداخته عیسـی بن روضه(۳) از موالی و همنشینان منصور خلیفه عباسی (۱۳۶– ۱۵۸ ق) است؛ و نخستین متکلّمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و بـا ادلّه کلامی با مخالفان به مناظره پرداخته ابو الحسن علی بن اسـماعیل بن میثم تمّار از متکلمان نیمه اوّل سـده سوم هجری است.(۴)

۱– شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص۲۸.

۲– «الخلاف الخامس: فی الإمامه، و أعظم خلاف بین الأمه خلاف الإمامه، إذ ما سلّ سیف فی الإسلام علی قاعده دینیه مثل ما سلّ علی الإمامه فی کل زمان»؛ (همان، ص ۳۱).

۳– رجال نجاشی، ص۲۹۴، ش۷۹۶؛ رجال ابن داود، ص۲۶۷، ش۱۱۴۹.

۴– حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، ص۵۷.

این نظر که برگرفته از بیان ابن نـدیم در «الفهرست» است مورد خـدشه قرار گرفته است. به نظر برخی از محققین بایـد از هشام بـن حکم (م۱۴۶ق)، ابن رئـاب (۱۴۸ بـه بعـد)، زراره بـن أعین (م۱۵۰ق) و ابـوجعفر محمـد بن علی بن نعمـان (مـؤمن طـاق، م۱۶۰ق) قبل از علی بن میثم نام برد.(۱)

بـا توجه به این که یکی از وظـایف متکلمین شیعه تبیین لزوم وجود امـام (با نگرش شـیعه) و ضـرورت وجود امام حیّ معصوم بوده و هست، لـذا از دیرباز به بحث امامت، صـفات امام و کیستی او اهتمام خاص شده و در غالب کتب و نوشـتارهایی که در مورد اثبات عقیـده شـیعه نوشـته شده است از آن سـخن به میان آمده است. متکلمین بزرگی چون سـید مرتضـی در الشافی فی الامامه و الذخیره فی علم الکلام، شـیخ طوسـی در تلخیص الشافی و الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، حمصـی رازی در المنقذ من التقلیـد، خواجه نصـیرالدین طوسـی در تجریـد الاعتقاد و تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ابن میثم بحرانی در قواعد المرام فی علم الکلام، علامه حلی در کشف المراد فی شـرح تجریـدالاعتقاد و الالفین، فاضل مقداد در ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین و الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، علامه مجلسی در بحارالانوار و حیوه القلوب، فیاض لاهیجی در سرمایه ایمان در اصول اعتقادات و گوهر مراد، نظرعلی طالقانی در کاشف الاسـرار، جعفر سـبحانی در الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل و حسینی تهرانی در امام شناسی... به شکل گسترده به بررسی امامت پرداخته اند.

برخی از آثار در مورد امامت به صورت تک نگاره است. صاحب الذریعه به بیش از ۱۲۰ تک نگاره اشاره کرده است.(۲) ابن نـدیم برای ابن میثم دو تـک نگـاره بـا عنـاوین «الامـامه» و «الاسـتحقاق» ذکر کرده است. همچنین وی برای هشام بن حکم نیز رساله های متعـددی می گویـد که «الامامه» و «امامه المفضول» از جمله آنها است. الامامه و التبصـره من الحیره از صـدوق اول علی بن حسـین بن موسـی بن بابویه، رساله الامامه از شـیخ صـدوق (م۳۸۶) الارشـاد فی معرفه حجـج الله علی العباد شـیخ مفید (م۴۱۳) الشافی فی الامامه و ابطال

۱- رضـانژاد، عزالـدین، «متکلمـان و تألیفـات کلاـمی امـامیه تا سـده ۳ه.ق»، مجله تخصصـی کلاـم اسـلامی، ش۴۴، ص۱۱۸؛ جبرئیلی، محمد صفر، سیر تطور کلام شیعه، ص۵۰.

۲- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۲، ص۳۲۰.

الحجج العامه از سید مرتضی (م۴۳۶) تلخیص الشافی از شیخ طوسی، رسایل الامامه از خواجه طوسی از تک نگاره های مهم در مسئله امامت است. همچنین برخی تک نگاره ها پیرامون برخی مسایل و فروعات امامت است مانند رساله عصمت از سید مرتضی، رساله فرق بین نبی و امام از شیخ مفید.

لازم به ذکر است به موازات تألیفات شیعه، مخالفان امامت نیز به بحث پرداختند. ابوبکر اصم و هشام فوطی از نخستین بحث کنندگان هستند. از معروف ترین این کتب کتاب تحفه اثنی عشریه است که جدیدا و به زبان فارسی نوشته شد و میرحامد حسین عبقات الانوار را در پاسخ آن نوشت.(۱)

البته متکلمین اهل سنت نیز به صورت گسترده به بحث امامت پرداخته اند که در بحث «مفهوم شناسی» به برخی از آنان همراه با آثارشان اشاره می شود.

وجوب امامت

اندیشمندان مذاهب و فرق اسلامی (به جز گروهی از خوارج)(۲) امامت را واجب می دانند.(۳) دلایل وجوب امامت هم از نوع ادله نقلی است و هم ادله عقلی. رویکرد عموم متکلمین اهل سنت وجوب نقلی و سمعی امامت است. بدین معنا که وجوب امامت بر پایه مستندات شرع است. از این رو، امامت را امری فقهی شمرده و انتخاب امام را از امور مربوط به مکلفین می دانند. اما از دیدگاه شیعه وجوب امامت عقلی است و مستندات شرعی مؤیّدی

۱- جمعی از نویسندگان زیر نظر دکتر یزدی مطلق، محمد، امامت پژوهی، ص۲۳.
۲- برخی متکلمان مانند فخر زاری (تلخیص المحصل، ص۴۰۶) و محقق طوسی (قواعد العقاید، ص۱۱۱)، اعتقاد به عدم وجوب امامت را به صورت مطلق به خوارج نسبت داده اند، هرچند برخی دیگر مانند تقتازانی (شرح المقاصد، ج۵، ص۲۳۶)، فاضل مقداد (ارشاد الطالبین، ص۳۲۷)، علامه حلی (کشف المراد، ص۴۹۰) و شهرستانی (ملل و نحل، ج۱، ص۱۱۶)، قول به عدم وجوب امامت را به گروهی از خوارج نسبت داد اند. البته گفته شده گروه اباضیه که تنها فرقه باقی مانده از فرقه های خوارج است، به وجوب امامت اعتقاد دارند. رک: علی ربانی گلپایگانی، امامت در بینش اسلامی، ص۵۳.
۳- ر.ک: همان، ص۴۹.

محکم برای حکم عقل است. از منظر شیعه امامت نه امری فقهی، بلکه کلامی و مربوط به صفات فعل خدا شمرده شده می شود. از این رو، انتصاب امام از طرف خداوند است.

آیه شریفه «یاأَیهَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلی الْأَمْرِ مِنکم»(۱) از جمله آیاتی است که بر وجوب امامت به آن استدلال شده است.(۲) تفتازانی وجوب اطاعت از اولوا الامر را مقتضای وجوب تحقق آن دانسته است.(۳)

ممکن است گفته شود: از وجوبِ فعلی بر انسان، نمی توان وجوب تحقّق بخشیدن و تحصیل موضوع آن را استنباط کرد، همان طور که از وجوب زکات یا خمس، نمی توان وجوب کسب مال و ثروتی را که متعلّق زکات یا خمس است نتیجه گرفت؛ بلکه چنین احکامی، در حقیقت به صورت قضیه شرطیه اند که بر وجوب تالی در فرض وجود مقدَّم، دلالت می کنند. در بحث ما نیز مفاد آیه، چنین خواهد شد که اگر اولی الامر موجود باشد، باید از آنان اطاعت کرد، امّا این که باید اُولی الامر موجود باشد یا نه، از این آیه به دست نمی آید.

در پاسخ این اشکال می توان گفت، اگرچه مقتضای قاعده اوّلیه، همان است که گفته شد، ولی در این جا، از قرینه ی سیاق، به دست می آید که وجود اُولی الأمر، مسلَّم و مفروغ عنه گرفته شده است؛ زیرا، اُولی الأمر، بر رسول عطف شده است و می دانیم که نبوت، امری است قطعی و در وجوب آن، سخنی نیست.(۴)

یکی دیگر از دلایل وجوب امامت، ضرورت پاسداری از کیان اسلام و امت اسلامی و اجرای حدود است که فقط در صورت وجود پیشوای با کفایت امکان پذیر است.(۵)

ممکن است گفته شود: اگر اجرای حدود و امور دیگری که در استدلال، به آنها اشاره شد، مشروط به وجود امام است، در این صورت، از قبیل واجب مشروط خواهد بود و

۱- نساء/۵۹.

۲- محقق طوسی، تلخیص المحصل، ص۴۰۷.

۳- تفتازانی، شرح المقاصد، ج۵، ص۲۳۹.

۴- ربانی گلپایگانی، علی، «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، فصل نامه علمی- ترویجی انتظار موعود، ش۴.

۵- تفتازانی، شرح المقاصد، ج۵ ، ص۲۳۶؛ ایجی، شرح المواقف، ج۸، ص۳۴۶؛ علامه حلی، الألفین، ص۷.

تحصیل شرط در واجب مشروط، بر مکلَّف واجب نیست. وجوب حج، مشروط به استطاعت است، ولی تحصیل استطاعت، بر مکلَّف واجب نیست، بلکه هر گاه شرط تحقّق یافت، مشروط هم واجب خواهد بود. واجب، اگر مشروط به وجود امام نباشد، پس وجود امام لازم نخواهد بود و نصب امام بر خداوند یا بر مسلمانان، واجب نیست.

پاسخ این است که فرق میان وجوب مشروط و واجب مشروط این است که هرگاه وجوب فعل، مشروط باشد، تا شرط تحقّق نیابد وجوبی در کار نیست، مانند وجوب حج که مشروط به استطاعت است، ولی هرگاه واجب، مشروط باشد، معنایش این است که وجوب، مطلق است، ولی تحقُّق آن، متوقّف بر تحقّق شرط خاصی است. نماز، بر مکلَّف واجب است، ولی انجام دادن آن، مشروط به داشتنِ طهارت است، در این صورت، تحصیل شرط، یعنی طهارت، برای انجام دادن واجب، یعنی نماز، واجب خواهد بود. وجوب اجرای حدود و حفظ ثغور اسلام و دفاع از کیان اسلام و امّت اسلامی، نسبت به وجود امام، از این قبیل است؛ یعنی، شارع مقدّس، امور یاد شده را از مسلمانان خواسته است، ولی تحقُّق این خواست شارع، مشروط به وجود امام و پیشوای با کفایت و با تدبیر است.(۱)

امامت خاصه و عامه

امامت عامه مباحث کلی امامت را شامل است مانند ضرورت وجود امام، صفات امام و... این مباحث شامل دلایل عقلی و نقلی در مورد اصل امامت است. مراد از امامت خاصه مباحثی است که پیرامون امامت یک امام خاص مطرح می شود. این مباحث شامل دلایل عموماً نقلی برای اثبات امامت یک شخص خاص مانند امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام است؛ همچون حدیث منزلت.(۲)

۱- ربانی گلپایگانی، علی، «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، فصل نامه علمی- پژوهشی انتظار موعود، ش۴.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۳۷، ص۲۵۴-۲۸۹.

سؤالات این درس

۱. ضرورت طرح مباحث مهدویت را بیان کنید.

۲. بحث امامت از چه زمانی آغاز شد؟ بررسی کنید.

۳. اولین تألیف در مسئله امامت کدام است؟

۴. وجوب امامت از منظر فریقین را بررسی کنید.

۵. امامت عامه و خاصه را توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. دیدگاه ائمه اهل بیت علیهم السلام در مورد بحث امامت

۲. بررسی تنوع کتب تألیفی در مسئله امامت

منابع بیشتر مطالعاتی

محاضرات فی الالهیات، جعفر سبحانی و علی ربانی گلپایگانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شمارگان اول و چهارم.

درس دوم: مفهوم شناسی

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

واژه امام

کاربردهای واژه امام در قرآن

تعریف امامت در بیان دانشمندان شیعه و اهل سنت

واژه خلافت

واژه ولایت

واژه وصایت

ص: ۲۷

مفهوم شناسی

امام و امامت

اشاره

شایع ترین واژه ای که در فرهنگ شیعه به جانشین رسول خدا اطلاق شده است لفظ «امام» است. فراوانی استفاده از این کلمه در کتب دانشمندان شیعه که در مباحث اعتقادی پیرامون این مقام نگاشته شده است گواه بر این ادعا است. روایات و ادعیه صادر شده از پیشوایان معصوم علیهم السلام و فرهنگ عمومی شیعه نیز مؤید این مطلب است. در فرهنگ اهل سنت هرچند واژه «خلیفه» در ابتدا به کار رفت و ابوبکر خود را خلیفه پیامبر نامید و به سایر حاکمان نیز اطلاق شد،(۱)ولی تعبیر رایجی که علمای اهل سنت در کتاب های کلامی خود(۲) برای جانشین پیامبر و رهبر مردم استفاده کردند واژه «امام» است.

معنای لغوی

لغت شناسان عرب، این واژه را به مقتدا، پیشوا بودن و آنچه قصد می شود، معنا کرده و سپس مصادیق و کاربردهایی برای آن ذکر کرده اند مانند قرآن (القرآن امام المسلمین)،

۱- علامه عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، ج ۱،ص۲۰۲-۲۲۱.

۲- قاضی عبد الجبار، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، الجزء العشرون فی الإمامه؛ غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، الباب الثالث فی الامامه، ص۱۴۷؛ آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، القاعده الثامنه فی الإمامه، ج ۵، ص۱۱۷و غایه المرام فی علم الکلام، القانون الثامن فی الإمامه، ص۳۰۸؛ رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، المسأله التاسعه و الثلاثون فی الإمامه، ج ۲، ص۲۵۵ و المحصل، القسم الرابع فی الامامه، ص۵۷۳؛ تفتازانی، سعدالدین، شرح العقائد النسفیه، [الخلافه ثلاثون سنه]، [نصب الامام واجب]، ص۹۶ و شرح المقاصد، الفصل الرابع- فی الإمامه، ج ۵، ص۲۳۲؛ ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، المرصد الرابع فی الامامه و مباحثها، ج ۸، ص۳۴۴.

پیامبر گرامی اسلام (رسول الله امام أمته و امام الأئمه)، خلیفه (الخلیفه امام الرعیه)، فرمانده سپاه (قائد الجند).(۱)

راغب این واژه را از ریشه أمم معرفی کرده و می گوید: امام کسی است که به پیشوایی او در قول و فعل اقتدا می شود و یا کتابی و چیزی است، چه بر حقّ باشد و چه بر باطل. جمع امام- أَئِمَّه- است.، در آیه (یوْمَ نَدْعُوا کلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ،اسراء/۷۱) یعنی به کسی که به او اقتدا می کردند، و گفته شده به إمامهم یعنی به کتابشان.(۲)

ابن منظور امام را از ریشه أمم گفته و تعریف آن را معنای قصد بیان کرده است و در ادامه معنای امام و امامت را به آن برگردانده و معنای پیشوا و مقصود بودن را به آن برگردانده است.(۳) ابن فارس در مقاییس اللغه(۴) و ابن أثیر در النهایه فی غریب الحدیث و الأثر(۵) نیز به همین معنا اشاره دارند. طریحی نیز همین مضمون را در تعریف بیان کرده است و به تبعیت و پیروی کردن از امام، به صورت خاص اشاره کرده است.(۶)

کاربردهای واژه امام در قرآن

لفظ امام و جمع آن (أئمه) دوازده بار در قرآن ذکر شده و در مصادیق گوناگونی به کار رفته است که به دو دسته کلی قابل تقسیم است: مصادیق بشری و غیر بشری.(۷)

مصادیق غیر بشری امام عبارتند از: کتاب آسمانی،(۸) لوح محفوظ(۹)و راه آشکار.(۱۰)

ص: ۲۹

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج۱، ص۲۱۲، ذیل کلمه أمم.

۲- راغب، المفردات، ص۳۲، ذیل کلمه أمم.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ج۱، ص۲۱۲، ذیل کلمه أمم.

۴- احمد بن فارس، مقاییس اللغه، ج۱، ص۲۱.

۵- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج۱، ص۷۶.

۶- طریحی، مجمع البحرین، ج۱، ص۱۰۴.

۷- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۲۱.

۸- «وَ مِنْ قَبْلِهِ کتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَه»؛ (هود/۱۷؛ احقاف/۱۲).

۹- «إِنَّا نَحْنُ نُحْی الْمَوْتی وَ نَکتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کلَّ شَی ءٍ أَحْصَیناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ»؛ (یس/۱۲). غالب مفسران «امام مبین» را در اینجا به عنوان «لوح محفوظ» همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است تفسیر کرده اند. (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۸، ص۳۳۳).

۱۰- «فَانْتَقَمْنَا مِنهُمْ وَ إِنهُّمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِین»؛(حجر/۷۹). در تفسیر جمله «إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ» مشهور و معروف این است که اشاره به شهر قوم لوط و شهر اصحاب الایکه می باشد، و کلمه «امام» به معنی راه و جاده است. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۱۱، ص۱۲۱؛ علامه طباطبایی، المیزان، ج۱۲، ص۱۸۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ج۶، ص۵۲۹).

مصادیق بشری نیر به دو گروه تقسیم می شوند: امام حق و امام باطل. مصادیق امام حق عبارتند از:

۱. پیامبران آسمانی: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُک لِلنَّاسِ إِماماً»،(۱) و «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا»(۲) که در ادامه معرفی حضرت ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام آمده است: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یوقِنُون»(۳) که در ادامه ذکر حضرت موسی علیه السلام و برخی از بنی اسرائیل آمده است.

۲. بندگان شایسته خداوند (عباد الرحمن): «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماما»(۴) خداوند در سوره مبارکه فرقان از آیه ۶۳ به بعد، به معرفی عباد الرحمن می پردازد و در ادامه از جمله خواسته های آنان را این دعا برمی شمرد.

۳. مستضعفان: «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثین».(۵)

اما مصداق امام باطل: «فَقَاتِلُواْ أَئمَّةَ الْکفْر»(۶) و «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یدْعُونَ إِلَی النَّار».(۷)

در یک آیه نیز واژه امام به گونه ای به کار رفته است که هم پیشوای حق را شامل می شود و هم پیشوای باطل را: «یوْمَ نَدْعُواْ کلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِم».(۸)

با دقت در کاربردهای قرآنی امام می توان دریافت که اولاً نگاه قرآن به امام، پیشوایی و

ص: ۳۰

۱- بقره/۱۲۴.

۲- انبیاء/۷۳.

۳- سجده/۲۴.

۴- فرقان/۷۴.

۵- قصص/۵.

۶- توبه/۱۲.

۷- قصص/۴۱.

۸- انبیاء/۷۱.

مقتـدا بودن و سـرپرستی است؛ و ثانیـاً امـام حق دارای ویژگی هایی چون غیر ظالم (معصوم) و دارای صبر و یقین است؛ و ثالثاً امام حق منتخب خداوند است.

معنای اصطلاحی

بـا مروری گـذرا به تعاریف دانشـمندان اسـلامی در مورد امامت به تعریفی تقریبا مشابه و واحـد می رسـیم که این سؤال را در ذهن ایجاد می کند که آیا دیدگاه دانشمندان هر دو فرقه در ماهیت و حقیقت امامت یکی است و اختلاف تنها در مصداق آن است؟ و اگر چنین است چرا نظـام بحث امـامت در بیـان علمـای فریقین این همه متفـاوت است؟ آیـا می توان یـک حقیقت را پذیرفت ولی برای واجد و مصداق آن، شرایط متفاوت و متضاد قائل شد؟ چگونه است که استدلال های هر دو گروه در مورد اصـل امـامت و شـرایط امـام با یکـدیگر تفاوت اساسـی و جوهری دارد به گونه ای که یکی دیگری را نفی می کنـد؟ و اینکه چگونه یک حقیقت واحد نزد یک گروه کلامی بوده و نزد گروه دیگر فقهی است؟

تعریف امامت در بیان دانشمندان شیعه

۱. شیخ صدوق (م۳۸۶): «أن الإمامه إنما هی مشـتقه من الایتمام بالإنسان و الایتمام هو الاتباع و الاقتـداء و العمل بعمله و القول بقوله».(۱) ایشـان مرادشـان از تبعیت و اطـاعت را چنین بیان می کنـد: «و یجب أن یعتقـد أنه یلزمنا من طاعه الإمام ما یلزمنا من طاعه النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و أن کل فضل آتاه الله عز و جل نبیه فقد آتاه الإمام إلا النبوه».(۲)

۲. شیخ مفید (م۴۱۳): «الإمـام هو الإنسان الـذی له رئاسه عامه فی أمور الـدین و الـدنیا نیابه عن النبی».(۳) به نظر می آیـد مراد ایشـان از ریـاست عامه چنین باشـد: «انّ الائمه القائمین مقام الانبیاء فی تنفیـذ الاحکام و اقامه الحـدود و حفظ الشـرائع و تأدیب الأنام، معصومون کعصمه الانبیاء».(۴)

۳. سید مرتضی علم الهدی (م۴۳۶): «الامامه ریاسه عامه فی الدین بالاصاله لا بالنیابه عمن

۱- شیخ صدوق، الهدایه فی الاصول و الفروع، المقدمه، ص۱۵۲؛ معانی الاخبار، ص۶۹.

۲- شیخ صدوق، الهدایه فی الأصول و الفروع، المتن، ص۲۷.

۳- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص۳۹.

۴- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص۶۵.

هو فی دار التکلیف».(۱)

۴. شیخ طوسی (م۴۶۰): «الإمامه رئاسه عامه لشخص من الأشخاص فی أمور الدین و الدنیا».(۲)

تعریف امامت به ریاست عامه در امور دین و دنیا از بعد از شیخ طوسی در بیان اغلب متکلمین شیعه مانند: خواجه نصیر الدین طوسی (م۶۷۲)(۳)؛ کمال الدین میثم بن میثم بحرانی (م۶۹۹)(۴)؛ علامه حلّی (م۷۲۶)(۵)؛ فاضل مقداد سیوری (م۸۲۸)(۶)؛ عبد الرزاق لاهیجی (م۱۰۷۲)(۷)و جعفر سبحانی (معاصر) مطرح شده است.(۸)

تعریف امامت در بیان دانشمندان اهل سنت

۱. عبد الجبار همدانی معتزلی (م۴۱۵): «الامام اسم لمن له الولایه علی الامه و التصرف فی امورهم علی وجه لا یکون فوق یده ید».(۹)

۲. ماوردی اشعری (م۴۵۰): «موضوعه لخلافه النبوه فی حراسه الدین وسیاسه الدنیا».(۱۰)

۱- سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج۲، الحدود و الحقایق، ص۲۶۴.

۲- شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص۱۰۳.

۳- «الامامه ریاسه عامه دینیه مشتمله علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیه و الدنیویه و زجرهم عمّا یضرهم بحسبها».

۴- بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام، ص۱۷۴؛ «ریاسه عامه فی امر الدین و الدنیا بالاصاله»؛ (طوسی، خواجه نصیرالدین، قواعد العقائد، ص۸۳).

۵- «الإمامه رئاسه عامّه فی امور الدّین و الدّنیا لشخص من الأشخاص»؛ (علامه حلی، تسلیک النفس الی حظیره القدس، ص۱۹۹).

۶- «ریاسه عامه لشخص من الاشخاص فی امور الدین و الدنیا بحق الاصاله»؛ (فاضل مقداد، الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص۸۷).

۷- «ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم»؛ (لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، ص۴۶۲).

۸- «الإمامه رئاسه عامّه فی أمور الدین و الدنیا... و الأولی أن تعرّف الإمامه بأنّها رئاسه عامه إلهیه»؛ (سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج۴، ص۸۰).

۹- قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص۵۰۹.

۱۰- ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص۱۵.

تعبیر خلافت در تعریف برخی متکلمین اهل سنت مانند ابو الحسن سیف الدین آمدی اشعری (م۶۳۱)(۱)؛ قاضی عضدالدین ایجی اشعری (م۷۵۶)(۲) و ابن خلدون (م۸۰۸)(۳) نیز آمده است.

۳. سعد الدین تفتازانی اشعری (م۷۹۳): «ریاسه عامه فی امر الدین و الدنیا خلافه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم».(۴)

تعبیر به ریاست عامه در امر دین و دنیا در تعریف متکلمین دیگری مانند: قوشچی اشعری (م۸۷۹)(۵) و میر سید شریف الدین جرجانی اشعری (م۸۱۶)(۶) نیز آمده است.

تحلیل و بررسی

تعاریف یاد شده از دانشمندان بزرگ دو مکتب این سؤال را همچنان در ذهن خواننده بی پاسخ می گذارد که چرا با وجود تعریفی تقریباً همسان از امامت، این همه اختلاف در تبیین بحث امامت دیده می شود؟ آیا مراد و منظور آنان از الفاظ یاد شده در تعاریف متفاوت بوده و تحلیلی که از این واژه ها ارائه می شود گوناگون است؟

مرحوم عبد الرزاق لاهیجی تشابه ظاهری تعاریف شیعه و سنّی از امامت را معمّایی تلقّی کرده اند که باید حل شود؛ زیرا در باطن این تشابه، تخالف بین و غیر قابل جمعی وجود دارد. او می گوید:

از عجایب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متّفق علیه است میان ما و

۱- «خلافه شخص من الاشخاص للرسول صلی الله علیه و آله و سلم فی اقامه قوانین الشرع و حفظ حوزه الملّه علی وجه یجب اتباعه علی کافه الامه»؛ (آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۲۱).

۲- .«خلافه الرسول فی اقامه الدین بحیث یجب اتباعه علی کافه الامه»؛ (ایجی، عضدالدین، شرح المواقف، ج۸، ص۳۴۵).

۳- .«خلافه عن صاحب الشرع فی حراسه الدین و سیاسه الدنیا»؛ (ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج۱، ص۲۳۹).

۴- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج۵، ص۲۳۲.

۵- «ریاسه عامه فی امر الدین و الدنیا خلافه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم»؛ (قوشجی، علاءالدین علی بن محمد، شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۵).

۶- «هو الذی له الرئاسه العامه فی الدین و الدنیا جمیعا»؛ (جرجانی، میر سید شریف، التعریفات، ص۱۶).

مخالفین ما. و حال آنکه هیچ یک از خلفا و ائمه که ایشان مختصّ اند به قول به امامت ایشان، متّصف نیستند به جمیع امور معتبره در مفهوم امامت به تعریف مذکور. چه ریاست در امور دین لا محاله موقوف است بر معرفت امور دینیه، بالضروره. و ایشان عالم بودن امام را شرط نمی دانند در امامت. و مدّعی آن هم نیستند که هیچ یک از ائمه ایشان عالم به جمیع امور دین بوده اند..(۱)

شهید مطهری در این زمینه می گوید:

این بسیار اشتباه بوده از قدیم در میان متکلمین اسلامی که مسأله را به این صورت طرح کرده اند: شرایط امامت چیست؟ مسأله را طوری فرض کردند که امامت را هم ما قبول داریم و هم اهل تسنن، ولی در شرایطش با همدیگر اختلاف داریم. ما می گوییم شرط امام این است که معصوم و منصوص باشد، آنها می گویند نه، در صورتی که آن امامتی که شیعه به آن اعتقاد دارد، اصلا سنی معتقد به آن نیست. آنچه اهل تسنن به نام امامت معتقدند، یک شأن دنیایی امامت است که یکی از شئون آن است، مثل اینکه در باب نبوت، یکی از شئون پیغمبر این بود که حاکم مسلمین بود، اما نبوت که مساوی با حکومت نیست. نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست. از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست. اهل تسنن می گویند امامت یعنی حکومت و امام یعنی همان حاکم میان مسلمین، فردی از افراد مسلمین که باید او را برای حکومت انتخاب کنند. آنها بیش از حکومت بالا نرفتند.(۲)

یکی از اندیشمندان معاصر با لزوم بازنگری در تعریف مشهور امامت اعتقاد دارد تعریف امام به ریاست سیاسی نظام اسلامی و اداره شئون امت، نقطه مرکزی تفکر اهل سنت در بحث خلافت و جانشینی پیامبر اسلام بوده و مناسب با نظریه انتخاب است. زیرا هم مناسب با ذوق عرفی است و هم حکومت امر و عهدی بین مردم و امام معنی می شود که باید انتخاب امت لحاظ شود؛ در چنین امام و امامتی، علم و عدالت معمول کافی می باشد و نیازی به عصمت و علم کامل به دین نیست.(۳)

۱- لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، ص۴۶۲.

۲- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص۹۱۷.

۳- حیدری، سید کمال و علی کسار، جواد، بحث حول الامامه، ص۱۴.

برخی در مقـام بحث و رفع مشـکل به تبیین هویت امـامت نزد دو گروه پرداختنـد که «اگر مراد متکلمـان اهل سنّت از تعریف امـامت، همـان گونه که ظـاهر الفـاظ اقتضا می کنـد، حقیقتا همان تصویر شـیعی از چیستی امامت باشـد، این تناقض، قابل حل نیست، اما به نظر می رسد ورای ظاهر الفاظ متکلمان شیعی و سنّی، امامت از دیدگاه آنها دو هویت کاملا متخالف دارد که به دلالت صریح مطابقی نمی توان از بیان آنها به این هویت رسید.»(۱)

سپس در تبیین کلام خود اشاره دارند که: «ریشه اختلاف تشیع و تسنّن در مسائل امامت، به دوگانگی تصویر آنها از امامت بر می گردد؛ امـامت در تصویر شـیعی، تـداوم نبوت است و هویت لطف الهی بودن و مـأموریت آسـمانی در هـدایت و مـدیریت جامعه دینی را داراست.»(۲)

واقعیت آن است که وجوب وجود امـام و نظـام امامت اگرچه مورد اتفاق دو گروه شـیعه و اهل سـنت اسـت(۳) ولی ماهیت و تعریفی که پیرامون حقیقت امامت پـذیرفته شده است متفاوت است. از تعاریف اندیشـمندان اسـلامی اسـتفاده می شود تعریف امـامت به ریاست عامه در امور دین و دنیا از ابتکارات متکلمین شـیعه بوده است. آنان با این تعبیر خواسـته انـد حوزه امامت را فراتر از امـور دنیـایی معرفی کرده و امـام را مرجـع اصـلی در امـور دین بشـناسانند. به عبـارت دیگر، شـیعه امـام را در جایگـاه جانشـینی پیامبر، عهـده دار اموری می داند که بر دوش پیامبر بود. البته با این تفاوت که آنچه از اختصاصات پیامبر و مربوط به شخص ایشان بود با رحلت آن بزرگوار، دیگر به کسـی واگذار نمی شود. و به اتفاق شیعه و اهل سنت، با رحلت پیامبر اسلام، فقـط نبوت و مقـام اخـذ و ابلاغ وحی خاتمه یافت. روشن است چنین امامی بایـد از علم لازم و عصـمت قابل اعتماد برخوردار باشـد. در حالی که مراد متکلمین اهل سـنت از ریاست عامه در امور دین و دنیا، رهبری فراگیر امام فقط در حوزه امور اجرایی و اجتماعی است.

۱- جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ص۵۳.

۲- همان، ص۵۷.

۳- طوسـی، خـواجه نصـیرالدین، تلخیص المحصـل، ص۴۰۶؛ ربـانی گلپایگـانی، علی، «خلافت و امـامت در کلاـم اسـلامی»، فصلنامه علمی – پژوهشی انتظارموعود، ش۴.

تبیین و تحلیل تاریخ صدر اسلام و نظام سرپرستی و حکومتی پذیرفته شده توسط این دو گروه همراه با تأمل در اندیشه فکری آنان، گواه روشنی بر این ادعا است. اهل سنت در تبیین و تاریخ صدر اسلام در مورد خلافت خلفا، با اعتقاد به صحت عمل صحابه، ابتدا با قبول نتیجه جریان سقیفه بنی ساعده، برقراری این جلسه را امری پسندیده و لازم شمرده و ابوبکر را به عنوان خلیفه اول پذیرفتند. اینان با درست دانستن خلافت و حکومت سایر خلفا و حاکمان مانند خلافت عمر با وصیت ابوبکر، خلافت عثمان توسط شورای شش نفره، خلافت امام علی علیه السلام، توسط عموم مردم و حکومت معاویه و بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس که به زور و ارث همراه بود، برای تعیین خلیفه راهکار مشخص و روشنی ارائه نمی دهند. در حالی که شیعه این روند را رد می کند و با استناد به واقعه غدیر و یوم الدار و حدیث منزلت و مانند آن در کنار دلایل عقلی، ضمن ارائه تحلیلی دیگر از وقایع صدر اسلام فقط امامت و خلافت را برای امام علی و یازده فرزند معصوم اوعلیهم السلام ثابت می داند و تنها راه تعیین و معرفی خلیفه را نص الهی بیان می کند.(۱)

در اندیشه شیعه، امامت عهدی الهی بوده و مأموریت امام آسمانی است. امام را باید جانشین پیامبر اسلام و امامت را ادامه نبوت و رسالت دانست. وظیفه اصلی امام در نظام دینی و الهی اسلام آن است که مردم را در مسیر دین و نیل به تکامل و قرب به خدا هدایت و مدیریت کند و رهبری و حاکمیت سیاسی یکی از شؤون و کارکردهای او محسوب می شود. در حالی که نظام امامت در تفکر اهل سنت از امور مربوط به مردم است و امام حاکم بر جامعه و حافظ آن است.(۲)

بنابر این بحث پیرامون امامت، فقط گفتگو درباره یک حاکم اجتماعی و سرپرست جامعه نیست؛ بلکه سخن درباره کسی است که به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا امامت مسلمین را به عهده می گیرد و بر اساس حدیث مشهور دوازده خلیفه، دوام و عزت اسلام

۱- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۲۸۲؛ سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص ۲۰؛ جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ص۱۲۷.
۲- ربانی گلپایگانی، علی، «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، فصلنامه علمی – ترویجی انتظارموعود، ش۴ و ش۶؛ سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص۱۳.

در سایه خلافت اینان است. در روایاتی که از جابر بن سمره نقل شده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لایَزال الدینُ قائِماً حَتّی تَقُومَ الساعَه اَو یَکوُن عَلَیکُم اثنَتَی عَشَرَ خَلیفهَ کُلُّهُم مِن قُرَیش؛ دین اسلام برپا است تا قیامت و این که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه از قریش هستند.(۱)

مرحوم علامه طباطبایی در تبیین امامت می گوید:

امام و پیشوا به کسی گفته می شود که پیش جماعتی افتاده رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد و البته به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد در وسعت و ضیق، تابع زمینه خود خواهد بود.(۲)

وی در تعریفی دیگر می گوید:

امام هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.(۳)

از نظر شهید مطهری امامت یعنی انسان در حدی قرار بگیرد که به اصطلاح یک انسان کامل باشد که این انسان کامل به تمام وجودش می تواند پیشوای دیگران باشد. طبق آیه «لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»(۴) مسأله امامت «عهد خدا» است. این که شیعه می گوید امامتی که ما می گوییم، با خداست چون قرآن می گوید: «عهدی» یعنی عهد من است نه عهد مردم. وقتی که دانسته شود امامت غیر از مسأله حکومت است، دیگر تعجب ندارد که گفته شود

۱- بعضی از منابع روایی حدیث دوازده خلیفه از کتب اهل سنت عبارتنداز: صحیح بخاری، ج۶، ص ۲۶۴۰؛ صحیح مسلم، ج۳، کتاب الاماره، ص۱۴۵۲؛ قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ج۳، ص۶۴؛ سنن ابی داود، ج۴، ص۱۰۶، ش۴۲۷۹ و ۴۲۸۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج۵، ص۸۶ تا ۱۰۸؛ صواعق المحرقه، ص۵۳ و ۵۴.

۲- علامه طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، ۱۷۶.

۳- همو، المیزان، ج۱، ص۲۷۲.

۴- بقره/۱۲۴.

با خداست. اگر بگویند حکومت با خداست یا با مردم؟ این حکومت غیر از امامت است. امامت عهد خداست.(۱) از نظر ایشان آنچه قرآن تحت عنوان رهبری از آن بحث می کند، ما فوق رهبری ای است که بشریت می شناسد. رهبری ای که بشریت می شناسد از حدود رهبری در مسائل اجتماعی تجاوز نمی کند، ولی منظور قرآن از رهبری، علاوه بر رهبری اجتماعی، رهبری معنوی یعنی رهبری به سوی خداست و آن خود حساب دقیق و حسّاسی دارد و از رهبریهای اجتماعی بسی دقیق تر و حسّاس تر است.(۲)

برخی، امامت را خلافت کلیه الهیه دانسته و خلافت ظاهری را از شئون آن برشمرده اند. از این منظر، امام انسان کاملی است که عالم به همه نیازمندی های انسان است. او امین احکام و اسرار الهی، حجت خدا بر بندگان، حافظ دین، مرجع علمی مردم، هادی نفوس به مراتب بالای کمالات معنوی و واسطه فیض پروردگار بر خلایق است.(۳) یکی دیگر از نویسندگان نیز با نقد تعریف امامت به ریاست در امور دین و دنیا، تعریف آن را اینگونه صحیح می داند: «الإمامه هی الولایه و السلطنه الإلهیه علی العباد».(۴)

تأمل در تاریخ ائمه و صحابی بزرگوارشان و همچنین روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده بیانگر آن است که نگاه اصلی آنان در بحث امامت به شأن هدایت گری امام و تبیین قرآن و کنترل انسان در مسیر صحیح دین توسط امام معطوف بوده و متفرع بر آن سایر مقامات مطرح می شده است. روایات متعددی از اهل بیت تحت عنوان «ان الارض لاتخلوا عن حجه»(۵) نقل شده است که به هدایت گری قابل تفسیر است.

اشاره به برخی از تعابیری که در روایات وارد شده مناسب است؛ازجمله:

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كيمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيئاً رَدَّهُمْ وَ إِنْ

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۹۲۱.

۲- همان، ج۳، ص۳۱۹.

۳- خرازی، سید محسن، بدایه المعارف الإلهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۲، ص۹.

۴- محمد جمیل، حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۲، ص۱۲.

۵- کلینی، کافی، ج۱، ص۱۷۸.

نَقَصُوا شَیئاً أَتَمَّهُ لَهُم»؛(۱)

امام صادق علیه السلام: «مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِیهَا الْحُجَّهُ یعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ یدْعُوا النَّاسَ إِلَی سَبِیلِ اللَّهِ»؛(۲)

امام باقر یا امام صادق علیهما السلام: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ یدَعِ الْأَرْضَ بِغَیرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِک لَمْ یعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ»؛(۳)

امام باقر علیه السلام: «وَ اللَّهِ مَا تَرَک اللَّهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ۷ إِلَّا وَ فِیهَا إِمَامٌ یهْتَدَی بِهِ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَیرِ إِمَامٍ حُجَّهٍ لِلَّهِ عَلَی عِبَادِه».(۴)

گفتگوی منصور بن حازم با امام صادق علیه السلام،(۵) مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید در مسجد بصره،(۶) و مناظره وی با مرد شامی در محضر امام صادق علیه السلام،(۷) در همین راستا قابل تبیین است.

۱- «کره زمین از وجود امام و حجت خالی نخواهد ماند. وجود امام و حجت از این رو ضرور است که اگر مردمان بر دین خدا افزودند، افزوده را برگرداند و اگر از دین خدا کاستند، کاستی را به کمال رساند»؛ (همان، ح۲).

۲- «زمین از حالی به حالی نگردد جز آنکه برای خدا در آن حجتی باشد که حلال و حرام را به مردم بفهماند و ایشان را به راه خدا خواند»؛ (همان، ح۳).

۳- «خدا زمین را بدون عالم وانگذارد و اگر چنین نمی کرد حق از باطل تشخیص داده نمی شد»؛ (همان،ح۵).

۴- «به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نمود زمینی را بدون امامی که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند وانگذارد و او حجت خداست بر بندگانش و زمینی بدون امامی که حجت خدا باشد بر بندگانش وجود ندارد»؛ (همان، ح۸).

۵- .«من به مردم (اهل سنت) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر درگذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله به آن استدلال می کنند، (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیم (سرپرستی که آن را طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قیم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است»؛ (همان، ص۱۶۸).

۶- همان، ص۱۶۹.

۷- همان، ص ۱۷۱.

بنـابر این، تعریف امـام به «هـادی و راهبر مردم به سوی کمال در بستر دین»، صـحیح تر به نظر می آیـد؛ و مـدیریت سیاسـی و حاکمیت اجتماعی و سایر وظایف نیز، از شئون و مقامات ایشان است.

خلیفه و خلافت

شاید اولین تعبیری که برای جانشـین (ظاهری) پیامبر اسـتعمال شد واژه «خلیفه» است. ابوبکر خود را خلیفه رسول خدا خواند و عمر ابتـدا عنوان خلیفهِ خلیفه رسول خـدا بر خود نام نهاد و سـپس او را امیرالمؤمنین خواندنـد و بعـد از وی نیز این عنوان برای سایر حاکمان به کار رفت.(۱)

خلیفه به معنای جانشین از ریشه «خلف» گرفته شده است. ابن فارس برای این واژه سه اصل و معنا قائل است: چیزی بعد از چیز دیگر و در جـای او، برخلاـف جلو، تغیّر.(۲) راغب نیز در مفردات بـا پـذیرش این معنـا به تـبیین خلـف از دیگری نیز پرداخته است. او می گویـد: خَلْف یعنی پشت، نقطه مقابـل قـدّام است، یعنی پیشـاروی و جلو... . تَخَلَّفَ فلاـن فلانا به کسـی گفته می شود که از دیگری عقب بیفتـد و پشت سر دیگری بیایـد و هر گـاه جانشـین او بشود مصـدرش- خِلَافَه- است با کسـره حرف (خ)... . خِلافَه، یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری که: ۱. یا در غیاب و نبودن کسی است؛ ۲. یا به خاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می شود؛ ۳. یا به علّت ناتوانی کسی؛ ۴. و یا به خاطر بزرگی و شـرافت است که دیگری جانشین او می شود.(۳)

لفظ «خلف» به معنای جانشین ۲۲ بار در قرآن کریم در ۱۹ آیه اسـتعمال شده است مانند «وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَائکهِ إِنی ِ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه»؛(۴) و «وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکمْ خَلائِفَ الْأَرْض».(۵)

۱- علامه عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج۱، ص۲۰۱-۲۲۱.

۲- .[۲] احمد بن فارس، مقاییس اللغه، ذیل واژه.

۳- راغب، المفردات، ص۱۵۶، ذیل واژه.

۴- «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت»؛ (بقره/۳۰).

۵- «و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد»؛ (انعام/۱۶۵).

پیامبر اکرم در احادیث متعددی این واژه را به کار بردند؛ از جمله در روایتی نقل شده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۹: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی؛ اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی؛ اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی. قِیلَ: یا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنْ خُلَفَاؤُک؟ قَالَ: الَّذِینَ یأْتُونَ مِنْ بَعْدِی، یرْوُونَ حَدِیثِی وَ سُنَّتِی.(۱)

نکته ای که باید به آن توجه شود این است که خلافت برای کسی شایسته و زیبنده است که در محدوده خلافت، بیشترین شباهت را با مستخلف عنه (کسی که برای او خلیفه قرار داده می شود) داشته باشد و از حیث صفات نزدیکترین افراد به او باشد تا بتواند به بهترین صورت از عهده مقام خلافت برآید و آنچه را که اراده مستخلف عنه است پیاده نماید.

ولیّ و ولایت

ابن فارس معنای اصلی این واژه را «قُرب و نزدیکی» می داند و معنای دیگر مانند ناصر، همسایه و... را از این باب و برگرفته از معنای قرب بیان می کند. و کلّ من ولی أمر آخر فهو ولیه؛ کسی که امور کسی دیگر را در اختیار دارد ولیّ او گفته می شود. فلان أولی بکذا، أی أحری به و أجدر؛ یعنی به او سزاوارتر است.(۲)

راغب اصفهانی می گوید: الوَلَاءُ و التَّوَالِي: اینکه ایجاد شود (بین) دو شی ء و بیشتر وجودی (و رابطه ای) که نباشد بین آن دو چیزی که از آن دو نیست، و گرفته شده از آن برای نزدیکی از جهت مکان، و از حیث نسبت، و از جهت دین، و از حیث دوستی و یاری و اعتقاد. ولایت (به کسره «و») به معنای یاری کردن است، و ولایت (به فتحه «و») به معنای سرپرستی امر است، و گفته شده که حقیقت ولایت (به فتحه و کسره «و») سرپرستی امر است.(۳) فیّومی نیز معنای ابتدایی این واژه را «قُرب» بیان می کند و می گوید: و (الْوَلِی) فَعِیلٌ بِمَعْنَی فَاعِلٍ مِنْ (وَلِیهُ) إِذَا قَامَ بِهِ وَ مِنْهُ «اللَّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا» و الْجَمْعُ (أَوْلِیاءُ)؛ سپس به معانی دیگری که برای ولیّ آورده شده مانند معتِق، معتَق و ناصر و...

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲- ابن فارس، مقاییس اللغه، ذیل واژه.

۳- راغب، المفردات، ذیل واژه.

اشاره می کند.(۱)

این واژه و مشتقات آن ۲۳۱ مرتبه به کار رفته است که برخی از آنها قطعاً به معنای سرپرستی امور استعمال شده است؛ مانند «اللَّهُ وَلِی الَّذینَ آمَنُوا...».(۲) در واقعه غدیر پیامبر گرامی اسلام امام علی علیه السلام را با این واژه به مردم معرفی کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه».

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

اگر ولایت را که قرب مخصوصی است در امور معنوی فرض کنیم لازمه اش این است که برای ولی قربی باشد که برای غیر او نیست مگر به واسطه او، پس هر چه از شئون زندگی مولی‌علیه که قابل این هست که به دیگری واگذار شود تنها ولی می تواند آن را عهده دار شده و جای او را بگیرد. مانند ولی میت که او نیز همینطور است، یعنی همانطوری که میت قبل از مرگش می توانست به ملاک مالکیت انواع تصرفات را در اموال خود بکند، ولی او در حال مرگ او می تواند به ملاک وراثت آن تصرفات را بکند، و همچنین ولی صغیر با ولایتی که دارد می تواند در شؤون مالی صغیر اعمال تدبیر بکند....پس آنچه از معانی ولایت در موارد استعمالش به دست می آید این است که ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می شود.(۳)

وصیّ و وصایت

ابن فارس معنای اصلی این واژه را «وصل» کردن می داند.(۴) فیّومی نیز همین معنا را گفته است.(۵) ابن منظور معنای «عهد» را برای این واژه آورده است.(۶) راغب در معنای آن

ص: ۴۲

۱- فیومی، مصباح المنیر، ص۶۷۲.

۲- بقره/ ۲۵۷. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲، ص۲۸۴.

۳- المیزان، ج۶، ص۱۴.

۴- «وصی: أصل یدلّ علی وصل شی ء بشی ء. و وصیت الشی ء: وصلته»؛ (ابن فارس، مقاییس اللغه، ذیل واژه).

۵- «وَصَیتُ: الشَّی ءَ بِالشَّی ءِ (أَصِیهِ) مِنْ بَابِ وَعَد وَصَلْتُه»؛ (فیومی، مصباح المنیر، ج۲، ص۶۶۲).

۶- «وصی: أَوْصی الرجلَ و وَصَّاه: عَهِدَ إِلیه»؛ (ابن منظور، لسان العرب، ج۱۵، ص۳۹۴).

گفته است با پند و موعظه بر دیگری تقدم داشتن و سفارش کردن که عمل کند.(۱) آقای مصطفوی در تبیین معنای این واژه می گوید: وصی در اصل عهد به ایصال امر است، و از مصادیق آن توصیه و تملیک مال به غیر، توصیه به شخص در اجرای یک عمل و مانند آن می باشد. و وصیّ کسی است که متصّف به تعهّد و ایصال است.(۲)

این واژه و مشتقات آن ۳۲ مرتبه در قرآن به کار رفته که به معنای سفارش و توصیه استعمال شده است مانند «وَ وَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یعْقُوبُ یا بَنِی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُون».(۳)

وصیت از انبیاء و رسولان به این معنا است که آنها تعهد می گیرند از اوصیائشان برای آنکه شریعتشان را حفظ کرده، آن را بین مردم تبلیغ کرده و مردم را به رعایت قوانین آن وا دارند.

در روایات متعدد، جانشینان پیامبر اسلام با عناوین «خلیفه و وصی» یاد شده اند.

در روایتی از پیامبر اسلام نقل شده است:

إِنَّ خُلَفَائِی وَ أَوْصِیائِی وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَخِی وَ آخِرُهُمْ وَلَدِی؛ قِیلَ:یا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنْ أَخُوک؟ قَالَ: عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ؛ قِیلَ: فَمَنْ وَلَدُک؟ قَالَ: الْمَهْدِی یمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا کمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْما.(۴)

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از حضرت علی علیه السلام نقل میکند که وقتی این آیه نازل شد: «وَ أنذر عشیرتک الاقربین»(۵) پیامبر مرا خواند و از من خواست طعامی تهیه کنم و بنی عبدالمطلب را جمع کنم تا پیامبر با آنان صحبت کند. من چنین کردم. ۴۰ نفر جمع شدند از جمله ابوطالب، حمزه، عباس، ابولهب. پس از طعام تا پیامبر خواست صحبت کند ابولهب با صحبت خود مجلس را متفرق کرد. پیامبر به من فرمود: فردا نیز چنین کن.

۱- «التّقدّمُ إلی الغیر بما یعمل به مقترنا بوعظ»؛ (راغب، المفردات،ج ۱، ص۸۷۳).

۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج۱۳و۱۴، ص۱۲۸.

۳- «و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید»؛ (بقره/۱۳۲).

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۱.

۵- «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن»؛ (شعرا/۲۱۴).

پس روز دوم نیز طعام آماده کردم و آنها را دعوت نمودم.

پس از غذا پیامبر فرمود: «انی والله ما اعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به، انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره، و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه، فأیّکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم؟»(۱)

همه خودداری کردند و من از همه جوان تر بودم. من گفتم: «انا یا نبیّ الله أکون وزیرک علیه؛ من ای نبی خدا یاور تو بر این امر میباشم»؛ پس پیامبر فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا».

قوم خندیدند و به ابیطالب گفتند: به تو امر کرد که به حرف پسرت گوش دهی و از او اطاعت کنی.(۲)

۱- قسم به خدا نمیشناسم مردی را در عرب که برای قومش آمده باشد افضل از آنچه من برای شما آمدهام. من آمده ام شما را به خیر دنیا و آخرت، و خدا به من امر نموده که شما را به آن دعوت کنم؛ پس کدام یک از شما مرا در این امر یاری میکند تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد؟

۲- طبری، تاریخ طبری، ج۱، ص۵۴۲.

سؤالات این درس

۱. ضمن بررسی لغوی واژه امام، کاربردهای قرآنی آن را بگویید.

۲. ضمن بررسی اصطلاحی واژه امام، بگویید چرا این همه اختلاف در تبیین بحث امامت دیده می شود؟

۳. دیدگاه شهید مطهری را در تبیین مفهوم امامت بیان کنید.

۴. واژگان خلافت، ولایت و وصایت را معنایابی کنید.

پژوهش بیشتر

۱. بحث امامت را با چه رویکردهایی می توان تحلیل کرد؟

۲. چه پیوندی بین واژگان امام، خلیفه، ولی و وصی با جانشینی پیامبر اسلام وجود دارد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

امامت پژوهشی، جمعی از مؤلفان زیر نظر دکتر محمد یزدی مطلق.

درس سوم: رابطه نبوت و امامت

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

دلیل خاتمیت

راز خاتمیت

یکی از اصول قطعی دین مقدس اسلام، اصل خاتمیت است؛ بدین معنا که دین اسلام آخرین شریعت آسمانی و پیامبر اسلام، آخرین نبیّ از سلسله پیام آوران الهی و قرآن آخرین کتاب آسمانی است. و لذا بعد از اسلام، هیچ آیین آسمانی دیگر نازل نشده و بعد از پیامبر گرامی اسلام، پیامبر دیگری برانگیخته نخواهد شد. این اصل که یکی از پیش فرض های مهم بحث ما نیز هست مورد قبول همه مسلمانان است و کسی در آن شک و تردید ندارد.

البته این نکته قابل اشاره است که بعثت پیامبر جدیدی بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دو صورت قابل تصور است:

الف) رسول آسمانی جدید دارای آئین و شریعتی باشد که دین اسلام به واسطه آن نسخ شود.

ب) پیامبر جدید مبلغ و مروّج دین اسلام باشد. هر دو صورت، بر اساس آیات قرآن و روایات متعدد دلالت کننده بر خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم باطل است.

معروف ترین آیه ای که برای ختم نبوت مورد استشهاد قرار گرفته، آیه شریفه «مَا کانَ مُحمَّدٌ اَبا اَحَد مِن رِجالِکم وَ لکن رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیین»(۱) است. خداوند در این آیه شریفه با صراحت پیامبر اسلام را خاتم انبیای الهی اعلام می کند. کلمه «خاتم» از ریشه «ختم» به معنای به پایان رسیدن و مهر زدن است، و «ختمت القرآن: بلغت اخره» یعنی قرآن را به آخر رساندم، و «اختتمت الشی ء نقیض افتتحته» اختتام نقیض افتتاح است.(۲)

۱- «محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است»؛ (احزاب/۴۰).

۲- ابن فارس، مقاییس اللغه، ذیل ماده «ختم»؛ راغب، المفردات، ج ۱، ص۲۷۴.

جهانی و جاودانی بودن دین اسلام از دلایل دیگری است که برای خاتمیت می توان از آن بهره برد. آیات متعددی بر جهانی و جاودانی بودن اسلام دلالت دارد که در چند گروه قرار می گیرند:

در برخی آیات پیام آوری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را برای همه مردم می داند و از کلمه «عالمین» و «ناس» استفاده شده است: «تَبارَک الَّذی نَزَّلَ الْفُرقانَ عَلی عَبدِهِ لِیکوُنَ لِلْعالَمینَ نَذیراً»؛(۱) و «وَ أَرْسَلناك لِلنَّاسِ رَسُولا وَ کفی بِاللَّه شَهیداً».(۲) کلمه عالمین هم عمومیت مکانی را شامل می شود و هم عمومیت از جهت زمان را، یعنی پیامبر برای همه مردم در هر مکان و در هر زمان نذیر است.

در بعضی از آیات، خطاب به «یا ایها الناس» و «یا بنی آدم» شده و هیچ قیدی نیز همراه آن نیامده است: «یا اَیهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکمُ الرَسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَّبَکم»؛(۳) «یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکم عِندَ کلِّ مَسجِد».(۴)

در آیه ای اشاره دارد که دعوت پیامبر شامل هر کس که از پیام قرآن اطلاع و آگاهی یابد، می شود: «وَ اُوحِیَ اِلَی هَذا القُرآنُ لُاُنْذِرَکم بِهِ وَ مَنْ بَلَغ»؛(۵) و قرآن کتاب هدایت برای همه دانسته شده و از تعبیر «ناس» استفاده شده است: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی اُنْزِلَ فِیهِ القُرآنُ هُدَی لِلنَّاس».(۶)

تعدادی از آیات پیروان سایر ادیان را که «اهل کتاب» نامیده می شوند مورد خطاب قرار داده و دعوت پیامبر را شامل آنها دانسته است: «یا اَهلَ الْکتابِ قَد جاءَکم رَسِولُنَا یبَینُ لَکم عَلی فَتْرَه مِنَ الْرُّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشیر وَ لا نَذیر فَقَد جَاءَکم بَشیرٌ وَ نَذیرٌ وَ اللهُ عَلَی کلِّ

۱- «زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد»؛ (فرقان/۱).

۲- «و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم، و گواهی خدا در این باره، کافی است»؛ (نساء/۷۹).

۳- نساء/۱۷۰.

۴- اعراف/۳۱.

۵- انعام/۱۹.

۶- بقره/۱۸۵.

شَیء قَدیر».(۱)

در پاره ای از آیات، از پیروزی دین اسلام بر همه ادیان سخن می گوید: «هُوَ الَّذِی اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دینِ الْحَقِّ لِیظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کلِّهِ وَ لَو کرِهَ الْمُشرِکون».(۲)

در موردی خداوند تصریح دارد که قرآن اعتبار خود را از دست نمی دهد و نسخ نمی شود: «وَ اِنَّهُ لَکتابٌ عَزِیزٌ * لایأتیه الباطلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنزیلٌ مِن حَکیم حَمید».(۳)

روایات متعددی نیز بر خاتمیت پیامبر اسلام گواهی می دهد که به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف) حدیث منزلت؛ پیامبر در این حدیث ضمن بیان مقام و موقعیت حضرت علی علیه السلام ختم نبوت را نیز مطرح نموده است: «اَما تَرْضی اَنْ تَکوُنَ مِنّی بِمَنزِلِهِ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لانَبِی بَعدی».(۴)

ب) در روایت دیگری پیامبر فرمود: «اَیها النّاس اِنَّهُ لا نَبِی بَعدی وَ لا اُمَّهَ بَعْدَکم».(۵)

ج) امام علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اَمینُ وَحْیهِ وَ خاتَمُ رُسُله».(۶)

د) امام صادق علیه السلام فرمود: «حَلالُ مُحَمَّد حَلالٌ اِلی یوْمِ الْقیامَهِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلی یوم الْقیامَهِ».(۷)

راز ختم نبوت

در فرهنگ قرآن، دین خداوند از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یکی است. همه پیامبران انسان ها را به یک دین دعوت می کردند؛ «اِنَّ الدّینَ عِنْدَ اللهِ

۱- مائده/۱۹.

۲- توبه/۳۳.

۳- فصلت/۴۱و۴۲.

۴- «آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ به جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود».

۵- شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج۱، ص۲۳؛ «ای مردم به درستی که پیامبری بعد از من نیست و امتی نیز بعد از شما نیست».

۶- نهج البلاغه، خطبه۱۷۳ «پیامبر، امین وحی خدا و آخرین رسول اوست»؛ (مجلسی، بحارالانوار، ج۳۷، ص۲۵۴-۲۸۹).

۷- «حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت حلال است، و هر چه او حرام کرده تا روز قیامت حرام خواهد بود»؛ (مجلسی، بحارالانوار، ج۱۱، ص۵۶).

الاسْلام».(۱) بنابراین اصول مکتب انبیا یکی می باشد و تفاوت هایی که در میان شریعت و آیین پیامبران بود دو علت و جهت داشت:

الف) نیاز به برخی مسایل فرعی و جزئی با توجه به شرایط زمان و محیط و نیازمندی های انسان ها.

ب) سطح تعالیم؛ به این معنی که با رشد عقلی و فکری بشر انبیا معارف عمیق تری را در اختیار بشر می گذاشتند.

با اعلام پایان یافتن سلسله انبیا توسط پیامبر اسلام، این سؤال مطرح شد که چرا در گذشته نبوت ها تجدید می شد و پیامبران متعددی می آمدند، اما پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر دیگری نمی آید؟

برای پاسخ به این سؤال، باید حکمت تعدد و تجدید نبوت ها را با دقت بیشتری بررسی کرد. در این زمینه باید چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

۱. در زمان گذشته با توجه به عدم امکانات ارتباطی، تبلیغ رسالت الهی و پیام خدا در همه زمین و در میان امت ها به وسیله یک نفر ممکن نبود.

۲. گسترش و پیچیده شدن روابط پدیده های اجتماعی، قوانین کامل تری را می طلبد و بشر قدیم با توجه به مقدار رشد عقلی قادر نبود که نقشه کلی و کامل زندگی را دریافت کند و با استفاده از آن راه خویش را ادامه دهد.

۳. به علت پایین بودن سطح درک و معرفت بشر، مردم توانایی حفظ، تبیین و توضیح وحی را نداشتند و لذا لازم بود علاوه بر پیامبران تشریعی (که شریعت برای مردم می آوردند) انبیاء تبلیغی نیز مبعوث شوند تا ضمن حفظ وحی و آیین الهی، به توضیح و تبیین آن با توجه به نیاز مردم زمان خود بپردازند.

۴. مردم قدیم با توجه به عدم رشد و بلوغ فکری و عقلی و با توجه به دخالت های عده ای جاهل و مغرض نتوانستند کتاب آسمانی خود را حفظ کنند. لذا کتاب های آسمانی گذشته یا به کلی از بین رفت و یا به گونه ای تحریف شد و تغییر پیدا کرد که استفاده از آن را غیر ممکن می نمود و نیاز به تجدید پیام و پیام آور بود.

۱- «دین نزد خدا اسلام (و تسلیم بودن در برابر خدا) است»؛ (آل عمران/۱۹).

حال، اگر شرایط به گونه ای شود که تبلیغ رسالت الهی در همه جهان به وسیله یک پیامبر و جانشینان و یاران او امکان داشته باشد، و احکام و قوانین یک شریعت پاسخگوی نیازهای مردم و جامعه در همه زمان ها بوده و برای مسایل جدید پیش بینی هایی شده باشد، و نیز کتاب آسمانی از نابودی و تحریف حفظ گردد و مردم خود توانایی تبیین پیام الهی را پیدا کنند، دیگر دلیلی ندارد که پیامبر جدیدی مبعوث شود.

البته دانش و علم بشر عادی نمی تواند تشخیص دهد که چه زمانی این شرایط فراهم می گردد بلکه فقط خدا از آن آگاهی دارد و چون قرآن کریم، کتاب آسمانی و الهی پیامبر، ختم نبوت را اعلان نموده است می توان چنین نتیجه گرفت که در زمان پیامبر اسلام این شرایط فراهم شد.

نکته مهمی که باید به آن توجه داشت اینکه هرچند قرآن کریم از تحریف محفوظ بوده و تمام حقایق لازم برای هدایت بشر، در آن لحاظ شده است، امّا این حقایق را قرآن به طور اجمال و کلّی در خود دارد و هر کس نمی تواند مراد از آیات را بفهمد، بلکه معلمی می خواهد که اجمال و ابهام را توضیح دهد. در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عهده دار تعلیم و تفصیل آیات قرآن، خود پیامبر بود. نکته مهمی که باید مورد کنکاش قرار گیرد این است که بعد از پیامبر اسلام، تبیین دین به عهده چه کسی است؟

تاریخ صدر اسلام و اختلافاتی که در مورد مسایل دینی به وجود آمد به گونه ای که منجر به پیدایش فرقه های مختلف اصولی و فقهی شد به روشنی گواه بر این است که عموم مردم توانایی حفظ و تبیین حقایق دین را نداشتند. بنابراین پایان دوره رسالت و ختم نبوت زمانی قابل پذیرش خواهد بود که امامان و جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عهده دار این کار شوند و سایر علما و فقها در پرتو ارشادات ایشان، مردم را در مسیر عمل به وظایف دینی یاری کنند.(۱)

در بخشی از فرمایش امام رضا علیه السلام پیرامون امامت آمده است:

همانا خدای عز و جل پیغمبر خویش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست؛ حلال و حرام و حدود و احکام

۱- مصباح یزدی، محمد تقی، راهنماشناسی، ص ۴۳۰؛ سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص۲۷.

و تمـام احتیاجـات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود: «چیزی در این کتاب فرو گـذار نکردیم»(۱) و در حجه الوداع که سال آخر عمر پیغمبر بود این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شـما را کامل کردم و نعمتم را بر شـما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم»(۲) و موضوع امـامت از کمـال دین است. پیغمبر از دنیـا نرفت تا آنکه نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشـان را روشن سـاخت و آنهـا را بر شـاهراه حق واداشت و علی علیه السـلام را به عنوان پیشوا و امـام منصوب کرد و همه احتیاجـات امت را بیـان کرد پس هر که گمان کنـد خـدای عز و جل دینش را کامل نکرده قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کنـد به آن کافر است... . هماناـ چون خـدای عز و جل بنـده ای را برای اصـلاح امور بنـدگانش انتخاب فرمایـد سـینه اش را برای آن کار باز کنـد و چشـمه های حکمت در دلش گـذارد و علمی به او الهام کنـد که از آن پس از پاسـخی در نماند و از درستی منحرف نشود.(۳)

طبق آنچه گـذشت وجه بطلاـن دیـدگاه یکی از روشـنفکران جدیـد عرب نیز که فلسـفه خـاتمیت را بر ویژگی هـای جهانی و جاودانی بودن اسـلام، حفظ قرآن از تحریف، سازگاری شریعت اسلام با فطرت بشر و شرایط مختلف و جامعیت اسلام مترتب کرده بود روشن می شود.(۴)

آنچه نبایـد مورد غفلت واقع شود لطایفی است که در واقعه غـدیر و آیات نازل شده در آن، نهفته است. بر اساس آیه ابلاغ(۵) پیامی بایـد به اطلاع مردم رسانـده شود که معادل کل رسالت است. این پیام یأس و ناأمیـدی ابدی کفاری را به همراه دارد که همه تلاش خود را برای نابودی دین به کار گرفتند و اکنون باید برای همیشه زمان ها، بر باد رفتن آرزو و امیدشان را نظاره گر باشند.(۶) پیامی که کمال دین و تمامیت آن را به دنبال دارد.(۷) روشن

۱- انعام/۳۸.

۲- مائده/۳.

۳- کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۹۸.

۴- الغامدی، احمد بن حمدان، عقیده ختم النبوه، ص۸۴.

۵- «یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیک مِنْ رَبِّک وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُک مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِین»؛ (مائده/۶۷).

۶- «الْیوْمَ یئِسَ الَّذِینَ کفَرُواْ مِن دِینِکمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ»؛ (مائده/۳).

۷- «الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دِینَکمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکمُ الْاسْلَامَ دِینًا»؛ (مائده/۳).

است محتوای آیات این معنا را افاده می دهد که اگر در ابلاغ این پیام (که بر اساس تاریخ و روایات بیان ولایت امام علی علیه السلام بود) خللی وارد شده هم دین ناقص خواهد بود، و کفار نسبت به هدم آن امیدوار خواهند بود، و هم اینکه گویا اصلاً رسالتی انجام نشده است. بنابراین، امامت در متن دین است و با آن کمال و تمامیت دین و در نتیجه خاتمیت نبوت، مفهوم می شود.

ص: ۵۴

سؤالات این درس

۱. دلایل ختم نبوت را بیان کنید.

۲. تفاوت شرایع با یکدیگر را تحلیل کنید.

۳. حکمت تعدد و تجدید نبوت ها را تبیین کنید.

۴. راز ختم نبوت را بررسی کنید.

پژوهش بیشتر

۱. آیا تجدید نبوت ها را به علت ضرورت نسخ باید تحلیل کرد یا وقوع تحریف در شرایع؟

۲. آیا زمان پیامبر اسلام تحول خاصی رخ داده بود که به ختم نبوت منتهی شد و یا صاحبان شریعت اسلام ویژگی خاصی داشتند؟

منابع بیشتر مطالعاتی

محاضرات فی الالهیات، جعفر سبحانی و علی ربانی گلپایگانی.

راه و راهنما شناسی، محمد تقی مصباح یزدی.

مجموعه آثار ج۳، استاد شهید مرتضی مطهری.

درس چهارم: دلایل عقلی: قاعده لطف۱ (تبیین قاعده لطف)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

تعریف قاعده لطف

اقسام لطف

قاعده لطف و حکمت الهی

ص: ۵۷

دلایل عقلی امامت (ضرورت امامت در نگاه عقل)

اشاره

در بررسی دیدگاه شیعه و اهل سنت می توان دریافت که این دو گروه در برخی امور مرتبط با امامت اشتراک نظر دارند. به عنوان نمونه هر دو گروه امامت را واجب می دانند، اثبات امامت از طریق شرع را قبول دارند، راه ثبوت امامت فردی از راه نص را معتقدند، و برخی ویژگی ها مانند قریشی بودن را می پذیرند و حکومت بر جامعه اسلامی را فقط برای امام مشروع می دانند.

همچنین در برخی امور بین دو گروه اختلاف است؛ مثلاً شیعه امامت را از اصول دین و فعل الهی می داند و اهل سنت آن را از فروع دین و از وظایف مکلفین برمی شمرند؛ شیعه برای امامت دلیل عقلی معتقد است، ولی اهل سنت فقط از راه شرع وجوب امامت را ثابت می دانند؛ شیعه اثبات امامت امام را فقط به نص الهی معتقد است، ولی اهل سنت انتخاب مردمی را را نیز قبول دارند؛ شیعه صفاتی مانند عصمت و علم الهی را برای امام لازم می داند، ولی اهل سنت این صفات را برای امام نمی پذیرند و شیعه امام را حجت خدا دانسته و حکومت بر جامعه را یکی از شؤون و وظایف او می داند، ولی اهل سنت وظیفه اصلی امام را حکومت معرفی می کند.

ما در ادامه بحث، دیدگاه شیعه را بررسی می کنیم و در ضمن بحث، نظر اهل سنت را نیز مورد کنکاش قرار می دهیم.

اول. قاعده لطف

اشاره

مهم ترین دلیل عقلی متکلّمان امامیه بر وجوب امامت، مبتنی بر قاعده لطف است.

ص: ۵۸

قاعـده لطف، یکی از قواعـد مهم و اساسـی در کلام عـدلیه (امامیه ومعتزله) به شـمار می رود و مسایل کلامی بسـیاری بر این قاعده، اسـتوار شده است. وجوب نبوّت، عصـمت پیامبران، تکالیف شـرعی و وعد و وعید، از جمله مسایل کلامی ای است که از مصادیق و متفرعات قاعده لطف به شـمار می روند. متکلّمان امامیه، بر این عقیده اند که امامت نیز از مصادیق و فروع قاعده لطف است.

تعریف قاعده لطف

شیخ مفید (م۴۱۳ق) در تعریف آن گفته است:

اللطف ما یقرب المکلَّف معه إلی الطاعه و یبعـد عن المعصـیه، و لا حظّ له فی التمکین و لم یبلغ حـدّ الاِلجاء؛ لطف، آن اسـت که به سـبب آن، مکلّف به طاعت نزدیک و از معصـیت دور می شود و در قـدرت مکلّف بر انجام دادن تکلیف، مؤثّر نیست و به مرز اجبار نیز نمی رسد.(۱)

سید مرتضی (م۴۳۶ق) در تعریف لطف گفته است: «إنّ اللطف ما دعا إلی فعل الطاعه. ؛ لطف، آن است که مکلَّف را به انجام دادن طاعت دعوت می کند».(۲)

خواجه نصیرالدین طوسی (م۶۷۲ق) گفته است:

اللطف عنـدهم عبـاره عن جمیع ما یقرّب العبـد إلی الطاعه و یبعّـده عن المعصـیه حیث لا یؤدّی إلی الالجاء و هو من أفعال اللّه تعالی و عندهم واجب بعد ثبوت التکلیف؛ لطف عبارت است از آنچه عبد را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می کند و به مرز اجبار نمی رسد. لطف از افعال الهی است که بعد از ثبوت تکلیف در حق مکلف واجب می شود.(۳)

علامه حلّی (م۷۲۶ق) در تعریف لطف چنین آورده است:

اللطف مـا کـان المکلّف معه أقرب إلی الطـاعه و أبعـد من المعصـیه، و لم یکن له حـظّ فی التمکین، و لم یبلغ حـدّ الإلجاء؛(۴) لطف چیزی است که مکلَّف با وجود آن، به فعل طاعت نزدیک تر، و

۱- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص۳۵.

۲- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۱۸۶.

۳- طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، النص، ص۳۴۲.

۴- علامه حلی، معارج الفهم فی شرح النظم، ص۴۲۱.

از فعل معصیت، دورتر خواهد بود. قدرت و تمکین نمی دهد، و به مرز اجبار نمی رسد.

تعریف متکلمین معتزله از لطف نیز مشابه تعریفی است که از اندیشمندان شیعه ارائه شده است. قاضی عبدالجبار معتزلی در تعریف لطف گفته است:

إنّ اللطفَ هو كلُّ ما يختار عنده المرءُ الواجبَ و يتجنّب القبيحَ، اَو يكون عنده أقرب إمّا إلى اختيار [الواجب] أو إلى ترك القبيح؛ لطف، عبارت است از آن چه انسان به سبب آن، فعل واجب را برمی گزیند و از قبیح اجتناب می کند، یا به انجام واجب و ترک قبیح نزدیک تر می گردد.(۱)

مروری بر کلمات اندیشمندان و متکلمین در تعریف لطف روشن می سازد تعریف این قاعده در طول سالیان و قرون متمادی تغییر خاصی پیدا نکرده است. ماهیت اصلی و مفهوم کلیدی لطف در تعاریف ارائه شده برای قاعده، فعلی الهی برای نزدیکی انسان به اطاعت الهی و دور شدن او از معصیت خدا است.

در تبیینی که متکلمان پیرامون قاعده لطف ارائه کرده اند نکات و شرایطی مطرح شده است که مناسب است مورد توجه قرار گیرند:(۲)

۱. لطف، در اصطلاح متکلّمان، از صفات فعل خداوند است و عنایتی است که از طرف او نسبت به بندگان افاضه می شود.

۲. لطف به مکلّفان اختصاص دارد. به عبارت دیگر، پایه و اساس قاعده لطف، وجود تکالیف الزامی الهی است که باید توسط انسان مکلّف انجام پذیرد. بنابر این اگر تکلیف و مکلفی وجود نداشت، قاعده لطف نیز مطرح نبود.

۳. اثر لطف، ایجاد زمینه مناسبی است که مکلّف بتواند در بستر آن، با انجام دستورات الهی به وظیفه خویش عمل کند و اطاعت الهی را انجام دهد. بنابر این لطف فقط حالت داعویت و ایجاد انگیزه برای مکلف داشته و راه را برای انجام طاعت توسط مکلف و نیل او به سعادت هموار می کند.

۴. یکی از شرایط مهم برای آنکه فعلی از افعال الهی، تحت عنوان لطف قرار گیرد این

۱- قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسه، ص۳۵۱.

۲- ربانی گلپایگانی، علی، «قاعده لطف و وجوب امامت»، فصل نامه علمی – ترویجی انتظار موعود، ش۵.

است که آن فعل در انسان ایجاد قدرت نکند. در نکته اول اشاره شد که لطف به مکلف اختصاص دارد. مکلف به کسی گفته می شود که شرایط تکلیف را داشته باشد و یکی از شرایط تکلیف نیز قدرت است. بنابر این، قبل از آنکه لطف جاری شود انسان باید واجد قدرت باشد. در تعاریف پیش یاد شده از متکلمین، این شرط اینگونه یاد شده است «لا حظّ له فی التمکین».

۵. شرط اصلی و مهم دیگر برای آنکه فعل الهی مصداق لطف باشد آن است که اختیار انسان را سلب نکرده و او را مجبور نکند؛ زیرا یکی از شرایط تکلیف، اختیار است و چون تکلیف بر موجود مجبور معقول نیست، لذا فرد مجبور اصولاً ـ مکلف نیست. در تعاریف متکلمین، این شرط با عبارت «لم یبلغ حدّ الاِلجاء» ذکر شده است.

اقسام لطف، محصل و مقرب

لطف، به لحاظ تأثیر آن در بهره مندی انسان ها از هدایت الهی، دو قسم می شود: لطف محصلّ و لطف مُقرّب.(۱) شاید مرحوم سید مرتضی(۲) از متکلمین شیعه و قاضی عبدالجبار(۳) از متکلمین معتزلی اولین کسانی باشند که به این انقسام اشاره کرده اند.

الف) لطف محصّل؛ به لطفی اطلاق می شود که مکلّف به واسطه آن طاعت را اختیار کرده و آن را اتیان می کند و از معصیت الهی دوری می گزیند. مرحوم سید مرتضی در تبیین آن، امکان اختیار طاعت و عدم اختیار طاعت توسط مکلف را مطرح کرده و می گوید: «یَنْقَسِمُ إلی ما یختار المکلّف عنده فعل الطاعه و لولاه لم یختره».(۴) این بیان در کلام مرحوم نوبختی،(۵) حمصی رازی(۶) و قاضی عبدالجبار معتزلی(۷) نیز دیده می شود.

۱- محمد جمیل حمود، الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، ج ۱، ص۳۹۹.

۲- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۱۸۶.

۳- قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسه، ص۳۵۱.

۴- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۱۸۶.

۵- نوبختی، ابواسحاق، الیاقوت فی علم الکلام، ص۵۵.

۶- حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج ۱، ص۲۹۷.

۷- قاضی عبدالجبار، شرح الأصول الخمسه، ص۳۵۱.

ب) لطف مقرّب؛ به لطفی اطلاق می شود که مکلّف را به انجام طاعت نزدیک کرده و از فعل معصیت دور می کند. ویژگی لطف مقرّب در این است که انتخاب مسیر صحیح زندگی و عبودیت الهی، و حرکت در آن را برای انسان هموار می کند، به گونه ای که با عدم آن، عموم انسان ها در انتخاب راه درست دچار مشکل شده و به انحراف دچار می شوند و لذا غرض از خلقت نقض می شود.

برهان لطف و حکمت الهی

از کلمات متکلمین عدلیه استفاده می شود حکمت الهی، وجوب لطف را اقتضا دارد زیرا ترک آن مستلزم نقضِ غرض است، و این امر بر خدای حکیم محال است. مرحوم طوسی در بیانی کوتاه می گوید: «و اللّطف واجب، لتحصیل الغرض به».(۱)

حکمت خداوند اقتضا دارد آفرینش بشر، هدف مند باشد. از منظر متکلمین عدلیه، هدف الهی در سایه تکلیف و عمل به آن تحقق می یابد. لذا لطف واجب است، زیرا غرض به واسطه آن حاصل می شود.

شیخ مفید می گوید: «فإن قیل: ما الدلیل علی أن اللطف واجب فی الحکمه؟ فالجواب: الدلیل علی وجوبه توقف غرض المکلف علیه فیکون واجبا فی الحکمه و هو المطلوب».(۲)

مرحوم ابن میثم بحرانی در تبیین برهان حکمت بر وجوب لطف می گوید: اگر اخلال به لطف، جایز باشد، هر گاه فاعل حکیم، آن را انجام ندهد، غرض خود را نقض کرده است، ولی لازم یعنی نقض غرض، بر حکیم محال است، پس ملزوم که اخلال به لطف است نیز محال خواهد بود، بنابراین، انجام دادن لطف، به مقتضای حکمت، واجب خواهد بود.

ایشان در تبیین ملازمه، بحث طاعت الهی را در سایه تکلیف بیان کرده و اینگونه تقریر کرده است: خداوند، از مکلّف خواسته است که طاعت را برگزیند. پس هنگامی که بداند که مکلَّف، اطاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر این که خداوند فعل خاصّی را در مورد او انجام دهد به شرطی که نه انجام دادن آن فعل بر

۱- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص۲۰۴.

۲- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص۳۵.

خداوند مشقّت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود، به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود؛ زیرا، انجام ندادن آن، کاشف از آن است که خداوند، طاعت را از مکلَّف نخواسته است. و این مانند آن است(۱) که فردی می خواهد که شخصی در مجلس او حاضر شود، و می داند یا ظنّ قوی دارد که او بدون فرستادن رسول توسط وی، به مجلسش حاضر نخواهد شد، در این صورت، اگر آن رسول را نفرستد، نقض غرض محسوب خواهد شد.

سپس ایشان به تبیین بطلان لازم پرداخته و می گوید: عقلا نقض غرض را عملی سفیهانه می شمارند، که مخالف حکمت بوده و نقص محسوب می شود، و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.(۲) شبیه این تبیین از مرحوم علامه حلی(۳) و فاضل مقداد نیز ارائه شده است.(۴)

مرحوم حمّصی رازی نیز این استدلال را برای وجوب قاعده لطف مورد توجه قرار داده و همراه با مثال معروف میهمانی که گذشت، آورده است.(۵) این بیان در کلمات متکلمین معتزله نیز دیده می شود.(۶)

۱- به نظر می آید این تمثیل ابتدا توسط سید مرتضی در بحث کلام و وجوب قاعده لطف مطرح شد. الذخیره فی علم الکلام، ص۱۹۰؛ و مرحوم شیخ طوسی نیز به دنبال ایشان وجوب لطف را در قالب چنین مثالی بیان کرده است. الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۱۳۵.

۲- بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، ص۱۱۷.

۳- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۲۵.

۴- فاضل مقداد، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین، النص، ص۲۷۶.

۵- حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج ۱، ص۳۰۴.

۶- قاضی عبدالجبار معتزلی، شرح الأصول الخمسه، ص۳۵۳.

سؤالات این درس

۱. قاعده لطف را تعریف کنید.

۲. در تعریف قاعده لطف، چه نکات و شرایطی لحاظ شده است؟

۳. لطف محصل و مقرب را تبیین کنید.

۴. ضرورت لطف را بر اساس حکمت الهی توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. بررسی امامت با رویکرد عقلی چه ضرورتی دارد؟

۲. قاعده لطف در امامت از چه زمانی و چرا مطرح شد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شمارگان پنجم و ششم.

درس پنجم: قاعده لطف۲ (قاعده لطف و وجوب امامت)

اشاره

در این درس با بحث ذیل آشنا می شویم:

پیش فرض های قاعده لطف در مورد امامت

۱. خاتمیت دین اسلام

۲. استمرار هدایت

۳. لزوم امتثال تکالیف

۴. انسان، زندگی اجتماعی و حکومت

۵. انسان ویژگی ها و کج رفتاری های او

ص: ۶۵

برهان لطف و وجوب امامت

پیش فرض ها

اشاره

برای اثبات برهان لطف بر وجوب امام معصوم در هر زمان از پیش فرض های ذیل می توان بهره برد:

خاتمیت دین اسلام

پیرامون خاتمیت و ارتباط آن با امامت قبلا بحث شد.

استمرار هدایت

انسان ها در مسیر حرکت در بستر دین و نیل به سعادت، دائماً نیازمند به هدایت و راهبری هستند. ضرورت استمرار هدایت با توجه به ضعف ها و نقایصی که در انسان وجود دارد، و نیز وجود هوا و هوس و همچنین دشمن قسم خورده ای به نام شیطان امر روشنی است. انسان درست بسان کودکی می ماند که وارد مدرسه عبودیت شده و برای طیّ طریق و نیل به مدارج بالاتر، محتاج معلم و راهنمایی است که او را هدایت و دستگیری نماید.

هدایت تشریعی یا هدایتی که در پرتو دین برای انسان در نظر گرفته شده است به دو صورت «ارائه طریق» و «ایصال به مطلوب» اجرا می شود. مرحوم علامه طباطبایی می گوید: «این قسم هدایت(۱) دو گونه است؛یکی ارائه طریق یعنی صرف نشان دادن راه است که

۱- البته برخی از دانشمندان با پذیرش «ایصال الی المطلوب» آن را از نوع هدایت تکوینی دانسته اند. در تفسیر نمونه آمده است: «هدایت در لغت به معنی دلالت و راهنمایی توأم با لطف و دقت است و آن را به دو شعبه تقسیم کرده اند:"ارائه طریق" و"ایصال به مطلوب" و به تعبیر دیگر "هدایت تشریعی" و "هدایت تکوینی". توضیح اینکه: گاه انسان راه را به کسی که طالب آن است با دقت تمام و لطف و عنایت نشان می دهد، اما پیمودن راه و رسیدن به مقصود بر عهده خود او است. ولی گاه دست طالبان را می گیرد و علاوه بر ارائه طریق او را به مقصد می رساند. (تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۴۶۱)؛ و برخی دیگر فقط به دو نوع هدایت اشاره کرده اند. آیت الله حسن زاده می گوید: « هدایت دو قسم است؛ یکی ارائه طریق، یعنی راه را نشاندادن بدون اینکه دست طرف را بگیرند و به مطلوب برسانند. دوم ایصال به مطلوب، یعنی شخص هدایت کننده کسی را به مطلوب خود برساند». (هزار و یک کلمه، ج۲، ص۲۵۵)؛ آیت الله جوادی آملی با پذیرش هدایت به معنای «ایصال به مطلوب» آن را هدایت پاداشی و از سنخ هدایت تکوینی می داند. (تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج۱۶، هدایت در قرآن، ص۴۸و۴۹).

آیـاتیماننـد «إِنَّا هَدَیناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکراً وَ إِمَّا کفُوراً»(۱) از آن قبیـل اسـت. و دیگر، ایصـال به مطلـوب یعنی دست طرف را گرفتن و به مقصـدش رساندن است که در آیه «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ»(۲) به آن اشاره شده است.

سپس ایشـان در تبیین حقیقت هـدایت تشـریعی در بُعـد ایصال به مطلوب به آیه شـریفه «فَمَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»(۳) اشـاره کرده و می گویـد: این قسم هـدایت عبـارت است از اینکه قلب به نحو مخصوصـی انبساط پیـدا کرده و در نتیجه بدون هیچ گرفتگی قول حق را پذیرفته به عمل صالح بگراید و از تسلیم بودن در برابر امر خدا و اطاعت از حکم او و إبا و امتناع نداشـته باشد. آیه شریفه «أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»(۴) به همین معنا اشاره نموده و این حالت را نور خوانـده است، چون قلب با داشـتن این حالت نسـبت به اینکه چه چیزهایی را بایـد در خود جای دهـد و چه چیزهایی را قبول نکند روشن و بینا است.(۵)

مرحوم علامه حلی به گونه ای دیگر به این هـدایت ها اشاره کرده است. ایشان هـدایت در برابر ضـلالت را سه نوع معرفی می کند: ۱. طریقی را به کسی به درستی ارائه کردن و به

ص: ۶۷

۱- انسان/۳.

۲- اعراف/۱۷۶.

۳- انعام/۱۲۵.

۴- زمر/۲۲.

۵- علامه طباطبایی، المیزان، ج۷، ص۳۴۶.

حق اشاره نمودن (این همان ارائه طریق است)؛ ۲. عملا شخصی را هدایت کردن و او را به مطلوب واقعی رساندن، یعنی کاری کنیم که او به واقع برسد و به حق آنگونه که هست معتقد شود، (این را ایصال الی المطلوب گویند)؛ ۳. ثواب دادن شخصی بر اعمال خیری که انجام داده چنانکه در قرآن می خوانیم: «سَـیهْدِیهِمْ وَ یصْـلِحُ بـالَهُمْ»(۱) یعنی سیثیبهم (به آنها ثواب می دهد).(۲)

در قرآن کریم سه واژه «نبوت، رسالت و امامت» برای پیشوایان آسمانی مطرح شده که هدف و معنای اصلی در آنها، هدایت و راهنمایی و راهبری انسان در مسیر تقرب به خدا است. زیرا اصولا نیاز انسان به حجت های آسمانی غیر از این نیست. هرچند این راهنمایی و راهبری به شکل های مختلف و در مراحل متعددی قابل انجام است. گاه صرف ابلاغ وحی و رساندن پیام الهی و اتمام حجت است: «کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرین»،(۳) و «رُسُلًا مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ لِئَلَّا یکونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل»،(۴) که مقام نبوت و رسالت است، و گاه به نوع دیگری از هدایت اشاره شده: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا»(۵) که هم از لفظ امام استفاده شده و هم قید «هدایت به امر» دارد.

در تفسیر نمونه برای امامت، سه معنا شده است: امامت به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم؛ امامت به معنی ریاست در امور دین و دنیا؛ وسوم اینکه امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا نبوت و رسالت تنها إخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است، اما در مورد امامت همه اینها وجود دارد به اضافه اجرای احکام و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن. (البته روشن است که بسیاری از

۱- محمد/۵.

۲- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۱۷.

۳- بقره/۲۱۳.

۴- نساء/۱۶۵.

۵- انبیاء/۷۳.

پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).

در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی«ایصال به مطلوب» است، نه فقط (ارائه طریق). علاوه بر این «هدایت تکوینی» را نیز شامل می شود، یعنی تأثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسان های آماده و هدایت معنوی آنها. امام، از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد. نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است. در قرآن مجید می خوانیم: «هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤ منین رحیما».(۱)

از این آیه استفاده می شود که رحمت های خاص خداوند و امدادهای غیبی فرشتگان می توانند مؤمنان را از ظلمت ها به نور رهبری کنند. این موضوع درباره امام نیز صادق است، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته اند برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت تأثیر عمیق داشته است.(۲)

آیت الله طهرانی برای حدیث شریف «علی قسیم الجنه و النار»، سه معنا می گوید که معنای سوم از نقطه نظر تابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است. وی با مثال فصل زمستان و بهار، بیان می کند همین که خورشید با فرا رسیدن فصل بهار به زمین نزدیک شد، و شعاع های حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات به مرحله فعلیت می رسند. مثلا از درختان میوه، محصولات خاص بیرون می آید، و از درختان بی بار متمایز می شوند.

قرآن؛ شفا، نور و رحمت برای مؤمنین و موجب ترقی و تکامل آنها است و برای ظالمین موجب ظلمت و خسارت آنهاست: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَساراً»(۳) و چون امام، حقیقت و روح قرآن است، وجودش دارای این اثر است.

ص: ۶۹

۱- احزاب/۴۳.

۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص۴۳۷.

۳- اسراء/۸۲.

خورشـید ولایت نیز هنگامی که طلوع کرد، نفوس را به جنبش انداخته، سـرائر و ضـمائر و غرائز هر یک از افراد انسان آشـکار شـده و بـا اختیار، راه سـعادت یا شـقاوت را طی می کنـد: «لِیهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَینَهٍ وَ یحْیی مَنْ حَی عَنْ بَینَهٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَـمِیعٌ عَلِیم».(۱) خورشید ولایت که تابید دل های مؤمنین چون چراغ نورانی از آن حرارت و نور بهره می گیرد.(۲)

در روایات اهل بیت نیز به حقیقت نورانیت امام در قلوب انسان ها اشاره شده است. امام باقر علیه السـلام در تفسـیر قول خدای عزوجل «فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النّورِ الّذِی أَنْزَلْنا»(۳) به ابو خالد کابلی فرمود:

به خدا سوگند که مقصود از نور ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشند تا روز قیامت، به خدا که ایشانند همان نور خـدا که فرو فرسـتاده، به خـدا که ایشاننـد نـور خـدا در آسـمانها و زمین، به خـدا ای ابـا خالـد! نور امـام در دل مؤمنین از نور خورشـید تابان در روز روشن تر است، به خـدا که ائمه دل های مؤمنین را منور سازنـد و خـدا از هر کس خواهد نور ایشان را پنهان دارد.(۴)

مرحوم علامـه طباطبـایی در تبیین هـدایت امـام می فرمایـد: بایـد دانست که قرآن کریم هر جـا نامی از امامت می برد، دنبالش متعرض هدایت می شود، تعرضی که گوئی می خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند، از آن جمله در ضمن داستانهای ابراهیم می فرمایـد: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْـحَاقَ وَ یعْقُوبَ نَافِلَهً وَ کلًّا جَعَلْنَا صَالِحِینَ* وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّهً یهْـدُونَ بِأَمْرِنَا»(۵) و نیز می فرمایـد: «وَ جَعَلْنَا مِنهُْمْ أَئمَّهً یهْـدُونَ بِأَمْرِنَـا لَمَّا صَبرَُواْ وَ کانُواْ بَایاتِنَا یوقِنُون».(۶) که از این دو آیه بر می آیـد وصـفی که از امامت کرده، وصـف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی

ص: ۷۰

۱- انفال/۴۲.

۲- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، ج۱،ص۱۴۸.

۳- تغابن/۸.

۴- «یا أَبَا خَالِدٍ النّورُ وَ اللّهِ الْأَئِمّهُ مِنْ آلِ مُحَمّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ وَ هُمْ وَ اللّهِ نُورُ اللّهِ الّذِی أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللّهِ نُورُ اللّهِ فِی السّـمَاوَاتِ وَ فِی الْأَرْضِ، وَ اللّهِ یا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ أَنْوَرُ مِنَ الشّمْسِ الْمُضِیئَهِ بِالنّهَارِ وَ هُمْ وَ اللّهِ ینَوّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ وَ یحْجُبُ اللّهُ عَزّ وَ جَـلّ نُورَهُمْ عَمّنْ یشَاءُ»؛ (کلینی، کافی، ج۱، کتاب الحجه، ب۱۴ ان الائمه نور الله، ح۱).

۵- انبیاء/۷۲-۷۳.

۶- سجده/۲۴.

کنـد. از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست، بلکه هـدایتی است که با امر خـدا صورت می گیرد و این امر هم همان است که در یکجا درباره اش فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَـيا أَن يقُولَ لَهُ كن فَيكونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيدِهِ مَلَكوتُ كلُ ِشى ء»(۱) و نیز فرموده: «وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَهٌ كلَمْحِ بِالْبَصَـرِ».(۲) امام هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امـام در اعمال مردم دارد، و هـدایتش چون هـدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین صـرف راهنمائی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.(۳)

لزوم امتثال تکالیف

هـدف اصـلی خداونـد از تشـریع دین، اطـاعت و پیروی از آن است. قرآن کریـم هبوط انسان به دنیا را همراه با هـدایت الهی و امتثـال آن بیـان کرده و چگـونگی سـرانجام آدمی را بـا نـوع برخـورد او بـا دسـتورات خداونـد مرتبـط دانسـته است «فرمودیم: «جملگی از آن فرود آییـد. پس اگر از جانب من شـما را هـدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهنـد شـد. * و [لی] کسـانی که کفر ورزیدنـد و نشـانه های ما را دروغ انگاشـتند، آنانـنـد که اهل آتشـند و در آن ماندگار خواهند بود».(۴)

آیاتی از قرآن شامل تکالیف الهی و وجوب عمل به آنها است.(۵) از نظر قرآن ایمان و عمل صالح، هر دو باعث نجات انسان است.(۶) در آیات متعددی از قرآن، از قیامت سخن به

۱- یس/۸۲-۸۳.

۲- قمر/۵۰.

۳- علامه طباطبایی، المیزان، ج۱، ص۲۷۲.

۴- «قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنهْـا جَمِيعًا فَإِمَّا يأْتِينَّكم مِّنى ِ هُـدًى فَمَن تَبعَ هُـدَاى فَلَا خَوْفٌ عَلَيهْمْ وَ لَا هُمْ يحْزَنُونَ * وَ الَّذِينَ كفَرُواْ وَ كـذَّبُواْ بَاياتِنَا أُوْلَئك أَصحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُون»؛ (بقره/۳۸-۳۹).

۵- «یا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا كتِبَ عَلَيكمُ الصِّيامُ كما كتِبَ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكمْ لَعَلَّكمْ تَتَّقُونَ»؛ (بقره/۱۸۳).

۶- «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ الَّذِينَ هَـادُواْ وَ النَّصَـرَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيوْمِ الْاخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنـدَ رَبهِّمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيهْمْ وَ لَا هُمْ يحْزَنُونَ»؛ (بقره/۶۲).

میان آمده و به انسان هشدار داده است که ببین برای آن زندگی، چه چیزی آماده کرده و فرستاده ای.(۱) اصولا فراز و نشیب زندگی و ابتلائات آن چیزی جز رجوع به خدا و آمادگی و کسب نتایج لازم نیست.(۲)

خداوند در قرآن کریم قسم یاد کرده است که انسان در خسران و زیان کاری است و نه تنها سودی کسب نکرده بلکه متضرر شده و آنچه را نیز که داشته از دست می دهد، مگر انسان هایی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند.(۳)

روشن است که تکالیف، برای عموم بشر (نه برای عده قلیلی از اولیاء) جعل شده است تا در اثر پیروی از آن به سعادت نایل شوند. بنابر این باید راه برای عموم انسان ها فراهم و هموار گردد و بر اساس حکمت و رحمت و محبت الهی نسبت به بندگان، آنچه آنها را در این مسیر یاری کرده و ایجاد آن علاوه بر اینکه مصلحت دارد، مفسده ای به همراه نداشته باشد، تحقق یابد.

انسان، زندگی اجتماعی و حکومت

زیست اجتماعی انسان امری بدیهی و بی نیاز از اثبات است. تاریخ زندگی بشر به روشنی گواهی می دهد که انسان در هیچ برهه ای از زندگی خویش، زندگی فردی را تجربه نکرده است. اجتماعی بودن انسان به گونه ای قطعی و حتمی است که برخی از اندیشمندان انسان را مدنی بالطبع می داند.(۴)

قانون و مجری آن که در قالب حکومت تفسیر شده است تنها راه برای حفظ جامعه و امکان بهره مندی آحاد جامعه از منافع در سایه عدالت اجتماعی است. قرآن کریم بعثت انبیا و

۱- «يأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ لْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِير بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ (حشر/۱۸).

۲- «وَ بَلَوْنَاهُم بِالحَسَنَاتِ وَ السَّياتِ لَعَلَّهُمْ يرْجِعُونَ»؛ (اعراف/۱۶۸)؛«وَ لَنَبْلُوَنَّكم بِشى ءٍ مِّنَ الخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ * أُوْلَئك عَلَيهِْمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبهِِّمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُوْلَئک هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ (بقره/۱۵۵-۱۵۷).

۳- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم * وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ (سوره عصر).

۴- علامه طباطبایی، المیزان، ج۲، ص۱۱۷.

نزول کتب آسمانی را برای رفع اختلاف بین مردم و طغیان گری گروهی از آنان بیان می کند «مردم، امّتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد- به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».(۱)

قوانین و مقرراتی که برای جامعه انسانی وضع شده است به تنهایی و بدون پشتوانه اجرایی و حکومتی کارایی لازم را نداشته و جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد. درباره اهمیت وجود حاکم همین کافی است که شخصیتی مانند امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که تجسم کامل عدالت بود، ضرورت آن را چنین بیان فرموده است: «إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِر».(۲) اهل سنت نیز وجود امام و حاکم را واجب دانسته و برای آن دلایل متعددی را مطرح کرده اند.(۳) سیف الدین آمدی به نقل از صحیح بخاری آورده است: ابوبکر بعد از رحلت پیامبر خطبه خواند و گفت: «ألا إن محمدا قد مات، و لا بد لهذا الدین ممن یقوم به»، و احدی از مسلمانان نیز با او در این مطلب مخالفتی نکرد.(۴)

با رجوع به سیره مسلمانان به ویژه مسلمانان صدر اسلام روشن می شود که آنان، وجوب امامت را امری مسلّم و تردیدناپذیر می دانستند. از این رو، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بی درنگ، به این مسئله پرداختند. اگرچه همه صحابه پیامبر که در مدینه بودند در اجتماع سقیفه حضور نداشتند، ولی آنان که شرکت نکرده بودند، هرگز اصل نیاز جامعه اسلامی به امام را منکر نبودند، بلکه عدم حضور آنان، دلایل دیگری داشت. اختلافاتی که میان صحابه پیامبر

۱- بقره/۲۱۳.

۲- «مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند»؛ (نهج البلاغه، خ ۴۰).

۳- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۳۵؛ ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص۳۴۵.

۴- آمدی، سیف الدین، غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۱۰.

درباره خلافت و امامت رخ داد، مربوط به مصداق آن بود و نه وجوب آن.(۱)

تحلیل رابطه انسان با جامعه و حاکم را اینگونه نیز می توان مورد ارزیابی قرار داد: انسان موجودی اجتماعی است. درجامعه کار میکند و تأثیر میگذارد و دیگران از کار او سود میجویند، همان گونه که او از کار دیگران بهره میبرد و از آنان تأثیر میپذیرد.

بدون تردید جامعه سالم فرد را به رشد میرساند و جامعه فاسد حرکت فرد را کُند و گاه متوقف میکند و حتی به آن سیر نزولی میدهد. خداوند علیم و حکیم و مهربان با توجه به شناخت کاملی که از انسان و ابعاد وجودی او دارد برنامهای جامع و کامل برای زندگی اجتماعی انسان تدوین نموده و به عنوان بخشی از دین بر پیامبر خویش نازل نمود تا آدمیان با به کارگیری آنها جامعهای سالم ایجاد نموده و در بستر آن، حرکت خویش به سوی هدف نهایی را شروع کرده و ادامه داده و به پایان برسانند. روشن است که هر جامعهای ناچار از حکومت و حاکم است. جامعه اسلامی نیز که میخواهد قانون خدا را پیاده کند باید حکومتی اسلامی همراه با حاکمی مسلمان داشته باشد. حاکمی که هم قانون خدا را خوب بشناسد، و هم نیاز جامعه به پیشرفت را به خوبی درک کرده و نیازهای آن را بداند، و هم از حال افراد آگاهی داشته باشد تا با استفاده از افراد توانمند و دانا و دلسوز قانون خدا را پیاده کرده و امنیّت سیاسی، قضایی، اقتصادی را برای مردم فراهم کند.

غزالی درباره ضرورت وجود حاکم گفته است:

بدون شک، نظام دین، مطلوب و مقصود شارع است، و از طرفی، نظام دین، جز با امامی که از دستورهای وی اطاعت شود، پایدار و استوار نخواهد شد. نتیجه این دو مقدمه، وجوب نصب امام است.(۲)

وی، در ادامه، یاد آور شده است که نظام دنیا، بدون امام و رهبر ثبات و استقرار نخواهد داشت و از طرفی نظام دنیا، در ثبات و استقرار نظام دین، ضرورت دارد، و نظام دنیا، در رستگاری بشر و نیل به سعادت اخروی، امری است ضروری که مقصود همه ی

۱- ربانی گلپایگانی، علی، «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، فصل نامه علمی - پژوهشی انتظار موعود، ش۴.

۲- غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص۱۴۷.

پیامبران الهی بوده است. بر این اساس، امامت، از ضروریات شریعت به شمار می رود.(۱)

سیف الدین آمدی نیز با توجه به نیاز انسان به معاش دنیا و سعادت آخرتی، درباره وجوب و فلسفه امامت اشاره کرده است که مقصود از اوامر و نواهی شرعی در موارد مختلف، از قبیل حدود و قصاص و جهاد و اظهار شعایر اسلامی در مراسم اعیاد و جمعه ها، همگی، برای اصلاح امور معاش و معاد بشر بوده است، و این غرض، بدون این که امام و رهبری مُطاع، زمام امور جامعه ی اسلامی را عهده دار شود، تحقّق نخواهد یافت. بر این اساس، نصب امام، از مهم ترین مصالح مسلمانان و برترین پایه های دین است.(۲)

ابوحفص نسفی لزوم امامت را در جهات ذیل می داند: تنفیذ و اجرای احکام اسلامی، اقامه حدود اسلامی، پاسداری از مرزها، تجهیز نیروهای دفاعی، گرفتن زکات و مالیات های شرعی، سرکوبی آشوب طلبان و دزدان و راهزنان، اقامه نمازهای جمعه و اعیاد اسلامی، فصل خصومت ها و منازعه ها، قبول شهادت گواهان در زمینه حقوق، تقسیم غنایم و ثروت های عمومی.(۳) این نوع بیان در کلمات سایر اندیشمندان متکلمین اهل سنت مانند شهرستانی(۴) و تفتازانی(۵) نیز به روشنی دیده می شود.

انسان، ویژگی ها و کج رفتاری های او

انسان موجودی ممتاز در عالم ممکنات است. خداوند پس از خلقت او، خویش را احسن الخالقین خواند،(۶) و او را در زمین خلیفه قرار داده،(۷) و امانتش را به او سپرد.(۸) با دادن نیروی

۱- همان، ص۱۴۹.

۲- آمدی، سیف الدین، غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۱۱.

۳- تفتازانی، سعد الدین، شرح العقاید النسفیه، ص۹۷.

۴- شهرستانی، نهایه الأقدام فی علم الکلام، ص۲۶۷.

۵- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۳۶.

۶- «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً فَکسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَک اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»؛ (مؤمنون/۱۴).

۷- «وَ إِذْ قالَ رَبُّک لِلْمَلائِکهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَه»؛ (بقره/۳۰).

۸- «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَینَ أَنْ یحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسان»؛ (احزاب/۷۲).

عقل به وی، او را مخاطب قرار داد و در کلامش (آیات مختلف قرآن)، وی را دعوت به تعقل و تفکر نمود.

البته انسان با داشتن این امتیازات، دارای نواقص مهمی نیز است. او بسیار دچار نسیان و فراموشی شده(۱) و غفلت وجودش را می گیرد؛(۲) او بسیار در جهالت سپری می کند و بسیار اهل ظلم است(۳) و ناسپاسی او فراوان است.(۴) طبع وجودی او از پلیدی و خون ریزی بیگانه نیست.(۵) او دشمن قسم خورده ای دارد که به دنبال اغوا و نابودی اوست.(۶)

او امتحان بدی در مورد شرایع گذشته داده است. با دستان خویش، دین و کتاب آسمانیش را تحریف کرد(۷) و پاره ای از آن را کتمان کرد.(۸) این انسان حتی از پیامبر خود درخواست الهه کرد،(۹) و حتی با غیبت چند روزه پیامبرش و با آنکه جانشینش در بین آنها بود به گوساله پرستی روی آورد.(۱۰) او با کنار گذاشتن کلام خدا و رسولش، ادعاهای باطلی

۱- «الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کما نَسُوا لِقاءَ یوْمِهِمْ هذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یجْحَدُون»؛ (اعراف/۵۱). همچنین بقره/۴۴و۲۸۶؛ مائده/۱۳و۱۴؛ انعام/۴۴؛ اعراف/۵۳و۱۶۵؛ توبه۶۷و... .

۲- «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کثیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْینٌ لا یبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یسْمَعُونَ بِها أُولئِک کالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِک هُمُ الْغافِلُون»؛ (اعراف/۱۷۹). همچنین انعام/۱۳۱؛ اعراف/۱۳۶و۱۴۶و۱۷۲؛ یونس/۷و۲۹و۹۲و... .

۳- «إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولا»؛ (احزاب/۷۲).

۴- «وَ الَّذینَ کفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا یقْضی عَلَیهِمْ فَیمُوتُوا وَ لا یخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کذلِک نَجْزی کلَّ کفُور»؛ (فاطر/۳۶).

۵- «قَالُواْ أَ تجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَ یسْفِك الدِّمَاء»؛ (بقره/۳۰).

۶- «قالَ فَبِعِزَّتِک لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعین»؛ (ص/۸۲).

۷- «أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ یؤْمِنُوا لَکمْ وَ قَدْ کانَ فَریقٌ مِنْهُمْ یسْمَعُونَ کلامَ اللَّهِ ثُمَّ یحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ یعْلَمُون»؛ (بقره/۷۵).

۸- «إِنَّ الَّذینَ یکتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیناتِ وَ الْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَینَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکتابِ أُولئِک یلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُون»؛ (بقره/۱۵۹).

۹- «وَ جاوَزْنا بِبَنی إِسْرائیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یعْکفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّکمْ قَوْمٌ تَجْهَلُون»؛ (اعراف/۱۳۸).

۱۰- «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُواْ هَاذَا إِلَاهُکمْ وَ إِلَاهُ مُوسی فَنَسی»؛ (طه/۸۸).

کرد و برای احبار و رهبان (عالمان یهود و مسیحیت) حق قانون گزاری قائل شد و به شرک با قالب و نام شریعت دچار گشت.(۱)

اکنون جای این سؤال است که آیا به مردمی با این ویژگی ها و سابقه تاریک می توان اعتماد کرد و دین خاتم را به او سپرد و این انتظار را داشت تا هم به درستی از آن محافظت کند و به اندازه لازم و کامل نیاز خود را به صورت صحیح از آن به دست آورد؟ آیا امت پیامبر اسلام که اکثر آنان سابقه چند ساله شرک داشته و قومیت و قبیله گری در آنان وجود داشت، دگرگونی کاملی پیدا کرده، از بند شیطان رها گشته، از صفاتی چون ظلوم و جهول و غفلت... پاک گردیده، عقلشان کامل شده، از لغزش و خطا مبرّا و دور شدند، و از لحاظ معرفت و درک به درجه ای رسیده بودند که دین بدون آنکه متولی و مسؤولی داشته باشد به آنها تسلیم شود؟

تاریخ صدر اسلام چیز دیگری می گوید. ما در بخش پاسخ به شبهات، در پایان جواب به شبهه غیبت، به گوشه ای از انحرافات آن روزگار که اثراتش تا دوران ما باقی است اشاره خواهیم کرد. در اینجا فقط به این نکته اشاره می کنیم که خداوند در آیات متعددی از قرآن به وجود منافقان تصریح کرده و نسبت به عملکرد آنان هشدار داده است. منافقان کسانی هستند که به ظاهر اسلام آورده و در بین مسلمانان و با قیافه اسلامی حضور داشته و خود را همرنگ آنان می کنند. خداوند ویژگی آنان را چنین بیان می کند:

و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، می گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطان های خود خلوت کنند، می گویند: «در حقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می کنیم».(۲)

خداوند از اینان به عنوان کسانی یاد می کند که شناخته نمی شوند «و برخی از

۱- «وَ قَالَتِ الْیهُودُ عُزَیرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَرَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذَالِک قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ یضَاهِوُنَ قَوْلَ الَّذِینَ کفَرُواْ مِن قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنی یؤْفَکونَ * اتخَّذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیمَ وَ مَا أُمِرُواْ إِلَّا لِیعْبُدُواْ إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا یشْرِکون»؛ (توبه/۳۰-۳۱).

۲- «وَ إِذَا لَقُواْ الَّذِینَ ءَامَنُواْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْاْ إِلی شَیاطِینِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَکمْ إِنَّمَا نحَْنُ مُسْتهَْزِءُون»؛ (بقره/۱۴).

بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند، و از ساکنانِ مدینه [نیز عدّه ای] بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم»(۱) و لذا گمان می رود که مسلمان واقعی هستند. از جمله اقدامات آنان ساختن مسجد بود تا در لباس دین و پوشش دینی به اسلام ضربه بزنند:

و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است، و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلًا با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود، و سخت سوگند یاد می کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. و [لی] خدا گواهی می دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند.(۲)

۱- «وَ مِمَّنْ حَوْلَكمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُم»؛ (توبه/۱۰۱).

۲- «وَ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَينْ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنى وَ اللَّهُ يشهَدُ إِنهَُّمْ لَكاذِبُون»؛ (توبه/۱۰۷).

سؤالات این درس

۱. انواع هدایت های تکوینی و تشریعی در مورد انسان را بیان کنید.

۲. ضرورت استمرار هدایت و هادی الهی برای انسان در هر زمان را شرح دهید.

۳. رابطه زندگی اجتماعی انسان و حکومت را تبیین کنید.

۴. کج رفتاری های انسان باعث چه اختلالاتی در شرایع شده است؟

پژوهش بیشتر

۱. از منظر قرآن انواع هدایت در مورد انسان را تحلیل کنید.

۲. دیدگاه شما در رابطه با پیش فرض های مطرح شده چیست؟

منابع بیشتر مطالعاتی

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شمارگان اول و ششم.

درس ششم: قاعده لطف۳ (تبیین قاعده لطف و امامت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان اندیشمندان شیعه

تحلیل و بررسی

تکمله

ولایت خدا

ص: ۸۱

تبیین قاعده لطف و اثبات امامت

اشاره

متکلّمـان امامیه، بر این عقیـده انـد که امامت، از مصادیق لطف خداونـد است، و چون لطف، به مقتضای حکمت الهی، واجب است، امامت نیز واجب است و خداوند باید امامی را برای مردم قرار دهد.

مرحوم شیخ مفید برای اثبات امامت بر مبنای حکمت و قاعده لطف، نیاز جامعه به سرپرست عادل را یادآور شده است:

فمن ذلـک وجوب وجود إمـام فی کـل زمـان. لمـا یجب من اللطف للعباد و حسن التـدبیر لهم و الاستصـلاح لحصول العلم بأن الخلق یکونون أبدا عند وجود الرئیس العادل أکثر صلاحا منهم و أقل فسادا عند الانتشار و عدم السلطان.(۱)

ایشـان وجود امـام و حُسن تـدبیر او را برای صـلاح جـامعه و جلوگیری از فسـاد مطرح می کنـد. نیز در جـایی دیگر با اشاره به تعریف امام، امامت را لطف دانسته که حکمت الهی اقتضای وجوب آن را دارد.(۲)

پس از مرحوم مفید، مرحوم سید مرتضی (م۴۳۶) با پیمودن راه اسـتاد، به تحلیل و بررسی بیشتری پیرامون قاعده لطف پرداخته و لزوم امـامت را از بـاب نیـاز جـامعه به حـاکم دینی تبیین کرد. وی در کتـاب «الشـافی فی الامـامه» به شـکل گسترده به بحث پیرامون امامت پرداخت و لطف در امامت را لطف در دین بیان کرد.(۳) سپس در کتاب دیگرشان،

۱- شیخ مفید، المسائل الجارودیه، ص۴۴.

۲- همو، النکت الاعتقادیه، ص۳۹.

۳- سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج۱، ص۴۷.

برای تبیین وجوب امامت بر اساس قاعده لطف با توجه به نیاز اجتماع، به شرایط دلیل لزوم امام بر اساس قاعده لطف اشاره کرده و می گوید: ما، امامت و رهبری را به دو شرط لازم می دانیم: یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد، و دیگری این که مکلّفان معصوم نباشند. هر گاه هر دو شرط یا یکی از آن دو، منتفی گردد، امامت و رهبری لازم نخواهد بود.

ایشان ابتدا به ریاست مطلق و فراگیر امام اشاره کرده و در ادامه، با طرح لزوم معصوم بودن امام، لطف بودن امام را چنین تبیین می کند:

دلیل بر وجوب امامت و رهبری، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با عرف و سیره عقلا آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تصدیق می کند که هر گاه در جامعه ای، رهبری با کفایت و تدبیر باشد که از ظلم و تباهی جلوگیری و از عدالت و فضیلت دفاع کند، شرایط اجتماعی برای بسط فضایل و ارزش ها فراهم تر خواهد بود، و مردم از ستمگری و پلیدی دوری می گزینند و یا در اجتناب از پلیدی و تبهکاری، نسبت به وقتی که چنین رهبری در بین آنان نباشد، وضعیت مناسب تری دارند. این، چیزی جز لطف نیست؛ زیرا، لطف، چیزی است که با تحقّق آن، مکلّفان به طاعت و فضیلت روی می آورند، و از پلیدی و تباهی دوری می گزینند، و یا این که در شرایط مناسب تری قرار می گیرند.پس امامت و رهبری، در حقِّ مکلّفان، لطف است؛ زیرا، آنان را به انجام دادن واجبات عقلی و ترک قبایح برمی انگیزد و مقتضای حکمت الهی، این است که مکلّفان را از آن محروم نسازد؛ و دلیلی که بر وجوب لطف اقامه شد شامل امامت می شود.(۱)

مرحوم شیخ طوسی (م۴۶۰) نیز در بحث امامت به صورت ویژه ای به قاعده لطف توجه کرده و امامت را از مصادیق لطف واجب دانسته است.(۲) ایشان در باب وجوب وجود امام دو طریق عقلی را مطرح می کند: یک راه وجوب عقلی امامت است، چه دلیل نقلی و شرعی موجود باشد و چه چنین دلیلی نباشد؛ و راه دوم دلیل عقلی بر لزوم وجود امام با ویژگی

۱- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۴۰۹.

۲- شیخ طوسی، العقائد الجعفریه، ص۲۵۰؛ الرسائل العشر، ص۹۸؛ «ان الإمامه لطف، و اللطف واجب علی اللّٰه تعالی فی کل وقت».

های خاص است با وجود دلیل شرعی.(۱) ایشان قاعـده لطف را از نوع اول معرفی کرده و در تبیین آن به لزوم مدیریت جامعه توسط امـام معصوم اشـاره می کنـد. تبیین ایشـان از وجوب امـامت بر اسـاس قاعـده لطف، همـان تبیینی است که توسـط سـید مرتضی اقامه شده است.(۲)

مرحوم خواجه طوسی (م۶۷۲) در کتاب تجریـدشان با عبارتی کوتاه لطف بودن امام و وجوب نصب او را توسط خداوند چنین بیان می کند: «الإمام لطف، فیجب نصبه علی اللّه تعالی تحصیلا للغرض».(۳) تعلیل ایشان بر وجوب امام این است که به واسطه او غرض از تکلیف تحقق می یابـد. ایشان در بیانی دیگر علت لزوم امام بر اساس قاعده لطف را نزدیکی به اطاعت و دوری از معصیت مطرح می کنـد: «نصب الامام لطف، لأنّه مقرّب من الطاعه و مبعّـد عن المعصیه، و اللطف واجب علی اللّه تعالی».(۴) آنچه در کلاـم ایشـان قابـل دقت است اینکه ایشـان در ضـرورت وجود امام و مقرِّبیت او برای صـلاح و مبعـدِّیت وی از فساد، بحث تحصـیل غرض را به جای جامعه و نیاز اجتماعی مطرح کردنـد. شاید بتوان از کلام ایشان چنین اسـتفاده کرد که از منظر مرحوم خواجه طوسـی نیـاز به امـام را بایـد فراتر از یـک نیـاز اجتماعی دانست. غرض از تحصـیل غرض و انجام تکلیف امری نیست که فقط در مورد جامعه و احکام اجتماعی دین اسلام خلاصه شود.

مرحوم علامه حلی (م۷۲۶) در کتب متعـددی که از خـود به یادگـار گذاشـته است به قاعـده لطف و امـامت اشـاره کرده و به بررسـی آن پرداخته است. ایشان نیز امامت را از مصادیق لطف واجب دانسـته و قائل به وجوب عقلی آن شـده است. ایشان در جـای جـای مکتوبـات خود، وجود امـام معصوم و امـامت او را بـاعث تقرب مکلفین به طـاعت الهی و دوری آنهـا از فساد بیان کرده و نصب چنین امامی را با توجه به وجوب لطف، واجب می داند و می گوید:

بحث چهارم: در اینکه نصب امام از طرف خداونـد بزرگ لطف می باشـد. بدان امامی که معرّفی کردیم اگر از طرف خداوند بزرگ تعیین شده باشد مکلّف به سبب او به

۱- [۱] همو، الاقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد، ص۱۸۳؛ همو، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۲۹۷.

۲- همو، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۲۹۷.

۳- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۴- همو، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص۴۰۷.

کارهـای نیک نزدیک شـده و از کارهای زشت دوری می گزینـد، و در غیر این صورت، شـخص مکلّف از نیکی ها دور و به بدی ها نزدیک می شود. این حکم برای هر فرد عاقلی از روی تجربه آشـکار و بدیهی خواهد بود و کسی نمی تواند منکر آن شود. و هر چه مکلّفین را به طاعات نزدیک و از معاصی دور گرداند اصطلاحا لطف نامیده می شود.(۱)و (۲)

مرحوم مقدس اردبیلی (م۹۹۳) نیز امامت را لطف دانسـته و نصب آن را مانند نصب پیامبر واجب می شمارد: «کون الإمام لطفا ظاهر فیجب نصبه مثل النبی من غیر فرق».(۳) تبیین ایشان در باب وجوب امامت به نیازمندی انسان به دین باز می گردد. ایشان در حاشیه بر الهیات شرح تجرید به صورت خلاصه می گوید: «أنّه لا شک أنّه موجب لدفع الضرر و حصول النفع فی الدنیا فلا ینتظم أمر المبدأ و المعاد إلّا به، فیجب علی اللّه نصبه و تعینه»، ولی در جایی دیگر چنین شرح می دهد:

و اما بیان حاجت به وجود امام در وقتی که رسول موجود نباشد آنکه چنانچه رحمت شامله الهیه اقتضای برانگیختن و فرستادن نبی و رسول نموده تا آنچه مقصود اوست از اوامر و نواهی بی زیاد و کم به بنـدگان رساننـد و بنـدگان خـدا در هر چه محتاج الیه ایشان است از مصالـح و مفاسـد و هر چه ایشان را نفع و نقصان رسانـد به پیغمبران رجوع نماینـد، همان غرض الهی بعد از رحلت پیغمبران به حال خود باقی است و هر پیغمبری را بعـد از آنکه از دار دنیا رحلت کند نایبی و جانشـینی به حکم خدا در کار است که احکام شریعت را پاسبانی نماید تا زیاده و نقصان بدان راه نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین و منتظر فرصـتند که در بنـای ایمـان بنـدگان خللی اندازنـد به آن احکام راه نیابنـد.... و به اوصاف پیغمبری متصف باشـد، چه او جانشـین پیغمبر است و حفظ شـرع بعـد از پیغمبر به او تعلّق دارد و چنانچه او ارشاد بنـدگان می کرد و احکام الهی را به ایشان می رسانیـد، امام همان کار می کند؛ پس باید که هر چه گوید و کند موافق خواسـته الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول به بندگان

۱- علامه حلی، الألفین، ص۱۵.
۲- همو، أنوار الملکوت فی شـرح الیاقوت، ص۲۰۳؛ الباب الحادی عشر، ص۱۰؛ تسـلیک النفس الی حظیره القدس، ص۱۹۹؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۲؛ مناهج الیقین فی أصول الدین، ص۴۳۹.
۳- اردبیلی، احمد، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۷۹.

عایـد می شده در زمان خلیفه و امام نیز همان فایده به بندگان خدا عاید گردد و شـریعت مطهره او از نقص و نقصان و عیب و زیادتی مبرّا و منزّه باشد؛ پس، از این جهت باید که خدا و رسول تعیین امام کنند و دلایل که دلالت بر امامت آن شـخص کند بر بندگان ظاهر سازند.(۱)

تحلیل و بررسی

با توجه به اقوال اندیشـمندان امامیه و تبیینی که در مورد قاعـده لطف و امامت ارائه کرده اند می توان نکات ذیل را از کلمات آنان برداشت کرد:

۱. امـامت لطف مقرّب است، یعنی لطفی است که انسـان به واسـطه آن به طـاعت الهی و عمل به وظایف دینی نزدیک تر و از فساد و تباهی دور می شود و می تواند به درستی رضایت الهی را در عمل به تکالیف امتثال کند.

۲. بـاطن و حقیقت لزوم امـامت انجـام تکالیف و تقرب به طاعت است، یعنی وظیفه اصـلی امام آن است که انسان را در مسـیر انجام خواست الهی هدایت و راهبری کند تا او بتواند با عمل به وظایف شرعی و دینی به سعادت نایل آید.

در این رویکرد، تکیه زدن امـام بر کرسـی ریاست جامعه با ایجاد تشـکیلات حکومتی شأنی از شـئون وجودی او و در راسـتای وظیفه اصـلی او که همان هدایت و راهنمایی و سـرپرستی انسان در مسـیر انجام اطاعت الهی است ارزیابی می شود. یعنی چون انسان موجودی اجتماعی بوده، وظایفی در قبال جامعه دارد، از جامعه تأثیر گرفته و در آن تأثیر می گـذارد، لـذا هـدایت کامل این انسان مسـتلزم آن است که امام حاکمیت جامعه را نیز در دست بگیرد و با ایجاد محیط اسـلامی، راه را برای تقرب مردم به طاعت و دوری از معصیت فراهم تر بکند.

۳. برخی از متکلمین مانند سـید مرتضـی و شـیخ طوسی، لطف بودن امامت را نسبت به تکالیف عقلی تقریر کرده است. برخی دیگر مانند ابن میثم بحرانی، برهان لطف بر وجوب امامت را با توجّه به تکالیف شـرعی تبیین کرده اند. گروه سوم از متکلّمان امامیه، بـدون این که از تکلیف عقلی یا شـرعی سـخنی به میان آورند، به تبیین لطف بودن وجود امام و رهبر عادل و با کفایت پرداخته اند و یاد آور شده اند که وجود چنین پیشوایی، در جامعه بشری،

۱- همو، حدیقه الشیعه، ج ۱، ص۸.

نقشی مؤثّر و تعیین کننده در گسترش خیر و صلاح دارد، چنان که نبود چنین پیشوایی، زمینه ساز گسترش فساد و تباهی در جوامع بشری خواهد بود. ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف»، سدیدالدین حمّصی در «المُنقذ من التقلید»، علاّمه حلّی در «کشف المراد» و فاضل مقداد در «ارشاد الطالبین»، چنین روشی را برگزیده اند.

تکمله

برای تحلیل کامل تر قاعده لطف و ضرورت وجود امام بر پایه آن مناسب است برخی آیات الهی را مرور کنیم.

به تصریح قرآن کریم خداوند آسمان و زمین را برای انسان خلق کرد؛(۱) و هدف از خلقت انسان را عبادت و عبودیت قرار داد.(۲) انسان برای حرکت صحیح در این راه و نیل به کمال لایق خویش، به علت نارسایی و نقصان دانش (چه دانش عقلی و چه معرفت های حسی) نیاز به وحی و راهنمایی الهی داشت. لذا خداوند انبیای بزرگوار را برگزید و برای هدایت مبعوث نمود تا با ابلاغ وحی الهی و تزکیه نفوس و تعلیم حکمت، راه و رسم صحیح زندگی را به مردم بیاموزند.(۳)

پیامبران دستورات و تکالیف الهی را در چارچوب شریعت در اختیار مردم گذاشتند. آنان در قالب ارائه طریق، مردم را در مسیر دین هدایت و راهنمایی کردند. ایشان همچنین در قالب ایصال به مطلوب (رساندن مردم به مقصود) سعی در پیاده کردن احکام الهی در زندگی مردم داشتند و در این زمینه سختی های فراوانی را تحمل کردند. مقام امامت که علاوه بر نبوت و رسالت مطرح شده است گویای این مرحله از فعالیت حجت های الهی است.(۴)

۱- «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکم مَّا فی الْأَرْضِ جَمِیعًا»، و لقمان/۲۰؛ «أَ لَمْ تَرَوْاْ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکم مَّا فی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فی الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَیکمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَه»؛ (بقره/۲۹).

۲- «وَ مَا خَلَقْت الجْنَّ وَ الانس إِلا لِیعْبُدُونِ»؛ (ذاریات/۵۶).

۳- «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَ یزَکیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْکتابَ وَ الْحِکمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبین»؛ (جمعه/۲).

۴- «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَینَا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَوهِ وَ إِیتَاءَ الزَّکوهِ وَ کاَنُواْ لَنَا عَابِدِین»؛ (انبیاء/۷۳).

از نظر شیعه بعد از پیامبر خاتم باید امامی همانند او در جامعه باشد، زیرا مقصود خداوند از فرستادن پیامبران در صورتی تحقق یافته، الطافش به حد کمال رسیده و حجت بر بندگان تمام میشود که هم تمام پیام های خدا بدون هیچ کم و زیادی در بین بشر محفوظ و باقی بماند و هم دستورات او اجرا شود. این مهم توسط جانشین پیامبر امکان پذیر میگردد. لذا امام نیز باید علمی الهی همراه با عبودیتی تام داشته و کمالات انسانی در وی فعلیّت یافته باشد تا بتواند پیشرو قافله انسان ها باشد. با وجود امام است که دین و پیام های الهی از تحریف و نابودی در امان مانده و باعث می شود افاضات و عنایات خدا قطع نشود. در غیر این صورت، نه تنها فرامین و تکالیف الهی محقَّق نمی شود، بلکه با نابودی دین و پیام های خدا (هر چند برخی از آن ها) دیگر هدف تکاملی برای انسان قابل دسترسی نخواهد بود. و در چنین فرضی، وجود انسان نیز لغو و بیهوده خواهد بود.

نکته بسیار مهمی که نباید از نظر دور داشت اینکه هدایت امام را نباید در قالب هدایت ظاهری و ارائه طریق و صرف یک مدیریت ظاهری جامعه خلاصه کرد. امام چنانکه نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنماست، همچنین در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد. او قافله سالار کاروان انسانیت است که از راه باطن و معنی به سوی خدا سیر میکند.

طبق بیان مرحوم علامه طباطبایی این حقیقت با دو مقدمه تبیین می شود:

۱. از نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست که دین آسمانی تعلیم میدهد و از راه وحی و نبوت، این اعمال را به صورت امر و نهی و تحسین و تقبیح بیان می کند.

و جای شک نیست که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات آن هست، رابطه واقعی برقرار است که خوشی و ناخوشی آینده مولود آن است و به عبارت ساده تر در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان واقعیتی به وجود میآید که چگونگی زندگی آینده مرهون آن است.

انسان بفهمد یا نفهمد درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار میگیرد. وی جز

ص: ۸۸

دستورهایی که از مربی با لفظ «بکن و نکن» میشنود و پیکر کارهایی که انجام میدهد، چیزی نمیفهمد. ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی ارزندهای که در باطن خود مهیا کرده، در اجتماع به زندگی سعادتمندی نایل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مربی نیکخواه خود سرباز زده باشد، جز بدبختی بهره ای نخواهد داشت. خلاصه؛ انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات باطنی (حیات معنوی) دیگری دارد که از اعمال وی سرچشمه میگیرد و رشد میکند. آیات نورانی قرآن کریم نیز با تأیید این بیان عقلی، برای اهل ایمان حیاتی دیگر برشمرده است: «یاأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا استَجِیبُوا للَّهِ وَ لِلرَّسولِ إِذَا دَعَاکمْ لِمَا یحْییکمْ»(۱)؛ و آیه دیگر «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِّن ذَکرٍ أَوْ أُنثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیوةً طیبَةً».(۲)

۲. پیامبران و امامان که هدایت و رهبری آنها به امر خداست، به دینی که هدایت میکنند و رهبری آن را به عهده دارند خودشان نیز عاملند و وقتی مردم را به سوی حیات معنوی سوق میدهند خودشان نیز همان حیات را دارند، زیرا تا خدا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران را به دست او نمیسپارد.

از بیان فوق چنین نتیجه گرفته میشود که در هر امتی، امام بالاترین درجه حیات معنوی را دارد و رهبری حیات معنوی به عهده اوست. خداوند متعال میفرماید: «وَ جَعَلْنَهُمْ أَئمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَینَا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیراتِ».(۳)

از این آیات استفاده میشود که امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد میباشد و به واسطه حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرف مینماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب میکند.(۴)

۱- انفال/۲۴.

۲- نحل/۹۷.

۳- انبیاء/۷۳.

۴- علامه طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، ص۱۹۳.

ولایت خدا

حقیقت پیش گفته را می توان با آیه شریفه ولایت خداوند توضیح بیشتری داد. آیه شریفه «اللَّهُ وَلیُّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ یخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلی النُّورِ وَ الَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّغُوتُ یخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلی الظُّلُمَاتِ أُوْلَئک أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُون»(۱) حاوی حقیقت بلندی است که در باب قاعده لطف باید به آن توجه کرد.

خداوند در این آیه شریفه اشاره به یک تقابل و رویارویی بسیار جدی و سرنوشت ساز دارد، ولایت و سرپرستی خدا در برابر ولایت و سرپرستی طاغوت. از یک سو، خداوند برنامه ریزی و تدبیر امور می کند و از سوی دیگر، طاغوتیان برنامه ریزی و تدبیر امور می کنند. انسان یا با پذیرش ایمان تحت ولایت خدا قرار می گیرد که نتیجه آن، خروج از ظلمت ها به سمت نور است؛ و یا با روی آوردن به کفر و الحاد، ولایت اولیای طاغوت را می پذیرد که خروج از نور به طرف تاریکی ها را به دنبال داشته و سرانجام آن نیز آتش جهنم است.(۲)

به نظر می آید اجرای ولایت خداوند در زندگی انسان و سوق دادن او به طرف نور و نیکی توسط اولیای الهی انجام می شود(۳) و حجت های الهی جبهه حق را در این جنگ سرنوشت ساز فرماندهی می کنند؛(۴) همانگونه که فرماندهی جبهه باطل و ولایت برای کافران بر عهده ابلیس و اعوان اوست.(۵)

برداشت فوق را با توجه به این مجموعه آیات می توان مستند و مستدل کرد. خداوند در آیه ای، کیفیت حشر انسان ها در قیامت را با امامشان بیان می کند: «یوْمَ نَدْعُواْ کلَّ أُنَاسِ

۱- بقره/۲۵۷.

۲- بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۲۲۹؛ سبزواری، محمد، إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن، ص۴۷؛ طیّب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۱؛ طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۲، ص۲۰۸.

۳- شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص۲۵۴.

۴- «وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکهِ إِنی جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه»؛ (بقره/۳۰).

۵- «قالَ فَبِعِزَّتِک لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعین»؛ (ص/۸۲).

بِإِمَامِهِم».(۱) امامـانی از جنس نور که برای هـدایت در نظر گرفته شـده انـد: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَينا إِلَيهِمْ فِعْلَ الْخَيراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدين»؛(۲) و امامـانی از جنس نـار که پیروانشـان را به سوی تبـاهی و آتش سوق می دهنـد: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يدْعُونَ إِلَى النَّار»؛(۳) و اینان همان اولیای طاغوت هسـتند که در سوره بقره از آنان یاد شـده است.

پس همانگونه که فرمانـدهان جبهه کفر همه تلاش خود را به کار می گیرنـد تا با دعوت انسان ها به سوی خودشان، آنها را به گونه ای مـدیریت کننـد که آهسـته آهسـته از نور حق جـدا شـده و وارد گرداب ضـلالت و تبـاهی شونـد، لازم است خـداوند فرمانـدهانی را نیز برای جبهه حق قرار دهـد تـا بـا برنـامه ریزی مناسب، راه را برای هـدایت یافتن آدمیان و حرکتشان در مسیر بندگی هموار کنند و آنان را از تاریکی ها و ناشایسـتگی ها به سـمت نور و روشـنایی رهنمون گردند. از این رو، و بر پایه این نیاز، خداوند ولایت اولیای خود را بیان کرد(۴) و به مؤمنان فرمان اطاعت از آنان را صادر کرد.(۵)

طبق آنچه گذشت قاعده لطف و ضـرورت وجود امام که باعث تقرب به طاعت و دوری از معصیت است تبیین کامل تری پیدا می کند. در اینجا مناسب است روایت امام باقر علیه السلام را مورد توجه قرار دهیم.

ابی خالـد کابلی میگویـد: از امام باقر علیه السـلام پیرامون کلام خـدا: «پس ایمان بیاوریـد به خـدا و رسولش و نوری که نازل کردیم»(۶) پرسـیدم. فرمـود: ای ابـا خالـد! قسم به خـدا نور، نور ائمه از آل پیـامبر است تـا روز قیـامت؛ قسم به خـدا آنـان نور خداینـد که نازل کرده؛ قسم به خـدا آنان نور خداینـد در آسـمان ها و در زمین؛ قسم به خـدا ای ابا خالـد! هرآینه نور خدا در قلوب مومنین از پرتو خورشید در روز تابنده تر است؛ و قسم به خدا آنان نورانی میکنند قلوب مؤمنین را.(۷)

۱- اسراء/۷۱.

۲- انبیاء/۷۳.

۳- قصص/۴۱.

۴- «إِنَّمَا وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَاكعُونَ * وَ مَن يتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُون»؛ (مائده/۵۵-۵۶).

۵- «يأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلى الْأَمْرِ مِنكم»؛ (نساء/۵۹).

۶- تغابن/۸.

۷- کلینی، کافی، ج۱،باب الائمه نورالله،ح۱.

سؤالات این درس

۱. دیدگاه سید مرتضی را پیرامون ضرورت وجود امام بر اساس قاعده لطف بیان کنید.

۲. با توجه به اقوال اندیشمندان امامیه و تبیینی که در مورد قاعده لطف و امامت ارائه کرده اند چه نکاتی قابل برداشت است؟

۳. دیدگاه علامه طباطبایی را در مورد ضرورت امام تبیین کنید.

۴. تقابل بین ولایت خدا و ولایت طاغوت را توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. تطور رابطه لطف و امامت را در تبیین دانشمندان شیعه بررسی کنید.

۲. آیا امامت را با لطف محصل نیز می توان تحلیل کرد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

درس هفتم: قاعده لطف۴ (بررسی شبهات۱)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

نارسایی استدلال به سیره عقلائیه

تعدد امام

کفایت خبر از پیامبر (و بحث فترت)

نصب الهی امام

بدل داشتن امامت (عدم انحصار لطف در امام)

ص: ۹۳

بررسی چند شبهه

اشاره

اثبات و ضرورت امامت و نصب الهی آن بر اساس قاعده لطف مورد اشکال و انتقاد متکلمین اهل سنت قرار گرفته است. متکلمین معتزلی با آنکه قاعده لطف را قبول داشته و آن را اثبات می کنند، ولی با نفی مصداق لطف بودن امام، استدلال شیعه به این قاعده را برای ضرورت وجود امام مورد نقد قرار داده و باطل می دانند. اشاعره نیز هرچند اصل قاعده لطف را قبول ندارند (و لذا مبنایی با آن مخالفند)، اما به استدلال شیعه برای نصب امام با استناد به این قاعده نیز اشکالاتی وارد کرده اند.

به نظر می آید اولین کسی که به ضرورت وجود امام بر اساس قاعده لطف اشکال کرده قاضی عبدالجبار معتزلی (م۴۱۳) است. او به تفصیل به طرح اشکالات متعددی در کتاب «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» پرداخته و به گمان خود استدلال شیعه را بر مدعایش باطل دانسته است. سید مرتضی (م۴۳۶) از علما و متکلمین برجسته شیعه در کتاب «الشافی فی الامامه» در مقام پاسخگویی برآمده و به شکل مفصلی ایرادات قاضی عبدالجبار را جواب داده است. سایر متکلمین عامه و خاصه به نحوی وامدار این دو عالم بوده و در کتب خود آنها را نقل کرده و مورد نقض و ابرام قرار داده اند. هرچند در طول این سالها، اشکالات و پاسخ های دیگری نیز مطرح شده است. اکنون به بیان اشکالات و پاسخ آنها می پردازیم.

یک. نارسایی استدلال به سیره عقلائیه

وجوب وجود حاکم در هر قبیله و اجتماع، مورد مناقشه بوده و سیره عقلا آن را ثابت نمی کند:

اولا، ممکن است گفته شود عقلا فقط در موارد نیاز و هنگام وقوع حوادث مانند جنگ،

رئیسی را نصب می کنند، همچنانکه در انتخاب وکیل چنین می کنند.

ثانیا، عقلاـ گاهی کاری را که واجب و یا حسن نیست انجام می دهند و یا کارهایی که انجام می دهند گاهی اتفاق نظر در اسباب آن ندارند. بر این اساس، با انجام یک فعل، از کجا می توان گفت همه آنها بر سبب وجوب امری اتفاق نظر دارند. این مطلب بیانگر این است که استناد به سیره عقلاـ درباره اهمیت و لزوم وجود رهبر در جامعه، به خودی خود، حجیت شرعی ندارد، تا آن را مبنای وجوب امامت به عنوان رهبری دینی به شمار آوریم.

ثالثا، نظر عقلاـ در مورد انتخاب امام مختلف است: برخی نصب رئیس را برگزیده اند، برخی دیگر آن را نفی می کنند، و برخی راه شورا را برمی گزینند.(۱)

در پاسخ به قسمت اول اشکال باید گفت موضوع امام چیزی نیست که جامعه زمانی به آن نیاز داشته باشد و زمانی به آن نیازی نداشته باشد. زیرا، ظلم و فساد و تباهی فقط در صورت جنگ نیست، بلکه در حالت آرامش و امنیت نیز، تعدی به حقوق ضعیفان توسط اقویا و سایر امور مفسده انگیز اتفاق می افتد.(۲) همچنین باید توجه داشت که اصولا وجود آرامش و امنیت (هرچند نسبی) و جلوگیری از هرج و مرج به خاطر وجود حاکم است.

چنانچه گذشت و در آینده نیز خواهد آمد اهل سنت امامت را امری واجب دانسته و هرچند وجوب آن را از راه شرع ثابت می کنند، اما ضرورت اجتماعی امام و نیاز به حکومت در جامعه را مورد لحاظ جدّی قرار داده اند.

در پاسخ به قسمت دوم اشکال گفته شده است توجه به سیره عقلا فقط بر اساس فعل آنان نیست، بلکه به پشتوانه علم و درکی است که باعث وجوب این فعل شده است و اینکه در صورت وجود امام چه مصالحی مترتّب شده و اگر امامت رها شود چه ضررها و پیامدهای بدی گریبان گیر جامعه می شود.(۳)

ضرورت وجود رهبر در جامعه بشری، فقط یک امر عرفی و عقلایی نیست، بلکه سیره متشرعه نیز بر آن جاری بوده است. بدین جهت، مسلمانان، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۲۸.

۲- سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج۱، ص۶۴.

۳- همان، ص۶۷.

در این باره که جامعه اسلامی به رهبری دینی نیاز دارد، هیچ درنگی نکردند. به علاوه یکی از وجوهی که متکلّمان اسلامی بر ضرورت امامت به آن استدلال کرده اند، سیره و روش امّت اسلامی از آغاز تاکنون بوده است.(۱)

قسمت سوم اشکال نیز اینگونه پاسخ داده شده است که این که عقلای بشر نیز، پیوسته، به ضرورت وجود رهبر در جوامع انسانی اهتمام داشته اند، به دلیل تأثیر گذاری مهم و بی تردید رهبری صالح و با کفایت در حاکمیت خیر و صلاح در جامعه بشری بوده است.

ضرورت وجود حکومت و رهبری در جوامع بشری، چیزی نیست که بتوان با مخالفت های برخی از خوارج یا کسانی از معتزله آن را مورد تردید قرار داد. با تأمّل در گفتار و دلایل مخالفان حکومت و رهبری، روشن می شود که آن چه موجب چنین برداشت نادرستی شده است، یکی فهم نادرست از ظواهر دینی بوده است مانند برداشت خوارج از «لاحکم إلاّ للّه»،(۲) زیرا حکم را به زمامداری تفسیر می کردند چنان که امام علی علیه السلام در رد سخن آنان فرمود: «نعم لاحکم الاّ للّه لکن هولاء یقولون لا إمره الا للّه، و لابدّ للناس من امیر».(۳) و دیگر، تحلیل نادرستی است که از حکومت های مستبد شده است؛ یعنی، حکم موارد و مصادیق نامطلوب حکومت و رهبری، به اصل این مقوله سرایت داده شده است. چنین افرادی، گرفتار مغالطه خاص و عام و مقید و مطلق شده اند، و حکم خاص را به عام سرایت داده اند.

گواه روشن بر این که حکومت و رهبری، یکی از ضرورت های حیات اجتماعی بشر است، این است که کسانی چون خوارج که شعار «لا حکم إلاّ للّه» را سر می دادند، در عمل، دست به برنامه ریزی و تنظیم امور و انتخاب رهبر زده اند. گزارش های تاریخی نیز، هرگز، از جامعه ای خبر نداده است که فاقد نظام سیاسی و رهبری بوده باشد.(۴)

۱- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص ۸۰.

۲- یوسف/۴۰.

۳- «آری، حکم مخصوص خداوند است، ولی ایشان می گویند، زمامداری مخصوص خداوند است، درحالی که مردم به زمامدار (بشری) نیاز دارند»؛ (نهج البلاغه، خ ۴۰).

۴- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۱۱؛ ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص ۸۱.

نبایـد از نظر دور داشت که پـذیرش شورا دلیل بر ضـرورت رهبری و حاکمیت است نه آنکه آن را نفی کند. زیرا شورا زمانی مطرح می شود که فردی که شایسـتگی و اسـتحقاق ریـاست را داشـته باشـد موجود نیست و چون جـامعه نیاز به حکومت دارد چند نفر به جای یک نفر مسئولیت سرپرستی مردم را به صورت شورایی به عهده بگیرند.(۱)

دو. تعدد امام

اگر لطف بودن امامت بدین معنا است که مردم به طاعت نزدیک و از معصیت دوری می گزینند، باید بتوان امامان متعددی را تصور کرد. بلکه لازم است در هر شـهر و دیـاری، امامی از جانب خداونـد تعیین گردد، و لازمه آن، تعـدّد امام در یک زمان است؛(۲) در حالی که اجماع مسلمانان بر این است که امام، در هر زمان، یکی بیش نیست.

پاسـخ این است که تعـدّد امـام، بـا صـفات ویژه ای چون عصـمت، منع عقلی نـدارد، ولی دلیـل نقلی و اجماع، بر وحـدت امام دلالت می کنـد. بنابر این امکان دارد در هر شـهر و دیاری رهبر و پیشوایی الهی وجود داشـته باشـد، هرچنـد فقط یک نفر امام همه بوده و افراد شایسـته را به عنوان والیـان و رهـبران منـاطق مختلف تعیین می کنـد.(۳) در نـتیجه، امـام همه، از دو طریق، به رهبری امّت اسـلامی می پردازد، یکی بی واسـطه، و دیگری با واسـطه. این، روشـی است که در عصر پیامبران الهی: نیز به کار گرفته شده است. در میان عقلای بشر نیز همین روش جاری بوده است.

سه. کفایت خبر از پیامبر (و بحث فترت)

بنابر دیـدگاه شـیعه، اگر دیـدن و ارتباط با امام لازم نیست و خبر رسانـدن از طرف او توسط وکلا و یا علما کافی باشد، همین مطلب را در مـورد پیـامبر نیز می تـوان گفـت. و در این فرض، نیـازی به امـام و اثبـات او نیست، بلکه اصـحاب و علمـای امت کلمات پیامبر را به

۱- سید مرتضی، الشافی فی الإمامه، ج ۱، ص۶۸.

۲- قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۲۳.

۳- سـید مرتضـی، الشافی فی الامامه، ج۱، ص۴۵و۵۰. و همچنین رک: سـید مرتضـی، الـذخیره فی علم الکلام، ص۴۱۲؛ شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۲۹۸. همچنین ر.ک: سدیدالدین حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج ۲، ص ۲۵۰.

مردم می رسانند.(۱) علاوه آنکه وقتی از نظر قرآن فترت رسول جایز است،(۲) فترت و نبودن امام نیز به طریق اولی قابل پذیرش است.(۳)

پاسخ این اشکال روشن است. بین اخباری که از پیامبر و شریعت او به ما می رسد و امام حاضر و معصومی پشتوانه آن است با اخباری که چنین پشتوانه ای ندارد، تفاوت مهم و غیر قابل انکاری وجود دارد. در فرض اول، امام معصوم مانع از خطا و اشتباه شده و از انحراف در روایات پیامبر جلوگیری می کند. وجود این پشتوانه بی بدیل اطمینان خاطری به نسل های آینده می دهد که متدیّن به همان شریعتی هستند که پیامبر گرامی اسلام آورده است.(۴) به علاوه، نیازهای معرفتی جدید نیز با ارشادات امام پاسخ صحیح دینی پیدا می کند.

با این بیان اشکال فترت نیز دفع می شود. مرحوم شیخ صدوق در مورد بحث فترت در بیانی مفصل و جامع می گوید: گروهی به فترت معتقد شده اند و می پندارند که امامت پس از پیامبر اسلام منقطع شده است؛ همچنان که نبوّت و رسالت منقطع گردید. و من به توفیق الهی می گویم: این قول مخالف حقّ است و دلیل آن کثرت روایات وارده در این باب است که می گوید: زمین تا روز قیامت هیچ گاه از وجود حجّت خالی نمی ماند و از زمان آدم علیه السلام تا این زمان خالی نبوده است و این اخبار فراوان و شایع است.

هارون بن خارجه گوید: هارون بن سعد عجلی به من گفت: اسماعیلی که در انتظار امامت او بودید مرد و جعفر نیز پیرمردی است که فردا یا روز بعد آن می میرد و شما بدون امام باقی می مانید و من ندانستم چه بگویم. بعد از آن امام صادق علیه السلام را از گفتار او آگاه کردم. فرمود: هیهات! هیهات! به خدا سوگند که او ابا دارد که این امر منقطع شود، مگر آنکه شب و روز منقطع گردد، وقتی او را دیدی بگو این موسی بن جعفر است، بزرگ

۱- قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۲۴.

۲- «یا أَهْلَ الْکتابِ قَدْ جاءَکمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکمْ عَلی فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُل»؛ (مائده/۱۹).

۳- همانگونه که در مورد انبیاء فترت اتفاق افتاد و در پاره ای از زمان پیامبری در بین مردم نبود، در مورد امامان نیز فترت می تواند رخ دهد و در وقتی از اوقات، امام در بین مردم نباشد. و در نتیجه دیدگاه امامیه مبنی بر ضرورت وجود امام در هر زمان باطل می شود.(قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۱۹).

۴- سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج ۱، ص۵۱؛ شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۰۳.

می شود و او را زن می دهیم و برای او نیز فرزندی متولّد می شود و جانشین او خواهد شد، إن شاء اللّه.

فترت بین رسولان جایز است، زیرا آنان مبعوث به شرایع و ادیان و تجدید آنها هستند؛ امّا انبیا و ائمّه چنین نیستند، زیرا به واسطه آنها شریعت و دینی تجدید نمی گردد. ما می دانیم که بین نوح و ابراهیم و بین ابراهیم و موسی و بین موسی و عیسی و بین عیسی و محمّد : انبیا و اوصیای فراوانی بودند که فقط مذکر امر خدا بودند و حافظ و نگاهدارنده چیزهایی بودند که خدای تعالی نزد آنها قرار داده بود از قبیل وصایا و کتب و علوم و چیزهایی که رسولان از جانب او برای امّتهای خود آورده بودند و برای هر پیامبری وصی و مذکری بود که علوم و وصایای او را حافظ باشد و چون خدای تعالی سلسله رسولان را به وجود محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ختم فرمود: روا نگردید که زمین از وجود وصی هادی مذکر خالی بماند که به امر او قیام کند و حافظ دین خدای تعالی باشد و جایز نیست آثار پیامبر اسلام و دین و آئین و فرایض و سنن و احکامش از بین برود، زیرا پس از او نبی و رسولی نخواهد بود.

البته ما اخباری را که می گوید بین عیسی و محمّد علیهما السلام فترتی بوده و در آن فترت، نبی و وصی وجود نداشته است دفع نمی کنیم و منکر آنها نیستیم و می گوئیم که آنها اخبار صحیحی است و لیکن تبیین آنها غیر آن چیزی است که مخالفان ما در انقطاع انبیا و ائمّه و رسولان علیهم السلام گفته اند.

بدان که معنای فترت در آن روایات این است که بین آنها رسول و نبی و وصی ظاهر و مشهوری چنان که معمول بوده وجود نداشته است و خدای تعالی می فرماید که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را هنگام فترت رسولان مبعوث فرمود و نه فترت پیامبران و اوصیا. آری، میان رسول اکرم و عیسی علیهما السلام پیامبران و امامانی بودند که مستور و خائف بودند که از زمره آنها خالد بن سنان عبسی پیامبری است که هیچ کس منکر آن نیست و آن را دفع نمی کند، زیرا اخبار نبوّت او مورد اتّفاق خاصّ و عامّ و مشهور است و دخترش زنده بود تا رسول خدا٩ را درک کرد.(۱)

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۶۵۶.

بدر الدین عینی از علمای اهل سنت در شرح کتاب صحیح بخاری می گوید: مراد از فترت، مدتی است که در آن دوره رسول الهی مبعوث نشد، و ممتنع نیست که در آن دوره نبی باشد که دعوت می کند به شریعت پیامبر آخرین. از انبیائی که در دوره فترت بودند حنظله بن صفان پیامبر «اصحاب الرّس» است که از فرزندان اسماعیل علیه السلام است. همچنین خالد بن سنان عبسی که ابن عباس می گوید دختر او پیامبر را ملاقات کرد.(۱)

ابن حجر از شارحین معتبر کتاب صحیح بخاری می گوید: روایتی از رسول خدا۶ نقل گردیده است که فرمودند: بین من و عیسی پیامبری نبوده است. برخی به این روایت استدلال کرده اند که بعد از عیسی علیه السلام پیغمبری جز رسول خدا نیست. این مطلب را نمی توان قبول کرد، زیرا روایتی وارد شده است که رسولانی از جانب خدای متعال به سوی اصحاب قریه ارسال گردید (این مطلب در سوره یس آمده است) و این انبیا بعد از دوران عیسی علیه السلام بوده اند. همچنین جرجیس و خالد بن سنان نیز پس از حضرت عیسی علیه السلام از انبیا بوده اند.

سپس ابن حجر در مقام جمع بین روایات و توجیه دو دسته از روایات نقل شده می گوید: می تواند مراد از این روایات این باشد که بعد از عیسی، رسولی که صاحب شریعت بوده و نقض کننده دین مسیحیت باشد، وجود ندارد. اما انبیایی بوده اند که شریعت عیسی علیه السلام را تبلیغ می نمودند و حجت بین خدا و مردم بوده اند.(۲)

چهار. نصب الهی امام

مقتضای قاعده لطف فقط وجوب امام است و اینکه وجود امام لطف است، ولی بر این مطلب دلالت ندارد که وجوب امامت «وجوب علی الله» است و باید امام معصوم باشد، بلکه می تواند انتخاب امام توسط مردم باشد. بنابر این، ادعای نصب الهی امام اولویتی نسبت به

۱- بدرالدین عینی، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج۱۷، ص۷۲، باب اسلام سلمان فارسی، ذیل حدیث ۳۹۴۸.

۲- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۶، ص۴۸۹، باب قول الله تعالی: «واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها».

ادعای ما «وجوب علی الناس» ندارد.(۱)

پاسخ این شبهه روشن است. بدین بیان که اگر اقتضای قاعده وجوب امام است، وجوب «علی الله» آن ثابت است، زیرا اصولا بحث قاعده لطف، فعل خداوند است. زیرا اصولا بحث از ضرورت امام با توجه به قاعده لطف مطرح بود. و در مباحث گذشته در تعریف لطف چنین بیان شد که لطف یعنی عنایتی از خداوند که مکلف را به طاعت قرین و از معصیت دور کند، و سپس ثابت شد که خداوند لطف در حق مکلفان را حتماً انجام می دهد و هرآنچه که مصداق لطف باشد و منعی از تحقق آن نباشد در اختیار مکلف قرار می دهد، و نیز ثابت شد که امامت لطف برای مکلفان است؛ چنانچه مستشکل نیز به آن معترف است. بنابر این اگر امامت مصداق لطف است، پس وجود و نصب امام از طرف خداوند ضرورت دارد، و این همان چیزی است که امامیه در صدد اثبات آن است.

همچنین نباید این نکته اساسی را فراموش کرد که امامتی که شیعه آن را تعریف کرده و برایش حدودی را مشخص کرده و بر اساس آن، برای امام اوصاف و وظایف ویژه ای قایل است، اصولاً نمی تواند از طرف مردم انتخاب شود. او حجت خدا بوده و جانشین پیامبر در همه امور به جز مقام اخذ وحی است.

اگر گفته شود اختیار و انتخاب مردم و پذیرش «وجوب علی الناس» مانع از انجام لطف از طرف خدا است، زیرا با انتخاب مردم، مطلوب حاصل می شود؛ در پاسخ باید گفت:

اولاً با نگاهی که شیعه به امام و امامت دارد مردم توان انتخاب چنین امام خاصی (جانشین پیامبر و نه فقط حاکم جامعه) را ندارند؛

ثانیاً، انتخاب امام توسط مردم و «وجوب علی الناس» حتی فقط به عنوان حاکم جامعه نیز ادعایی است که ثابت نشده و هیچ مستند قرآنی و روایی ندارد، بلکه به عکس انتخاب حتی فرمانده جنگی با عنوان جهاد فی سبیل الله نیز با خداست؛(۲)

ثالثاً، با وجود احتمال خطا و بلکه تحقق خطا در تشخیص مصداق مناسب برای حاکم جامعه توسط مردم (که تاریخ گذشته شاهد آن است)، مانع بودن «وجوب علی الناس»

۱- قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۲۶.

۲- «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِیهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکمْ طَالُوتَ مَلِکا»؛ (بقره/۲۴۷).

نسبت به فعل و نصب الهی مردود است.

پنج. بدل داشتن امامت (عدم انحصار لطف در امام)

امامیه امامت را قرین نبوت می داند. در نتیجه باید امام، حجت بوده و معصوم باشد. همچنین باید مانند پیامبر، از جانب او اموری (دینی) دانسته شود تا بتواند استمرار داشته باشد. این دیدگاه باطل است، زیرا همانگونه که شنیدن کلام پیامبر ما را بی نیاز از دیدن شخص پیامبر می کند، همچنین اخبار متواتر ما را از امام بی نیاز می کند. بنابر این، تواتر می تواند جایگزین امام باشد.(۱) به عبارت دیگر، به فرض قبول این که امامت لطف است، نمی توان وجوب آن را وجوب تعیینی دانست؛ زیرا، وجوب تعیینی لطف، در صورتی است که لطف، جایگزین نداشته باشد، امّا می توان فرض کرد که لطف امامت، بدل و جایگزینی دارد، بنابراین، وجوب آن، تخییری خواهد بود، مانند وجوب خصال کفّارات، و این، برخلاف مذهب امامیه است؛ همچنانکه عصمت مردم نیز می تواند به عنوان جایگزین امام مطرح شود.(۲)

در پاسخ باید گفت برای حفظ و عدم تحریف شریعت و نقل آن برای نسل های بعدی احتمالاتی قابل طرح است: ۱. شریعت، با قرآن کریم حفظ شود؛ ۲. شریعت، با سنّت متواتر محفوظ بماند؛ ۳. شریعت، با اجماع حفظ شود؛ ۴. شریعت، با امام معصوم حفظ شود.

فرض نخست، نادرست است؛ زیرا، قرآن، اوّلاً، تفاصیل احکام شریعت را بیان نکرده است و ثانیاً، قرآن، به خودی خود، سخن نمی گوید، بلکه دیگران به عنوان فهم معارف و مفاهیم قرآن، از زبان آن سخن می گویند و چه بسا آنان، در فهم قرآن کریم، دچار خطا شوند. تشخیص خطای آنان، به معیار و میزان دیگری نیاز دارد. آن معیار و میزان، هر چه باشد، در حقیقت، همان است که سبب حفظ شریعت خواهد بود.

اشکال یاد شده، بر فرض دوم نیز وارد است. علاوه بر این، چه بسا، ناقلان، در مراحل بعدی، عمداً یا سهواً، دست از نقل بردارند و در نتیجه، تواتر مخدوش خواهد شد. اصولاً، احکام و معارفی که به صورت متواتر نقل شده، محدود است و همه احکام شریعت را بیان نمی کند.

ص: ۱۰۲

۱- قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۳۷.
۲- آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۳۱. همچنین ر.ک: رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۶۰؛ تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۴۱.

فرضیه اجماع نیز نادرست است؛ زیرا، اوّلاً، اجماع، به خودی خود حجیت و اعتبار ندارد. ثانیاً، احکام اجماعی، در شریعت اسلام، محدود است و در برگیرنده همه احکام شریعت نیست.

بنابر این، یگانه فرض درست، این است که شریعت، با امام و پیشوایی معصوم حفظ شود؛ زیرا، در این صورت، رأی او، به دلیل عصمت، از هر گونه خطایی مصون است و می توان با آن، دیگر آرا و اقوال درباره تفسیر قرآن و تبیین شریعت را ارزیابی کرد.(۱)

از آنچه گذشت روشن می شود برای امامت نمی توان جایگزین تصوّر کرد. مرحوم خواجه طوسی اینگونه تعبیر می کند: «و انحصار اللّطف فیه معلوم للعقلاء».(۲)

اما اینکه عصمت می تواند جایگزین امام شود مطلب قابل بیانی نیست، زیرا بحث امامت و وجوب عقلی آن در مورد جامعه و انسان کنونی است. خداوند به انسان و جامعه انسانی ما که بحث امامت در آن مطرح است عصمت نداده است.(۳) این سخن مثل آن است که بگوییم خدا به همه علم کامل می داد و به همه وحی می کرد و دیگر نیازی به پیامبر نبود. بله، اگر چنین بود نیازی به بعثت انبیا نبود، اما جامعه انسانی ما چنین نیست.

وجوب و ضرورت وجود امام و جایگزین نداشتن امام مطلبی است که حتی مخالفان امامیه نیز آن را پذیرفته اند. هرچند اکثر قریب به اتفاق آنان، وجوب امامت را بر اساس دلایل نقلی ثابت می کنند. قاضی عبدالجبار معتزلی در پاسخ به اشکالِ «امتی که اجتماع بر خطا ندارند، پس قیام به واجب را مهمل نمی گذارند، و لذا امامت واجب نیست»، می گوید: ممکن است کل یا بعض مردم به جهت عذر، واجب را مهمل گذارند.(۴)

۱- سید مرتضی، الشافی فی الامامه، ج۱، ص۱۷۹؛ ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، ص۱۷۸؛ علامه حلّی، کشف المراد، ص۹۳؛ فاضل مقداد، إرشاد الطالبین، ص۳۳۵ و دیگر متکلمان امامیه در کتاب های کلامی خویش، این استدلال را آورده اند.

۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص۲۲۱.

۳- موسوی شفتی، سید اسد الله، الإمامه، ص۱۳۵؛ بیاضی، الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص۶۸.

۴- قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۵۰. همچنین رک: در صفحات ۴۱ به بعد از همین کتاب؛ ابو الثناء حنفی ماتریدی، التمهید لقواعد التوحید، ص۱۴۹؛ غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص۱۴۷.

سؤالات این درس

۱. آیا وجوب وجود حاکم در جامعه، از نگاه سیره عقلا قابل مناقشه است؟ اشکال را بیان و نقد کنید.

۲. آیا بر اساس قاعده لطف، در هر منطقه ای وجود امام ضروری است؟ تبیین کنید.

۳. آیا فترت بین امامان مانند فترت بین رسولان الهی جایز است؟ اشکال را بیان و بررسی کنید.

۴. آیا مقتضای قاعده لطف، فقط نصب امام است؟ یا نصب الهی امام را اثبات می کند؟ تبیین کنید.

۵. آیا امامت می تواند بدل داشته باشد و آنچه را از امام توقع می رود، پاسخ دهد؟ اشکال را بیان و نقد کنید.

پژوهش بیشتر

۱. آیا فترت در مجموعه حجج الهی در گذر تاریخ قابل اثبات است؟

۲. آیا عالمان دینی می توانند وظایف امام را به عهده بگیرند؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

درس هشتم: قاعده لطف۵ (بررسی شبهات۲)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

امامت و احتمال وجود مفسده

قاعده لطف و غیبت امام

امامت ۲۵۰ ساله

سخن پایانی

ص: ۱۰۵

شش. امامت و احتمال وجود مفسده

یک شیء زمانی لطف خواهد بود که علاوه بر اینکه دارای مصلحت است، از همه جهات مفسده نیز دور باشد. بر این اساس، امامت نیز تنها با وجود مصلحت، واجب نخواهد بود، بلکه هیچ مفسده ای نیز نباید بر آن مترتّب باشد. و از کجا می توان چنین مطلبی را ثابت کرد؟(۱) بلکه مفاسدی نیز می توان برشمرد مانند وجود فتنه ها و جنگ ها مانند زمان امامان علی و حسن و حسین:، و یا انجام دستورات دینی به علت هراس از امام، نه قرب خدا، و یا ثواب بیشتر برای افعال در صورت نبود امام و وجود مشکلات فراوان.

پاسخ ابتدایی به این شبهه که مورد توجه برخی از متکلمین امامیه(۲) نیز قرار گرفته این است که اگر امامت دارای مفسده بود نباید خداوند خود را جاعل آن معرفی کرده و آن را برای پیامبرانش قرار دهد، در حالی که خداوند حداقل در دو آیه تصریح به امامت پیامبران داشته(۳) و آن را عهد الهی نیز برشمرده است.(۴) به راستی اگر مفسده در امامت باشد، در

۱- رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۲۶۰. همچنین رک: تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۱؛ قزوینی، سید امیر محمد، الآلوسی و التشیع، ص ۳۴۹.

۲- علامه حلی، معارج الفهم فی شرح النظم، ص ۴۷۷؛ علوی عاملی، میر سید محمد، علاقه التجرید، ج ۲، ص ۹۵۵.

۳- «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماما» و انبیاء/۷۱-۷۳؛ «وَ نَجَّیناهُ وَ لُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکنا فیها لِلْعالَمینَ * وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یعْقُوبَ نافِلَةً وَ کلاًّ جَعَلْنا صالِحینَ * وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛ (بقره/۱۲۴).

۴- «قالَ لا ینالُ عَهْدِی الظَّالِمین»؛ (بقره/۱۲۴).

نبوت نیز خواهد بود، زیرا آنچه در امامت می آید در نبوت نیز جاری است.(۱) همچنین نباید از نظر دور داشت که اگر امامت دارای مفسده باشد، دیگر بین عقلی و نقلی بودن آن فرقی نبوده و وجوب سمعی آن نیز زیر سؤال رفته و باطل خواهد بود.(۲) و نه تنها نباید آن را واجب کند، بلکه باید مردم را از آن نهی کند.(۳)

مرحوم شیخ طوسی این مطلب را با توجه به غیبت امام مطرح کرده است که صرف ادعای وجود قبح کافی نیست، بلکه باید تبیین شود. به علاوه، وجوه قبح در اموری مانند ظلم و فساد و جهل و کذب و مفسده است که اینها منتفی است.(۴) یعنی در امامت و غیبت این امور وجود ندارد.

مرحوم خواجه طوسی در بیانی بسیار موجز می گوید: «و المفاسد معلومه الانتفاء».(۵)

مرحوم علامه حلی در بیانی می گوید:

مفاسد مشخص و محصور است، و بر ما نیز معلوم بوده و واجب است از آنها اجتناب کنیم. زیرا ما مکلف هستیم و تکلیف نیز فقط بر معلوم امکان دارد. بنابر این، لطف امامت مشتمل بر مفسده نبوده و بر خداست که امام را نصب کند. به علاوه، اگر مفاسد لازمه امامت باشد از آن جدا نمی شود، و این باطل است با توجه به کلام خداوند که جاعل امامت است: «إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً».(۶)

مرحوم علامه حلی در پاسخ به شبهه وجود مفسده، و در تبیین و توضیح کلام مرحوم خواجه طوسی به گونه دیگری نیز بحث را پی گرفته است. وی می گوید: اگر امامت بر مفسده ای مشتمل می بود، هر آینه خداوند آن را بر مکلفین واجب نمی کرد و اطاعتش را بر

۱- قزوینی، سید امیر محمد، الآلوسی و التشیع، ص۳۵۶.

۲- علامه حلی، مناهج الیقین فی أصول الدین، ص۴۴۴؛ مقدس اردبیلی، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۹۴.

۳- بیاضی، الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص۶۹.

۴- شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص۷.

۵- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص۲۲۱.

۶- علامه حلی، معارج الفهم فی شرح النظم، ص۴۷۷ ؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۶۳. همچنین ر.ک: بیاضی، الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص۶۴؛ علوی عاملی، میر سید محمد، علاقه التجرید، ج ۲، ص۹۵۵.

مردم واجب نمی کرد. همچنین اگر بر مفسده ای مشتمل بود هر آینه خداوند از برقرار کردن امام نهی می کرد؛ در حالی که این مطلب باطل است.(۱)

برای اثبات وجوب امامت و رد شبهه احتمال مفاسد، اینگونه نیز می توان استدلال کرد: مصلحت امامت یا هیچ مفسده ای ندارد و یا مصلحت آن رجحان دارد. بنابر تقدیر اول، وجود امامت واجب است. بنابر تقدیر دوم نیز، امامت لازم است، زیرا ترک مصلحت دارای رجحان به خاطر مفسده مرجوح، ناصواب و باطل است.(۲)

هفت. قاعده لطف و غیبت امام

الف) امامیه، به غیبت امام اعتقاد دارد و وجه غیبت را این می داند که مکلَّفان به وظایف خود نسبت به امام که اطاعت و انقیاد از او و نصرت و یاری دادن او است عمل نکردند، بلکه در صدد قتل وی برآمدند. از طرفی، لطف بودن امام، مشروط به این است که امام در میان مردم حضور داشته و دسترسی به او امکان پذیر باشد. بنابراین، در عصر غیبت، لطف بودن امام در حقِّ مکلّفان، تحقّق نخواهد پذیرفت.(۳)

ب) به علاوه، یک انسان به همان اندازه که از حاکم مخفی بدون اثر در شهر، هراس داشته و از پلیدی دوری می کند، همچنین از حاکمی که هر لحظه ممکن است به شهر وارد شود نیز، بیمناک بوده و از زشتی ها فاصله می گیرد. یعنی اثر خوف از مترقب الظهور با خوف از مترقب الوجود یکی است.(۴)

ج) همچنین اینکه شما وجود بدون تصرف امام را لطف می گویید مورد قبول نیست.(۵)

۱- علامه حلی، الألفین، ص۲۴.

۲- علامه حلی، معارج الفهم فی شرح النظم، ص۴۷۸.

۳- قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص۵۸؛ رازی، فخر الدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۶۰؛ سمیح دغیم، مصطلحات الإمام الفخر الرازی، ص۸۱۰؛ آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۳۱؛ تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۴۰؛ ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص۳۴۹؛ قوشجی، شرح تجرید العقاید، ص۳۶۷؛ أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیه، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، ج۱، ص۴۵.

۴- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲ ۴۲.همچنین ر.ک: قوشجی، شرح تجرید العقاید، ص۳۶۷.

۵- همان.

د) بین قاعده لطف و روایات شیعه در مورد لزوم امامت تنافی وجود دارد. شیعه از یک سو معتقد است بر اساس قاعده لطف، ضرورت وجود امام در هر زمان ثابت است؛ و این عقیده را با روایاتی مانند «رووا عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: من مات ولیس له إمام یسمع له ویطیع مات میته جاهلیه»،(۱) «وعن الصادق علیه السلام: الحجه لا تقوم لله علی خلقه إلا بإمام حی یعرف»،(۲) «وفی روایه: من مات ولیس علیه إمام حی ظاهر مات میته جاهلیه، قیل: إمام حی؟ قال: إمام حی، إمام حی»،(۳) «وعن یعقوب السراج قال: قلت لأبی عبدالله: تخلو الأرض من عالم منکم حی ظاهر تفزع إلیه الناس فی حلالهم وحرامهم؟ فقال: لا، إذاً لا یعبد الله یا یوسف»،(۴) «وعن الصادق علیه السلام: إن الله لا یدع الأرض إلا وفیها عالم یعلم الزیاده والنقصان، فإذا زاد المؤمنون شیئاً ردهم، وإذا نقصوا أکمله لهم، فقال: خذوه کاملاً، ولولا ذلک لالتبس علی المؤمنین أمرهم ولم یفرق بین الحق والباطل»؛(۵)اثبات می کند.

از سوی دیگر روایاتی نقل می کنند که منافات با لطف و ضرورت وجود امام در هر زمان دارد و این لطف با وفات عسکری تمام می شود مانند: «عن المغیره قال: قلت لأبی عبدالله: یکون فتره لا یعرف المسلمون إمامهم فیها؟ قال: یقال ذلک، قلت: فکیف نصنع؟ قال: إذا کان ذلک فتمسکوا بالأمر الأول حتی یتبین لکم الآخر».(۶) «وفی روایه: إذا أصبحت وأمسیت یوماً لا تری فیه إماماً من آل محمد، فأحب من کنت تحب، وأبغض من کنت تبغض، ووال من کنت توالی، وانتظر الفرج صباحاً ومساءً».(۷) «وفی أخری: کیف أنتم إذا صرتم فی حال لا یکون فیها إمام هدی ولا علم

۱- شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ج۹۲.

۲- شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۵۱؛ شیخ حر عاملی، إثبات الهداه، ج۱، ص۱۶۷.

۳- شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۶۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۹۲؛ شیخ حر عاملی، إثبات الهداه، ج۱، ص۱۶۸.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۱، ۵۱؛ شیخ حر عاملی، إثبات الهداه، ج۱، ص۱۴۷.

۵- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج۱، ص۱۹۶؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۳۱؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۸۹؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۲۰۳.

۶- مجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۳۲.

۷- کلینی، کافی، ج۱، ص۳۴۲.

یری، فلا ینجوا من تلک الحیره إلا من دعا بـدعاء الغریق، فقیل: هـذا والله البلاء فکیف نصـنع - جعلت فـداک- حینئذٍ؟ قال: إذا کان ذلک ولن تدرکه، فتمسکوا بما فی أیدیکم حتی یصح لکم الأمر».(۱) این تهافت ظاهر نیاز به توضیح ندارد.(۲)

ه) انحصار امامان به دوازده نفر با ضرورت وجود امام در هر زمان بر اساس قاعده لطف منافات دارد.

اینها مجموعه شبهاتی بود که به لطف بودن امامت با توجه به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح شده است. اکنون دیدگاه متکلمین امامیه را در این زمینه بیان می کنیم.

امـا در پاسـخ به این شـبهه گفته شـده است در اینکه تصـرف امـام لطف بوده و مصـلحت دین مردم در آن نهفته است، شـکی نیست. اما بایـد توجه داشت که تمامیت لطف در امامت به تحقق مجموع اموری است که برخی به خدا ارتباط دارد که باید به آنها بپردازد، و برخی به مردم مربوط است که بایـد انجام دهنـد. بر خداست که با ایجاد امامت و وجود امام، اطاعت او را بر ما واجب کنـد؛ و بر مـا است که اطـاعت او بکنیم و راه را برای امـامت و ولاـیت او بـاز کنیم و موانـع موجـود را بـا سـرپرستی او برطرف کنیم. در این صورت، عصیان و کوتاهی ما، حجتی بر علیه ما است و نباید از خدا بخواهیم آنچه فعل ما و مربوط به ما است او انجام دهد. و اگر نمی توانیم از او بهره مند شویم به جهت کوتاهی ما است. البته این کوتاهی باعث سقوط تکلیف از ما نمی شود، و لذا باید برای ظهور و امکان تصرف او به وظیفه خود عمل کنیم.(۳)

باید توجه داشت آنچه لطف واجب است وجود امامی است که برای امر و نهی امکان داشته باشد. اما اگر عواملی انسانی مانند ظلم سـتمکاران مـانعی در برابر فعالیت امام باشـد، از جهات لطف خارج است. بر خـدا ایجاد مقتضـی که همان امام است لازم است نه رفع موانع. در غیر این صورت، اجبار به میان می آید که نفی آن در تعریف لطف گذشت.(۴) البته

۱- نعمانی، الغیبه، ص۱۵۹.

۲- فیصل نور، الامامه و النص، ص ۲۹۰-۲۹۴.

۳- شیخ مفید، النکت الاعتقادیه، ص۴۵؛ سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۴۱۵.

۴- موسوی شفتی، سید اسد الله، الإمامه، ص۱۳۸.

در صورتی که عموم انسان ها برای رفع موانع قیام کنند کمک الهی را می توان مترقّب و منتظر بود.

شبیه این بیان (اصل وجود و تکلیف مردم در این زمینه) در کلام قاضـی عبـدالجبار معتزلی نیز مطرح شده است. او حتی بر این بـاور است اگر امـام غـایب شـد لازم نیست کسـی به جای او قرار گیرد، زیرا امامی که زنـده است تمکّن از تنفیـذ دارد و امید اینکه قیـام به امر کنـد وجود دارد. در چنین فرضـی، وجود امـام دیگر در جایگـاه او، تجویز دو امام در زمان واحـد است. البته مردم در چنین حـالتی می تواننـد به چیزی که می توانـد نیـابت از امـام کنـد روی آورنـد تـا زمـانی که امـام بتوانـد قیـام به امر کند.(۱)

باید دانسته شود لطف، در باب امامت، در حقیقت از سه لطف تشکیل می شود:

الف) لطفی که فعل خداوند است. آن، عبارت است از آفریدن امام و اعطای منصب امامت به او.

ب) لطفی که فعـل امـام است. آن، عبـارت است از این که امـام، منصب امـامت را پـذیرا شـود و برای تحقّق بخشـیدن به آن، آمادگی داشته باشد.

ج) لطفی که فعل مکلّفان است. آن، این که آنان، امامت امام را پذیرا شوند و از او اطاعت کنند و او را یاری دهند.

اقسام یاد شـده بر هم ترتّب دارنـد؛ یعنی، تا لطف نخست تحقّق نیابد، نوبت به لطف دوم نمی رسد و تا لطف دوم تحقّق نیابد، لطف سوم تحقّق نخواهـد یافت. بر این اساس، از آن جا که لطف سوم، فعل مکلفان است، آن چه به خداوند مربوط می شود، این است که اطـاعت از امـام و یـاری دادن او را بر آنـان واجب کنـد. و چـون فعـل لطف بر خداونـد واجب است، پس واجب کردن اطـاعت از امام و یـاری دادن او، مقتضـای لطـف خداونـد، و واجب است. از طرفی، این تکلیف، بـدون این که امـام را بیافرینـد و منصب امامت را به او بدهد، تکلیف مالایطاق است. و این نوع تکلیف کردن، برخداوند محال است. بنابراین، فرض نیافریدن امام؛ خلاف موازین عدل و حکمت الهی است. همچنین اجبار مردم نیز بر

۱- قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۵۱.

پذیرش او خلاف قاعده لطف است؛ چنانچه در مورد پیامبران نیز چنین است.(۱)

مرحوم خواجه طوسی در بیانی موجز، این مراحل را که جواز غیبت امام و عدم تنافی آن را با لطف بودن او اثبات می کند، چنین گفته است: «وجوده لطف، و تصرّفه [لطف] آخر، و غیبته منّا».(۲)

شیخ طوسی مطلب مهم دیگری را مورد توجه قرار داده است. وی می گوید جواز غیبت، مجوز جواز عدم نیست. عدم اطاعت از امام به جهت عدم وجود او، حجتی بر خداست. زیرا وقتی امام نباشد اطاعت از او نیز امکان ندارد. در حالی که وجود او امکان اطاعت را فراهم می آورد. در این صورت، عدم اطاعت از امام به علت غیبت او، حجتی بر بندگان است.(۳)

مطلب دیگری که در بیان متکلمین شیعه به آن توجه شده است لطف بودن امام حتی در زمان غیبت است به این بیان که کسی که وجود امام را پذیرفته و به اطاعت از او اعتقاد دارد از بسیاری از افعال قبیح دوری می کند. او هیچ زمان خود را از ظهور و حاکمیت و تأدیب امام ایمن نمی بیند، مانند فردی که در زمان ظهور امام در شهری دور از امام ساکن است. چنین فردی حتی با دوری مسافت، خود را ایمن از مجازات امام نمی داند و لذا از قبایح اجتناب می کند.(۴)

این مطلب اینگونه تکمیل شده است که اگر صرف علم به وجود چیزی در آینده کافی در زجر بوده و مانع مردم از انجام قبایح باشد، علم به مرگ و عقاب خدا در آخرت نیز کافی بوده و دیگر اصولا نیازی به وجوب امام چه از حیث عقل و چه از حیث نقل نیست.(۵) همچنین بین امامی که هرچند غایب است ولی حاضر و ناظر است، رفتار مردم را می بینند،

۱- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص۴۱۹. همچنین رک: فاضل مقداد، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین، ص۳۳۱؛ مقدس اردبیلی، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۸۸؛ حسینی لواسانی، سید حسن، نور الأفهام فی علم الکلام، ج ۲، ص۱۴۱.

۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۳- شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۳۰۰.

۴- شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۳۰۰. همچنین ر.ک: علامه حلی، الالفین، ص۵۴؛ مقدس اردبیلی، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۹۹.

۵- موسوی شفتی، سید اسد الله، الإمامه، ص۱۳۷.

هر آن می توانـد ظاهر شود هرچنـد به صورت محـدود و برای فردی خاص، با امامی که وجود نـدارد و تا به حال نیامـده، فرق آشکاری وجود دارد. به عبارت دیگر بین حضور مأمور حاضر مخفی که در جمع هست با مأموری که هر لحظه می تواند وارد شود فرق است. هراس مردم و کنترل خویشتن در صورت اول به مراتب شدیـدتر و قوی تر از صورت دوم است به ویژه اگر از نیامدن مأمور از بیرون مدتی طولانی گذشته باشد.

نبایـد از نظر دور داشت که نظارت هرچنـد غایبانه و غیر محسوس می توانـد مانع خلاف باشد (اگرچه تا حدودی)، در حالیکه امامی که تازه موجود می شود فقط رافع است و می آیـد تا پلیدی های موجود را از بین ببرد. توضـیح اینکه امامی که به عنوان منجی و موعود در آخرالزمان به دنیا می آیـد و برای اصـلاح قیام می کنـد فقط در رفع پلیـدی ها و فسادهای موجود اقدام می کنـد، و نیز انسـان ها را ارشاد کرده و با توبه دادنشان، آنها را در مسـیر حق قرار می دهـد؛ اما دیگر کاری به گذشـته نـدارد و اصولاًـ نمی توانـد کنترلی داشـته باشـد. در این صورت انسـان هایی که قبل از حضور او بودنـد و حتی انسان هایی که پاره ای دوران زنـدگی خـود را قبـل از ظهور او سـپری کردنـد از نظـارت و کنـترل او برای دوری از پلیـدی و تقرب به طـاعت محروم خواهند بود.

در اینکه وجود امام بدون تصـرفش، چگونه می تواند لطف باشد گفته شده است: با وجود امام دین و شـریعت حفظ می شود؛ مردم مراقبت بیشتری نسبت به رفتارهای خود دارنـد؛ و اصولا تصـرف فرع وجود است، یعنی باید امامی باشد تا تصـرف کند، پس وجودش نیز لطف است.(۱)

اما در مورد شـبهه تقابل روایات با یکدیگر، شاید بتوان این شـبهه را از عجیب ترین و غیر منصفانه ترین نوع اشکالات دانست. این خیلی روشن است که برای درک درست یـک مطلب و حقیقت، بایـد مجمـوعه روایـات را بـا هم مورد توجه قرار داد و با عرضه آنها به یکدیگر، معرفت اصلی را استنباط کرد. این مسئله امری است که در تفسیر آیات و یا در استنباط احکام فقهی از روایـات اسـتفاده می شود و بر پایه عقل و منطق نیزمی باشـد. آیا می توان آیه شـریفه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتی الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ

۱- مقدس اردبیلی، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۹۹.

وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلَّ مَن تَشَاءُ بِيدِك الْخَيرُ إِنَّك عَلى كلُ ِّشى ءٍ قَدِير»(۱) را با آیه شریفه «وَ أَنْ لَيسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعى»(۲) (نعوذ بالله) متناقض دانست؟ یا آنکه باید آنها را با یکدیگر و همراه با آیات دیگر بررسی کرده و معنای صحیح آیات را به دست آورد؟ یا محتوای این آیه را «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِه»(۳) دارای تناقض دانست که چگونه کسی که خدا را خالق می داند دیگری غیر از خدا را می خواند؟

روایات مطرح در مورد امامت نیز باید به صورت مجموعه ای و همراه با آیات قرآن ملاحظه شود. کسی که اندک توجهی داشته باشد به روشنی می یابد که این دو دسته روایات (به گمان ایشان) قابل تفسیر با یکدیگر و قابل برگشت به یکدیگر است. لزوم اصل امامت و ضرورت وجود امام در هر زمان منافات با این ندارد که در پاره ای از زمان، امام در انجام برخی از وظایفش دچار مشکل و موانع باشد. همچنانکه پیامبران نیز در مقام اجرای وظیفه هدایت و اطلاع رسانی شان دچار مشکل شده و حتی جان خود را نیز فدا کردند. یک سؤال منطقی این است که اگر به خاطر موانع و سنگ اندازی دشمنان، امام دچار محدودیت شد، پیروان ایشان در این صورت چه باید بکنند؟ وقتی پیشوایان معصوم غیبت امام مهدی علیه السلام را خبر می دهند، جای این سؤال است که وظیفه شیعیان چیست؟ مشکلات را تا زمان حضور امام، با چه شیوه ای مدیریت کرده و پشت سر بگذارند؟ اگر معرفت جدیدی حاصل نشد چه باید کرد؟

این مشکل برای پیروان دیگر مکاتب نیز مطرح است. آیا دین اسلام دینی جهانی نیست؟ اگر به برخی از مردم هنوز هم دین اسلام نرسیده باشد، مقصر کیست؟ (آیا نعوذ بالله پیامبر کوتاهی کرده است؟) آن مردم چه حکمی دارند؟ اگر به برخی از مسلمین حکم مسئله مستحدثه و جدید نرسید، او چه باید بکند؟ و...

۱- آل عمران/۲۶.

۲- نجم/۳۹.

۳- زمر/۳۸.

بنـابر این، برخی سؤالات و مشـکلاتماننـد مطالب فوق، از جمله نیازهای رایجی است که پیشوایان یک مکتب بایـد برای آن جواب داشته و پیروانشان را راهنمایی بکنند.

اما اشـکال انحصار امامان به دوازده نفر کاملا بـدون ارتباط به قاعـده لطف است. آنچه قاعده عقلی لطف ثابت کرد ضـرورت وجود امام در هر زمان است. اما تعـداد آن نه در توان عقل است و نه این قاعده به آن می تواند بپردازد. تعداد امامان بر اساس دلایل نقلی متعدد و مشهور است که حتی اهل سنت نیز بر اساس حدیث دوازده خلیفه، این عدد را پذیرفته اند.(۱)

امامت ۲۵۰ ساله

در پایان این شـبهه لازم است مطلب مهمی مورد توجه قرار گیرد. آنچه مورد غفلت واقع شـده است نقش بی نظیر اهل بیت در دوران ۲۵۰ سال فاصله بین رحلت پیامبر و غیبت امام است. اگر شیعه معتقد است عالمان دینی جانشینی امام را در دوران غیبت به عهـده دارند اولا با تکیه بر سـیره اهل بیت و معارف بسـیار ارزشـمندی است که در طول این دوره به دست آمده است؛ ثانیا خود را تحت مدیریت و سرپرستی امام غایب دانسته و او را حاضر غایب می داند.

توضیـح آنکه در صـدر اسـلام، انحرافات بزرگی در جامعه اسـلامی پدید آمد که به نوعی نظام دینی را تضـعیف می کرد.(۲) برخی از این رویکردهای غلط عبارت است از:

الف) تنزل شخصـیت پیـامبر و او را همسان سایر افراد قرار دادن، به گونه ای که هر کس بتوانـد در جای ایشان قرار گیرد. مثلا گفته می شـد ایشـان بشری مثـل مـا است و لـذا می توانـد سـخنان او بر اسـاس علاقه و یا خشم فردی و نه الهی و دارای اعتبار خدایی باشد؛(۳) و حتی در بیماری ممکن است هذیان بگوید (نعوذ بالله).(۴)

ص: ۱۱۵

۱- ر.ک: ص۱۹ و ۲۰ در همین رساله.

۲- یثربی، سید یحیی، فلسفه امامت، ص۱۰۵، با تلخیص.

۳- سنن دارمی، ج۱، ص۱۲۴-۱۲۵؛ مسند احمد، ج۲، ص۱۶۲.

۴- صحیح بخاری، ج۱، ص۵۴، ش۱۱۴؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۴۴.

ب) حذف سنت با شعار «حسبنا کتاب الله»؛(۱) و در این راستا، مردم از نقل احادیث پیامبر نهی شدند.(۲)

ج) نامحدود کردن اعتبار عنوان صحابی؛ تدریجاً صحابی (کسی که شهادتین را گفته و پیامبر را دیده هرچند یکبار) چنان اعتباری پیدا کرده و کلام او از حجیتی برخوردار شد که با هیچ عقل و منطقی سازگار نبوده و نیست. او حتی می تواند با نام اجتهاد به جنگ خلیفه مسلمین برود و باعث بروز فتنه در جامعه اسلامی و قتل هزاران مسلمان در جنگ هایی مانند جمل و صفین بشود.

د) برابری صحابه با پیامبر؛ به گونه ای که او حق دارد حتی در برابر نص پیامبر نظر بدهد.(۳) در نتیجه صحابی می تواند احکام دین را تغییر دهد؛(۴) و یا با زیر پا گذاشتن سیره پیامبر، تقسیم تساوی مالی از بیت المال را تغییر دهد.(۵)

ه) توجه و اعتبار دادن به قیاس و استحسان و احکام را بر اساس عقل (ناقص) و نه نقل بیان کردن.

در برابر این رویکردها و موارد دیگر انحرافی مانند ترویج عقاید باطل و تفسیر به رأی، اهل بیت موضع گیری شفافی داشتند که برای همیشه در تاریخ باقی ماند و مانند چراغی پر فروغ حقایق را آشکار کرد. رفتار سنجیده و محکم و سخنان گهربار، قیام و شهادت، تبیین معارف صحیح دینی در قالب دعا، احادیث، مناظره و زیارت توسط امامان معصوم علیهم السلام، علاوه بر غفلت زدایی مسیر صحیح حق مداری را در اختیار انسان ها قرار داد.

دوران پر برکت ۲۵۰ ساله امامان شیعه از رحلت پیامبر تا غیبت امام دوازدهم بر کسی پوشیده نیست و نباید به بهانه غیبت امام مهدی علیه السلام این پشتوانه مورد غفلت و کم توجهی

۱- صحیح بخاری، ج۴، ص۱۶۱۲، ش۴۱۶۹.
۲- ذهبی، تذکره الحفاظ، ج۱، ص۹و۱۲؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۶، ص۷.
۳- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۱۶؛ ذهبی، تذکره الحفاظ، ج۳، ص۳۹.
۴- مانند تغییر حکم متعه و نماز نافله شبهای ماه مبارک رمضان؛ تذکره الحفاظ، ج۱، ص۲۷۰و ج۳، ص۳۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۲، ص۷۰۷و ج۵، ص۵۹.
۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۹۶و ۳۰۰.

قرار گیرد. علاوه اینکه، حضور امام در جامعه و امداد رسانی علمی و دستگیری او در طول این سالیان، بارها اتفاق افتاده است که عنایت علمی ایشان به مقدس اردبیلی و یا نجات شیعیان بحرین(۱) از حیله وزیر ناصبی یکی از هزاران کمک های ایشان است.

سخن پایانی

از نوع اشکالات و پاسخ هایی که گذشت می توان دریافت نگاه نقادانه و شبهاتی که بر قاعده لطف در باب امامت وارد شده است، و همچنین اکثر جواب ها و تبیین هایی که در ردّ شبهات وارد شده است بر این پایه استوار بوده که مراد از امام کسی است که رهبر و حاکم سیاسی- اجتماعی جامعه دینی است، و مراد از نظام امامت یعنی نظام حکومت و حاکمیتی که در جامعه نیاز است.

در حالی که نگاه ما به امام و امامت فراتر از حاکمیت سیاسی و حکومتی بود. در بحث واژگان کلیدی و همچنین در بررسی پیش فرض های قاعده لطف و امامت بیان کردیم که ما امامت را در قالب دین و شریعت مورد توجه قرار می دهیم. از این منظر، امامت را عهدی الهی بیان کردیم، و وظیفه اصلی امام را هدایت مردم در بستر دین برشمردیم. او از طرف خداوند مأموریت دارد از روش های متعددی که در قالب هدایت انسان قابل به کارگیری بوده و با اختیار آدمی تنافی ندارد استفاده کند و او را به سوی تکامل و سعادت و مقام قرب الهی رهنمون گردد. در این راستا، رهبری جامعه انسانی و تشکیل حکومت نیز به عنوان ابزاری برای این هدف مهم، یکی از شئون امامت دانسته شد.

در تعریف قاعده لطف نیز گذشت که مراد از آن «مقربیّت به طاعت و مبعدیّت از معصیت» است. یعنی امام وظیفه دارد در قالب یک مدیریت و برنامه ریزی دقیق، انسان را در مسیر اطاعت الهی قرار دهد و نیازمندی های او را در این حرکت اختیاری، چه از بُعد معرفتی و چه از بُعد رفتاری تأمین کند. همچنین او باید انسان را در راه مبارزه با انحرافاتی که ممکن است دچار شود یاری نماید. و اگر دچار لغزشی شد، برای گذر از آن و رفع نواقص به وجود آمده مدد رساند.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۷۴و ۱۷۸.

اکنون جای این سؤال است که آیا لازم است انسان ها، همه ابعاد و زوایای تدبیر زندگیشان را به صورت شفاف ببینند؟ آیا اگر خداوند عادل است و امور خلایق و از جمله انسان را بر اساس عدالت تدبیر می کند، به این معنا است که انسان باید به همه جزئیات و کیفیات عدالت الهی در زندگی خود آگاه بوده و بتواند آن را در زندگی به صورت کامل مشاهده کند؟ آیا مدیریت و سیاست گزاری یک حاکم برای تدبیر امور جامعه در ابعاد گوناگون فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی... باید به گونه ای باشد که همه مردم آن را به روشنی دیده و درک کنند؟ آیا مدیریت اقتصادی... یک پدر خانواده باید به گونه ای باشد که همه اهل خانه از ریز برنامه ها و دخل و خرج خانه مطلع باشند؟ و آیا در این موارد، حضور ظاهری حاکم و پدر همیشه لازم است؟

روشن است پاسخ به این سؤال ها منفی است. ما علم داریم خداوند عادل است و هر چه می کند بر اساس حق و راستی است، ولی بسیاری از کارهای او را در این زمینه نمی شناسیم. مدیریت جامعه نیز چنین است. آیا نمی توان مدیریت و برنامه هایی را تصور کرد که حالت پنهان و سایه دارد و افراد بدون آنکه خود متوجه باشند تحت یک برنامه قرار گیرند؟ جواب کاملا واضح است. نمونه روشن آن در بُعد منفیش، برنامه ریزی کلان دولت های استکبار و استثمارگر برای استحاله فرهنگی سایر ملل و اقوام است.

در اینجا مناسب است به مدیریت پنهان یک ولیّ خدا (حضرت خضر) که با دستور پروردگار انجام شد و پرده از روی آن برای ما (نه مردم آن زمان) برداشته شده است توجه بیشتری بشود.(۱)

در این راستا تشبیه بسیار زیبای «خورشید پشت ابر» کاملاـ مفهوم می شود. پیامبر در پاسخ سؤال جابر پیرامون کیستی اولوا الامر،(۲) به معرفی جانشینان دوازده گانه خود پرداخت و در هنگام معرفی امام مهدی علیه السلام فرمود:

«او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی که بر عقیده به امامت او باقی نماند

۱- کهف/۶۵-۸۲.

۲- «يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِى الْأَمْرِ مِنكم»؛ (نساء/۵۹).

مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است». جابر گوید: گفتم: یا رسول اللّه! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: «آری، قسم به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث فرمود به نور او استضائه می کنند و به ولایت او در دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است».(1)

این تشبیه از امام مهدی علیه السلام نیز وارد شده است. ایشان در توقیعی در پاسخ به سؤالات اسحاق بن یعقوب فرمود: «و امّا وجه انتفاع از من در غیبتم، مانند انتفاع از خورشید است چون ابر آن را از دیدگان نهان سازد».(2) آیا بین روز و زمانی که خورشید پشت ابر است، با شب فرق آشکاری نیست؟ آیا مردم از روشنایی و حرارت خورشید حتی پشت ابر بهره نمی برند؟ آیا برای امام غایب نیز نمی توان راهنمایی و مقربیّت به طاعت و مبعدیّت از معصیت را لحاظ کرد؟ هرچند ما از کیفیت آن آگاه نباشیم. البته این را می پذیریم که در دوران غیبت، محدودیت هایی نیز وجود دارد.

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲۵۳، ب۲۳، ح۳.

۲- همان، ج ۲، ص۴۸۳، ب۴۵، ح۴.

سؤالات این درس

۱. آیا می توان ضرورت وجود امام را امری مفسده انگیز دانسته و از شمول قاعده لطف خارج دانست؟ اشکال را بیان و بررسی کنید.

۲. امکان لطف بودن امام غایب را بر پایه تبیین سید مرتضی و شیخ طوسی توضیح دهید.

۳. مراد از امام «مترقّب الوجود» و «مترقّب الظهور» چیست و چه تفاوتی دارد؟

۴. چه انحرافات و رویکردهای غلطی در جامعه در اسلام به وجود آمد و اهل بیت چه نقشی ایفا کردند؟

۵. جایگاه امام را با توجه به مدیریت پنهان شرح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. نقش امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام را در حفظ بنیان دینی جامعه بررسی کنید.

۲. از مثال «غیبت امام مهدی علیه السلام به خورشید پشت ابر» چه حقیقتی قابل برداشت است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

فلسفه امامت، سید یحیی یثربی.

نقش ائمه در احیای دین، سید مرتضی عسکری.

انسان ۲۵۰ ساله، سید علی خامنه ای.

درس نهم: سایر ادله عقلی

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

ضرورت وجود کارشناس دینی

برهان حفظ شریعت

چالش های چشم گیر

ص: ۱۲۱

دوم. ضرورت وجود کارشناس دینی

این تبیین که از سوی برخی از اندیشمندان امامیه مورد توجه قرار گرفته است(۱) بر چند مقدمه استوار گشته، به گونه ای که دقت در مقدمات، ضرورت وجود امام را نتیجه می دهد.

۱. در بحث نبوت ثابت شده است که آدمی برای رسیدن به هدف از خلقت خویش و رسیدن به سعادت واقعی نیازمند راهنمایی از طریق وحی الهی است، لذا حکمت الهی اقتضا داشت که خداوند پیامبرانی را مبعوث کند تا راه سعادت را به بشر بیاموزند.

۲. سلسله پیامبران الهی از حضرت آدم علیه السلام شروع شد و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منتهی گشت. آن بزرگوار آخرین و کاملترین آیین الهی را که همان دین اسلام است برای بشر به ارمغان آورد. دینی که پاسخگوی همه نیازهای بشر در همه زمانهاست و تا پایان جهان باقی بوده و نسخ نخواهد شد، همان گونه که بعد از پیامبر اسلام دیگر پیامبری مبعوث نخواهد گشت.

۳. با بعثت پیامبر اسلام، قرآن، آخرین کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر نیز در اختیار بشر قرار گرفت؛ قرآنی که کتاب نور و هدایت است و خود اعلام کرده که «نَزَّلْنا عَلَیك الْکتَب تِبْیاناً لِّکلِّ شیءٍ»(۲) و نیز فرموده «ما فَرَّطْنا فِی الْکتابِ مِنْ شَی ء».(۳) قرآنی که از هر تغییر و تحریفی مصون و محفوظ مانده و مصونیت آن توسط خداوند تضمین شده است: «إِنَّا نَحْنُ

۱- شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، ص۸۵۸؛ مصباح، محمد تقی، آموزش عقاید، ج۲، ص۱۷۶.

۲- نحل/۸۹.

۳- انعام/۳۸.

نَزَّلْنَا الذِّکرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».(۱)

۴. کتـاب، هیـچ گـاه نمی توانـد کار راهنما را انجام دهـد و انسان ها را بـدون نیاز به راهنمایی و تفسـیر پیامبر به طور کامل به سعادت همه جانبه برساند، زیرا:

اولاـ کتـاب و قانون که وجود لفظی داشـته و توان تاثیر در روابط خارجی انسان ها را نـدارد و خود نیازمنـد به مجری توانمند است که مسئول تعلیم، حفظ و اجرای آن باشد.

ثانیـا، از آنجـا که کتـاب الهی در قـالب الفـاظ است در مواردی عبـارات آن محتمل چنـد معناست؛ از این رو خود به مفسـری معصوم نیازمنـد است تـا تفسـیری صـحیح و معنـایی شـفاف از آن ارائه دهـد. روشن است افراد عادی بشـر همان طور که توان تـدوین قـانون و برنـامه جـامع (ماننـد قرآن) را ندارنـد، توان تفسـیر کامل، اجرا و سامانـدهی و پرورش نفوس انسانها بر اساس تعالیم الهی را ندارند .

ثالثا، همه احکام و قوانین از ظاهر کتاب اسـتفاده نمی شود و قرآن که آخرین کتاب آسمانی هدایت بشر است معمولا درصدد بیان تفاصـیل احکام و قوانین نیست و تعلیم و تبیین آنها را به عهـده راهنمای الهی که پیامبر باشد گذاشـته است. به عنوان مثال تعـداد رکعات نماز و شـکیات آن. خداوند می فرماید: «وَ أَنزَلْنَا إِلَیکَ الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیهِمْ»،(۲) ودر همین سوره به یکی از آثـار تبیین وحی اشـاره میشود:«وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَیکَ الْکتَب إِلا لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ».(۳) از آیه چنین فهمیده میشود که تبیین وحی امری لازم است تا جلوی اختلافات گرفته شود و پیام صـحیح الهی با برداشـتهای ناصواب و غلط مخلوط نگردد و امر مشتبه نشود، لذا سنّت (قول و فعل) پیامبر حجّت شرعی بوده و یکی از منابع اصیل برای شناخت اسلام میباشد.

۵. پیامبر گرامی اسلام در طول حیات پر برکت خویش با مشکلات و موانع متعددی روبرو بودند. از یک طرف دوران ۲۳ سال رسالت آن بزرگوار همراه با فراز و نشـیبها و محدودیتهای زیادی بود. سیزده سال در مکه با اقسام مختلف فشارها روبرو شده و حتی

۱- حجر/۹.

۲- نحل/۴۴.

۳- نحل/۶۴.

حدود سه سال در شعب ابی طالب محصور گشتند. ده سال در مدینه نیز با تهدیدات مختلف مواجه گردیدند به نحوی که فقط حدود ۷۰ جنگ کوچک و بزرگ بر ایشان تحمیل شد. از سویی دیگر، سطح فرهنگ و علم مردم آنقدر بالا نبود که بتوانند حقایق ناب دین را به طور کامل درک کنند و یا به علت صدور بعضی احکام آگاهی حاصل کنند، لذا فقط به خاطر استحباب یا کراهت عملی، آن را انجام داده یا ترک میکردند. و از جهت دیگر نیازی به بعضی احکام نداشتند تا در آن زمینه سؤال کرده و پاسخ آن را بر طبق حکم خدا دریافت کنند. همه این عوامل با توجه به محدودیت عمر مبارک پیامبر باعث گردید که ایشان نتوانند همه مطالب و حقایق دین، و تمامی احکام و فروعات مسائل و موضوعات دینی را که مورد نیاز مردم زمان های آینده هست را در اختیار عموم مردم گذاشته و برای آنها تبیین فرمایند. این امری است که هیچ کس توانایی انکار آن را ندارد. وجود تفاسیر مختلف و عقاید و مکاتب گوناگون اعتقادی و فقهی شاهدی روشن بر این ادعا است. اکنون اهل سنت در مسائل فقهی و عبادی پیرو چهار فرقه حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی هستند که بنیان گذاران این گروه ها در قرن دوم تاریخ اسلام زندگی می کردند و در بیان احکام روش خاص خود را داشتند.

۶. نکتهای که نباید از آن غفلت کرد وجود اختلاف در میان مسلمین پیرامون افعال و گفتار پیامبر است، بدین معنا که، حتی همان اندازه از معارف و احکام نیز که توسط پیامبر در اختیار مردم قرار گرفت ضمانتی برای حفظ آنها نبود و لذا در عملی مثل وضو که انگیزه چندانی برای تغییر و تحریف آن نبود اختلاف افتاد.

۷. در کنار این مسائل، مسئله مهم دیگری که حائز اهمیت است وجود دشمنانی است که از زمان پیامبر تا زمان حاضر از راههای گوناگون به دنبال نابودی دین بوده و هستند و از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند. اینان که دین را در تضادّ با زندگی مادی و هوسهای حیوانی و شیطانی خود میدیدند از تمام ابزارهای ممکن استفاده میکردند تا از پیشرفت دین جلوگیری کرده و آن را به صورتی نشان دهند که یا مردم به دین رغبت پیدا نکنند و یا دینی را بپذیرند ناقص و بی محتوا که کمترین خاصیّتی نداشته و عامل حرکت و تلاش نباشد. دینی که کاری به فرهنگ و سیاست نداشته باشد و درگوشه مساجد و خانه ها باقی بماند.

ص: ۱۲۴

برخی از دشمنان و دنیا طلبان در نقش جاعلان، در صدد تحرف دین بودند. آنان مطالبی را به نام دین ساخته و به عنوان کلام پیامبر به ایشان نسبت داده و بین مردم پخش می کردند. این کار ناپسند حتی در زمان خود ایشان نیر اتفاق می افتاد و لذا در حدیث مشهور از فریقین به نحو تواتر رسیده که پیامبر فرمود: «مَن کَذِبِ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلیَتَبوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النار؛ هرکس عمداً به من دروغ ببندد پس جایگاهش درآتش است».(۱)

با توجه به نکات فوق، روشن میشود که هنگامی دین اسلام میتواند به عنوان یک دین کامل و پاسخگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان، مطرح باشد که در متن دین راهی برای حفظ دین، تبیین و اجرای آن و تأمین مصالح ضروری جامعه پیش بینی شده باشد، مصالحی که با رحلت پیامبر در معرض تهدید و تفویت قرار میگرفت. و این راه، چیزی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا نخواهد بود، جانشینی که دارای علم خدادادی باشد تا بتواند حقایق دین را به همه ابعاد و دقایقش بیان کند، و دارای ملکه عصمت باشد تا تحت تأثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی واقع نشود و مرتکب تحریف در دین نگردد.

امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یقْبِضْ نَبِیهُ حَتَّی أَکمَلَ لَهُ الـدِّینَ وَ أَنْزَلَ عَلَیهِ الْقُرْآنَ فِیهِ تِبْیانُ کلِّ شَی ءٍ بَینَ فِیهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکامَ وَ جَمِیعَ مَا یحْتَاجُ إِلَیهِ النَّاسُ کمَلًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ((ما فَرَّطْنا فِی الْکتابِ مِنْ شَی ءٍ))(۲) وَ أَنْزَلَ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ وَ هِی آخِرُ عُمُرِهِ: ((الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دِینَکمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکمُ الْإِسْلامَ دِیناً))(۳) وَ أَمْرُ الْإِمَامَهِ مِنْ تَمَامِ الـدِّینِ وَ لَمْ یمْضِ حَتَّی بَینَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِینِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِیلَهُمْ وَ تَرَکهُمْ عَلَی قَصْدِ سَبِیلِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِیاً عَلَماً وَ إِمَاماً وَ مَا تَرَک لَهُمْ شَیئاً یحْتَاجُ إِلَیهِ الْأُمَّهُ إِلَّا بَینَهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یکمِلْ دِینَهُ فَقَدْ رَدَّ کتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ کتَابَ اللَّهِ فَهُوَ کافِرٌ بِه(۴)؛ به راستی خدای عز و جل جان پیغمبر خود را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد و قرآنی به او فرستاد که شرح

۱- نهج البلاغه، خ ۲۱۰.

۲- انعام/۳۸.

۳- مائده/۳.

۴- کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۹۸، ح ۱.

هر چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده و فرمود: «ما در این کتاب چیزی را فرو گذار نکردیم». در سفر حجه الوداع که آخر عمر پیغمبر بود نازل فرمود: «امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، تا دین شما باشد»؛ امر امامت از تمام نعمت است. پیغمبر از دنیا نرفت تا برای مردم همه معالم دین آنها را بیان کرد و راه آنان را بر ایشان روشن ساخت و آنها را بر جاده حق واداشت و علی علیه السلام را برای آنها رهبر و پیشوا ساخت و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آن را بیان نمود، هر که گمان برد که خدا دینش را کامل نکرده کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است.

پس ختم نبوت هنگامی موافق حکمت الهی خواهد بود که همراه با نصب امام معصوم باشد.

این دلیل با آیاتی مانند «وَ أَنْزَلْنا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِم»؛(۱) «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیک الْکتابَ إِلاَّ لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فیهِ»؛(۲) «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کریمٌ * فی کتابٍ مَکنُونٍ * لا یمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»؛(۳) و احادیثی چون حدیث ثقلین معاضدت می شود.

این دلیل با براهین «بیان تفاصیل شریعت» که توسط برخی از متکلمین امامیه(۴) مطرح شده است بسیار نزدیک است. و شاید بتوان گفت برهان «بیان تفاصیل شریعت» بخشی از این دلیل است.

۱- «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی»؛ (نحل/۴۴).
۲- «و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی»؛ (نحل/۶۴).
۳- « که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، * در کتابی نهفته، * که جز پاک شدگان بر آن دست نزنند»؛ (واقعه/۷۷-۷۹).
۴- ربانی گلپایگانی، علی، «فلسفه امامت از دیدگاه متکلمین اسلامی»؛ فصل نامه علمی – پژوهشی انتظار موعود، ش۶.

سوم. برهان حفظ شریعت

اشاره

از دلایل متکلّمان امامیه بر وجوب امامت امام معصوم، این است که دین اسلام ابدی بوده و همه افراد بشر تا قیامت، باید به آن عمل کنند. بدون شک، عمل به شریعت هنگامی امکان دارد که شریعت و احکام آن، نقل و حفظ شود. این مهم، جز با وجود امام معصوم تحقّق نخواهد پذیرفت. بنابراین، نقل و حفظ شریعت، یکی از اهداف مهم و بنیادین امامت است.

مرحوم سدیدالدین حمصی، این برهان را چنین تقریر کرده است:

این مطلب، مسلّم است که شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای همه انسان ها از زمان رسالت ایشان تا پایان عمر دنیا، حجّت بوده و لازم است از آن تبعیت شود. در ایمان به شریعت ایشان، میان افراد عصر رسالت و افرادی که پس از آن آمده و خواهند آمد، تفاوتی وجود ندارد. از این رو، دین اسلام باید حفظ شود، تا به دست افرادی که پس از عصر رسالت آمده و خواهند آمد، برسد. در غیر این صورت، آنان به این که همه شریعت به آنان رسیده است، اطمینان نخواهند داشت. اکنون، اگر آنان به همه شریعت مکلّف شوند، تکلیف مالایطاق و قبیح است و اگر به تمام شریعت مکلّف نباشند، در این صورت، میان مردم عصر رسالت و مردم عصرهای دیگر، در تعبّد به شریعت اسلام تفاوت خواهد بود. بطلان این مطلب نیز مورد اتّفاق است.

احتمالاتی که در خصوص حفظ دین مطرح شده عبارت است از:

۱. شریعت، با قرآن کریم حفظ شود؛

۲. شریعت، با سنّت متواتر محفوظ بماند؛

۳. شریعت، با اجماع حفظ شود؛

۴. شریعت، با خبرهای واحد محفوظ بماند؛

۵. رأی و قیاس؛ وسیله ی حفظ شریعت باشد؛

۶. شریعت، با امام معصوم حفظ شود.

فرض نخست، نادرست است؛ زیرا، قرآن، اوّلاً، تفاصیل احکام شریعت را بیان نکرده است و ثانیاً، قرآن، به خودی خود، سخن نمی گوید، بلکه دیگران به عنوان فهم معارف و مفاهیم قرآن،

از زبـان آن سـخن می گوینـد، و چه بسـا آنـان، در فهم قرآن کریم، دچار خطا شونـد. تشـخیص خطای آنان، به معیار و میزان دیگری نیاز دارد. آن معیار و میزان، هر چه باشد، در حقیقت، همان است که سبب حفظ شریعت خواهد بود.

این اشـکال بر فرض دوم نیز وارد است. علاوه بر این، چه بسا، ناقلان، در مراحل بعدی، عمداً یا سهواً، دست از نقل بردارند، و در نتیجه، تواتر مخـدوش خواهـد شـد. اصولاً احکـام و معـارفی که به صورت متواتر نقـل شـده، محـدود است و همه احکام شریعت را بیان نمی کند.

فرضـیه اجماع نیز نادرست است؛ زیرا، اوّلاً، اجماع، به خودی خود، و بدون استناد به رأی معصوم، حجیت و اعتبار ندارد. ثانیاً، احکام اجماعی، در شریعت اسلام، محدود است و در برگیرنده همه احکام شریعت نیست.

فرضیه خبرهای واحد نیز تمام نیست؛ زیرا، حجّیت شرعی آن ها ثابت نشده است.(۱)

رأی و قیـاس نیز حجّیت شـرعی نـدارد، و ظنّی و خطاپـذیر است. بـا تتبّع در شـریعت، روشن می شود که گـاهی، موضوعـات مختلف، احکام یک سان دارنـد، و گاهی، حکم موضوعات همانند، متفاوت است. مثلاً بول و غایط، دو موضوع مختلف اند و هر دو ناقض و مبطل طهارت از حـدث هسـتند، و قتل و ظهار، دو موضوع متفاوت انـد که موجب کفاره انـد، و از طرفی، روزه آخرین روز ماه مبارک رمضان، واجب و روزه اوّلین روز ماه شوال، حرام، و

۱- استاد علی ربانی گلپایگانی در مقاله «فلسفه امامت از دیدگاه متکلمین اسلامی» پیرامون این قسمت توضیحی دارند که قابل دقت است. وی می گویـد: شایـد، مقصود این است که بسـیاری از این اخبار، از نظر سـند، قابل مناقشه انـد، و آن چه از جهت سند قابل اعتماد است، ناچیز است و بیان کننده همه احکام شریعت نیست. چنان که گفته شده است، ابوحنیفه، کم تر از بیست حـدیث را قابل اعتماد می دانست. ابن خلـدون گفته است: ((ائمه مجتهـدان، درباره احادیث، نظر متفاوتی داشـتند. گفته شـده است که ابوحنیفه، حدود هفده حدیث را برگزیده است. مالک، احادیثی را که در کتاب الموطّأ نقل کرده، انتخاب کرده است که حـدود سیصد حـدیث است. احادیثی که احمد بن حنبل در مسـند خویش آورده، پنجاه هزار حدیث است)) وی، آن گاه، دلیل این تفاوت را به کارگیری دقّت بیش تر یا تساهل در نقل احادیث دانسته است و این توهم را که امثال ابوحنیفه، عمداً، از نقـل و قبول احـادیث صـرف نظر کرده انـد، مردود شـمرده است. [مقـدّمه ابن خلـدون، ص ۴۴۴ - ۴۴۵]. گذشـته از این، در احـادیث، گـاهی تعارض و تهافت یافت می شود. پس چه گونه می توان آن را میزان حفظ شـریعت دانست؟ (فصل نامه علمی – پژوهشی انتظار موعود، ش۶).

دومین روز آن، مستحب است در حالی که از نظر طبیعی، میان آن دو، تفاوتی یافت نمی شود.

بـدین جهت است که در احـادیث ائمه طـاهرین:، به شـدّت، از به کارگیری روش قیاس در اسـتنباط احکام شـریعت نهی شـده است. امام صادق علیه السـلام خطاب به ابان بن تغلب فرموده است: سنت و شریعت الهی را نمی توان از طریق قیاس (مقایسه و تشبیه) به دست آورد. مگر نه این است که قضـای روزه، بر زن واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست! ای ابان! اگر سـنّت (شریعت) از طریق قیاس بررسی شود، دین نابود خواهد شد!».(۱)

بدین جهت، یگانه فرض درست، این است که شـریعت، با امام و پیشوایی معصوم حفظ شود؛ زیرا، در این صورت، رأی او، به دلیـل عصـمت، از هر گـونه خطـایی مصـون است و می توان بـا آن، دیگر آرا و اقوال دربـاره تفسـیر قرآن و تـبیین شـریعت را ارزیابی کرد.(۲)

چهارم. چالش های چشم گیر

اسـتاد سبحانی برای اثبات امامت به وظایف مهم پیامبر و خلل های بزرگی که با رحلت پیامبر به وجود می آید اشاره می کند. ایشان در تقریر برهان چنین می گوید:

پیامبر اکرم در طول حیات خود، مسؤولیت هایی داشت که عبارت بود از:

۱. شرح و تفسیر آیات الهی و کشف اسرار آنها؛

۲. شرح و بیان احکام مستحدثه در زمان حیات پربرکت خویش؛

۳. دفع شبهات و پاسخ به سؤالات اهل کتاب؛

۴. حفظ دین از تحریف.

اینها امور چهارگانه ای بود که پیامبر اکرم در حیاتش بـدان ممارست می کرد. حال، بعـد از رسول اکرم چه کسـی بایـد عهده دار چنین مسؤولیتی باشد؟ سه احتمال وجود دارد:

۱- «إنّ السّـنه لاتقاس! ألاتری أنَّ المرأه تقضـی صومها ولاتقضـی صـلاتها؟ یا أبان! إنّ السّنه إذا قیستْ مُحِقَ الدینُ!»؛ (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۱).

۲- حمصـی رازی، المنقـذ من التقلید، ج ۲، ص ۲۶۱. همچنین ر.ک: سـید مرتضـی، الشافی فی الامامه، ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحرانی، ابـن میثم، قواعـد المرام فی علم الکلاـم، ص ۱۷۸؛ علاـمه حلی، کشـف المراد، ص ۹۳؛ فاضـل مقـداد، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین، ص ۳۳۳.

الف) شارع مقدّس، مسأله را مهمل بگذارد و کاری به بعد دوران حیات پیامبر نداشته باشد! این احتمال محال است.

ب) مسأله را مهمل نگذارد؛ بلکه امّت بعد از پیامبر مسئولیت های او را انجام دهد. این هم با توجه به مسائل بعد از رحلت پیامبر و حوادثی که بعد از رحلت اتفاق افتاد و جامعه اسلامی را دچار تفرقه و جدایی کرد، قابل پذیرش نیست.

ج) خداوند این مسؤولیت را به شخصی مانند پیامبر بسپارد که شئون مختلفی (مثل تفسیر معصومانه از دین و...) داشته باشد.

از این سه، دو احتمال نخست باطل است، و احتمال درست نصب جانشین پیامبر و امام از سوی خداوند است.(۱)

۱- سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص۲۶.

سؤالات این درس

۱. ضرورت وجود امام را بر پایه دلیل ضرورت کارشناس دینی تبیین کنید.

۲. چرا قرآن به عنوان یک کتاب تحریف ناشده، نمی تواند کار انسان راهنما را انجام دهد؟

۳. تحلیل مرحوم حمصی را در مورد «برهان حفظ شریعت» بیان کنید.

۴. برهان «چالش های چشمگیر» را در ضرورت وجود امام تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. در مقایسه بین دلایل گفته شده امامت، کدام دلیل را کامل تر است؟ چرا؟

۲. آیا دلیل دیگری در مسئله ضرورت وجود امام می توان اقامه کرد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

کشف المراد، علامه حلی.

الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، جعفر سبحانی.

قاعده لطف و امامت امام حیّ، مهدی یوسفیان.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شماره۳۵.

درس دهم: انسان کامل

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

تنوع استدلال بر ضرورت وجود انسان کامل

برهان عرفانی بر ضرورت انسان کامل

دلیل دیگر بر لزوم انسان کامل

تطبیق انسان کامل بر امام

ص: ۱۳۳

پنجم. انسان کامل

اشاره

اصطلاح «انسان کامل» که در عرفان و تصوف مطرح است، از نظرانسان شناسی و جهان بینی عرفانی مورد توجه ویژه شیعه امامیه در مبحث امامت و ولایت است.(۱)

انسان کامل، انسانی است که متخلق به اخلاق الهی و علت غایی آفرینش، سبب بقای عالم وجود، مظهر جامع اسمای الهی، واسطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض الهی و یگانه خلیفه خداوند در زمین است. او به طور یقین، به طریقت، شریعت و حقیقت آگاهی یافته، به ظاهر و باطن راهنمای انسان ها است.

او را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، اکسیراعظم، عبدالله و مرآت الحق نامیده اند.

او انسانی است که همه ارزش های انسانی اش، هماهنگ و متناسب به حد اعلا رشد کرده و در حقیقت تا حد قهرمان همه ارزش های انسانی، ارتقا، عظمت و تکامل یافته باشد.

انسان کامل، کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ به دلیل این که درطول علل قرارگرفته به همه مراتب پایین تر اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است.

۱- در تدوین این دلیل از مقاله حجت الاسلام رحیم لطیفی در فصل نامه علمی – پژوهشی انتظارموعود، ش۱۲و۱۸، ومقاله اثبات امامت و انسان کامل نوشته یدالله دادجودر فصل نامه علمی – پژوهشی انتظارموعود ، ش۳۰ استفاده شده است.

تنوع استدلال بر ضرورت وجود انسان کامل

می توان انسان کامل را بر عناوین نبی، ولی، وصـی، امام و حجّت، در اصـطلاح متکلمین و بر «اول ما صدر» نزد شـیخ اشراق و ملاصـدرا، یا «عقل اول» نزد مشاء، و بر «حقیقت نور محمـدی» و «اول ما خلق» در لسان روایات تطبیق کرد؛ لـذا هر کدام برای اثبات وجود مستمر چنین موجودی به اقامهِ برهان و بیان استدلال دست زده اند.

تفاوت تنها در چگونگی استدلال و راه اهل کلام، فلسفه و عرفان در تبیین حقیقت و بیان ضرورت وجود انسان کامل است.

اهل کلام با استناد به قاعدهِ لطف، وجود انسان کامل را برای راهنمایی و ارشاد جامعهِ بشـری ضروری می شمارند. فلاسفه در علم النفس بـا نگـاه به مراتب حسـی، خیـالی، وهمی و هم چنین مراتب عقـل عملی و نظری به تـبیین حقیقت انسـان کامـل می پردازند و امکان وجود وی را ثابت می کنند.

وجه مشترك این دو گروه در نگـاه زمینی آن هـا است؛ زیرا بیـان و برهـان خود را بـا توجه به نیازهـا و یا مـدارج زمینی انسان شکل می دهند.

ولی اهل عرفان با نگاه آسـمانی، ضـرورتِ الهی وجودِ انسان کامل را ثابت می کنند. در این برداشت هدف ذاتی و اساسـی از خلقت انسـان کامـل، اصـلاح جامعه و اموری که در دایرهِ تکوین است نمی باشـد، بلکه هر چنـد همه مخلوقات به ویژه جامعه بشـری از نعمت وجود او بهره منـد می شوند، غرض از خلقت او همانا ظهور تام خالق است، و این مطابق با همان تفسـیر اسـت که می فرماید: «خلقت الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی» و «لایسعنی ارضی و لاسمائی بل یسعنی قلب عبدی المؤ من».

به بیان دیگر اسـتدلال متکلمان بر اثبات ضـرورت امام متوجه امامت و جایگاه اجرایی و مدیریتی او برای انسان و جامعه است، ولی استدلال عارفان بیشتر معطوف به امام و جایگاه وجودی او در عالم هستی است.

برهان عرفانی بر ضرورت انسان کامل

همهِ عـالم مظهر و جلـوهِ حـق هسـتند، مظهریت هر شـیء محـدود به حـدود آن است. در این میـان تنهـا انسـان است (به خـاطر حقیقت هستی و جایگاهش) که مظهر حق است، آن

گونه که حق می خواهـد جلوه کنـد. قیود و حـدود هر مظهری مانع از نمایش جامع و کلی اسـماء الهی انـد و خداونـد تنها در مظهر انسان کامل می تواند سراسر اسماء خود را مشاهده کند. خدا هر چه را که در خود دارد، در او می بیند. به عبارت دیگر، اصل اسم جامع الله با هویت جمعی اش تنها در انسان جای می گیرد. و این است سرّ ضرورت انسان کامل در عالم هستی.

به عبارت دیگر، هیـچ کمالی وجود ندارد که خداوند متعال فاقد آن باشد. از این رو ذات الهی سـرشار از کمالات است. فیض علی الـدوام الهی نیز، اقتضـای پاسـخ گویی به هر نیـاز و اسـتعدادی را دارد. این جـاست که آن کمالات متجلی می شونـد. از طرفی انسان، تقاضای استعداد و دریافت چنین وجودی را دارد.

بـدین ترتیب، انسـان کـاملی که دارای جمیع مظاهر تفصـیلی و اجمالی و نیز جمیع حقایق سـری اسـمای ذاتی، صـفاتی و فعلی است، پا به عرصه هستی می گـذارد. او توحیـد را با بیانی که ناظر به این سه مرتبه است اظهار می کنـد و این است معنای ذکر «لا اله الا الله وحده وحده وحده»؛ زیرا عبارت «وحده» تکرار نیست؛ بلکه به ترتیب ناظر به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است.

دلیل دیگر بر لزوم انسان کامل

دلیل پیشـین ناظر به سرِّ پیـدایش عالم و آدم بود؛ یعنی پاسـخی به این پرسـش که چرا جهان و انسان کامل، موجود شد؟ دلیل حاضر به استمرار آفرینش انسان کامل می پردازد.

انسان کامل دارای شـئون و وظایفی است؛ماننـد: رسالت، نبوّت، امامت، ولایت و... . مـدار رسالت و نبوت، بر نیازمندی هایی ماننـد: سیاسات، معاملات و عبادات اسـتوار است. هر گاه تشـریع دین کامل شـده و به تمام این نیازمندی ها پاسخ گفته شود؛ دیگر به نبی و رسول جدید نیازی نیست؛ لذا نبوّت و رسالت، پایان پذیر است. لذا رسول و نبی از اسماءُ الله نیستند.

«ولی» نیز از اسـماء الهی است؛ امـا منقطع نمی شـود. چنـانکه وظیفه و مقـام امـامت، که مقـام راهنمـایی و پیشـوایی انسانهـا به سرمنزل مقصود است، منقطع نمی شود. امـام، ریـاست عـامه در امور دین و دنیـای مردم را دارد و تـا راه و راهرو و منزل است، راهنما نیز لازم

ص: ۱۳۶

است. شأن ولایت، بسیار عمیق تر و گسترده تر از مقام نبوّت و حتی امامت است. «ولی» یعنی سرپرست نظام هستی به اذن خدای سبحان.

بنابراین، محور برهان حاضر، جنبه امامتی و ولایتی انسان کامل است که به اذن خداوند و اقتضای جایگاه وجودیش، این موهبت را دریافته است. برهان عقلی اثبات این مقام و جایگاه (ولایت بر آفرینش) برای انسان کامل و تحلیل آن، از بررسی ریزش نظام هستی، از مبدأ فیاض آشکار می شود.

حقیقت انسان کامل، همه حقایق را در خود گرد آورده است. او می تواند مقامات گوناگونی را در خود جای دهد و جامع جهت حقانی و الهی باشد. سرّ اشرفیت، خلافت و ولایت او، همین دوسویه بودنش است؛ لذا واسطه فیوضات الهی و مواهب ربوبی، به ما سوا و مایه حفظ آفرینش است.

این برهان عرشی، در لسان روایات و سخنان اهل فن، به خوبی در قالب فرشی تمثیل شده است؛ امیر بیان فرمود: جایگاه من نسبت به خلافت، مانند جایگاه قطب (محور) نسبت به آسیاب است؛ یعنی خلافت الهی، حقیقتی است که من محور و اساس آن هستم و خلافت، گرد من می چرخد.

خلافت الهی، آن امانتی است که آسمانها، زمین و کوهها از برداشتن آن امتناع ورزیدند. علامه طباطبایی با بیانی زیبا و استناد به خود قرآن، ثابت می کند که مراد از امانت در این جا همان ولایت الهی است. بر همین اساس، امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر زمین، بی امام شود، خراب می شود».(۱)

امام هشتم علیه السلام نیز فرمود: «امام، ابر بارنده، باران سیل آسا، خورشید رخشنده، آسمان سایه افکن، زمین گسترده، چشمه جوشنده و... است».(۲)

خداوند، آفرینش را به واسطه انسان کامل حفظ می کند. پیش از آفرینش انسان، خود خداوند حافظ بود. انسان، به سبب خلافتی که دارد، عالم را حفظ می کند و به همین سبب خلیفه نامیده شد... . حق تعالی در آینه دل انسان کامل تجلّی می کند و انوار الهی از دل او

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲- همان، ص ۱۹۸.

بر عالم می تابد؛ پس عالم، به واسطه این فیض، باقی است.

تطبیق انسان کامل بر امام

همواره یک انسان کامل در عالم وجود دارد. انسان کامل و خلیفه الهی، همواره در زمین وجود دارد؛ چرا که خداوند متعال، برای بیان موضوع جعل خلیفه از فعل ماضی (جعلتُ) یا مضارع (اجعل) که بر انجام یک بار فعل دلالت دارند، استفاده نکرده است؛ بلکه آن را با صیغه اسم فاعل آورده که بر استمرار این امر دلالت دارد. انسان کامل، قطب جهان هستی است که احکام عالم بر محور او می چرخد و او از ازل تا ابد، مرکز دایره وجود و واحد است.

از سوی دیگر، یک امام و حجت نیز همواره در جهان وجود دارد و هیچ گاه عالم، خالی از او نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اللهم بلی؛ لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه إما ظاهرا مشهورا و إما خائفا مغمورا لئلاتبطل حجج الله و بيناته...؛(۱) بار خدایا البته چنین است که هیچ گاه زمین از حجت الهی تهی نخواهد ماند؛ چه آشکار باشد و شناخته و چه نگران ازستمگران و پنهان، تا حجت های الهی و بینات او از بین نرفته و باطل نشود.

علامه طباطبائی با استفاده از آیه هفتاد سوره اسراء می فرماید:

إن الإمام لايخلو عنه زمان من الأزمنه و عصر من الأعصار؛(۲) هیچ زمانی از امام خالی نیست و هیچ عصری بدون امام متصور نیست.

۱- نهج البلاغه، ص۴۹۷.

۲- المیزان، ج۱، ص۲۷۳.

سؤالات این درس

۱. انسان کامل چگونه شخصیتی است؟

۲. استدلال بر ضرورت انسان کامل از چه تنوعی برخوردار است؟ شرح دهید.

۳. دلیل بر ضرورت وجود و پیدایش انسان کامل را بیان کنید.

۴. چرا باید در هر زمان انسان کامل وجود داشته باشد؟

۵. تطبیق انسان کامل بر امام معصوم را تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. دلیل رویکرد به بحث انسان کامل را در مباحث امامت تحلیل کنید.

۲. آیا در هر عصر فقط یک نفر می تواند انسان کامل باشد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

انسان کامل، استاد شهید مرتضی مطهری.

انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، حسن حسن زاده آملی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شمارگان ۱۲-۱۸-۳۰.

درس یازدهم: واسطه فیض

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

مفهوم واسطه فیض

- بیان اول: امام، تحقق بخش هدف خلقت

- بیان دوم: امام، واسطه پیدایش خلقت

- بیان سوم: امام، امان مردم

ص: ۱۴۱

ششم. واسطه فیض

اشاره

یکی از آثار وجودی امام (چه امام ظاهر و چه امام غایب) این است که به برکت وجود او عالم هستی برقرار بوده و به حیات خویش ادامه میدهد، و چنانچه زمانی بیاید که امام نباشد، نظام دگرگون شده و پایان حیات بشری و عالم ماده فرا میرسد. ابی حمزه میگوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «أتَبقِی الاَرضُ بِغیرِ اِمامٍ؟ قال: لَو بَقِیَتِ الاَرضُ بِغیرِ اِمامٍ لَساخَت».(۱)

از جمله مباحث مهمی که پیرامون حجت خدا مطرح است این که حجت خدا در هر زمان، واسطه فیض خداوند به مخلوقات است و فیوضات الهی به واسطه او و از طریق وی به آن ها میرسد و چنانچه این واسطه نباشد نظام هستی در هم پیچیده میشود و دیگر امکان ادامه حیات برای مخلوقات نخواهد بود.(۲) این ویژگی با بیان های گوناگونی قابل تبیین است.

ص: ۱۴۲

۱- «آیا زمین بدون امام باقی میماند؟ حضرت فرمود: اگر زمین بدون امام شود فرو برد (اهل خود را در خود کشد و هلاک کند)»؛ (کلینی، کافی، ج۱، کتاب الحجه، باب الارض لاتخلو من امام، ح۱۰).

۲- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح بر زاد المسافر، ص۴۵۶و۵۰۸؛ سهروردی شیخ اشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج۲، ص۱۱؛ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۱، ص۱۷۴؛ فیض کاشانی، أصول المعارف، ص۴۴و۳۴۸؛ فیض کاشانی، رسائل فیض کاشانی، ص۴۲؛ نراقی، ملا مهدی، أنیس الموحدین، ص۱۳۰، پاورقی.

بیان اول: امام، تحقق بخش هدف خلقت

به تصریح قرآن کریم خداوند زمین را برای انسان خلق کرد،(۱) و انسان را خلق کرد که با حرکت اختیاری از راه عبودیت و عبادت به هدف و کمال خویش برسد: «وَ مَا خَلَقْت الجِنَّ وَ الانس إِلا لِیعْبُدُونِ».(۲) انسان برای حرکت صحیح در این راه و نیل به کمال لایق خویش، به علت نارسایی و نقصان دانش (چه دانش عقلی و چه معرفت های حسی) نیاز به وحی و راهنمایی الهی دارد. لذا خداوند انبیای بزرگوار را برگزید و برای هدایت مبعوث نمود. پیامبر هم باید در مقام وحی معصوم باشد که پیام الهی صحیح و کامل در اختیار مردم قرار گیرد و همچنین باید خودش احکام را جامه عمل بپوشاند و مطابق علم خود رفتار کند و قولاً و عملاً دعوت کننده مردم به کمالات حقیقی باشد تا عذری بر مردم نماند و در تشخیص راه حق (به علت تفاوت قول و فعل) سرگردان نشوند.

بنابراین، بعد از پیامبر اسلام باید امامی همانند او در جامعه باشد، زیرا منظور خداوند از فرستادن پیامبران در صورتی تحقق میپذیرد و الطافش به حد کمال میرسد و حجت بر بندگان تمام میشود که تمام پیام های خدا بدون هیچ کم و زیادی در بین بشر محفوظ و باقی بماند و این مهم توسط جانشین پیامبر امکان پذیر میگردد. امام نیز باید علمی الهی داشته باشد تا با شناخت حقایق، کمالات انسانی در وی فعلیّت یافته باشد تا پیشرو قافله انسان ها باشد و با وجود دین در جامعه و حفظ پیام های الهی، افاضات و عنایات خدا قطع نشود و الّا با نابودی پیام های خدا (هر چند برخی از آن ها) هدف تکاملی برای انسان قابل دسترسی نخواهد بود و اگر انسان هدفی قابل دسترس نداشته باشد، وجود او لغو و بیهوده بوده و لذا به نابودی بشر منتهی میشود و نابودی بشر به معنای نابودی آسمان و زمین است، چرا که اینها برای بشر و در خدمت او بوده و با نابودی انسان وجود آن لغو خواهد بود.

پس باید همیشه در بین انسان ها، فردی کامل وجود داشته باشد که همواره مورد تأیید و افاضات خدا باشد. باید توجه داشت وجود چنین فردی دو اثر و نتیجه به همراه دارد:

۱- بقره/۲۲-۲۹؛ لقمان/۲.

۲- «جن و انسان ها را نیافریدم مگر برای عبودیت وبندگی»؛ (ذاریات/۵۶).

الف) اصل وجود او صرف نظر از هدایت انسان های دیگر، به بقا و ادامه هستی میانجامد، چرا که هدف خدا از خلقت جهان و انسان این بود که انسان به هدف و کمال لایق خود برسد و هدف نهایی را کسب کند. اگر این هدف محقق نباشد، خلقت جهان و انسان بر مبنای تحصیل این هدف لغو خواهد بود، زیرا حرکت وقتی معنا دارد که هدفی قابل تحصیل به همراه داشته باشد. عدم تحقق هدف به عدم حرکت منتهی میشود. باید همیشه فرد کاملی باشد تا با وجود او هدف از خلقت محقق باشد و امکان رسیدن به کمال برای دیگران به واسطه او که رابطه میان عالم ربوبی و عالم انسانی است، فراهم شود. پس وجود امام چون هدف از خلقت را که همان عبادت و معرفت کامل است به همراه دارد، برای ادامه حیات هستی لازم است؛ چه انسان های دیگر بخواهند در این طریق گام بردارند و چه نخواهند به این هدف برسند. این اثر مربوط به قسم اول از اقسام سه گانه است.

ب) چنین فردی به واسطه افاضات معنوی و کمک های باطنی هر فردی را طبق خواست و استعدادش به کمال مطلوب میرساند. امام گنجینه الطاف الهی است تا افراد بشر به واسطه انوار الهی که در وجود او تابیده شده، با هدایت او بتوانند به کمال لایق نائل شوند.(۱)

بیان دوم: امام، واسطه پیدایش خلقت

نظام جهان بر اساس اسباب و مسببات است و هر پدیده ای از راه سبب و علتش، ایجاد می شود. در رأس این سلسله اسباب، وجود مقدس حجت خدا است. به این بیان که در فلسفه ثابت شده که میان علت و معلول، سنخیت لازم است. مخلوقات مادّی و حتّی مجردات، به علت ضعف وجودی، نمی توانند مستقیماً از خداوند که در نهایت شدت وجود است، پدید آیند. لذا لازم است اول معلول، از لحاظ شدت وجودی، به گونه ای باشد که بتواند صادر از خدا باشد. بنابراین، باید معلول اوّلی باشد که دو حیث دارد: یکی آن که دارای شدت وجودی است تا معلول مستقیم خدا باشد و دوم آن که می تواند جهت کثرت

۱- با استفاده از کتاب دادگستر جهان، ابراهیم امینی.

داشته باشد و به واسطه او، مخلوقات دیگر پدید آمده و از فیض وجود بهره برند. پس در واقع، فیض و خلقت اصلی، واسطه و صادر اول است و فیض خدا، از طریق او و در امتداد وجود او به کاینات می رسد. در عرفان به این واسطه یا اول مخلوق ، انسان کامل و قطب می گویند.

بر اساس روایات این صادر اول نور پیامبر اسلام و اهل بیت بوده است. از امام علی علیه السلام نقل شده است:

إن الله تبارک وتعالی خلق نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل أن خلق السماوات و الأرض و العرش و الکرسی و اللوح و القلم و الجنه و النار و قبل أن خلق آدم و نوحا و إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان علیهم السلام.(۱)

و در روایتی دیگر از امام سجاد علیه السلام نقل شده است:

إن الله عز وجل خلق محمدا و علیا و الأئمه الأحد عشر من نور عظمته أرواحا فی ضیاء نوره، یعبدونه قبل خلق الخلق، یسبحون الله عز وجل و یقدسونه، و هم الأئمه الهادیه من آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین.(۲)

ناگفته نماند که این بیان بر فرض تمامیت، واسطه بودن امام از حیث مقام نورانیت او را ثابت می کند نه امام با جسم خاکی و در روی کره زمین با عمر محدود و زندگی بشری.

بیان سوم: امام، امان مردم

واسطه فیض بودن امام را از منظر دیگر و با توجه با امان بودن حجت خدا می توان بررسی و تبیین کرد. مرحوم مجلسی علاوه بر روایاتی که در مباحث مختلف بحارالانوار بیان کرده است، بابی را به صورت مستقل به نام «اِنَّهُم اَمانٌ لِاَهلِ الاَرض مِنَ العَذابِ»(۳) گشوده است و روایات متعددی را از تفسیر علی بن ابراهیم، امالی طوسی، عیون اخبار الرضا و کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق نقل میکند.

از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «جَعَلَ اللهُ النُّجُومَ اَماناً لِاَهلِ السِّماء وَ جَعَلَ

۱- مجلسی، بحارالأنوار، ج۱۵، ص۴.

۲- همان، ص۲۳.

۳- همان، ج۲۷، ص۳۰۸.

اَهلَ بَیتی اَماناً لِاَهلِ الاَرض».[(۱)] در این روایت، ائمه علیهم السلام امان برای همه مردم قرار داده شدهاند.

در روایتی دیگر مرحوم مجلسی از امالی طوسی روایتی پیرامون این موضوع بیان کرده که معنای امان بودن تبیین شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

النُّجُوم اُمانٌ لِاَهل السَّماء و اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاُمَّتی، فَاذِا ذهب النجوم ذَهَبَ اَهلُ السَّماء و اذا ذَهَبَ اهل بَیتی ذَهَبَ اَهلُ الارض.[(۲)]

در این روایت، اهل بیت هر چند امان امت پیامبر شمرده شده اند، ولی در ادامه روایت آمده که با رفتن اهل بیت نه فقط امت اسلام، بلکه اهل زمین رفتنی خواهند بود. اکنون جای این سؤال است که آیا این روایات چه مفهومی را میخواهند بیان کنند؟

مرحوم مجلسی از کمال الدین و تمام النعمه صدوق نقل کرده است که محمد بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نامهای نوشت و گفت: «أخبِرنا ما فَضلُکُم اَهلُ البیت»؛ از فضل شما اهل بیت به ما چیزی خبر دهید». امام صادق علیه السلام در جواب نوشتند:

اَنَّ الکَواکِبَ جُعلَت فِی السَّماء اَماناً لِاَهلِ السَّماء فَاذِا ذَهَبت نُجُومُ السَّماء جاءَ اَهلَ السَّماء ما کانُوا یُوعَدُون و قال رسول الله۹: جُعِلَ اَهلُ بَیتی اَماناً لِاُمَّتی فَاذِا ذَهَبَ اهلُ بَیتی جاء اُمَّتی ما کانوا یُوعَدون.[(۳)]

در این روایت سخن از وعده (وعید) الهی است که اهل بیت مانع از تحقق آن هستند و به عبارت دیگر اگر اهل بیت نباشند آن وعده محقق میشود و امت را گرفتار میکند. این

۱- «قرار داد خداوند ستارگان را امان برای اهل آسمان و قرار داد اهل بیت مرا امان برای اهل زمین»؛ (همان، ج۲۷، ص۳۰۸).
۲- «ستارگان امان برای اهل آسمانند و اهل بیتم امان برای امتم. پس هنگامی که ستارگان بروند، اهل آسمان میروند و هنگامی اهل بیت من بروند اهل زمین میروند»؛ (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ۲۰۵؛ شیخ طوسی، امالی، ص۳۷۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۹).
۳- .«به درستی که ستارگان قرار داده شده اند در آسمان امان برای اهل آسمان. پس زمانی که ستارگان آسمان بروند میآید اهل آسمان را آنچه وعده داده شدهاند و نیز فرمود پیامبر قرار داده شده اند اهل بیتم امان برای امتم. پس هنگامی که اهل بیتم بروند میآید امتم را آنچه وعده داده شده اند»؛(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ۲۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۹).

وعده چیست؟

خداوند می فرماید: «وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُم و اَنتَ فِیهم».(۱) از این آیه استفاده میشود که وجود مقدس پیامبر باعث رحمت بوده و خداوند به خاطر ایشان مردم را به خاطر کردار ناپسندشان در دنیا عذاب نمیکند، چنانچه خواهد آمد. آیه هر چند بنابر ظاهر فقط پیامبر را شامل میشود اما با توجه به روایات دیگر امامان را نیز در زمان خودشان در برمیگیرد.

بنابر این یکی از آثار وجودی امام و حجت خدا این است که خداوند متعال به خاطر آن وجود مقدس بلا و عذاب را برمیدارد و مردم را به خاطر اعمال بدشان، عذاب دنیوی نمیکند.

در روایتی از قول جابر نقل شده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

لِاَیّ شَیء یَحتاجُ اِلَی النَّبی و الامام؟ فقال: لِبقاءِ العالَم عَلی صَلاحِهِ و ذلِکَ اَنَّ الله عزّوجلّ یَرفَعُ العَذابَ عَن اَهلِ الاَرضِ اِذا کان فِیها نبیٌّ اَو اِمامٌ، قال اللهُ عزّ و جل ((وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِبِهُم و انتَ فیهُم)). وَ قالَ النبیُّ۹: «النُجُومُ اَمانٌ لِاَهلِ السَّماءِ وَ اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاهـلِ الاَرض فَاِذا ذَهَبَتِ النُّجومُ اَتی اَهلَ السَّماءِ ما یَکرَهون و اِذا ذَهَب اهل بینی اتی اَهلَ الارضِ ما یَکرَهُون »... بِهِم یُمَهَّلُ اَهلُ المَعاصِی وَ لا یُعجَلُ علیهم بَالعُقُوبه و العَذابِ.(۲)

ص: ۱۴۷

۱- «و خداوند آنها را عذاب نمیکند در حالی که تو در میان آنها هستی»؛ (انفال/۳۳).

۲- «برای چه چیزی احتیـاج به پیـامبر و امام است؟ فرمود: برای آنکه عالم بر صـلاح خود باقی بمانـد، زیرا خداونـد دفع میکند عـذاب را از اهل زمین هنگامی که پیامبر یا امامی در آن باشـد. خـدا میفرماید:«خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میـان آنـان هستی» و پیامبر فرمود:«سـتارهها امان اهل آسـمانند و اهل بیتم امان برای اهل زمین، پس زمانی که سـتارگان بروند میآیـد اهـل زمین را از آنچه کراهت داشـتند. و زمـانی که اهـل بیت من برونـد میآیـد اهل زمین را از آنچه کراهت دارد» ... به واسـطه آنهـا اهـل عصـیان را مهلت میدهـد و عقوبت و عـذاب بر آنـان قرار نمیدهـد...»؛ (مجلسـی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۹، ح۱۴).

سؤالات این درس

۱. منظور از «واسطه فیض بودن امام» چیست؟

۲. واسطه فیض بودن امام را بر اساس «امام، تحقق بخش هدف خلقت» تبیین کنید.

۳. واسطه فیض بودن امام را بر اساس «واسطه پیدایش خلقت» تبیین کنید.

۴. واسطه فیض بودن امام را بر اساس «امام، امان مردم» تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. آیا واسطه فیض را می توان بر اساس جایگاه وجودی موجودات اثبات کرد؟

۲. ضرورت وجود واسطه بر اساس «سنخیت بین علت و معلول» و نیز بر اساس «نظام سبب و مسببی عالم» را مقایسه کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

اسرار الحکم، ملا هادی سبزواری.

کاشف الاسرار، نظر علی طالقانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود، شمارگان ۲۹-۳۱-۴۶.

ص: ۱۴۸

درس دوازدهم: دلایل نقلی قرآنی۱ (همراهی با صادقین)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان آیه صادقین

دیدگاه مفسرین پیرامون آیه

دیدگاه متکلمین و دانشمندان شیعه

بررسی اشکالات

ص: ۱۴۹

بررسی دلایل نقلی امامت

اشاره

پس از بررسی دلایل عقلی اقامه شده بر ضرورت وجود امام معصوم (با نگاه شیعه) در هر زمان به عنوان جانشین پیامبر خدا و راهبر مردم، اینک به بررسی دلایل نقلی در این زمینه می پردازیم. ما ابتدا آیاتی که در این زمینه مورد استناد قرار گرفته است را تبیین و ارزیابی می کنیم و سپس به تحلیل روایات می پردازیم.

الف. آیات امامت

اشاره

به اعتقاد شیعه آیات متعددی از قرآن کریم بر ضرورت وجود امام معصوم دلالت دارد. این آیات به اصل کلی امامت پرداخته است و اگر در روایتی، مصداقی ذکر شده است به معنای انحصار در آن مصداق نیست.

آیه اول: همراهی با صادقین

اشاره

«یاأَیهَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ کونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ؛(۱)ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید».

در استناد به این آیه شریفه گفته شده است قسمت پایانی آیه یعنی عبارت «کونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» بر ضرورت وجود امام معصوم دلالت دارد. واژه صادق به صورت مفرد و جمع ۵۳ مرتبه در قرآن به کار رفته است

صدق مقابل کذب به معنای مطابقت با واقع است و صادق به کسی گفته می شود که

۱- توبه/۱۱۹.

قول و فعل او با واقع مطابق باشد.

راغب در معنا شناسی این واژه آورده است:

الصِّدْقُ و الکـذب أصـلهما فی القول، وعدا کان أو غیره، «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا» (نساء/۱۲۲)، «وَ اذْکرْ فِی الْکتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ» (مریم/۵۴)، و الصِّدْقُ: مطابقه القول الضّمیر و المخبر عنه معا.(۱)

مرحوم علامه طباطبـایی در تبیین این واژه می گویـد: کلمه «صـدق» در اصـل به معنای این است که گفتار و یا خبری که داده می شود با خارج مطابق باشـد، و آدمی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشـد «صادق» می گویند. و لیکن از آنجایی که به طور اسـتعاره و مجاز اعتقاد و عزم و اراده را هم قول نامیده اند؛ در نتیجه صدق را در آنها نیز اسـتعمال کرده، انسانی را هم که عملش مطابق با اعتقادش باشد و یا کاری که می کند با اراده و تصمیمش مطابق باشد، و شوخی نباشد، صادق نامیده اند.(۲)

در تحلیل آیه در فضای امامت می توان گفت: خداونـد از مؤمنان میخواهـد که همراه با صادقین باشـند و از آنها جـدا نشونـد. خطابات خداونـد، فقط برای زمان پیامبر و مخصوص مسـلمانان صدر اسـلام نیست، بلکه شامل همه مردم تا روز قیامت میشود. بنابراین، خداونـد از هر انسان مؤمنی در هر زمان میخواهـد که همراه با صادقین باشـد. لازمه همراه بودن با صادقین، این اسـت که در هر زمان، انسان صادقی نیز باشد.

همچنین بـا تـوجه به لحن آیه، میتـوان معنـای همراهی را دریـافت که مراد از آن، پیروی و تبعیت از صـادقین است. همراهی با صادقین، یعنی همراهی با آنها در فعل و قولشان بدین معنا که آن چه آنها انجام میدهند، مؤمنین نیز انجام دهند، و آن چه آنان ترک میکنند، مؤمنین نیز از انجام آن خودداری کنند.

این همراهی در آیه به صورت مطلق و بـدون قیـد و شـرط آمـده و معنـای آن، چنین است که بایـد به صورت کامل و در همه موارد، با آنان همراه بود و از آنها فاصـله نگرفت که در این صورت میتوان گفت اعمال و گفتار صادقین به طور تمام و کمال، مورد تأیید و امضاء

۱- راغب اصفهانی، المفردات، ذیل واژه.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، ج۹، ص۴۰۲.

خداوند است. پس صادقین، لحظهای نیز بر خلاف رضایت او قدم بر نمیدارند.

بنابر این براساس آیه شریفه فوق، در هر زمان، انسان صادق و معصوم از خطا (معصوم) وجود دارد و بر مردم لازم است همراه او باشند.

دیدگاه مفسرین پیرامون آیه

عموم مفسران شیعه و اهل سنت با توجه به لفظ «مع» گفته اند مراد از آیه این است که باید به صادقین اقتدا کرده و از آنها پیروی نمود.(۱) بسیاری از مفسرین شیعه بر اساس مفاد این آیه عصمتِ صادقین را نیز ثابت کرده اند،(۲) و برخی از مفسران اهل سنت ضمن پذیرش شرط عصمت برای صادقین، با بیان اینکه انسان معصومی نداریم، عصمت را برای اجماع امت(۳) یا اهل حلّ و عقد(۴) قایل شده اند.

۱- تفاسیر شیعه:شیخ مفید، تفسیر القرآن المجید، ص۲۷۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص۱۲۲؛ علامه طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص۴۰۲؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۸، ص۱۷۹؛ سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن، ص۲۱۱؛ حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهره، ص۲۱۷؛ طیب، سید عبد الحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۳۲۹؛ حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۸، ۱۳۶ و تفاسیر اهل سنت: جصاص، احمد بن علی، أحکام القرآن، ج ۴، ص۳۷۱؛ فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص۱۶۶؛ ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۵، ص۱۰۸؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، ج ۸، ص۲۸۸؛ بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص۱۰۱؛ اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۵، ص۵۲۱؛ نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص۵۴۲؛ ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۲۲۵؛ بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص۴۱۹؛ ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ص۹۴؛ درویش محیی الدین، إعراب القرآن و بیانه، ج ۴، ص۱۹۲.

۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۸، ص۱۸۱؛ طیب، سید عبد الحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۳۰؛ حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۸، ص۱۳۶؛ حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهره، ص۲۱۷.

۳- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص۱۶۶.

۴- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص۵۴۲.

فخر رازی در تحلیل آیه می گوید: آیه، دلیل بر این است که هر کس جایز الخطاست، باید پیرو کسی باشد که معصوم است؛ تا او را از خطا باز دارد و معصومان، همان افرادی هستند که خدا، آنها را «صادقین» نامیده است. و این معنا، مخصوص زمانی نبوده، بلکه برای همه زمان هاست؛ پس باید در هر زمان، معصومِ از خطایی باشد. البته چون فرد معصوم نداریم پس اجماع امت از خطا مصون است و باید آن را تبعیت و همراهی نمود.(۱)

برخی مفسرین به حرف «مع» و تمایز آن با حرف «من» به صورت خاص توجه کرده اند.

شیخ مفید در تفسیر آیه اشاره می کند: کسی که به او ندا می شود باید غیر از کسی باشد که به سوی او ندا می شود، زیرا محال است این که انسان به همراهی و تبعیت از خودش دعوت شود. بنابر این، مراد از «صادقین» یا همه کسانی است که راست می گویند، و یا برخی از آنها؛ و عموم صادقین نمی توانند مراد باشند، زیرا هر مؤمنی از حیث ایمان صادق است و بیان شد که محال است انسان به خودش دعوت شود؛ لذا، بعض مراد است. همچنین، این عده خاص یا معهود و شناخته شده هستند در روایات، یا غیر معهود و غیر شناخته شده که لازم است آنها معرفی شوند تا از مدعیان دروغین تمییز داده شوند. در غیر این صورت، تکلیف تبعیّت و پیروی از آنان ساقط می شود.(۲)

مرحوم علامه طباطبایی می گوید: آیه شریفه به مؤمنین دستور می دهد تقوا پیشه کرده،

۱- فکانت الآیه داله علی أن من کان جائز الخطأ وجب کونه مقتدیا بمن کان واجب العصمه، و هم الذین حکم اللّه تعالی بکونهم صادقین، فهذا یدل علی أنه واجب علی جائز الخطأ کونه مع المعصوم عن الخطأ حتی یکون المعصوم عن الخطأ مانعا لجائز الخطأ عن الخطأ، و هذا المعنی قائم فی جمیع الأزمان، فوجب حصوله فی کل الأزمان. قوله: لم لا یجوز أن یکون المراد هو کون المؤمن مع المعصوم الموجود فی کل زمان؟ قلنا: نحن نعترف بأنه لا بد من معصوم فی کل زمان، إلا أنا نقول: ذلک المعصوم هو مجموع الأمه، و أنتم تقولون: ذلک المعصوم واحد منهم، فنقول: هذا الثانی باطل، لأنه تعالی أوجب علی کل واحد من المؤمنین أن یکون مع الصادقین، و إنما یمکنه ذلک لو کان عالما بأن ذلک الصادق من هو لا الجاهل بأنه من هو، فلو کان مأمورا بالکون معه کان ذلک تکلیف ما لا یطاق، و أنه لا یجوز، لکنا لا نعلم إنسانا معینا موصوفا بوصف العصمه، و العلم بأنا لا نعلم هذا الإنسان حاصل بالضروره، فثبت أن قوله: وَ کونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ لیس أمرا بالکون مع شخص معین، و لما بطل هذا بقی أن المراد منه الکون مع مجموع الأمه، و ذلک یدل علی أن قول مجموع الأمه حق و صواب و لا معنی لقولنا الإجماع إلا ذلک.(مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص۱۶۷).

۲- شیخ مفید، تفسیر القرآن المجید، ص۲۷۵.

صادقین را در گفتار و کردارشان پیروی کنند، و این غیر از آن است که بفرماید« شما نیز مانند صادقین متصف به وصف صدق باشید»، زیرا اگر این مراد بود، باید بفرماید «از صادقین باشید» نه اینکه بفرماید «با صادقین باشید».(۱)

در تفسیر نمونه آمده است: اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد، و همه مؤمنان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود: «و کونوا من الصادقین» از صادقین باشید، نه با صادقین باشید. (دقت کنید) این خود قرینه روشنی است که (صادقین) در آیه به معنای گروه خاصی است.(۲)

این تحلیل ها (مراد از صادقین، مؤمنان خاص هستند) با توجه به این آیات تقویت می شود:

«لَیسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکهِ وَ الْکتابِ وَ النَّبِیینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ أُولئِک الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ».(۳)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللَّهِ أُولئِک هُمُ الصَّادِقُونَ».(۴)

البته آیه شریفه «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ ینْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِک هُمُ الصَّادِقُونَ»(۵) با توجه به اینکه صرف صفت «مهاجر فقیر مؤمن» معیار قرآنی نیست و همراهی مطلق با آنها [کونوا مع الصادقین] توجیه ندارد، از محل بحث و استشهاد خارج است.

دیدگاه متکلمین و دانشمندان شیعه

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص۴۰۲.

۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۸، ص۱۸۲.

۳- بقره/۱۷۷.

۴- حجرات/۱۵.

۵- حشر/۸.

متکلمان متعددی از شیعه برای ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان به این آیه استناد کرده اند.(۱)

مرحوم شیخ مفید در «فصول المختاره» فصلی را گشوده است با عنوان (فصل تفسیر آیات من القرآن خاصه بالإمامه)،(۲) و این آیه را تحلیل کرده است.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در اثبات امامت امام علی علیه السلام به این آیه استناد کرده است.(۳)

مرحوم علامه حلی در شرح کلام ایشان گفته است:

خداوند ما را به همراهی با صادقین مأمور کرده است، و صدق فقط از معصوم دانسته می شود، پس ما مأمور به همراهی با معصومین هستیم، و غیر از علی علیه السلام (و اولاد ایشان) معصومی نیست؛ پس او امامی است که خدا ما را امر کرده که با او باشیم.(۴)

و در بیانی دیگر آورده است امر به همراهی یا به علت عصمت است یا نه؛ دومی باطل است زیرا خدا امر به اطاعت مطلق از جایز الخطا نمی کند، پس اولی تعیّن پیدا می کند.(۵)

مرحوم مجلسی در تبیین کلام مرحوم خواجه طوسی می گوید:

خداوند همه مؤمنین را امر کرده است تا با صادقین باشند؛ و روشن است که مراد از همراهی، بودن با اجسامشان نیست، بلکه متابعت آنها در عقاید و اقوال و افعالشان است. و معلوم است که خدا امر به متابعت از کسی که فسق و معاصی از او سر بزند

۱- ابوالحسن حلبی(قرن۶)، إشاره السبق، ص۵۹؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۰؛ ملاصالح مازندرانی، شرح أصول الکافی، ج ۵، ص۳۱۲؛ شبّر، سید عبدالله، حق الیقین فی معرفه أصول الدین، ص۱۹۳؛ مکارم شیرازی،ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۳۷؛ موسوی زنجانی، سید ابراهیم، عقائد الإمامیه الإثنی عشریه، ج ۱، ص۸۲؛ یزدی، محمد، امامت پژوهی(بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله واشاعره)، ص۲۵۴؛ بروجردی، محمد حسین، النص الجلی فی إثبات ولایه علی، ص ۹۰.

۲- الفصول المختاره، ص۱۳۷. ایشان این بحث و تحلیل را در کتاب المسائل العکبریه، ص۴۷ نیز مطرح کرده است.

۳- تجرید الاعتقاد، ص۲۳۷.

۴- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۷۱؛ معارج الفهم فی شرح النظم، ص۵۰۰؛ مناهج الیقین فی أصول الدین، ص۴۷۵؛ منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه، ص۱۴۲.

۵- علامه حلی، فاضل مقداد، الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، النص، ص۴۹.

نمی کند با آنکه نهی از آنها کرده است. پس باید معصومانی باشند که هیچ خطایی نکنند تا متابعت از آنها در همه امور واجب باشد؛ و اجماع امت است که خطابات قرآن برای همه زمان ها است؛ پس باید در هر زمان معصومی باشد.(۱)

مرحوم نراقی می گوید:

وجه استدلال به این آیه آن است که خدای تعالی مردم را در این آیه فرموده است به متابعت صادقین. شکی نیست که مراد از صادقین باید کسی باشد که صدق او یقین باشد و کلام او محتمّل کذب نباشد و همچنین کسی نیست مگر معصوم، پس مراد به صادقین معصوم است.(۲)

اشکالات

بر استدلال امامیه به این آیه اشکالاتی مطرح شده است.

۱. این آیه این گونه نیز قابل تفسیر است که مراد از بودن با صادقین یعنی در مسیر آنان بودن، مانند این که پدری به فرزندش بگوید با صالحان باش، یعنی در مسیر آنان حرکت کن.(۳)

پاسخ: این معنی عدول از ظاهر آیه است بدون آن که دلیل برای این عدول باشد.(۴)

۲. مراد از معصوم، اجماع امت است نه فرد خاص آن گونه که شیعه می گوید؛ زیرا مردم مکلف به امتثال این تکلیف هستند، و لذا باید معصوم را بشناسند زیرا امر به جاهل، تکلیف ما لایطاق است؛ و چون انسان معصوم نمی شناسیم، پس مراد از آن اجماع امت است نه

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص۳۴؛ و وجه الاستدلال بها إن الله تعالی أمر کافه المؤمنین بالکون مع الصادقین و ظاهر أن لیس المراد به الکون معهم بأجسامهم بل المعنی لزوم طرائقهم و متابعتهم فی عقائدهم و أقوالهم و أفعالهم و معلوم أن الله تعالی لا یأمر عموما بمتابعه من یعلم صدور الفسق و المعاصی عنه مع نهیه عنها فلا بد من أن یکونوا معصومین لا یخطئون فی شیء حتی تجب متابعتهم فی جمیع الأمور و أیضا أجمعت الأمه علی أن خطاب القرآن عام لجمیع الأزمنه لا یختص بزمان دون زمان فلا بد من وجود معصوم فی کل زمان لیصح أمر مؤمنین کل زمان بمتابعتهم. همچنین ر.ک: علامه مجلسی، حق الیقین، ص۵۲.

۲- نراقی، ملامهدی، أنیس الموحدین، ص۱۹۳.

۳- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص۱۶۷.

۴- همان.

فرد خاص.(۱)

پاسخ؛ اولاً بـا توجه به انتشـار علمـا و مردم در منـاطق مختلف آیا حصول اجماع امکان دارد؟ ثانیاً، به چه دلیل اجماع از خطا مصون است؟ ثالثاً، آیه می گوید شما مأمور همراهی با غیر (صادقین) هستید، و لازمه ادّعای شما، اتحاد مردم با آن غیر است؛ رابعاً، اگر مراد از صادق، صدق فی الجمله باشد که همه مسلمین را شامل است، زیرا در توحید همه صادق هستند؛ و بر این فرض آیا امر به تبعیت از همه مسلمین امکان دارد؟ پس مراد صدق خاص یعنی عصمت است؛ خامساً، اگر بدون تعصّب نصوصی که در شأن امام علی و اهل بیت علیهم السلام وارد شده دیده شود روشن می شود افراد خاص معصوم توسط پیامبر معرفی شده اند.(۲)

۳. واژه «صادقین» در آیه به صورت جمع آمده است و علی علیه السلام یک نفر است.(۳)

پاسخ؛ اولاً، در آیات متعددی صیغه جمع آمده و مراد از آن مفرد است؛ ثانیاً، مراد امام علی علیه السلام تنها نیست بلکه مراد پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است.(۴) به علاوه، شامل زمان های متعدد می شود و در هر زمان انسان صادقی هست.(۵)

۴. اگر خطاب به مؤمنین است، ائمه شما نیز داخل در مؤمنین هستند، پس لازم می آید آنان مأمور به اطاعت از خود باشند.(۶) (این اشکال از این جهت وارد شده که گفته شده است اگر مراد از صادقین اهل حل و عقد باشند و آنان نیز به عنوان مؤمن مخاطب آیه هستند، پس باید از خود تبعیت کنند. سیف الدین آمدی می خواهد این اشکال را متوجه شیعه نیز بکند).

پاسخ؛ معصومین از خطاب عام آیه خارج هستند با توجه به این که باید منادی و منادی الیه دو گروه باشند. برای اهل حلّ و عقد هیچ کس معتقد به عصمتشان نیست، لذا داخل در خطاب بوده و از گروه صادقین خارج هستند.

۱- همان؛ الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۷۹.

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص۳۶؛ و حق الیقین، ص۵۴؛ قاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۳، ص۳۰۳؛ میلانی ، سید علی، تشیید المراجعات و تفنید المکابرات، ج ۲، ص ۸۰.

۳- آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۸۰.

۴- میلانی ، سید علی، تشیید المراجعات و تفنید المکابرات، ج ۲، ص۸۶.

۵- قاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۳، ص۳۰۳.

۶- آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۸۰.

سؤالات این درس

۱. واژه صدق و کذب را مفهوم شناسی کنید.

۲. آیه صادقین با چه تحلیل و تبیینی بر وجود امام معصوم در هر زمان دلالت دارد؟

۳. تحلیل فخر رازی را پیرامون آیه شریفه صادقین بیان کنید.

۴. نظر شیخ مفید در تفسیر آیه را توضیح دهید.

۵. آیا می توان حرف «مع» در آیه صادقین را به حرف «من» تفسیر کرد؟

پژوهش بیشتر

۱. آیا سیاق آیات قبل و بعد آیه صادقین می تواند دلیل بر تفسیر شیعه از آیه بر وجود امام باشد؟

۲. عصمت امام از آیه چگونه قابل اثبات است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الفصول المختاره، شیخ مفید.

تشید المراجعات و تفنید المکابرات، ج ۲، سید علی میلانی.

آیات ولایت، ناصر مکارم شیرازی.

درس سیزدهم: دلایل نقلی قرآنی۲ (آیه اطاعت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان آیه اطاعت

مصداق اولوا الامر

بررسی سؤالات و شبهات

ص: ۱۵۹

آیه دوم: اطاعت از اولوا الامر

اشاره

((یـا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ فَإِنْ تَنـازَعْتُمْ فی شَـی ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ الْآخِرِ ذلِک خَیرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلًا))؛(۱)

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، خـدا را اطـاعت کنیـد و پیـامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنیـد؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتیـد، اگر به خـدا و روز بازپسـین ایمان داریـد، آن را به [کتاب] خدا و [سـنت] پیامبر [او] عرضه بداریـد، این بهتر و نیک فرجام تر است.

واژه امر بیش از ۱۰۰ مورد در قرآن استعمال شده است. امر در لغت به دو صورت به کار رفته است:

۱. امری که جمع آن «اوامر» است. این امر ضـد نهی و به معنـای طلب و فرمـان بوده و به صورت مصـدر و اسم مصـدر کاربرد دارد. ۲. امری که جمع آن «امور» است. این امر همواره اسم مصـدر است و برای آن معناهایی مانند شأن، حال، حادثه و شـیء ذکر شده است.(۲)

ترکیب «اولی الامر» دو بار در قرآن به کار رفته است(۳) که در هر دو آیه، به رسول عطف شـده است. اولی الامر از دو کلمه «اولی» و «الامر» ترکیب یافته است. «اولی» به معنای صاحبان و مالکان، جمعی است که از لفظ خود مفردی ندارد. بعضی گفته اند: اسم جمع و

ص: ۱۶۰

۱- نساء/۵۹.

۲- مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائره المعارف قرآن کریم، ج ۴، ص۳۲۷.

۳- نساء/۵۹ و ۸۳.

مفرد آن «ذو» است. اولوا همواره به شکل اضافه به امر محسوس یا معقول به کار می رود؛ مانند: اولوا الارحام، اولوا القربی، اولوا العلم، اولوا الفضل، اولوا الامر و الامر به معنای فرمان، شأن (کار) و شیئ است. شاید بتوان گفت از میان این معانی معنای اصلی و جامع امر، شیئ است که با توجه به سیر تطور و تحول لغت به معنای شیئ خاص (کار) و منشأ تحقق کار (فرمان) نیز دانسته شده است. با توجه به معنای لغوی الامر می توان برای اولوا الامر معانی ذیل را برشمرد: صاحبان دستور، صاحبان کار و صاحبان شیئ.(۱)

این آیه از جمله آیاتی است که به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امام مطرح شده است. وجه استناد به این آیه شریفه آن است که خداوند امر به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر کرده است و امر به اطاعت مقتضی وجوب تحقق آن است.(۲) این آیه در غالب کتاب های کلامی در بخش استدلال و نص بر امامت امام علی علیه السلام مطرح شده است؛(۳) و همچنین در بخش شرایط امام و عصمت او مورد توجه قرار گرفته است؛ یعنی با پذیرش ضرورت وجود امام، آیا از منظر آیه شریفه، عصمت امام نیز لازم است؟(۴)

دیدگاه مفسرین

با رجوع به کتاب های تفسیری روشن می شود گویا از نظر مفسرین، ضرورت وجود ولیّ امر، امری ثابت و بی نیاز از بحث است، لذا به بررسی مصداق اولوا الامر پرداخته شده است و این که بر اساس این آیه، آیا اولوا الامر باید معصوم باشند یا ضرورتی ندارد؟

در برخی از تفاسیر اهل سنت، این آیه دلیل بر آن است که اصول شریعت و منابعی که

۱- مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائره المعارف قرآن کریم، ج ۵، ص۶۷.

۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص۴۰۷؛ مقدس اردبیلی، الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۱۸۰؛ تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۳۹.

۳- رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۷۸؛ آمدی اشعری، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۵۲.

۴- حلبی، ابوالحسن، إشاره السبق، ص۵۹؛ علامه حلی، الألفین، ص۶۵ و أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص۲۰۵؛ فاضل مقداد، الأنوار الجلالیه فی شرح الفصول النصیریه، ص۱۶۲؛ عبیدلی، سید عمیدالدین، إشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، النص، ص۴۷۸؛ آمدی اشعری، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۲۱۷؛

در امور دینی باید با آنها تکیه و استناد کرد همان کتاب و سنت و اجماع و قیاس است که در اصول فقه نیز مطرح است؛ و گویا آیه شریفه تأیید همان اصول است.(۱)

مصداق اولوا الامر

اشاره

مفسران اهل سنت برای اولوا الامر مصادیق متعددی بیان کرده اند:

۱. حاکمان و سلاطین

در بسیاری از کتاب های تفسیری اهل سنت، حاکمان و سلاطین به عنوان یکی از مصادیق اولی الامر مطرح شده و در کنار سایر مصادیق ذکر شده است.(۲) این نظر با کلماتی منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأیید شده است. به عنوان نمونه پیامبر فرمود: «من أطاعنی فقد أطاع اللّه، و من عصانی فقد عصی اللّه، و من یطع الأمیر فقد أطاعنی، و من یعص الأمیر فقد عصانی».

برخی از دانشمندان در تحلیل و نقد این دیدگاه گفته اند: منظور از اولی الامر، زمامداران جامعه هستند، هر کسی به هر شکلی زمامدار جامعه اسلامی شود، او «اولی الامر» خواهد شد و باید بدون قید و شرط اطاعت شود، حتّی اگر با زور و بدون خواست و اراده مردم حاکم گردد و فاسق ترین افراد باشد!

و لکن آیا هیچ عقل سلیمی این سخن را می پذیرد؟ مگر خداوند پیامبرش۶ را برای اقامه قسط و برپایی عدل و داد نفرستاده است؟ پس چگونه شخصی ظالم می تواند جانشین پیامبر گردد و ریشه عدالت و قسط را بسوزاند؟ چنین تفسیری از اولوا الامر با

۱- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص۱۱۲؛ نووی جاوی، محمد بن عمر، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، ج ۱، ص۲۰۴.

۲- طبری ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۴؛ رشیدالدین میبدی احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۲، ص۵۵۵؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۶۵۰؛ ثعالبی عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۲۵۵؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص۲۵۹؛ ابن کثیر دمشقی اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص۳۰۴؛ بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص۳۹۲؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص۶۳.

کـدام یک از برنامه های سازنـده و امیـدبخش اسـلام سازگار است؟ آیا گوینـدگان این سـخن حقیقتاً معتقدنـد که اگر حاکم ظالمی با زور شمشیر بر جامعه اسـلامی مسلّط شد و تمام ارزشهای اسلامی را زیر پا نهاد، منکرات را علنی کرد، معروف را از بین برد، واجبات الهی را پرده دری کرد، باید به چشم اولوا الامر و جانشـین پیامبر به چنین انسان ظالم و منحرف و کافری نگاه کرد و بی قید و شرط از او اطاعت کرد؟!(۱)

البته برخی مفسـرین اهـل سـنت اشـاره کرده انـد مراد از اولی الامـر امیران حـق هسـتند، زیرا خـدا و رسول از امرای باطـل دور هستند.(۲) و به بیان دیگر این اطاعت تا زمانی است که امر به معصـیت نباشـد، که در این صورت نباید پیروی کرد، زیرا پیامبر فرمود: «السمع و الطاعه علی المرء المسلم فیما أحبّ و کره، ما لم یؤمر بمعصیه، فإذا أمر بمعصیه فلا سمع و لا طاعه».

ولی شایـد این نکته تکمیلی کافی برای دفع اشـکال نباشد؛ زیرا این نوع تقیید زمانی قابل بیان است که آیه قابلیت تخصـیص و تقییـد داشـته باشـد. در حـالی که عطف عمومیت امر به اطاعت اولی الامر و اطلاق آن، به عمومیت و اطلاق وجوب اطاعت از خدا و رسول، اقتضا دارد حکم اطاعت در همه موارد یکسان باشد.(۳)

فخر رازی در نفی این نظر می گوید: وجوب اطاعت از امرا و سـلاطین جایی است که با دلیل دانسته شود که آن حق و صواب است و آن دلیل نیز غیر از کتاب و سـنت نیست؛ بنابر این، چیزی جـدا از اطاعت خـدا و رسول نیست، بلکه داخل در آن است. به علاوه، اگر مراد از اولی الامر امرا باشند لازم است آیه مقید شود به موارد حق.(۴)

۱- مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۱۲.

۲- زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص۵۲۴.

۳- ابوالصـلاح حلبی، إشاره السـبق، ص۵۹؛ علامـه طباطبایی، محمـد حسـین، المیزان فی تفسـیر القرآن، ج ۴، ص۳۸۹؛ مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۱۱.

۴- «أن الأمه مجمعه علی أن الأمراء و السـلاطین إنما یجب طاعتهم فیما علم بالـدلیل أنه حق و صواب، و ذلک الـدلیل لیس إلا الکتاب و السـنه، فحینئـذ لا یکون هذا قسـما منفصـلا عن طاعه الکتاب و السنه، و عن طاعه اللّه و طاعه رسوله، بل یکون داخلا فیه.... أن حمـل الآیه علی طـاعه الأـمراء یقتضـی إدخال الشـرط فی الآیه، لأن طاعه الأمراء إنما تجب إذا کانوا مع الحق... طاعه الأمراء و السلاطین فغیر واجبه قطعا، بل الأکثر أنها تکون محرمه لأنهم لا یأمرون إلا بالظلم»؛ (مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص۱۱۴).

۲. دانشمندان دینی

مراد از دانشـمندان دینی، فقها و عالمانی هسـتند که معارف دین را به مردم تعلیم می دهنـد.(۱) پشـتوانه این دیدگاه که به ابن عبـاس، جـابر و برخی دیگر نسـبت داده شـده است آیـه شـریفه «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» است.(۲)

این نظر مورد اشکال قرار گرفته است که تفسیر اولوا الامر به علمـا و دانشـمندان عادل و آگاه از کتاب و سـنت با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشـمندان، شـرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سـنت نباشـد، بنابر این اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر، لازم شـمرده است. به علاوه اطاعت از دانشـمندان در احکامی است که از کتاب و سـنت استفاده کرده انـد؛ بنابر این چیزی جز اطاعت خـدا و پیامبر نخواهد بود و نیازی به ذکر ندارد.(۳)

۳. فرماندهان جنگی

این نظر که در منابع تفسیری اهل سنت ذکر شده بر پایه برخی اخباری است که در

۱- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۴؛ ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص۳۳۴؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۲، ص۵۵۵؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۶۵۰؛ زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص۵۲۴؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص۴۲۴؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص۲۵۹؛ ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص۲۵۵؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص۳۰۴؛ قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، ج ۳، ص۱۸۷؛ بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص۳۹۲؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص۶۳.

۲- نساء/ ۸۳.

۳- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص۴۳۶.

شأن نزول آیه مطرح شده است.(۱) البته مراد فرماندهان جائر و ظالم نیست.

۴. اقامه کنندگان شعائر دینی

مراد از اولوا الامر همه کسانی هستند از امرا و حکام و قاضیان مجتهدین که شعائر دینی را در جامعه و بین مردم برپا می کنند.(۲)

۵. اصحاب پیامبر

اصحاب پیامبر کسانی هستند که از مصادیق اولوا الامر مطرح شدند.(۳)

۶. دو خلیفه اول و دوم (ابوبکر و عمر)

مصداق اولی الامر در آیه فقط دو خلیفه اول و دوم هستند.(۴)

اشکال دیدگاه های سوم تا ششم این است که اولاً، دلیلی بر این اختصاص نیست؛ ثانیاً، با اطلاق آیه بر وجوب اطاعت نمی سازد؛ ثالثاً، لازمه اش عدم مصداق برای اولی الامر در برخی زمان ها است.

۷. اجماع امت (اهل حلّ و عقد)

فخر رازی در کیفیت اثبات اجماع، ابتدا عصمت اولوا الامر را ثابت می کند به این بیان

۱- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۴؛ ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص۳۳۴؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص۶۵۱؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۲، ص۵۵۴؛ ابن کثیر، دمشقی اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص۳۰۴؛ ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۲، ص۷۱؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص۴۲۴؛ قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، ج ۳، ص۱۸۴؛ بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص۳۹۲؛ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص۶۳.

۲- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، غریب القرآن لابن قتیبه، ص۱۱۳.

۳- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۵؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص۴۲۴.

۴- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۴؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد

المسیر فی علم التفسیر، ج ۱، ص۴۲۴.

که خداونـد به صورت قطعی امر به اطاعت اولوا الامر کرده است و کسـی را که خداوند به صورت قطعی امر به اطاعت او کند بایـد معصوم باشد، زیرا اگر معصوم نبوده و خطا کند، خداوند امر به متابعت او کرده و در نتیجه امر به خطا کرده است و چون خطا مورد نهی است، لذا اجتماع امر و نهی در فعل واحد می شود که محال است؛ پس باید اولوا الامر معصوم باشند.

وی می گویـد: ایـن معصـوم یـا همه امت است یـا بعض آن؛ بعض امت که جـایز نیست مصـداق معصـوم قرار گیرد، زیرا بـاید شناخته شده به این صـفت باشـند و ما باید آنها را بشناسـیم تا اطاعت کنیم، و ما کسـی را با این ویژگی نمی شناسیم، در نتیجه آن معصومی که خدا امر به اطاعت آنها کرده اجماع امت است.(۱)

۸ . ائمه اهل بیت

مفسرین شیعه مصداق اولوا الامر را امامان معصوم از اهل بیت پیامبر معرفی می کنند. اعتماد این مفسران به دو مطلب است:

الف) مطلق بودن امر به اطاعت که نشانه عصمت ولیّ امر است.(۲)

یکی از دانشمندان می گوید:

ظاهر آیه شریفه این است که اطاعت از اولو الامر مطلق است و مقید به هیچ قید و مشروط به هیچ شرطی نیست. به تعبیر دیگر، اطاعت از اولی الامر در این آیه مقید به عدم اشتباه و خطاء اولو الامر نشده است و به تعبیر سوم، همانگونه که اطاعت از خدا و رسولش مطلقاً واجب شـمرده شده است، اطاعت از اولی الامر که در ردیف آنها قرار گرفته، نیز به صورت مطلق واجب است؛ بنـابراین، به ناچـار بایـد اولی الامـر معصوم باشـد، چون اطـاعت بی قیـد و شـرط جز از معصوم ممکن نیست؛ زیرا نمی توان به صورت بی قید و شـرط از شخصـی که خطا و اشـتباه می کند، اطاعت و پیروی نمود. بدین جهت ما معتقدیم که اگر قاضی در صـدور رأی خطا کنـد و طرف دعوا یقین به خطای قاضـی در صـدور رأی داشـته باشـد، به صـرف رأی او نمی توانـد ذی نفع گردد و

۱- رازی، فخرالـدین، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص۱۱۲. البته مراد فخر رازی از اجمـاع همـان اجماع اهل حل و عقـد است که در پاسخ به ایرادتی که در صفحه۱۱۳ مطرح می کند به آن اشاره می کند.

۲- علامه طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص۳۸۹.

طرف مقابل خود را محکوم کند.(۱)

بیان چند روایت

* عَنْ جَابِرِ بْنِ يزِيـدَ الْجُعْفِى قَالَ سَـمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْـدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِى يقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى نَبِيهِ مُحَمَّدٍ(ص) ((يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكمْ)) قُلْتُ: يـا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِك؟ فَقَالَ: هُمْ خُلَفَائِى يا جَابِرُ وَ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْـدِى أَوَّلُهُمْ عَلِى بْنُ أَبِى طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَـينُ ثُمَّ عَلِى بْنُ الْحُسَينِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِى الْمَعْرُوفُ فِى التَّوْرَاهِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكهُ يا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّى السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِى بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِى ثُمَّ عَلِى بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِى ثُمَّ سَمِيى وَ كنِيى حُجَّهُ اللَّهِ فِى أَرْضِهِ وَ بَقِيتُهُ فِى عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِى ذَاك الَّذِى يفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكرُهُ عَلَى يـدَيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا ذَاك الَّذِى يغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيائِهِ غَيبَهً لَا يثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَان.(۲)

* عَنْ أَبِى بَصِـيرٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السـلام فِى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ((يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكمْ)). قَالَ: الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِ عَلِى وَ فَاطِمَهَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَه.(۳)

۱- مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۱۱.

۲- جابر بن یزید گوید از جابر بن عبد اللّه انصاری شـنیدم چون خدای عز و جل بر پیغمبرش این آیه را نازل کرد یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ. .. ای کسانی که ایمان آوردیـد اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولو الامر را از خودتان عرض کردم: یا رسول اللّه من خـدا و رسول او را شـناختم اولو الامر کیانند که خدا اطاعت آنها را مقرون طاعت تو ساخته است؟ فرمود: ای جابر! آنها خلیفه های منند و بعـد از من ائمه مسـلمین اند اول آنها علی بن ابی طالب است و سـپس حسن و حسـین و سـپس محمد بن علی که در تورات معروف است به باقر و محقق او را درک کنی ای جابر هر گاه به او برخوردی سـلام مرا به او برسان سـپس صادق جعفر بن محمـد سـپس موسـی بن جعفر سـپس علی بن موسـی سـپس محمـد بن علی سـپس علی بن محمـد و بعـد حسن بن علی بعـد هم نام و هم کنیه من حجه اللّه فی ارضه و بقیته فی عباده پسـر حسن بن علی این آنچنـان کسـی است که خـدای تعالی ذکره مشارق و مغارب زمین را بـدست او فتـح کنـد این آنست که از شیعیان و دوسـتانش غایب شود و باقی نماند بر عقیده امامت او مگر کسـی که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده است.(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲۵۳).

۳- امام پنجم در تفسیر گفته خدای عز و جل «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را فرمان برید و رسول خدا را فرمان برید و اولو الامر از خود را»، فرمود: اولو الامر امامان از فرزنـدان علی و فاطمه انـد تا روز قیامت.(شـیخ صـدوق، کمال الـدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲۲۲).

* عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عِیسَی بْنِ السَّرِی قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَدِّثْنِی عَمَّا بُنِیتْ عَلَیهِ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ إِذَا أَنَا أَخَذْتُ بِهَا زَکی عَمَلِی وَ لَمْ یضُرَّنِی جَهْلُ مَا جَهِلْتُ بَعْدَهُ فَقَالَ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ حَقٌّ فِی الْأَمْوَالِ مِنَ الزَّکاهِ وَ الْوَلَایهُ الَّتِی أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا وَلَایهُ آلِ مُحَمَّدٍ صل الله علیه و آله فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ مَاتَ وَ لَا یعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیهً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:((أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ)) فَکانَ عَلِی ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَینُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی ثُمَّ هَکذَا یکونُ الْأَمْرُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا یعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیه.(۱)

در پایان این بخش مناسب است کلام ابوالفتوح رازی را بازگو کنیم. ایشان می گوید:

محال باشد که حکیم ما را فرماید به طاعت جماعتی مختلف الأقوال و الاراء و المذاهب و به اتّباع ایشان در اقوال و فتاویشان، و بعضی را بر بعضی مزیتی نبود، و ما را طریقی نبود به تمیز حق از میان آن اقوال مختلف متناقض متضادّ، و این مؤدّی بود با تکلیف ما لا یطاق، [و از حکیم تعالی تکلیف ما لا یطاق] نیکو نبود، پس محال است که امرا و علما باشند از این وجه که بیان کرده شد.(۲)

۱- عیسی بن سری گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: پایه هائی که اسلام بر آن نهاده شده به من بفرما که چون به آنها چنگ زنم، کردارم پاک و بی عیب باشد و چیزهای دیگری را که نمی دانم زیانم نرساند، فرمود: گواهی دادن به یگانگی خدا و اینکه محمد صلی اللّه علیه و آله رسول خداست و- اقرار نمودن به آنچه از جانب خدا آورده و اینکه حقی به عنوان زکات در اموال است و ولایتی که خدای عز و جل به آن امر فرموده و آن ولایت آل محمد صلی اللّه علیه و آله است، زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و امامش را نشناسد. به مرگ جاهلیت مرده است. خدای عز و جل فرماید «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتان را» والی امر علی بود و پس از او حسن، و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی علیهم السّلام، سپس امر امامت همین گونه باشد [به پسر امام سابق رسد] همانا زمین را شایسته نیست که بدون امام باشد [زمین بی امام اصلاح نشود] و هر که بمیرد و امامش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.(کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱).

۲- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، ج ۵، ص ۴۰۹.

سؤال: «اولوا الامر» جمع است و علی علیه السلام یک نفر بیشتر نیست، آیا منظور از «اولی الامر»، که جمع است، تنها علی بن أبی طالب علیه السلام است؟(۱)

پاسخ: درست است که اولوا الامر جمع است و در هر زمان بیش از یک امام نیست؛ ولی اطاعت از ائمه با توجه به زمان های متعدد است. لذا تنها امام علی علیه السلام مراد نیست، بلکه شامل تمام ائمّه دوازده گانه شیعه : می شود، همانگونه که در حدیث ثقلین جمله «عترتی اهل بیتی» اختصاص به علی بن أبی طالب علیه السلام ندارد.

سؤال: چرا «اولوا الامر» در ذیل آیه، که مرجع رسیدگی به اختلافات مسلمانان را تعیین می کند، تکرار نشده و آن را به عنوان یکی از مراجع رسیدگی به اختلافات مطرح نکرده است؟

پاسخ: نکته عدم تکرار «اولی الامر» در قسمت پایانی آیه، تفاوت بین «رسول» و «اولوا الامر» است؛ «رسول» بیان کننده احکام و قانونگذار است و «اولی الامر» مجری قانون می باشد، و روشن است که اگر کسی در حکمی از احکام الهی شک و تردیدی داشته باشد باید به سراغ قانونگذار برود، نه مجری قانون. بنابراین، عدم تکرار نه تنها نقصی برای آیه شریفه محسوب نمی شود، بلکه فصاحت و بلاغت قرآن مجید را می رساند. نکته قابل توجّه این که ائمّه معصومین علیهم السلام همگی مجری قوانین اسلام بوده اند و اگر حکمی از احکام اسلام را بیان می کردند آن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودند.(۲)

مرحوم علامه طباطبایی در تبیین علت عدم ذکر رجوع به اولی الامر در آیه می گوید:

اولی الامر بهره ای از وحی ندارند، و کار آنان تنها صادر نمودن آرایی است که به نظرشان صحیح می رسد، و اطاعت آنان در آن آراء و در اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آرایش و اقوالش بر مردم واجب بود. با توجه به ابتدای آیه روشن می شود خطاب در این آیه به مؤمنین است «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا»، پس منظور از نزاع هم، نزاع همین مؤمنین است، و تصور ندارد که مؤمنین با

ص: ۱۶۹

۱- رازی، فخرالدین، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۱۴.
۲- مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۲۲.

شخص ولی امر (با این که اطاعت او بر آنان واجب است) نزاع کنند، به ناچار باید منظور نزاعی باشد که بین خود مؤمنین اتفاق می افتد، و نیز تصور ندارد که نزاعشان در مساله رأی باشد، (چون فرض این است که ولی امر و صاحب رأی در بین آنان است)، پس اگر نزاعی رخ می دهد در حکم حوادث و قضایایی است که پیش می آید، و آیات بعدی هم که نکوهش می کند مراجعین به حکم طاغوت را که حکم خدا و رسول او را گردن نمی نهند، قرینه بر این معنا است، و این حکم باید به احکام دین برگشت کند، و احکامی که در قرآن و سنت بیان شده، و قرآن و سنت برای کسی که حکم را از آن دو بفهمد دو حجت قطعی در مسائلند، و وقتی ولی امر می گوید: کتاب و سنت چنین حکم می کنند قول او نیز حجتی قطعی است، چون فرض این است که آیه شریفه، اطاعت ولی امر را واجب دانسته است، و در وجوب اطاعت از او هیچ قید و شرطی نیاورده، پس گفتار اولی الامر نیز بالآخره به کتاب و سنت برگشت می کند.

از این جا روشن می شود که اولی الامر حق ندارند حکمی جدید غیر حکم خدا و رسول را وضع کنند، و نیز نمی توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند، و گرنه باید می فرمود در هر عصری موارد نزاع را به ولی امر آن عصر ارجاع دهید، و دیگر معنا نداشت بفرماید موارد نزاع را به کتاب و سنت ارجاع دهید، و یا به فرماید به خدا و رسول ارجاع دهید در حالی که آیه شریفه «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یکونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً؛ هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را نمی رسد که وقتی خدا و رسول او، امری را مورد حکم قرار دهند، باز هم آنان خود را در آن امر مختار بدانند، و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است».(۱) حکم می کند به این که غیر از خدا و رسول هیچکس حق جعل حکم ندارد. اما آنچه اولی الامر وظیفه دارند این است که رأی خود را در مواردی که ولایتشان در آن نافذ است ارائه دهند، و یا بگو در قضایا و موضوعات عمومی و کلی حکم خدا و رسول را کشف کنند.

و سخن کوتاه این که از آنجا که اولی الامر اختیاری در تشریع شرایع و یا نسخ آن

۱- احزاب/۳۶.

ندارنـد، و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سـنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد.(۱)

قابل ذکر است که جمله شـرطیه «فَإِن تَنَازَعْتُمْ فی شـی ءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللَّهِ وَ الرَّسُول» به وسیله «فاء تفریع» بر وجوب اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر مترتّب شـده است؛ که نتیجه می دهـد اطاعت از اولی الامر در بازگردانـدن موارد تنازع به خـدا و رسول تأثیر دارد و موجب بازگرداندن موارد تنازع به کتاب و سـنت است. بنابر این اولی الامر هم علم گسترده به تمام محتوای کتاب و سنت دارد، و هم معصوم از خطا است، و لذا انحرافی از کتاب و سنت ندارد و باید از او اطاعت کرد.(۲)

اشـکال: اگر مراد از اولی الامر امام معصوم است، بایـد ظاهر باشـد؛ زیرا امر به اطاعت مشـروط است به قدرت بر وصول به او؛ پس معنـای «أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکمْ» امر به اطـاعت معصوم نیست. گفته نشود در تقـدیر «اطیعوه اذا ظهر» گرفته می شود، زیرا می گوییم اگر باب تقدیر باز شود تقدیر شما از تقدیر ما اولی نیست، پس ما در تقدیر می گیریم «أطیعوه إذا أمرکم بالطاعه».(۳)

پاسـخ: مرحوم علامـه طباطبـایی در جواب چنین گفته است: عـدم دسترسـی به امام معصوم به جهت سوء اختیار و اعمال زشتی است که خود امت مرتکب آنهـا شـد، و این محرومیت مسـتند به خـدا و رسول نیست، پس تکلیف پیروی و اطاعت از معصوم برداشـته نشـده است، این رفتارماننـد این است که امتی پیامبر خود را به دست خود بکشد، آن گاه به درگاه خدا عذر بخواهد که نمی توانستم پیغمبرت را اطـاعت کنم چون در بین ما نبود. علاوه بر این که عین این اشـکال به خود او بر می گردد، با این بیان که ما امروز نمی توانیم امت واحده ای در تحت لوای اسلام تشکیل دهیم، تا آن چه اهل حل و عقد تصمیم

۱- علامه طباطبایی، المیزان، ج۴، ص۳۸۸.

۲- کاردان، رضا، امامت وعصمت امامان در قرآن، ص۱۲۳-۱۲۴.

۳- رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۹۶.

می گیرند در بین خود اجرا کنیم.(۱)

پاسخ دیگری که می توان به این اشکال داد این است که اطاعت از ولیّ امر معصوم به دو صورت امکان دارد: مستقیم و با واسطه؛ و همچنانکه در زمان حضور و با توجه به دوری مسافت، اطاعت از والیان منصوب از طرف ولیّ امر معصوم همان اطاعت از امام معصوم است؛ در زمان غیبت نیز اطاعت از عالمان و راویان حدیث (که دارای شرایط لازم هستند) با پشتوانه سفارش و امر امام معصوم، اطاعت از امام است.(۲) نکته جالب این است که در بسیاری از کتب تفسیری اهل سنت که معرفی آنها گذشت به این حدیث اشاره شده است که پیامبر فرمود: «من أطاعنی فقد أطاع اللّه، و من عصانی فقد عصی اللّه، و من یطع الأمیر[ی] فقد أطاعنی، و من یعص الأمیر [امیری] فقد عصانی».(۳)

اشکال: آیه قید می خورد به اطاعت از اولی الامر به شرط این که اوامر آنان خطا و گناه نباشد؛ بنابر این، از آیه ضرورت عصمت ولیّ امر ثابت نمی شود.

پاسخ: مرحوم علامه طباطبایی می گوید: آنچه آیه بر آن دلالت می کند وجوب اطاعت اولی الامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگری چیزی که این وجوب را مقید کند وجود ندارد.

علاوه بر این که خدای سبحان در مواردی که مطلب روشن تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم اهمیت تر از طاعت مورد بحث بوده آن قید را ذکر کرده مثلا در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِی ما لَیسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما ...».(۴) با این حال چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر

۱- علامه طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۴۰۰.

۲- اشاره است به احادیثی مانند مقبوله عمر بن حنظله و توقیع امام مهدی علیه السلام.

۳- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص۳۰۴؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص۱۷۶؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص۱۱۳؛ ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، أحکام القرآن، ج ۱، ص۴۵۱؛ اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۳، ص۶۸۶؛ حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۲، ص۲۲۹؛ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص۹۳.

۴- عنکبوت/۸.

اصلی از اساس دین است، و رگ و ریشه همه سعادت های انسانی بدان منتهی می شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد؟

به علاوه، آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده، و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرمود: «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و در مورد رسول حتی احتمال این نیز نمی رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد؛ حال، اگر در مورد اولی الامر این احتمال برود، باید قیدی بیاورد؛ پس این که قیدی نیاورده، چاره ای نیست جز این که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد.(۱)

اشکال: اگر در نفی مصداق بودن اهل حلّ و عقد برای اولی الامر اشکال شود خطاب آیه عام است و شامل عموم مردم و اهل حلّ و عقد می شود، و لازمه آن این است که آنها تبعیت از خود بکنند، و این محال است، می گوییم خطاب آیه شامل امامان مورد ادعای شیعه هم می شود؛ و در نتیجه این اشکال به آنها نیز وارد است.(۲)

پاسخ: معصومین از خطاب عام آیه خارج هستند با توجه به این که باید منادی و منادی الیه دو گروه باشند. برای اهل حلّ و عقد هیچ کس معتقد به عصمتشان نیست، لذا داخل در خطاب بوده و از اولی الامر خارج هستند.

۱- علامه طباطبایی،المیزان ، ج ۴، ص ۳۹۱.
۲- آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۱۸۰.

سؤالات این درس

۱. کیفیت استدلال به آیه اطاعت بر ضرورت وجود امام را بیان کنید.

۲. چه مصادیقی برای ولی امر گفته شده است؟ و چه اعتباری دارد؟

۳. استدلال شیعه بر معرفی امامان اهل بیت به عنوان مصادیق انحصاری اولوا الامر چیست؟

۴. چرا در ذیل آیه ولی امر محل مراجعه در نزاع معرفی نشده است؟

۵. شبهه عدم امکان اطاعت از امام غایب را بیان و بررسی کنید.

پژوهش بیشتر

۱. «امر» در قرآن در چه اموری به کار رفته است؟

۲. آیا مورد نزاع می تواند نزاع در مصداق «ولی امر» باشد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

تفسیر المیزان، ج۴، محمد حسین طباطبایی.

آیات ولایت، ناصر مکارم شیرازی.

امامت و عصمت امامان در قرآن، رضا کاردان.

درس چهاردهم: دلایل نقلی قرآنی۳ (آیه هادی)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان آیه هادی قوم

قوم و امت

مصداق هادی

ص: ۱۷۵

آیه سوم: وجود هادی برای هر قوم

اشاره

«وَ یقُولُ الَّذِینَ کفَرُواْ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَیهِ ءَایهٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکلُ ِّقَوْمٍ هَاد»

و کسانی که کافر شدند، می گویند: «چرا آیه (و معجزه ای) از پروردگارش بر او نازل نشده؟!» تو فقط بیم دهنده ای! و برای هر گروهی، هدایت کننده ای است.(۱)

بر اساس پژوهشی(۲) که انجام شده است انذار مصدر باب افعال از باب «نَذِرَ ینْذَرُ» و به معنای آگاه شدن به امری، از آن پرهیز کردن و خود را برای آن آماده ساختن اشتقاق یافته است. لغت شناسان و مفسران معنای انذار را با تعابیری گوناگون ذکر کرده اند؛ مانند توجّه و آگاهی دادن به آینده ای ترسناک، آگاه کردن یا ابلاغ و خبر دادنی که در آن ترسانیدن صورت پذیرد، برحذر داشتن از امر ترسناکی که زمان و فرصت کافی برای پرهیز از آن باشد. ترسانیدنی که به صورت گفتاری بوده و در آن امر ترسناک نیز معرفی شود. پند دادن و آموزش آنچه مردم را در بازشناسی حق از باطل و درست از خطا توانا می سازد.(۳)

این واژه و مشتقّات آن بیش از ۱۲۴ بار در قرآن کریم به کار رفته است. صفت «منذر» به خداوند(۴) – به این عنوان که منذر حقیقی اوست و لذا یکی از اسمای الهی نیز منذر

۱- رعد/۷.

۲- مرکز فرهنگ ومعارف قرآن، دائره المعارف قرآن کریم، ج ۴، ص۴۶۵.

۳- اقرب الموارد، ج ۵، ص ۳۷۸،« نذر»؛ نثر طوبی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ التبیان، ج ۱، ص ۶۲؛ التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۷۵؛ التحریر والتنویر، ج ۱۱، ص ۶۲.

۴- «انّا انزَلنهُ فی لَیلَهٍ مُبارَکهٍ انّا کنّا مُنذِرین»؛ (دخان/۳).

است- و بر پیامبران او اطلاق شده است.(۱) بر اساس برخی آیات، انذار همه امت ها را شامل است.(۲) در برخی آیات مسئولیّت پیامبر به انذار منحصر شده است(۳) که نشان از اهمیت این ویژگی دارد و خزانه داران جهنم نیز دوزخیان را با این ویژگی خطاب می کنند.(۴) براساس قول خداوند لازم است از هر فرقه، طایفه ای برای تفقّه در دین کوچ کنند تا در بازگشت، قوم خویش را انذار کنند.(۵)

در آیات مجموعه ای از آثار به عنوان اهداف انذار مطرح شده است:

۱. هدایت یافتن و راهیابی به حقیقت؛(۶)

۲. تقوا و دوری از گناه؛(۷)

۳. نیل به رحمت الهی؛(۸)

۴. اتمام حجت، که یکی از اهداف اساسی به شمار می رود(۹) تا کسی به ویژه اهل کتاب نگوید چرا برای ما بشارت و بیم دهنده ای برانگیخته نگردید.(۱۰)

بخش آخر آیه، یعنی «انما انت منذر و لکل قوم هاد»، شاهد مثال و مورد بحث است که جمله «لکل قوم هاد» بر جمله «انما انت منذر» عطف شده است. غالب مفسرین به این تفاوت توجه کرده و در تفسیرشان به آن اشاره کرده و با عام تصور کردن جمله «لکل قوم

۱- «قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ»؛ ص/۳۸ و ق/۲؛ «عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُم»؛ نساء/۱۶۵؛ «رُسُلاً مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرين»؛ (ص/۶۵).

۲- «وان مِن امَّةٍ الّا خَلا فیها نَذیر»؛ (فاطر/۲۴).

۳- «إِنَّما أَنتَ مُنذِر»؛ (رعد/۷)؛ « نَّمَا أَنتَ نَذِیر»؛ (هود/۱۲).

۴- «کلَّما القِی فیها فَوجٌ سَالَهُم خَزَنَتُها الَم یأتِکم نَذیر»؛ (ملک/۸).

۵- توبه/۱۲۲.

۶- «لِتُنذِرَ قَومًا ما اتهُم مِن نَذیرٍ مِن قَبلِك لَعَلَّهُم یهتَدون»؛ (سجده/۳).

۷- «وَ أَنذِرْ بِهِ الَّذِینَ یخَافُونَ أَن یحْشَرُواْ إِلی رَبِّهِمْ لَیسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلی ٌّوَ لَا شَفِیعٌ لَّعَلَّهُمْ یتَّقُون»؛ (انعام/۵۱).

۸- «أَ وَ عجِبْتُمْ أَن جاءَکمُ ْذِکرٌ مِّن رَّبِّکمُ ْعَلی رَجُلٍ مِّنکمُ ْلِینذِرَکمْ وَ لِتَتَّقُواْ وَ لَعَلَّکمُ ْتُرْحَمُون»؛ (اعراف/۶۳).

۹- «رُسُلًا مُبَشّرینَ ومُنذِرینَ لِئَلّا یکونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ»؛ (نساء/۱۶۵).

۱۰- «یا أَهْلَ الْکتابِ قَدْ جاءَکمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکمْ عَلی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشیرٍ وَ لا نَذیرٍ فَقَدْ جاءَکمْ بَشیرٌ وَ نَذیر»؛ (مائده/۱۹).

هاد»، محتملاتی را مطرح کرده اند.

فخر رازی از مفسرین بزرگ اهل سنت در بررسی آیه می گوید: اقوالی اینجا مطرح شده است:

۱. «منذر» و «هادی» یک چیز است یعنی: إنما أنت منذر و لکل قوم منذر؛

۲. «منذر» پیامبر اسلام است و «هادی» خود خداوند است؛

۳. «منـذر» پیامبر است و «هادی» علی بن ابیطالب (علیه السلام).(۱) در برخی تفاسیر، مراد از «هـادی»، پیامبر هر قوم نیز عنوان شده است.(۲) شیخ طوسی در تفسیر خود پنج قول در تفسیر این بخش از آیه بیان می کند.(۳)

برخی از مفسرین شیعه(۴) و اهل سنت(۵) پیام این بخش از آیه را وجود «هادی» در هر

۱- مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص۱۴.

۲- کاشانی ملا فتح الله، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۵، ص۹۲ و زبده التفاسیر، ج ۳، ص ۴۳۰؛ شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص۵۷۷؛ جصاص، أحکام القرآن (الجصاص)، ج ۴، ص۳۹۷؛ بیضاوی عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص۱۸۲؛ محلی جلال الدین / جلال الدین سیوطی، تفسیر الجلالین، ص۲۵۳.

۳- «و للناس فی معناه خمسه اقوال: أحدها- روی عن ابن عباس بخلاف فیه ان الهادی هو الداعی الی الحق. و الثانی- قال مجاهد و قتاده و ابن زید: انه نبی کل أمه. الثالث- فی روایه اخری عن ابن عباس و سعید بن جبیر و روایه عن مجاهد و الضحاک: ان الهادی هو اللّٰه. الرابع- قال الحسن و قتاده فی روایه و أبو الضحی و عکرمه: انه محمد، و هو اختیار الجبائی. و الخامس- ما روی عن أبی جعفر، و أبی عبد اللّٰه علیه السلام إن الهادی هو امام کل عصر، معصوم یؤمن علیه الغلط و تعمد الباطل»؛ (شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۲۲۲).

۴- علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص۳۰۵؛ طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۱۰؛ حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۹، ص۱۷۳؛ فضل الله، سید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، ج ۱۳، ص۲۳.

۵- (وَ لِكلِّ قَوْمٍ هادٍ) أی و لکل أمه قائد یدعوهم إلی سبل الخیر، فطره اللّه علی سلوک طریقه بما أودع فیه من الاستعداد له بسائر وسائله، و قد شاء أن یبعث هؤلاء الهداه فی کل زمان کی لا یترک الناس سدی. و أولئک هم الأنبیاء الذین یرسلهم لهدایه عباده، فإن لم یکونوا فالحکماء و المجتهدون الذین یسیرون علی سننهم و یقتدون بما خلفوا من الشرائع و فضائل الأخلاق و حمید الشمائل، و یؤیده قوله ۲:«أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»؛ (مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، ج ۱۳، ص۷۳).

زمان دانسته اند. در تفسیر نمونه در بررسی آیه چنین آمده است: جمعی از مفسران گفته اند که هر دو صفت «منذر» و «هادی» به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است «انت منذر و هاد لکل قوم: تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی». ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است، چرا که «واو» جمله «لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ» را از «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ» جدا کرده است، آری اگر کلمه «هاد»، قبل از «لِکلِّ قَوْمٍ» بود این معنی کاملا قابل قبول بود ولی چنین نیست.

دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است. انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد. در حقیقت «منذر» همچون «علت محدثه» و ایجاد کننده است، و «هادی» به منزله «علت مبقیه» و نگهدارنده و پیش برنده، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به «رسول» و «امام» می کنیم. رسول، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهبان شریعت او است).(۱)

تحلیل کامل بحث اقتضا دارد در مورد دو واژه «امت» و «قوم» و ارتباط این دو توضیحی داده شود.

امت: راغب درباره معنای «امت» می گوید: کلُّ جماعهٍ یجْمَعُهُمْ أَمرٌ ما؛ إمّا دینٌ واحدٌ أَو...؛ هر جماعتی که چیزی آنها را مجتمع کند: دین واحد، زمان واحد، مکان واحد یا... حال، این امر چه تسخیری باشد و چه اختیاری: «وَ مَا مِن دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ یطِیرُ بجَنَاحَیهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکم» (انعام/۳۸). پس، امت مجموعه ای است که چیزی آنها را مجتمع کند.(۲) بنابر این، مردم یک زمان که تابع پیامبری هستند؛ امت آن پیامبر محسوب می شوند. مردمی

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

۲- المفردات، ص ۸۶.

که در یک دین مشترک اند، امت پیامبر آن دین محسوب می گردند. بنابراین، همه مسلمانان از زمان پیامبر تا آخرین نفوس آنان که به دنیا می آید، امت پیامبر و امت اسلام هستند؛ واژه امت این کشش را دارد که بر مردم یک زمان و یا یک مکان اطلاق گردد. همچنین به مردمی هم که در عصر های متمادی هستند، امت اطلاق می گردد. بنابراین، واژه «امت» از نظر مصادیق گستره متفاوتی دارد و با اعتبارات مختلف، محدوده ها و مصادیق متنوعی را پوشش می دهد.

قوم: ابن منظور می گوید: قَومُ کُلِّ رَجُلٍ شیعَتُهُ وَ عَشیرَتُهُ؛ قوم هرکس پیروان و قبیله اویند».(۱) قرآن نیز در آیات مختلف، از عنوان «قوم شعیب» (اعراف/۸۸)؛ «قوم لوط» (هود/۷۰)؛ «قوم موسی» (قصص/۷۶) و «قوم نوح» (توبه/۷۰) استفاده کرده است. از کاربرد این کلمه در آیات قرآن چنین بر می آید که معنای قوم همانند امت نیست. قوم کسانی هستند که در یک محدوده زمانی با فرد مرتبط اند.

بر این اساس، به مردم این عصر، «امت پیامبر» اطلاق می شود؛ ولی به آنها «قوم پیامبر» گفته نمی شود. قرآن مجید وقتی انبیا را با قومشان یاد می کند، مقصود مردم زمان حضور آن نبی است. ده ها مرتبه کاربرد کلمه قوم در قرآن شاهد این مطلب و مدعا است.

ممکن است گفته شود مردم این زمان هم، قوم پیامبرند؛ ولی به چند دلیل این ادعا صحیح نیست:

۱.قرآن انبیا را به قومشان متصل کرده است: قوم نوح، قوم لوط، قوم موسی و...؛

۲. به امت پیامبر می گوید: «مَن یرْتَدَّ مِنکمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتی اللَّهُ بِقَوْمٍ»؛

۳. لغت، این معنا را که «قوم» به مردم پس از پیامبر اطلاق گردد، نمی پذیرد؛ به ویژه آن که فاصله آنان با پیامبر زیاد باشد.(۲)

مصداق هادی

عَنِ الْفُضَیلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ»؟ فَقَالَ: کلُّ إِمَامٍ

۱- لسان العرب، ج۱۲، ص۵۰۵.

۲- کلباسی، مجتبی، «گونه شناسی وجود حجت حی با تأکید بر دو واژه مُنذر و هاد»، فصل نامه علمی_ پژوهشی انتظار موعود، ش۴۱.

هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِی هُوَ فِیهِم؛ فضیل گوید از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزّ و جلّ «و هر گروهی را رهبریست» پرسیدم؟ فرمود: هر امامی رهبر است در دورانی که در میان مردم است (رهبرِ مردم دوران خویش است).(۱)

عَنْ بُرَیدٍ الْعِجْلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَ لِکلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ یهْدِیهِمْ إِلَی مَا جَاءَ بِهِ نَبِی اللَّهِ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِی ثُمَّ الْأَوْصِیاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ؛ برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ «همانا تو بیم دهنده ای و برای هر گروهی رهبریست» پرسیدم؟ فرمود: رسول خدا6، بیم دهنده است و در هر زمانی، یکی از ما اهل بیت، رهبریست که مردم را به آن چه پیغمبر از طرف خدا آورده رهبری کند. رهبرانِ بعد از پیغمبر، اول، علی است و پس از او اوصیائش، یکی پس از دیگری.(۲)

در تفاسیر اهل سنت در ذیل آیه، نقل شده است: چون این آیه نازل شد، پیامبر، دست بر سینه مبارک خویش گذاشت و فرمود: منم نبی منذر، و سپس دست خود را بر دوش علی بن ابی طالب گذاشت و به او خطاب نمود: یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی؛ ای علی! به واسطه تو، اهلِ هدایت، بعد از من، هدایت میشوند.(۳)

۱- کافی، ج ۱، کتاب الحجه، بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ هُمُ الْهُدَاه، ص ۱۹۱، ح ۱.

۲- همان، ح ۲.

۳- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۷۲؛ حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۸۶؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۴، ص ۴۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۴، ص ۳۷۳؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۱۴؛ نظام الدین، حسن بن محمد نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴، ص ۱۴۱.

سؤالات این درس

۱. واژه «انذار» را مفهوم شناسی کرده و کاربردها و آثار مترتب آن را از نگاه قرآن کریم بیان کنید.

۲. کیفیت استدلال به آیه شریفه در ضرورت وجود امام را بیان کنید.

۳. با مفهوم شناسی واژگان «قوم» و «امت»، استدلال شیعه به آیه بر ضرورت وجود امام را توضیح دهید.

۴. مصداق هادی، از منظر شیعه و اهل سنت چه کسانی هستند؟

پژوهش بیشتر

۱. آیا مراد از «لکل قوم هاد» در آیه می تواند ناظر به سنت هدایت امت ها و اقوام باشد؟

۲. آیا واژه «قوم» می تواند مردم یک عصر و زمان را در جغرافیای زمین شامل شود؟

منابع بیشتر مطالعاتی

احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نورالله.

آیات ولایت، ناصر مکارم شیرازی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شماره۴۱.

درس پانزدهم: دلایل نقلی قرآنی۴ (آیه دعوت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان آیه

بیان مفسران

بررسی و تبیین امام در آیه

جایگاه امام

امام نور منصوب خدا

ص: ۱۸۳

آیه چهارم: دعوت مردم با امامشان در قیامت

اشاره

«یوْمَ نَدْعُواْ کلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتی َ کتَابَهُ بِیمِینِهِ فَأُوْلَئک یقْرَءُونَ کتَابهُمْ وَ لَا یظْلَمُونَ فَتِیلا»؛

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود!»(۱)

مراد از «یوم»، روز قیامت است. خداوند در این آیه، به این مطلب، اشاره دارد که در روز قیامت، هر مردمی با امام خود در صحرای محشر حاضر می شوند. بنابراین، برای هر طایفه ای از مردم، امامی غیر از طایفه دیگر وجود دارد.

دیدگاه مفسران

مفسران اهل سنت در تفسیر امام به چند مصداق اشاره کرده اند:

۱. پیامبر هر امت، مثلاًـ در قیامت گفته می شود ای امت ابراهیم؛ البته پیروان باطل نیز با سرانشان خوانده می شوند مانند ای پیروان نمرود؛

۲. کتابی که بر آنها نازل شده است، مثلاً ای اهل قرآن؛

۳. کتاب اعمال، یعنی نامه اعمال هر انسان؛

۴. به نام مادرانشان.(۲)

۱- اسراء /۷۱.

۲- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص۳۷۶؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۱۴۵؛ بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص۱۳۸؛ ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۱۵؛ رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۵، ص۵۹۰؛ زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص۶۸۲؛ شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم ، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص۲۲۴۱؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۳، ص۴۰؛ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص۸۶؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۵، ص۹۰؛ اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۷، ص۸۷؛ بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص۲۶۲؛ شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، ج ۳، ص۲۹۲؛

طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۸، ص۴۰۱.

و همراه با این اقوال، قول دیگری مطرح شده است که مراد از امام، رئیس مردم در خیر و شر است.(۱)

فخر رازی قول پنجمی مطرح می کند که مراد از امام همان اخلاقی است که بر انسان سیطره پیدا کرده و آدمی بر اساس آنها رفتار می کند... این اخلاق باطنی است که او را مانند یک امام و رئیس است و در قیامت نیز ثواب و عقاب بر افعالی است که از آن اخلاق ناشی شده است.(۲)

حسین بن مسعود بغوی در کنار اقوال مشهور، و بر اساس دو آیه شریفه «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» و «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ»، مراد از امام را، امام زمانشان که مردم را به هدایت و ضلالت دعوت می کنند، تفسیر کرده است.(۳) علاء الدین بغدادی در بیان این دیدگاه بحث رئیس قوم را مطرح کرده است که مردم در خیر و شر به سوی او جمع می شوند.(۴) از کلام طبری نیز استفاده می شود او این قول را ترجیح می دهد. وی می گوید: اولی به نظر من این است که مراد از امام، کسی است که به او اقتدا می شود در دنیا، زیرا به صورت غالب در استعمال عرب امام کسی است که به او اقتدا می شود.(۵)

۱- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۱۴۵.

۲- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص۳۷۶.

۳- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۱۴۵.

۴- بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۳، ص۱۳۸. همچنین ر.ک: ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۱۵.

۵- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص۸۶.

برخی مفسـرین اهل سـنت در معنی امام، به این حدیث از امام علی علیه السـلام اشاره کرده اند: قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم : یوْمَ نَدْعُوا کلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ قال: «یؤتی کل قوم بإمام زمانهم و کتاب ربهم و سنّه نبیهم»؛ که در آن امام کسی غیر از پیامبر و کتاب خدا دانسته شده است.(۱)

در برخی از تفاسـیر شیعه به تعدد احتمالات در مورد امام اشاره شده است.(۲) البته در همه تفاسـیر به صورت تحلیلی یا نقل از امامان معصوم علیهم السـلام اشاره شده مراد از امام، امام زمان است که یا پیامبر است یا وصـیّ او؛ و در برخی از تفاسـیر همین معنا به عنوان تفسیر اصلی و صحیح مطرح شده است.(۳)

بررسی و تبیین

با بررسـی اقوال می توان دریافت که برخی از آنها نمی تواند به عنوان تفسـیر آیه مطرح باشد. همچنانکه برخی از مفسـرین نیز آنها را مورد نقد قرار داده اند.(۴) اکنون با توجه به کلام مرحوم علامه طباطبایی، به اشکالاتی که بر این اقوال وارد شده اشاره می کنیم.

۱. کتابی که برای هر امت نازل شـده است؛ پس در روز قیامت اهل تورات با تورات و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن محشور می شوند.

در این دیدگاه، دو اشکال وجود دارد:

الف) اولین کتاب آسمانی، کتاب حضرت نوح بوده است. بر اساس این دیدگاه، امت های

۱- ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، ص۱۱۵؛ همچنین ر.ک: رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۵، ص۵۹۱.
۲- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۵۰۴؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۶۶۳؛ ابوالفتوح رازی، حسـین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسـیرالقرآن، ج ۱۲، ص۲۵۲؛ کاشانی، ملا فتح الله، منهـج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۵، ص۲۹۲؛ فضل الله، سـید محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، ج ۱۴، ص۱۸۶؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، ج ۷، ص۴۱۸؛
۳- فیض کاشانی، ملا محسن، الأصـفی فی تفسـیرالقرآن، ج ۱، ص ۶۹۰؛ سبزواری نجفی، محمـد بن حبیب الله، إرشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن، ص۲۹۴؛ طیب، سید عبد الحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص۲۸۶؛ حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ج ۱۰، ص۱۱۹.
۴- علامه طباطبایی، المیزان ، ج ۱۳، ص۱۶۵.

قبل از نوح، نباید امام داشته باشند؛ چون کتاب نداشتند؛ در حالی که ظاهر این است که آنان نیز امام داشته و با او محشور می شوند.

ب) لازمه این دیدگاه، خروج آن دسته از افرادی است که هیچ پیامبر و کتابی را قبول ندارند؛ در حالی که ظاهر آیه، عموم مردم را در بر می گیرد.

۲. نامه اعمال هر فرد؛این نظر نیز صحیح نیست، زیرا نامه اعمال، تابع اعمال آدمی بوده و تنها متن فاقد حکم می باشد و آن چه اطاعت از آن می شود، حکم خداوند است که بعد از پخشِ نامه اعمال و حساب رسی اعلام می شود. به علاوه، در آیه شریفه، سخن از گروه ها (أناس) است؛ نه فردْ فردِ انسان ها.

۳. لوح محفوظ؛این نظر نیز نمی تواند مورد پذیرش قرار بگیرد،زیرا از ظاهر آیه استفاده می شود که برای هر گروه و طائفه ای از مردم امامی است غیر از امام گروه دیگر، چون امام را به گروه ها نسبت داده است (امامهم)، لذا نمی شود مراد از «امام» در آیه همان لوح باشد، برای اینکه

لوح محفوظ یکی است و دومی نداشته و مخصوص به طائفه معینی نیست.

۴. خواندن مردم با مادرانشان؛اشکال این وجه این است که با لفظ آیه جور نمی آید، زیرا در آیه فراخوانی گروهی مردم است و از لفظ «أناس» استفاده شده است نه اینکه خواندن افراد باشد که به صورت مفرد است؛ یعنی فرموده: «می خوانیم هر مردمی را با امامشان» و نفرموده «می خوانیم مردم را با امامشان». به علاوه، جمع بستن ام (مادر) به «امام» لغت نادری است که نباید کلام خدای را بر چنین معنای نادری حمل کرد.

۵. مراد از امام در آیه، پیامبران (فقط) به عنوان پیشوایانِ پیروان حق، و شیطان و پیشوایان ضلالت به منزله پیشوایان رهروان باطل است.

این دیدگاه، مبتنی بر آن است که امام در آیه به معنای عرفی اش آمده باشد، یعنی فردی که دیگران به وی اقتدا کنند؛ در حالی که در عُرفِ قرآن، امام، معنای خاصی دارد و آن عبارت است از: کسی که به امر خدا، هدایت می کند و یا در گمراهی به وی اقتدا می شود.

مرحوم علامه طباطبایی در تحلیلی زیبا می گوید:

کلمه «بامامهم» مطلق است، و مقید به امام حق که خدا او را هادی به امر خود قرارش داده باشد نشده است، یعنی مقتدای ضلالت نیز عین مقتدای هدایت، امام

خوانده شده است. سیاق ذیل آیه نیز بر این است که امامی که روز قیامت خوانده می شود آن کسی است که مردم او را امام خود گرفته باشند و به او اقتداء کرده باشند، نه آن کس که خداوند به امامتش برگزیده باشد، و برای هدایت به امرش انتخاب کرده باشد (یعنی امام حق)، چه مردم او را پیروی کرده باشند و یا کنارش زده باشند. پس ظاهر این می شود که مراد از امام هر طائفه، آن کسی است که مردم به پیشواییش تن در داده باشند، حال چه اینکه امام حق باشد و چه امام باطل.(۱)

باید توجه داشت لفظ امام در قرآن کریم، معنای خاص داشته و مترادف با نبی و رسول نیست؛ چنانچه از آیه ۱۲۴ سوره بقره به خوبی استفاده می شود. بنابراین، حصر امامِ نور به پیامبران، وجهی ندارد. مراد از امام، کسی است که امرِ هدایت گری مردم را به عهده دارد و مردم، با اقتدا و تأسّی به او و با همراهی او راه نجات را دنبال می کنند. چنانچه مراد از امامِ نار، کسی است که مردم، تحت مدیریت او به طرف پلیدی، فساد و انحراف کشیده می شوند.

به بیان دیگر، نقش نبوت و رسالت - که همان ابلاغِ وحی الهی و اتمام حجت بر بندگان است - غیر از نقش امامت و هدایت گری است. امامِ نور، کسی است که مردم را بر اساس دستورات و معارف دین، هدایت گری و راهبری می کند. او با تبیین حقیقت دین با توجه به نیازهای مردم در طول زمان ها، برای حرکت مردم در مسیر دین، برنامه ریزی کرده و آن را مدیریت می کند؛ چنانچه امامِ نار برای به ضلالت کشاندن مردم، برنامه ریزی و مدیریت فساد را بر عهده دارد.

به عبارت دیگر، امام در آیه، مطلق بوده و شامل امامِ نور و امامِ نار می شود. از این رو، همان جایگاهی که امام نار در جبهه کفر دارد، امام نور نیز در جبهه حق دارد که همان برنامه ریزی و مدیریتِ جبهه خود می باشد و مردم از او پیروی می کنند. بر اساس این بیان، اولاً، انحصار امامِ نور به پیامبران، صحیح نبوده، بلکه شامل اوصیای آنان نیز می شود. و ثانیاً، در هر زمان، باید امامِ نوری باشد تا جبهه حق را رهبری و مدیریت کند. از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی خود، از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است:

۱- برگرفته از تفسیر المیزان، ج۱۳، ذیل آیه.

یـدعی کـل قوم بامام زمانهم و کتاب ربهم و سـنه نبیهم؛ خوانـده می شود هر قومی به امام زمان خود و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرانشان.(۱)

البته اگر کسی، امامِ نار را انتخاب کرد و در جبهه باطل قرار گرفت، در روز قیامت نیز با او خواهد بود.

جایگاه امام

آیه شریفه بیان می کند(۲) که انسان ها در حیات دنیایی خود، هر رهبر و پیشوایی را بپذیرند و او را برگزینند؛ در قیامت هم – که روز آشکار شـدن سیرت ها و عقاید است – به صورت دسـته جمعی و همراه با پیشوای خود در صـحنه محشـر حاضـر می شوند. از این رو، اگر مردم، پیشوایی دینی و امام الهی را در دنیا پذیرفته و گرد او اجتماع کنند، در قیامت نیز با او محشور شده و اگر رهبری شیطان و امامان ضلالت و گمراهی را اختیار کنند، همراه آنها وارد صحرای محشر خواهند شد.

این پیوند در آیه، بیان گر این است که بین انتخاب امام و همراهی او با اعمال آدمی، ارتباط مستقیم وجود دارد؛ بدین معنا که اگر کسـی بخواهـد در عالم آخرت در گروه اصـحاب یمین باشـد و نامه عملش را به دست راست وی بدهنـد، بایـد در دنیا از عقایدی محکم و صـحیح برخوردار باشد تا در پرتو باورهای درست، به اعمال نیک و پسـندیده روی آورده و از کردار زشـت فاصـله بگیرد. چنان چه خداونـد متعال می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ* وَالْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِى خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».

تحقق این مهم، زمـانی خواهـد بود که انسـان، امـامی را برای خود برگزینـد که هـدایت گر به سوی خـدا باشـد. بنـابراین، در حقیقت، آیه هشدار می دهد که انسان در انتخاب رهبر دقت لازم را داشته باشد.

۱- تفسیر برهان، ج۳، ص۴۲۹، ح۵.

۲- با استفاده از تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص۲۰۱.

امامِ نور، منصوبِ خدا

اگر کسی بخواهد از اصحاب یمین باشد، باید اهل ایمان به خدا و عمل صالح بوده و دین حق را در زندگی فردی و اجتماعی خود پیاده کند؛ و این، زمانی محقق خواهد شد که امامِ او واقعاً در مسیر حق بوده و ذرّه ای انحراف و کجی در او راه نداشته باشد. به عبارت دیگر، معصوم و علم او به دین کامل باشد. تعیین و انتخاب چنین امامی، دور از دسترسِ آدمی است؛ زیرا کسی از علم و عصمت دیگری، آگاه نیست. پس باید خدا او را تعیین کند و معرّفی نماید. از این رو در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است: «قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم»(۱) و در مورد سایرین فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند».(۲) بنابراین، تعیین امام، با خداوند و معرفی او بر عهده پیامبر خاتم است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

لَمَّا أُنْزِلَتْ «يوْمَ نَدْعُوا كلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكنْ سَيكونُ بَعْدِی أَئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَهْلِ بَيتِی مِنَ اللَّهِ يقُومُونَ فِی النَّاسِ فَيكذِّبُونَهُمْ وَ يظْلِمُهُمْ أَئِمَّةُ الْكفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْياعُهُمْ أَلَا فَمَنْ وَالاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّی وَ مَعِی وَ سَيلْقَانِی أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ أَعَانَ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَ كذَّبَهُمْ فَلَيسَ مِنِّی وَ لَا مَعِی وَ أَنَا مِنْهُ بَرِیءٌ؛ هنگامی که این آیه «یوم ندعوا...» نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، آیا تو امام همه مردم نیستی؟ پیامبر فرمود: من رسول خدا برای همه مردم هستم و لکن به زودی بعد از من امامانی بر مردم از طرف خدا از اهل بیتم می باشند که در مردم، قیام به امر می کنند، پس تکذیب می شوند و امامان کفر و ضلال و پیروانشان به آنان ظلم می کنند؛ پس هر کس، آنان را دوست بدارد و آنان را پیروی کرده و تصدیق نماید، پس او از من و با من است و به زودی، مرا ملاقات می کند. آگاه باشید، هر کس به آنان، ظلم روا دارد و آنان را تکذیب کند، پس از من

۱- بقره/۱۲۴.

۲- انبیاء/۷۳.

و با من نیست و من از او بریء و دورم.(۱)

در این حدیثِ شریف، پیامبر، علاوه بر آن که به وجود امامان بعد از خود اشاره دارد، آنان را از طرف خدا و از اهل بیتِ خود معرفی می کنـد. در حدیث معروف و مشـهور از عامه و خاصه، خلفای بعد از پیامبر، دوازده نفرند و با توجه به روایات متعدد، این دوازده نفر، همـان امامـان دوازده گـانه شـیعه انـد که یـازده تن از آن بزرگواران به شـهادت رسـیدند و آخرینِ آنـان، امام مهدی علیه السلام می باشد.

۱- تفسیر برهان، ج۳، ص۴۲۹، ح۲.

سؤالات این درس

۱. آیا واژه «امام» در آیه شریفه می تواند به کتاب های مقدس آسمانی تفسیر شود؟

۲. چرا واژه «امام» را نمی توان به پیامبران تفسیر نمود؟

۳. از منظر روایات، مراد از امام در آیه شریف چه تفسیری دارد؟

۴. جایگاه امام را در زندگی انسان تبیین کنید.

۵. چرا امام حق باید از طرف خدا نصب شود؟

پژوهش بیشتر

۱. حجت های آسمانی در قرآن با چه عنوان هایی یاد شده و هر عنوان دارای چه ویژگی هایی است؟

۲. برانگیخته شدن هر گروه با امامشان دارای چه عللی می تواند باشد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی.

تفسیر نمونه، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

درس شانزدهم: دلایل نقلی روایی۱ (حدیث معرفت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان حدیث

علم و معرفت

عمومیت ازمانی و افرادی

امام حیّ و حاضر

مرگ جاهلیت

حقیقت معرفت

حدّ معرفت

ص: ۱۹۳

ب. روایات امامت

اشاره

در این قسمت به روایاتی اشاره می کنیم که در مجامع روایی معتبر اهل سنت نیز نقل شده است.(۱)

۱. حدیث معرفت

اشاره

در کتب فریقین (شیعه و عامه) روایتی مشهور و معروف از پیامبر اکرم علیه السلام نقل شده که «مَن مات و لایعرف امام زمانه مات میته جاهلیه؛(۲) هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است». در تعابیر روایی اهل سنت «من خرج علی السلطان؛ کسی که بر سلطان خروج کند»، «لیس فی عنقه بیعه؛ در گردنش بیعت نباشد»، «لیس فی عنقه عهد الامام؛ در گردنش عهد امام نباشد»، «لیس له امام جماعه؛ برای او امام جماعت نباشد»، «من خرج من الطاعه» و «من مات بغیر امام» آمده است.(۳)

مرحوم لاهیجی می گوید: جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند. بنابر آنکه بقای دین و شریعت را موقوف دانند به وجود امام. چنانکه ابتدای شریعت موقوف است به وجود نبی. پس حاجت دین به امام به منزله حاجت دین است به نبی، و حدیث مستفیض مقبول، بین الجانبین که قول به مضمون آن به حسب ظاهر اجماعی امت است. و هو

۱- البته به جز «احادیث اضطرار به حجت»، هرچند در منابع روایی آنها مؤیداتی دارد.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۷۶.

۳- بخاری، صحیح ،ج۶، ص۲۵۸۸، ش۶۶۴۵؛ مسلم، صحیح ،ج۳، ص۱۴۷۶، ش۱۸۴۸؛ احمد بن حنبل، مسند،ج۴، ص۹۶، ش۱۷۰۰۰؛ نسائی، سنن، ج۷، ص۱۳۹، ش۴۱۲۵و... .

قوله علیه السلام:«من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه» مؤید است.(۱)

سید نورالله مرعشی نیز با اشاره به حدیث معرفت آورده است:

این خبر صریح است در اینکه امامت از اصول است، زیرا جاهل به فرعی از فروع دین حتی اگر آن فرع از واجبات باشد، مرگ او مرگ جاهلی نیست و ضرری به اسلامش نمی زند.(۲)

برای درک درست این حدیث به اموری باید دقت شود: معنای معرفت و حدّ آن، معنای امام، مرگ جاهلیت. معنای امام در مباحث گذشته بیان شد.

الف) علم و معرفت

راغب در معنای معرفت آورده است: المَعْرِفَهُ و العِرْفَانُ: إدراک الشی ء بتفکر و تدبّر لأثره، و هو أخصّ من العلم، و یضادّه الإنکار.(۳)

مرحوم مصطفوی می گوید:

التحقیق أنّ الأصل الواحد فی المادّه: هو اطّلاع علی شی ء و علم بخصوصیاته و آثاره، و هو أخصّ من العلم، فانّ المعرفه تمییز الشی ء عمّا سواه و علم بخصوصیاته، فکلّ معرفه علم و لا عکس.(۴)

با توجه به کلمات لغت شناسان، به نظر می آید رابطه بین علم و معرفت عموم و خصوص من وجه است، یعنی هر معرفتی علم است، ولی به هر علمی معرفت اطلاق نمی شود. مراد از علم، مطلق آگاهی و دانش است، ولی مراد از معرفت، دانشی کامل است که حجت را تمام کرده و راه را برای تصمیم گیری هموار می کند؛ و در امور اعتقادی، از ذهن و فکر، به صفحه قلب نفوذ کرده و تبدیل به باور می شود. چنین علمی، عنوان معرفت به خود می گیرد و در زندگی انسان نقش ایفا می کند. امام رضا از پدران گرامیش از

۱- گوهر مراد، ص۴۶۷.

۲- «فإنه صریح فی أن الإمامه من الأصول ضروره أن الجاهل بشی ء من الفروع و إن کان واجبا لا یکون میتته میته جاهلیه و لا یقدح ذلک فی إسلامه»؛ (الصوارم المهرقه فی رد الصواعق المحرقه، ص۲۶۳).

۳- راغب، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۰.

۴- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص۹۸.

رسول خدا۶ نقل می فرمایـد: «الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكان».(۱) طبق این حدیث نورانی معرفت زمانی معنا دارد که معلومات وارد صفحه دل شود تا عمل به دنبالش بیاید. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«لَا يقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْض».(۲)

ب) عمومیت ازمانی و افرادی

تعـابیری ماننـد «من مات، من خرج علی السـلطان، لیس فی عنقه بیعه، لیس فی عنقه عهـد الامام، لیس له امام جماعه، من خرج من الطاعه و من مات بغیر امام» شامل همه مردم در همه زمان ها می باشد.

ج) امام حیّ و حاضر

از تعابیر فوق در کنار عبارت «امام زمانه» به روشنی ضرورت و وجود امام در هر زمان ثابت می شود.

د) مرگ جاهلیت

واژه «جاهلیت» چهار مرتبه در قرآن همراه با متعلقاتی به کار رفته است: «ظَنَّ الْجاهِلِيه»،(۳) «أَ فَحُكمَ الْجاهِلِيهِ يبْغُون»،(۴) «تَبَرُّجَ الْجاهِلِيهِ الْأُولی»،(۵) و «حَمِيةَ الْجاهِلِيه».(۶)

از بررسـی آیات روشن می شود مراد از جاهلیت همان دوره قبل از اسـلام است(۷) که دوران کفر و ضـلالت و گمراهی بوده است. دوره گمان های غلط و باطل نسبت به خدا و رسولش،

۱- شیخ صدوق، امالی، مجلس۴۵، ص۲۶۸، ح۱۵.

۲- همان، مجلس۶۵، ص۴۲۲، ح۱۹.

۳- آل عمران/۱۵۴.

۴- مائده/۵۰.

۵- احزاب/۳۳.

۶- فتح/۲۶.

۷- علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص۳۰۹؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۳، ص۱۳۳ و ج۱۷، ص۲۹۰.

و احتمال کذب بودن وعده های الهی، دوره قوانین و مقررات خودساخته و مبتنی بر منافع دنیایی، دوره خودنمایی و شهوت رانی، دوره تعصب های خشک و خشم آلود و از روی غضب، و هیجان ها و رفتارها و واکنش های بی منطق به دور از معیارهای انسانی و الهی.

از تعابیر قرآنی به روشنی استفاده می شود دوره جاهلیت، روزگار باورها و رفتارهای غلط و انحرافی بوده است؛ دورانی که ضلالت فکری با شقاوت رفتاری آمیخته گردیده بود.و نتیجه این رویه غلط نیز چیزی جز پایان دردناک نخواهد بود.

ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول رسول خدا۶ «مَنْ مَاتَ وَ لَیسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِیتَتُهُ مِیتَةٌ جَاهِلِیه» پرسیدم و گفتم: مقصود مردن در حالت کفر است؟ فرمود: مِیتَهُ ضَلَال. عرض کردم: هر که در این زمان هم بمیرد و او را پیشوائی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: آری.(۱)

حارث بن مغیره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پیغمبر فرموده است: «مَنْ مَاتَ لَا یعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیةً»؟ فرمود: آری. عرض کردم: جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امامش را نشناسد؟ فرمود: «جَاهِلِیةَ کفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَال».(۲)

ه) حقیقت معرفت

شناخت امام به دو صورت است: ۱. شناسنامه ای یا نسب؛ ۲. جایگاه وجودی.

آن معرفتی که مورد توجه بوده و کیفیت زندگی و چگونگی پایان آن را با مرگ با عزت الهی و یا مرگ جاهلیت مشخص می کند، و همان نیز معرفت حقیقی است، معرفت نوع دوم است.

ابونصر طریف می گوید:

دَخَلْتُ عَلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ۷ فَقَالَ: عَلَی بِالصَّنْدَلِ الْأَحْمَرِ، فَأَتَیتُهُ بِهِ؛ ثُمَّ قَالَ: أَ تَعْرِفُنِی؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: مَنْ أَنَا؟ فَقُلْتُ: أَنْتَ سَیدِی وَ ابْنُ سَیدِی. فَقَالَ: لَیسَ عَنْ هَذَا سَأَلْتُک.

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص۳۷۶.

۲- همان، ص۳۷۷.

قَالَ طَرِيفٌ: فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاك فَبَيِّنْ لِي. قَالَ: أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِياءِ وَ بِي يدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي.(۱)

و) حدّ معرفت

یکی از نکات مهم در باب معرفت امام این است که انسان چه مقدار باید معرفت داشته باشد؟ آیا حدّاقل و نصابی برای آن است که کمتر از آن، مفید نباشد؟

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

بُنِي الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَهِ أَشْياءَ عَلَى الصَّلَاهِ وَ الزَّكاهِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايهِ؛ قَالَ زُرَارَهُ فَقُلْتُ: وَ أَی شَی ءٍ مِنْ ذَلِك أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايهُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيهِن... أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يعْرِفْ وَلَايهَ وَلِي اللَّهِ فَيوَالِيهُ وَ يكونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِی ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَان».(۲)

نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

أَدْنَى مَعْرِفَهِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِی إِلَّا دَرَجَهَ النُّبُوَّهِ وَ وَارِثُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَهُ اللَّهِ وَ طَاعَهُ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِی كلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِه.(۳)

اکنون با دقت به حدیث پیش گفته از پیامبر می توان جایگاه امام و ضرورت وجود او را به صورت کامل تری درک کرد. بر پایه این روایت شریف، امام محور حق و باورها و رفتار دینی است،(۴) به گونه ای که عدم معرفت و جدایی از او، یعنی فاصله گرفتن از باورها و رفتارهای دینی و قرار گرفتن در وادی عقاید و کردار مشرکانه؛ و زندگی بر مدار شرک نیز پایانی جز شقاوت و مرگ جاهلی نخواهد بود.

اکنون جای این سؤال است که آیا نتیجه نشناختن حاکمان ستمگر و جاهل، میتواند

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۴۱، ح۱۲.
۲- کلینی، کافی، ج ۲، ص۱۸، ح۵.
۳- مجلسی، بحارالأنوار، ج۴، ص۵۵.
۴- پیامبر فرمود: «عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَا يفْتَرِقَانِ حَتَّى يرِدَا عَلَی الْحَوْضَ»، وَ قَوْلُهُ: «عَلِی قَسِيمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ فَارَقَ عَلِياً فَقَدْ فَارَقَنِی وَ مَنْ فَارَقَنِی فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ»، وَ قَوْلُهُ: «شِيعَهُ عَلِی هُمُ الْفَائِزُونَ يوْمَ الْقِيامَه»؛ (شیخ صدوق، امالی، ص۸۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰، ص۴۴۵).

مرگ جاهلی باشد؟ آیا عاقبت عدم معرفت نسبت به کسی که حاکم اجرایی دنیوی است و فضیلت و ویژگی خاصی ندارد، میتواند مرگ کفر باشد؟

سؤالی که اهل سنت باید آن را به صورت شفاف پاسخ بدهند این است که: آیا این حکم شامل صحابه نیز می شود یا خیر؟ آیا یک نفر به صرف عنوان صحابی بودن از دایره شمول این حکم خارج است و یا این حکم نیز مانند سایر احکام دینی شامل صحابی و غیر او می شود؟ و در صورت شمول این حکم بر صحابه، برخی وقایع صدر اسلام و نافرمانی علنی برخی صحابه نسبت به حاکم و امام زمان خود چگونه قابل تبیین است؟»

از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

کسی که خدا را دینداری کند به عبادتی که جان خود را در آن به رنج اندازد و پیشوائی از جانب خداوند نداشته باشد [امامش از جانب خدا نباشد] کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهی سرگردان است و خداوند از اعمال او بیزار است، و او مانند گوسفندی است که چوپان خود و یا گلّه خود را گم کرده، پس گم گشته و بدین سو و آن سو در رفت و آمد باشد و همه روز خود را سرگشته بماند... در کشاکش چنین وضعی که او دارد، گرگ فرصت را غنیمت شمرده و دلخواه خود را به چنگ آورده و او را بخورد. به خدا سوگند ای پسر مسلم! هر کسی از این امّت که صبح کند (روزی را آغاز کند) و دارای امامی از طرف خدا نباشد حالش همین گونه است. او گم گشته و سرگردان و گمراه شده است. اگر چنین کسی به همین وضع بمیرد، به مرگ (در حال) کفر و نفاق مرده است. و بدان ای محمّد که امامان به حقّ و پیروانشان همان کسانی هستند که بر دین حقّ اند و پیشوایان جور البتّه از دین خدا و از حقّ برکنارند. خودشان گمراهند و دیگران را نیز گمراه می کنند و اعمال ایشان که به انجام آن می پردازند ((کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یوْمٍ عاصِفٍ لا یقْدِرُونَ مِمَّا کسَبُوا عَلی شَی ءٍ ذلِک هُوَ الضَّلالُ الْبَعِید))؛(۱) همچون خاکستری است که باد تند بر آن بوزد در روزی طوفانی که بر نگهداری چیزی از آنچه به دست آورده اند قدرت نداشته باشند و آن گمراهی دور و دراز همین است.(۲)

۱- «همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند، به دست آورند و این همان گمراهی دور و دراز است!»؛ (ابراهیم/۱۸).

۲- غیبت نعمانی، ص۱۲۷، ح۲. مرحوم کلینی نیز این روایت را نقل کرده است که در آن آمده است «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ لَـا إِمَـامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ ظَاهِرٌ عَادِل...؛ مسلمانی که صبح کند و امامی ظاهر و عادل از جانب اللّه بر سر نداشته باشد»؛ (کافی، ج۱، ص۳۷۵). با توجه به سایر روایات روشن می شود مراد از امام ظاهر در این روایت، امام معلوم و شناخته شده است که انسان باید او را بشناسد و پیروی کند تا دچار مرگ کفر و جاهلیت نشود.

سؤالات این درس

۱. واژه «معرفت» را مفهوم شناسی کرده و تفاوت آن را با واژه «علم» بگویید.

۲. «معرفت امام» در روایت به چه صورتی بیان شده است؟

۳. کیفیت استدلال بر حدیث معرفت را برای ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان شرح دهید.

۴. مراد از معرفت امام چیست؟

۵. از منظر روایات حدّ و نصاب معرفت امام چیست؟

پژوهش بیشتر

۱. معرفت امام چگونه در سعادت نقش ایفا می کند؟

۲. حدیث معرفت با چه آیاتی از قرآن تأیید می شود؟

منابع بیشتر مطالعاتی

حدیث معرفت، عبدالمجید زهادت.

العقائد الاسلامیه، مرکز مصطفی.

أبهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ابن عطیه- جمیل حمود.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شماره۳۸.

درس هفدهم: دلایل نقلی روایی۲ (حدیث ثقلین)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان حدیث

معنای ثقلین

صحت و تواتر

کیستی اهل بیت

سنتی و عترتی

نکات حدیث

ص: ۲۰۱

۲. حدیث ثقلین

اشاره

این حـدیث مشـهور به طرق متعـددی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل شـده است و از روایات به دست میآید که پیامبر این حدیث شـریف را چند بار در مکان ها و زمان های مختلف بیان کردهاند؛ مانند روز عرفه در حجهالوداع، روز غدیر خم، در ضـمن خطبهای در مسـجد النبی... هر چنـد در الفاظ حدیث تفاوت هایی وجود دارد، ولی محور مشترک آنها دعوت مردم به پیروی از کتاب خدا و اهل بیت است. مفاد حدیث این است:

انّی تارکٌ فیکُم الثِقلین ما اِن تَمَسَّکتُم بهَما لَن تَضُـلّوا بَعـدی اَحَدَهُما اَعظَم مِنَ الاخروَ هُو کِتابُ الله حَبلٌ مَمدُود مِن السَّماء اِلَی الا-رض وَ عِترتی اَهـل بَیتی لَن یَفتَرِقا حَتّی یَردا عَلَیَّ الحَوض فَانظُروا کَیفَ تَخلُفُونی فی عترَتی؛(۱) همانا من دو چیز گرانبها در میـان شـما میگـذارم که اگر به آن دو چنگ بزنیـد هرگز گمراه نمیشویـد؛ یکی از آنها عظیم تر و بزرگ تر از دیگری است و آن کتاب خدا است که ریسـمان کشـیده است از آسـمان تا زمین و عترتم اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا بر من کنار حوض وارد شوند. پس ببینید چگونه اید مرا در عترتم (چگونه به جای من با آنها رفتار میکنید)؟(۲)

۱- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۹۴؛ شیخ مفید، امالی، ص۱۳۵، مجلس۱۶؛ شیخ صدوق، امالی، ص۴۱۵، مجلس۶۴ و کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۶۴و۲۳۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، باب فضایل اهل بیت و اله صلوات الله علیهم.

۲- بعضی از منابع حدیث ثقلین از کتب اهل سنت: حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۸؛ متقی هندی، کنز العمال، ج۱، ص۳۰۵ و ۳۰۶، ش۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳؛ طـبرانی، معجم الکـبیر، ج۳، ص۶۵ و ۶۶، ش۲۶۷۸ و ۲۶۷۹؛ دارمی، سـنن دارمی، ج۲، ص۵۲۴؛ احمد بن حنبل، مسـند احمد، ج۵، ص۱۸۱ و ۱۸۹؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ج۲، ص۱۴۸؛ ابن الأـثیر جزری، جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ج۱، ۲۷۷؛ الهیثمی، نور الـدین علی بن أبی بکر ، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج۱، ص۴۱۳، ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۵۰؛ سیوطی، الدر المنثور، ج۲، ص۲۸۵؛ هیتمی مکی، ابن حجر، الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۰۹و ج۲، ص۴۲۸و ص۴۳۷.

در متون حدیثی اهل سنت، حدیث ثقلین با تعابیر متعددی آمده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم یوْمًا فِینَا خَطِیبًا بِمَاءٍ یدْعَی خُمًّا بَینَ مَکةَ وَالْمَدِینَهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَی عَلَیهِ وَوَعَظَ وَذَکرَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَیهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ یوشِک أَنْ یأْتِی رَسُولُ رَبِّی فَأُجِیبَ وَأَنَا تَارِک فِیکمْ ثَقَلَینِ أَوَّلُهُمَا کتَابُ اللَّهِ فِیهِ الْهُدَی وَالنُّورُ فَخُذُوا بِکتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِکوا بِهِ فَحَثَّ عَلَی کتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِیهِ ثُمَّ قَالَ وَأَهْلُ بَیتِی أُذَکرُکمْ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیتِی أُذَکرُکمْ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیتِی أُذَکرُکمْ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیتِی.(۱)

۲. عن جابر بن عبد الله قَالَ رَأَیتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فِی حَجَّتِهِ یوْمَ عَرَفَهَ وَهُوَ عَلَی نَاقَتِهِ الْقَصْوَاءِ یخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ یقُولُ «یا أَیهَا النَّاسُ إِنِّی قَدْ تَرَکتُ فِیکمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا کتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی».(۲)

۳. عن زید بن أرقم قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: « إِنِّی تَارِک فِیکمْ مَا إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الآخَرِ کتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الأَرْضِ وَعِتْرَتِی أَهْلُ بَیتِی وَلَنْ یتَفَرَّقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضَ فَانْظُرُوا کیفَ تَخْلُفُونِی فِیهِمَا».(۳)

۴. عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال: لما رجع رسول الله‌ا من حجه الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقمن فقال: كأنی قد دعیت فأجبت إنی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فإنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال: إن الله عز و جل مولای و أنا مولی کل مؤمن ثم أخذ

۱- مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، من فضایل علی بن ابیطالب، ج۴، ص۱۸۷۳؛ دارمی، سنن دارمی، کتاب فضایل القرآن، ج۲، ص۵۲۴، ش۳۳۱۶.

۲- ترمذی، سنن ، باب مناقب اهل النبی، ج۵، ص۶۶۲، ش۳۷۸۶.

۳- .همان، ص۶۶۳، ش۳۷۸۸.

بید علی رضی الله عنه فقال: من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.(۱)

۵. زید بن أرقم رضی الله عنه یقول: نزل رسول الله‌ا بین مکه و المدینه عند شجرات خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله‌ا عشیه فصلی ثم قام خطیبا فحمد الله و أثنی علیه و ذکر و وعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال: یا أیها الناس إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما کتاب الله و أهل بیتی عترتی ثم قال: أتعلمون إنی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا: نعم؛ فقال رسول الله‌ا: من کنت مولاه فعلی مولاه.(۲)

۶. عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله‌ا: إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و أهل بیتی و إنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.(۳)

۷. عن أبی هریره قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «خَلَّفْتُ فِیکمْ شَیئَینِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا کتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِی وَلَنْ یتَفَرَّقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضَ».(۴)

۸. عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ۶: إِنِّی تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ أَحَدُهُمَا أَکبَرُ مِنَ الآخَرِ: کتَابُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الأَرْضِ، وَعِتْرَتِی أَهْلُ بَیتِی، وَإِنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضِ.(۵)

۹. عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی عَنِ النَّبِی صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: إِنِّی تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ مَا إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا کتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی، وَإِنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْضِ.(۶)

در مورد حدیث ثقلین به چند مطلب باید توجه کرد : ۱. معنای ثقلین؛ ۲. صحت و تواتر حدیث؛ ۳. کیستی اهل بیت؛ ۴. جایگزینی عبارت «سنتی» به جای «عترتی»؛ ۵. نکات حدیث.

۱- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۱۸، ش۴۵۷۶.

۲- همان، ش۴۵۷۷.

۳- همان، مناقب اهل رسول الله، ج۳، ص ۱۶۰، ش ۴۷۱۱.

۴- سنن دارقطنی، ج۴، ص۲۴۵.

۵- طبرانی، معجم الصغیر، ج۱، ص۲۲۶، ش۳۶۳.

۶- همان، ص۲۳۲، ش۳۷۶.

بحث اول: معنای ثقلین

کلمه ثقلین معنای لطیفی دارد که در فهم روایت بسیار مهم است. در کتب لغت آمده است الثِّقَل: نقیض الخِفَّه و تصریح شده که ثقیل در حدیث ثقلین به معنای آن است که گرفتن و عمل به آن دو سنگین است.

ابن أثیر می گوید: «إنی تارک فیکم الثَّقَلَین: کتاب اللّه و عترتی» سمّاهما ثَقَلَین؛ لأنّ الأخذ بهما و العمل بهما ثَقِیل. و یقال لکلّ خطیر [نفیس].(۱)

ابن منظور ثقیل در آیه «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیک قَوْلًا ثَقِیلا»(۲) به معنای جلیل القدر آورده است(۳) و در ذیل حدیث ثقلین میگوید: و روی عن النبی،۶، أَنه قال فی آخر عمره: إِنی تارک فیکم الثَّقَلین: کتاب الله و عِتْرَتی، فجعلهما کتاب الله عز و جل و عِتْرَته، و قد تقدم ذکر العِتْره. و قال ثعلب: سُمِّیا ثَقَلَین لأَن الأَخذ بهما ثَقِیل و العمل بهما ثَقِیل، قال: و أَصل الثَّقَل أَن العرب تقول لکل شی ءٍ نَفیس خَطِیر مَصون ثَقَل، فسمَّاهما ثَقَلین إِعظاماً لقدرهما و تفخیماً لشأْنهما.(۴)

ابن حجر هیتمی در بیان ثقلین آورده است: رسول خدا۶ قرآن و عترت را ثقلین نامید. «ثقل» به هر چیز نفیسی گفته می شود و کتاب و عترت از این قبیل است، زیرا هر کدام از آن دو معدن علوم لدّنی و اسرار و حکمت های الهی اند، از همین رو، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به پیروی از آن دو تأکید و سفارش نموده است.(۵) و در جایی دیگر می گوید: سماهما ثقلین إعظاما لقدرهما إِذْ یقَال لکل خطیر شرِیف ثقلا أَو لِأَن الْعَمَل بِمَا أوجب الله من

۱- ابن أثیر، النهایه فی غریب الحدیث، ج۱،ص۲۱۷.

۲- مزمل/۵.

۳- قوله عز و جل: إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیک قَوْلًا ثَقِیلًا؛ یعنی الوحی الذی أَنزله الله علیه، صلی الله علیه و سلم، جَعَله ثَقِیلًا من جهه عِظَم قدره و جَلاله خَطَره، و أَنه لیس بسَفْساف الکلام الذی یسْتَخَفُّ به، فکل شی ء نفیس و عِلْقٍ خَطیرٍ فهو ثَقَل و ثَقِیل و ثَاقِل، و لیس معنی قوله قَوْلًا ثَقِیلًا بمعنی الثَّقیل الذی یستثقله الناس فیتَبَرَّمون به؛ و جاء فی التفسیر: أَنه ثِقَلُ العمل به لأَن الحرام و الحلال و الصلاه و الصیام و جمیع ما أَمر الله به أَن یعْمَل لا یؤدیه أَحد إِلا بتکلف یثْقُل؛ ابن سیده: قیل معنی الثَّقیل ما یفترض علیه فیه من العمل لأَنه ثَقِیل.(لسان العرب، ج۱۱، ص۸۶).

۴- لسان العرب، ج۱۱، ص۸۸.

۵- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۴۴۲.

حقوقهما ثقيل جدا وَمِنْه قَوْله تَعَالَى ((إِنَّا سنلقى عَلَيك قولا ثقيلا))(۱) أَى لَهُ وزن وَقدر لِأَنَّهُ لَا يؤدى إِلَّا بتكليف مَا يثقل.(۲)

بحث دوم: صحت و تواتر

در صحت این حدیث جای هیچ شکی نیست، زیرا علاوه بر آنکه در کتب معتبر شیعه به شکل وسیعی مطرح شده است، در کتب اصلی و مهم اهل سنت نیز مانند صحیح مسلم و سنن ترمذی نقل شده است که ذکر شد. مرحوم میر سید حامد حسین به روایان اهل سنت به شکل مبسوطی اشاره کرده است که تواتر حدیث را حتی از طریق اهل سنت نیز ثابت می کند.(۳) مناسب است به برخی از دانشمندان اهل سنت که به صحت این حدیث تصریح کرده اند اشاره کنیم: ابن حجر عسقلانی،(۴) ابن حجر هیتمی مکی،(۵) ابن کثیر،(۶) ناصرالدین البانی(۷) و... .

بحث سوم: کیستی اهل بیت

یکی از مباحث مهم این است که مراد از عترت و اهل بیت پیامبر اسلام که در این حدیث شریف و یا در قرآن و سایر روایات آمده چه کسانی هستند. ما برای معرفی اهل بیت، به روایاتی اشاره می کنیم که کتب معتبر اهل سنت مطرح شده است.

اهل بیت کسانی اند که آیه تطهیر برای آنان نازل شد: «إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِب عَنکمُ الرِّجْس أَهْلَ الْبیتِ وَ یطَهِّرَکمْ تَطهِیراً»(۸)

و این آیه مسلماً زنان پیامبر را نمیگوید، زیرا اولاً، آیات قبل و بعد که پیرامون زنان

۱- مزمل/۵.

۲- ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۶۵۳.

۳- میر سید حامد حسین، عبقات الأنوار فی إثبات إمامه الأئمه الأطهار، ج ۱۸و۱۹.

۴- ابن حجر عسقلانی، المطالب العالیه، ج۱۶، ص۱۴۲، ش۳۹۴۳.

۵- ابن حجر هیتمی مکی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۴۲۸و ص۴۳۷و ص۶۵۳.

۶- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۷، ص۱۸۵؛ البدایه و النهایه، ج۵، ص۲۲۸.

۷- ترمذی، سنن ترمذی، باب مناقب اهل النبی، ج۵، ص۶۶۲، ش۳۷۸۶، با تذییل البانی.

۸- «خداوند میخواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»؛ (احزاب/۳۳).

پیامبر است همه با ضمیر «کن» است و لحن آیه در این قسمت «کم» است؛ و ثانیاً، تاریخ شهادت میدهد که پیامبر تا مدتها وقتی به خانه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام میرسید این آیه را تلاوت میکرد. در خبر آمده است:

انّ رسول الله کان یَمُرّ بباب فاطمه سته اشهر اِذا خَرَجَ الی صلاه الفجر یقول: الصلاه یا اهل البیت، «انما یرید الله...»؛ همانا پیامبر شش ماه هنگامی که برای نماز صبح خارج میشد به در خانه فاطمه عبور میکرد و میگفت نماز ای اهل بیت و آیه تطهیر را میخواند.(۱)

ثالثاً، برخی از بزر گان اهل سنت تصریح دارند که مراد از عترت و اهل بیت، زنان پیامبر نیست.(۲)

اهل بیت کسانی هستند که در مباهله حضور داشتند: عن سعد بن وقاص قال: لما نزلت هذه الآیه ((ندع ابناءنا و ابناءکم...))(۳) دعا رسول الله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً فقال: اللهم هؤلاء اهلی.(۴) سعد بن وقاص نقل می کند وقتی آیه «ندع ابناءنا...» نازل شد پیامبر علی و

۱- ترمذی، سنن، ج۵، ص۳۵۲، ش۳۲۰۶؛ احمد بن حنبل، مسند ، ج۳، ۲۸۵، ش ۱۴۰۴۰، ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج۹، ص۱۵۶، ش۴۷۰۴؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۶، ص۳۶۵؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲۲، ص۶؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج۵، ص۱۹۹؛ حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص۱۸.

۲- فقال له (زید بن ارقم) حصین : ومَن أهلُ بیته یا زید ؟ ألیس نساؤه من أهل بیته ؟ قال : نساؤه من أهل بیته، ولکن أهلُ بیته مَن حُرِمَ الصدقهَ بعدَه ، قال : ومَن هم ؟ قال : هم آلُ علی ، وآلُ عقیل ، وآلُ جعفر ، وآلُ عباس؛ و در روایت دیگر آمده فقلنا : مَن أهل بیته ؟ نساؤه ؟ قال : لا ، وایمُ الله ، إن المرأهَ تکون مع الرجل العصر من الدهر ، ثم یطلِّقُها ، فترجع إلی أبیها وقومها ، أهلُ بیتِه : أصْلُه وعَصَبَتُه الذین حُرِموا الصدقهَ بعدَه.(مسلم نیشابوری، صحیح ، ج۴، ص۱۸۷۳، ش۲۴۰۸؛ احمد بن حنبل، مسند ، ج۴، ص۳۶۶، ش۱۹۴۷۹؛ احمد بن حسن ابوبکر بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ج۲، ص۱۴۸، ش۲۶۷۹؛ ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج۹، ص۱۵۸، ش۶۷۰۸).

۳- آل عمران/۶۱.

۴- ترمذی، سنن ، ج۵، ص۲۲۵، ش۲۹۹۹و ص۶۳۸، ش۳۷۲۴؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۳۵۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۲، ص۴۷؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۲۱۳؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص۳۹؛ آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص۱۸۱؛ حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص۱۵۶؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج۱، ص۳۱۸؛ ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج۳، ص۸۵.

فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و فرمود: خدایا اینها اهل من هستند.

اهل بیت کسانی هستند که حدیث کساء برای آنها بیان شده است. «عن أم سلمه، قالت: کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم عندی، و علی و فاطمه و الحسن و الحسین، فجعلت لهم خزیره، فأکلوا و ناموا، و غطی علیهم عباءه أو قطیفه، ثم قال: "اللهم هؤلاء أهل بیتی، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا"».(۱)

ابن حجر هیتمی مکی از علمای اهل سنت با اشاره به حدیث ثقلین می گوید:

سزاوارترین کس از میان ایشان برای تمسک، امام و عالم آنها علی بن ابیطالب است که علم فراوان و استنباط های موشکافانه و دقیق دارد و به همین خاطر، ابوبکر گفته است: «علی عترت رسول خداست» یعنی از کسانی است که پیامبر خواسته مردمان به آنان متمسک شوند.(۲)

مناسب است اهل سنت جواب دهند چرا به این حدیث توجه نکرده و به جای آنکه در کنار ثقل اکبر (قرآن) به ثقل اصغر (اهل بیت) مراجعه کنند، سراغ دیگران رفتند؟ و چگونه است کلمات امام علی علیه السلام که نزدیک ترین فرد به پیامبر بوده و از همه بیشتر در خدمت ایشان حضور داشته، در منابع روایی اهل سنت چندان وجود ندارد، بلکه برخی دیگر

۱- مسلم نیشابوری، صحیح ، ج۴، ص۱۸۸۳، ش۲۴۲۴؛ ترمذی، سنن ، ج۵، ص۳۵۱، ش۳۲۰۵و ص۶۶۳، ش۳۷۸۷؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ج۲، ص۱۴۹، ش۲۶۸۰؛ ابن الأثیر جزری، جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ج۹، ص۱۵۶، ش۶۷۰۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۶، ص۳۶۵؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج۲۲، ص۶؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج۵، ص۱۹۸؛ آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۱، ص۱۹۵؛ حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص۲۶؛ ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج۸، ص۴۲؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۳، ص۴۶۳؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم (ابن أبی حاتم)، ج ۹، ص۳۱۳۱؛ میبدی، رشیدالدین، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۸، ص۴۶.

۲- «و فی أحادیث الحث علی التمسک بأهل البیت اشارةٌ الی عدم انقطاع متأهلٍ منهم للتمسک به الی یوم القیامه، کما انَّ الکتاب العزیز کذلک. و لهذا کانوا اماناً لاهل الارض، - کما یأتی - و یشهد لذلک الخبر السابق (فی کل خلفٍ من امّتی عُدول من اهل بیتی)...ثم احقّ من یتمسک به منهم اِمامهم و عالمهم علیُ بن ابی طالب (کرم الله وجه)، لما قدّمنا من مزید علمه و دقائق مستنبطاته و من ثم قال ابوبکر: علیٌ عترةُ رسول الله ای الذین حث علی التمسک بهم. فخصّه لما قلنا...»؛ (صواعق المحرقه، ج۲، ص۴۴۲).

صحابه، بزرگ ترین راویان احادیث پیامبر می شوند؟ و به چه عنوان در برابر مکتب اهل بیت (ثقل اصغر)، چهار مکتب فقهی (حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی) تأسیس شد و چرا این چهار نفر خاص (ابوحنیفه، ابن ادریس شافعی، احمد بن حنبل، مالک بن أنس)؟

بحث چهارم: سنتی و عترتی

در معدودی از روایات اهل سنت به جای لفظ «عترتی»، لفظ «سنتی» آمده است.

عن أبی هریره رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إنی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنتی و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض.(۱)

مالك بن أنس رحمه الله: بَلَغَهُ ، أَنَّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم قال : «تَرکتُ فیکمْ أَمْرَینِ لنْ تَضِلُّوا ما تَمسَّکتُمْ بهما: کتابَ الله، وسنّه رسولِهِ».(۲)

شاید چنین گمان شود بین احادیثی که در باب «ثقلین» وارد شده است تعارض وجود دارد و با توجه به این که بخاری نیز در صحیح خود بدون ذکر این حدیث، بابی را با نام «الاعتصام بالکتاب و السنه» گشوده است، لذا روایاتی که «سنتی» را نقل کرده است مقدم است.

در پاسخ باید گفت هرچند تمسک به سنت پیامبر حقیقتی انکار ناپذیر است که باید هر مسلمان همراه با قرآن، به قول و فعل پیامبر و سنت او التزام داشته باشد، ولی آنچه در حدیث ثقلین قابل پذیرش است واژه «عترتی» است؛ به چند دلیل:

۱. سند احادیثی که لفظ «سنتی» ذکر شده با توجه به وجود افرادی مانند اسماعیل بن ابی اویس، صالح بن موسی طلحی کوفی، کثیر بن عبداللّٰه، شعیب بن ابراهیم و سیف بن عمر که مورد تضعیف واقع شده اند، مخدوش است.

۲. با توجه به تواتر و صحت سند روایاتی که واژه «عترتی» را آورده است، این روایات قابل تعارض با روایاتی که لفظ «سنتی» را آورده نبوده و مقدم بر آنها است.

نکته لطیف اینکه حتی در کتب لغت عرب که عموماً از اهل سنت است، روایت ثقلین با لفظ «عترتی» آمده است که قبلاً اشاره شد.

ص: ۲۰۹

۱- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۱، ص۱۷۲، ش۳۱۹.
۲- ابن اثیر جزری، جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ج۱، ص۲۷۷.

۳. برخی از دانشـمندان اهل سنت قائل به جمع هستند و بر این نظرند که باید به سه امر تمسک کرد، کتاب خدا، سنت پیامبر و عالمان اهل بیت.(۱)

۴. مساویِ قرآن قرار دادن سـنتی که مکتوب نشـده و در عرض مـدت کوتاهی اختلاف در آن به وجود آمده است، محل تأمل است.

بحث پنجم: نکات حدیث

الف) بقای قرآن و عترت

همان گونه که کتاب خـدا تا پایان دنیا وجود دارد، یک نفر از اهل بیت نیز همیشه در کنار قرآن تا پایان عمر دنیا وجود دارد؛ «لن یفترقا». ابن حجر از علمای اهل سنت میگوید:

در احـادیث اصـرار بر تمسک به اهل بیت، اشاره است به وجود پیوسـته کسـی از آنان که برای تمسک، اهلیّت دارد تا قیامت، همانطور که قرآن چنین است. و از این روست که آنان سـبب ایمنی برای ساکنان و اهل زمینانـد. و حدیثی که میگوید: «در هر نسلی از امتم عدالت گستری از اهل بیتم وجود دارد» شاهد این مطلب است.(۲)

ب) جامعیت در علم و معرفت

قرآن دریای بیکران و عمیق معرفت است. اتصال اهل بیت به قرآن وسـعت علم و معرفت اهل بیت را بیان میکند. پس طبق این بیـان بایـد تا آخر عمر دنیا از اهل بیت امام معصومی در کنار قرآن وجود داشـته باشـد تا مردم با تمسک به این دو از گمراهی نجات یابند.

ج) عصمت قرآن و عترت

در قرآن هیچ خطا و اشتباهی راه ندارد. پیامبر اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده و از

۱- .«أَن الْحَث وَقع على التَّمَسُّک بِالْكتاب وبالسنه وبالعلماء بهما من أهل الْبَيت وَيسْتَفَاد من مَجْمُوع ذَلِك بَقَاء الْأُمُور الثَّلَاثَه إِلَى قيام السَّاعَه»؛ (ابن حجر، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۴۳۷).

۲- .«و فی أحـادیث الحث علی التمسـک بأهـل البیت اشـارهٌ الی عـدم انقطـاع متأهـلٍ منهم للتمسک به الی یوم القیامه، کما انَّ الکتـاب العزیز کـذلک. و لهـذا کـانوا اماناً لاهـل الارض، - کما یأتی - و یشـهد لـذلک الخبر السابق (فی کل خلفٍ من امّتی عُدول من اهل بیتی)...ثم احقّ من یتمسک به منهم اِمامهم و عالمهم علیُ بن ابی طالب (کرم الله وجه)، لما قدّمنا من مزید علمه و دقـائق مسـتنبطاته و من ثم قـال ابـوبکر: علیٌ عـترهُ رسول الله ای الـذین حث علی التمسـک بهم. فخصّه لمـا قلنـا...»؛ (صواعق

المحرقه، ج ۲، ص ۴۴۲).

مردم خواسته به هر دو تمسک کنند «ان تمسکتم بهما لن تضلوا» هیچ گاه به ضلالت و گمراهی نمیافتید. لازمه این سخن معصوم بودن اهل بیت است، زیرا اگر اهل بیت خطا کند حتماً باعث ضلالت میشوند و به علاوه با خطا کردن از قرآن جدا میشوند.

د) هدایت مطلق در کتاب و عترت

در روایت تعبیر «لن تضلّوا أبداً» آمده است. عبارت «لن تضلوا» همراه با تأکید آن با «ابداً» دلالت بر نفی ضلالت به طور مطلق دارد؛ یعنی دچار هیچ نوع ضلالتی نخواهید شد. ضلالت، نقطه مقابل هدایت است. نتیجه فرمایش پیامبر این است که با اقتدا به قرآن و عترت شما در هدایت کامل و تمام خواهید بود.

ه) لزوم تمسک به قرآن و عترت

همچنانکه قرآن حجت است و بر مردم واجب است از آن پیروی کنند، همچنین باید از اهل بیت پیروی کنند. پس اهل بیت تنها کسانی هستند که شایستگی رهبری و امامت و سرپرستی مردم را دارند.

علامه مناوی از علمای اهل سنت می گوید:

در این حدیث(ثقلین)اشاره، بلکه تصریح به این است که کتاب خدا و عترت همانند دوقلویی اند که رسول خدا۶ به عنوان بعد از خود معرفی کرده است و امّت خود را وصیت نموده که با آن دو به خوبی معاشرت کنند، آنان را بر خود مقدم بدارند و در دین به آن دو تمسک کنند.(۱)

تفتازانی از متکلمان برجسته اهل سنت بعد از نقل حدیث می گوید:

آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را به کتاب خود مقرون ساخته است؟ این نیست مگر به جهت تمسک به کتاب و عترت انسان را از ضلالت و گمراهی نجات خواهد داد؛ و اخذ به کتاب معنایی ندارد مگر اخذ به آنچه در آن است از علم و هدایت، و همچنین است در عترت.(۲)

۱- مناوی، فیض القدیر، ج۲، ص۱۷۴و ج۳، ص۱۴.

۲- .«ألا یری أنه صلی اللّه علیه و سلّم قرنهم بکتاب اللّه فی کون التمسک بهما منقذا من الضلاله و لا معنی للتمسک بالکتاب إلا الأخذ بما فیه من العلم و الهدایه فکذا فی العتره»؛ (تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج ۵، ص۳۰۳).

سؤالات این درس

۱. مفهوم واژه «ثقلین» را بیان کنید.

۲. کیفیت استدلال به حدیث ثقلین بر ضرورت وجود امام معصوم را بیان کنید.

۳. مراد از اهل بیت در حدیث ثقلین چه افرادی هستند؟ توضیح دهید.

۴. حدیثی که ثقل اصغر را «سنتی» به جای «عترتی» معرفی کرده است، بررسی کنید.

۵. از حدیث ثقلین چه نکاتی قابل برداشت است؟ شرح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. حدیث ثقلین با چه کیفیت و در چه مورد یا مواردی صادر شده است؟

۲. آیا از حدیث ثقلین فقط توجه به اهل بیت استفاده می شود و یا همراهی و پیروی از آنها؟

منابع بیشتر مطالعاتی

آیات ولایت، ناصر مکارم شیرازی.

امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی.

پاسخ های ما، علی عطایی.

درس هیجدهم: دلایل نقلی روایی۳ (سایر روایات)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

حدیث امان

حدیث سفینه

احادیث اضطرار به حجت

ص: ۲۱۳

۳. حدیث امان

در مجموعه روایی، احادیثی با محوریت امان بودن اهل بیت مطرح شده است. مرحوم مجلسی علاوه بر روایاتی که در مباحث مختلف بحارالانوار بیان کرده است، بابی را به صورت مستقل به نام «اِنَّهُم اَمانٌ لِاَهلِ الاَرض مِنَ العَذابِ»(۱) گشوده است و روایات متعددی را از تفسیر علی بن ابراهیم، امالی طوسی، عیون اخبار الرضا و کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق نقل میکند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «جَعَلَ اللهُ النُّجُومَ اَماناً لِاَهلِ السِّماء وَ جَعَلَ اَهلَ بَیتی اَماناً لِاَهلِ الاَرض».(۲) در این روایت، ائمه علیهم السلام امان برای همه مردم قرار داده شدهاند.

در روایت دیگر، عبارت فرق دارد. مرحوم مجلسی از کتاب امالی طوسی و کمال الدین و تمام النعمه صدوق چنین نقل میکند: «قال رسول الله۹: النُّجُوم اَمانٌ لِاَهلِ السَّماء و اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاُمَّتی».(۳)

در روایتی دیگر مرحوم مجلسی از امالی طوسی روایتی پیرامون این موضوع بیان کرده که معنای امان بودن تبیین شده است: «قال رسول الله۹: النُّجُوم اُمانٌ لِاَهل السَّماء و

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۸.

۲- «قرار داد خداوند ستارگان را امان برای اهل آسمان و قرار داد اهل بیت مرا امان برای اهل زمین»؛ (علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۸۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۸).

۳- .«ستارگان امان برای اهل آسمان هستند و اهل بیتم امان برای امتم»؛ (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ۲۰۵؛ شیخ طوسی، امالی طوسی، ص۲۵۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۸و ۳۰۹).

اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاُمَّتی، فَاذِا ذهب النجوم ذَهَبَ اَهلُ السَّماء و اذا ذَهَبَ اهل بَیتی ذَهَبَ اَهلُ الارض».(۱)

امان بودن اهل بیت در کتب اهل سنت نیز مطرح شده است.(۲)

در این روایت، اهل بیت هر چند امان امت پیامبر شمرده شده اند، ولی در ادامه روایت آمده که با رفتن اهل بیت نه فقط امت اسلام بلکه اهل زمین رفتنی خواهند بود. اکنون جای این سؤال است که آیا این روایات چه مفهومی را میخواهند بیان کنند؟ آیا مراد این است که اهل بیت واسطه فیض هستند که با رفتن آنان، نظام زندگی در هم پیچیده میشود؟ و یا معنای دیگر مراد است؟ به نظر میآید که معنایی دیگری نیز مورد نظر پیامبر بوده است، شاهد این مطلب روایت دیگری است که مرحوم مجلسی نقل کرده است که محمد بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نامهای نوشت و گفت: «أخبِرنا ما فَضلُکُم اَهلُ البَیت؛ از فضل شما اهل بیت به ما چیزی خبر دهید». امام صادق علیه السلام در جواب نوشت: «اَنَّ الکَواکِبَ جُعِلَت فِی السَّماء اَماناً لِاَهلِ السَّماء فَاذِا ذَهَبت نُجُومُ السَّماء جاءَ اَهلَ السَّماء ما کانُوا یُوعَدُون و قال رسول الله: جُعِلَ اَهلُ بَیتی اَماناً لِاُمَّتی فَاذِا ذَهَبَ اهلُ بَیتی جاء اُمَّتی ما کانوا یُوعَدون».(۳)

در این روایت سخن از وعده (وعید) الهی است که اهل بیت مانع از تحقق آن هستند و به عبارت دیگر اگر اهل بیت نباشند آن وعده محقق میشود و امت را گرفتار میکند. این وعده چیست؟ روشن است مراد از وعده، قیامت نیست؛ زیرا اولاً، روایت لفظ امت را آورده

۱- «ستارگان امان برای اهل آسمانند و اهل بیتم امان برای امتم. پس هنگامی که ستارگان بروند، اهل آسمان میروند و هنگامی اهل بیت من بروند اهل زمین میروند»؛ (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ۲۰۵؛ شیخ طوسی، امالی طوسی، ص۳۷۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۹).

۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۲، ص۴۸۶و ج۳، ص۱۶۲و ص۵۱۷؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۲، ص۴۴۵و ص۵۴۶و ۶۷۵.

۳- .«به درستی که ستارگان قرار داده شده اند در آسمان امان برای اهل آسمان. پس زمانی که ستارگان آسمان بروند میآید اهل آسمان را آنچه وعده داده شدهاند و نیز فرمود پیامبر قرار داده شده اند اهل بیتم امان برای امتم. پس هنگامی که اهل بیتم بروند میآید امتم را آنچه وعده داده شده اند»؛ (شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ۲۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۰۹).

در حالی که قیامت برای همه مردم است و ثانیاً، بین اهل آسمان و زمین تفاوت قرار داده شده در حالی که طبق دیدگاه شیعه وجود اهل بیت باعث دوام هستی است و با از دنیا رفتن آن ها، دنیا دگرگون میشود، و آثار و علایم قیامت طبق آیات قرآن هم آسمانی است هم زمینی، بنابراین باید پاسخ دیگری برای سؤال پیدا کرد.

خداوند می فرماید: «وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم و اَنتَ فِیهم».(۱) از این آیه استفاده میشود که وجود مقدس پیامبر باعث رحمت بوده و خداوند به خاطر ایشان مردم را به خاطر کردار ناپسندشان در دنیا عذاب نمیکند، چنانچه خواهد آمد. آیه هر چند بنابر ظاهر فقط پیامبر را شامل میشود، اما با توجه به روایات دیگر امامان را نیز در زمان خودشان در برمیگیرد. مرحوم صدوق در کتاب خویش باب مربوط به توقیعات حضرت ولی عصر، در توقیع چهارم از امام زمان چنین نقل میکند: «وَ اِنّی لَاَمانٌ لأهل الارض کَما اَنَّ النُّجُومَ اَمانٌ لِاَهلِ السَّماء».(۲)

در روایتی از قول جابر نقل شده است:

از امام باقر علیه السلام پرسیدم: برای چه چیزی احتیاج به پیامبر و امام است؟ فرمود: برای آنکه عالم بر صلاح خود باقی بماند، زیرا خداوند دفع میکند عذاب را از اهل زمین هنگامی که پیامبر یا امامی در آن باشد. خدا میفرماید: «خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان آنان هستی» و پیامبر فرمود:«ستارهها امان اهل آسمانند و اهل بیتم امان برای اهل زمین، پس زمانی که ستارگان بروند میآید اهل زمین را از آنچه کراهت داشتند. و زمانی که اهل بیت من بروند میآید اهل زمین را از آنچه کراهت دارد». اراده کرده به اهل بیتش همان ائمهای که قرین کرده خدا اطاعت آنها را به اطاعت خود؛ پس فرمود:«ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر از خودتان را...». به واسطه آنها اهل عصیان را مهلت میدهد و عقوبت و عذاب بر آنان قرار نمیدهد... .(۳)

۱- .«و خداوند آنها را عذاب نمیکند در حالی که تو در میان آنها هستی»؛ (انفال/۳۳).

۲- .«و به درستی که من امان برای اهل زمین هستم همانطور که نجوم امان برای اهل آسمان هستند»؛ (کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، باب۴۵).

۳- «لِاَیّ شَیء یَحتاجُ اِلَی النَّبی و الامام؟ فقال: لِبقاءِ العالَم عَلی صَلاحِهِ و ذلِکَ اَنَّ اللّهَ عزّوجلّ یَرفَعُ العَذابَ عَن اَهلِ الاَرضِ اِذا کان فِیها نبیٌّ اَو اِمامٌ، قال اللّهُ عزّ و جل «وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِبهُم و انتَ فیهُم» وَ قالَ النبیُّ: «النُّجُومُ اَمانٌ لِاَهلِ السَّماءِ وَ اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاهلِ الاَرض فَاِذا ذَهَبَتِ النُّجومُ اَتی اَهلَ السَّماءِ ما یَکرَهون و اِذا ذَهَب اهل بینی اتی اَهلَ الارضِ ما یَکرَهُون » یعنی بَاَهلِ بَیتِه الائمَّهِ الّذینَ قَرَنَ اللّهُ عزّوجّل طاعَتَهُم بِطاعَتِه فقالَ: «یا اَیُها الذینَّ آمنُوا اَطیعُوا اللّهَ و اَطیعُوا الرَّسولَ وَ اُولی الاَمرِ مِنکُم»... بِهِم یُمَهَّلُ اَهلُ المَعاصِی وَ لا یُعجَلُ علیهم بَالعُقُوبه و العَذابِ»؛ (بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۹، ح۱۴).

آنچه قابل تأمل است این که مرحوم صدوق در همین کتاب در بابی که مربوط به افرادی است که حضرت را دیدهاند، روایتی لطیف نقل میکند که این بحث را به صورت کامل روشن مینماید: «ابو نصر طریف میگوید: بر صاحب الزمان داخل شدم. پس حضرت فرمود: آیا مرا میشناسی؟ عرض کردم: آری! پس فرمود: من کیستم؟ عرض کردم: شما سید و آقای من، پسر سید و آقای من هستید. پس فرمود: «أنا خاتمُ الاَوصیاءِ و بِی یَدفَعُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ البَلاءَ عَن اَهلی وَ شِیعَتی».(۱)

با توجه به مطالب فوق میتوان چنین برداشت کرد که یکی از دلایل ضرورت وجود حجت خدا این است که خداوند متعال به خاطر آن وجود مقدس بلا و عذاب را برمیدارد و مردم را به خاطر اعمال بدشان، عذاب دنیوی نمیکند. به علاوه از مجموع روایات استفاده میشود که دفع بلا از مردم و امان بودن اهل بیت سه مرحله دارد:

الف) امان برای همه مردم زمین، ایشان امان برای همه هستند و خداوند عذابی نمیفرستد که آن ها را به صورت کامل نابود کند، همانند عذاب قوم نوح و سایر اقوام.

ب) امان برای امت پیامبر، این امان مرحله دوم است که خداوند به برکت این ذوات مقدسه بر امت اسلام نظر ویژه ای دارد و امان بودن اهل بیت برای آنان آثار بیشتری دارد و عذاب بیشتری را از آنان برمیدارد.

ج) امان برای نزدیکان و شیعیان، که وجود مقدس امام برای پیروانش آثار فراوانی دارد از جمله بلا و گرفتاری را به صورت خاص از آنان برمیدارد.

۱- «من آخرین اوصیاء هستم به واسطه من خدا دفع بلا میکند را از خاندان و شیعیانم»؛ (کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، باب۴۳).

یک تعارض

ممکن است گفته شود حدیث امان بودن اهل بیت با روایت امان بودن صحابه تعارض دارد. پیامبر فرمود: «النجوم أمنه للسماء فإذا ذهبن النجوم أتی السماء ما توعد وأنا أمنه لأصحابی فإذا ذهبت أتی أصحابی ما یوعدون وأصحابی أمنه لأمتی فإذا ذهب أصحابی أتی أمتی ما یوعدون».(۱)

پاسخ؛ با دقت به این حدیث و محتوای آن، روشن می شود که روایت محل تأمل است. مراد از این که اصحاب امان امت باشند، چیست؟ آیا مراد این است که با وجود آن اختلافی در امت به وجود نمی آید و یا ظلم و ستمی رخ نمی دهد، چنانچه برخی از اندیشمندان اهل سنت گفته اند؟(۲) در این صورت، خلاف آن اتفاق افتاده است؛ جریان کشته شدن عثمان، جنگ های تحمیلی جمل، صفین و نهروان بر امام علی علیه السلام، واقعه جانگداز

۱- مسلم نیشابوری، صحیح ، ج۴، ص۱۹۶۱، ش۲۵۳۱؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ج۱، ص۱۹؛ ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج۸، ص۵۵۵، ص۶۳۶۷؛ ابن حبان، صحیح ، ج۱۶، ص۲۳۴، ش۷۲۴۹، احمد بن حنبل، مسند ، ج۴، ص۳۹۸، ش۱۹۷۹۵.

۲- (أمنه للسماء) قال العلماء الأمنه والأمن والأمان بمعنی ومعنی الحدیث أن النجوم ما دامت باقیه فالسماء باقیه فإذا انکدرت النجوم وتناثرت فی القیامه وهنت السماء فانفطرت وانشقت وذهبت (وأنا أمنه لأصحابی) أی من الفتن والحروب وارتداد من ارتد من الأعراب واختلاف القلوب ونحو ذلک مما أنذر به صریحا وقد وقع کل ذلک (فإذا ذهب أصحابی أتی أمتی ما یوعدون) معناه من ظهور البدع والحوادث فی الدین والفتن فیه وطلوع قرن الشیطان وظهور الروم وغیرهم علیهم وانتهاک المدینه ومکه وغیر ذلک وهذه کلها من معجزاته صلی الله علیه و سلم]؛ (مسلم نیشابوری، صحیح ، ج۴، ص۱۹۶۱، ش۲۵۳۱). قال أبو حاتم رضی الله عنه : یشبه أن یکون معنی هذا الخبر أن الله جل وعلا جعل النجوم علامه لبقاء السماء وأمنه لها عن الفناء فإذا غارت واضمحلت أتی السماء الفناء الذی کتب علیها وجعل الله جل وعلا المصطفی أمنه أصحابه من وقوع الفتن فلما قبضه الله جل وعلا إلی جنته أتی أصحابه الفتن التی أوعدوا وجعل الله أصحابه أمنه أمته من ظهور الجور فیها فإذا مضی أصحابه أتاهم ما یوعدون من ظهور غیر الحق من الجور والأباطیل.(ابن حبان، صحیح ، ج۱۶، ص۲۳۴، ش۷۲۴۹). أتی أصحابی ما یوعدون : إشاره إلی وقوع الفتن، ومجیء الشر عند ذهاب أهل الخیر، فإنه لما کان -صلی الله علیه وسلم- بین أظهرهم کان یبین لهم ما یختلفون فیه، فلما فُقِد جَالت الآراء واختلفت، فکان الصحابه یسنِدون الأمر إلی رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فی قول أو فعل أو دَلاله حال، فلما فُقد الصحابه قلَّ النور وقویت الظلمه.(ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج۸، ص۵۵۵، ص۶۳۶۷).

کربلا و عاشورا و پیدایش فرقه هایی چون خوارج را چگونه می توان توجیه کرد؟

همچنین آیا می توان گفت خداوند مردم را پس از صحابه به حال خود رها کرده و برای آنان امانی قرار نداده است؟ و چرا؟

۴. حدیث سفینه

از جمله احادیثی که در زمینه وجود دائمی امام و حجت خدا با نگاه شیعه قابل بررسی است حدیث سفینه می باشد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَثَلَ اَهلِ بَیتی فیکُم کَسَفینَهِ نُوح مَن رَکِبَها نَجا وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرَق».(۱)

در جریان طوفان نوح که آب از آسمان می بارید و از زمین می جوشید، تنها محل نجات، کشتی حضرت نوح علیه السلام بود. خداوند چنین می فرماید:

کشتی آنان را در میان امواجی چون کوه می برد. نوح پسرش را که در گوشه ای ایستاده بود ندا داد: ای پسر! با ما سوار شو و با کافران مباش. * (پسر) گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب نگه دارد، جا خواهم گرفت. (نوح) گفت: امروز هیچ نگهدارنده ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم آورد. ناگهان موج میان آن دو حایل گشت و او از غرق شدگان بود. * و گفته شد: ای زمین آب خود فرو بَر و ای آسمان باز ایست.(۲)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با تشبیه اهل بیت خویش به کشتی نوح، عترت خود را تنها محل نجات از مهالك و انحرافات دنیایی در سایه حرکت در مسیر دین معرفی کرده است. بنابر این، تا دنیا و خطرات آن هست نیاز به کشتی نجات اهل بیت هست و باید این مأمن نجات در اختیار مردم باشد تا با تمسک به آن بتوانند از تباهی ها و مشکلات عبور کنند. و روشن است که کشتی نیز بدون ناخدا مسافران خود را به سلامت به ساحل نجات و آرامش نمی رساند.

۱- بعضی از منابع روایی حدیث سفینه از کتب اهل سنت: مستدرك حاکم، ج۳، ص۱۶۳؛ مجمع الزواید، ج۹، ص۲۶۵؛ معجم الصغیر، ج۱، ص ۲۴۰ و ج۲، ص۸۴؛ کنز العمال، ج۱۲، ص۱۷۸، ش۳۴۱۵۱؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج۲، ص۲۹۸.

۲- هود/ ۴۲-۴۴.

نگاهی به وضعیت جهان و مردم از صدر اسلام تا کنون، چه در جوامع اسلامی و چه غیر اسلامی، نمایانگر این حقیقت است که مردم دچار انواع مشکلات و آسیب ها بوده و هستند؛ آسیب هایی که از درون فضای دینی و توسط دین داران (جاهل یا عالم، سهواً یا عمداً) رخ می دهد، و یا انحرافاتی که توسط مخالفان دین ایجاد می شود، و باعث ایجاد انواع دین ها و مکاتب ساخته بشری، بدعت ها، خرافات، تحریف در آموزه های دین، سست شدن مردم در عرصه اعتقادات و رفتارهای دینی و.... می شود. و در این فضای تاریک و غبار آلود، که طوفان حوادث سهمگین تباهی مردم را احاطه کرده، آیا نیاز به کشتی نجات نیست.

و این نیاز، با وجود شیطان به عنوان دشمن قسم خورده انسان(۱) از یک سو، و نیز وجود نفس اماره(۲) و تمایل انسان به داشتن آزادی بی حدّ و مرز(۳) از سوی دیگر، دائمی است.

۵. احادیث اضطرار به حجت

در مجامع روایی شیعه، مجموعه روایاتی وجود دارد که بیانگر ضرورت وجود امام و حجت خدا در هر زمان است. مرحوم شیخ صدوق تحت عنوان «باب العله التی من أجلها لا تخلوا الأرض من حجه الله عز و جل علی خلقه»(۴) به روایات ضرورت وجود حجت پرداخته، و مرحوم کلینی در ذیل کتاب الحجه، بابی را گشوده است تحت عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّه»،(۵) و مرحوم مجلسی اولین باب از ابواب امامت را «الاضطرار إلی الحجّه و أن الأرض لا تخلوا من حجّه» قرار داده است.(۶)

ص: ۲۲۰

۱- «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعین * إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِین؛ گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم. مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند»؛ (ص/۸۲ و ۸۳).

۲- «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ؛ نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند»؛ (یوسف/۵۳).

۳- «بَلْ یرِیدُ الْانسَانُ لِیفْجُرَ أَمَامَه؛ بلکه او می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند!»؛ (قیامت/۵).

۴- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج۱، ص۱۹۵.

۵- کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۷۸.

۶- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص۱.

نگـاه کلی و محتوایی این روایـات آن است که وجود امام برای حفظ و بقای دین لازم است، و با وجود دین حق، وجود انسان ها مفهوم پیدا می کند؛ زیرا با نابودی دین حق و براهین الهی، جایی برای عبودیت و بندگی و حرکت در مسـیر تعالی و نیل به مقـام قرب الهی در بستر دین دیگر وجود نخواهـد داشت، و در نتیجه نـابودی اهـل زمین و پایـان عمر دنیـا رقم خواهـد خورد. علاوه این که افعال ناپسند انسان ها، آنها را مستحق عقاب الهی خواهد کرد.

در طایفه دیگری از روایات نیز، امامان اهل بیت علیهم السـلام واسطه فیض معرفی شده اند که با نبود آنها فیض الهی قطع شده و زمین و زمـان نـابود می شود. البته این وسـاطت فیض بـا بحث قبـل، یعنی حفـظ دین قابل جمع است؛ زیرا جریان فیض نیز تا زمانی معنا دارد که امکان بقای انسان و حرکت او در بستر دین و شریعت وجود داشته باشد.

اکنون به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱. عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا إِلَّا وَ فِیهَا إِمَامٌ کیمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَـیئاً رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَـیئاً أَتَمَّهُ لَهُم.(۱)

۲. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِیهَا الْحُجَّهُ یعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ یدْعُو النَّاسَ إِلَی سَبِیلِ اللَّه.(۲)

۳. عَنْ یعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام : تَبْقَی الْأَرْضُ بِلَا عَالِمٍ حَی ظَاهِرٍ یفْزَعُ إِلَیهِ النَّاسُ فِی حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِی: إِذاً لَا یعْبَدُ اللَّهُ یا أَبَا یوسُف.(۳)

۱- «همانـا زمین در هیـچ حـالی از امـام خـالی نگردد برای آنکه اگر مـؤمنین چیزی (در اصـول یـا فروع دین) افزودنـد آنهـا را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند»؛ (شـیخ صدوق، علل الشـریع، ج۱، ص۱۹۵، ح۴؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۷۸، ح۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۱، ح۱۹).
۲- «زمین از حـالی به حالی نگردد جز آنکه برای خـدا در آن حجتی باشـد که حلال و حرام را به مردم بفهمانـد و ایشان را به راه خدا خواند»؛ (کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۷۸، ح۳).
۳- «یعقوب سرّاج نقل کرده: محضـر امام صادق علیه السّـلام عرض کردم: آیا زمین باقی می ماند بدون عالم زنده ظاهری که مردم در حلال و حرامشان به او رجوع کننـد؟ حضـرت فرمودنـد: ای ابا یوسف اگر چنین عالمی روی زمین نباشـد خدا عبادت نخواهد شد»؛ (شیخ صدوق، علل الشرایع، ج۱، ص۱۹۵، ح۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۱، ح۱۸).

۴. عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ یدَعِ الْأَرْضَ بِغَیرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِک لَمْ یعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.(۱)

۵. أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علی علیه السلام قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّک لَا تُخْلِی أَرْضَک مِنْ حُجَّةٍ لَک عَلَی خَلْقِک.(۲)

۶. عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: وَ اللَّهِ مَا تَرَک اللَّهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ إِلَّا وَ فِیهَا إِمَامٌ یهْتَدَی بِهِ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَیرِ إِمَامٍ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَی عِبَادِه.(۳)

۷. عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَ تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَیرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِیتِ الْأَرْضُ بِغَیرِ إِمَامٍ لَسَاخَت.(۴)

۸ . مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَیرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا؛ قُلْتُ: فَإِنَّا نُرَوَّی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقَی بِغَیرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ یسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَی عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَی الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: لَا؛ لَاتَبْقَی إِذاً لَسَاخَت.(۵)

۹. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِعلیه السلام : إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَی یعْرَف.(۶)

۱۰. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَنَّ جَبْرَئِیلَ نَزَلَ عَلَی مُحَمَّدٍ۶ یخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لَهُ: یا مُحَمَّدُ! لَمْ أَتْرُک الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِیهَا عَالِمٌ یعْرِفُ طَاعَتِی وَ هُدَای وَ یکونُ نَجَاةً فِیمَا بَینَ قَبْضِ النَّبِی إِلَی خُرُوجِ النَّبِی الْآخَرِ وَ لَمْ أَکنْ أَتْرُک إِبْلِیسَ یضِلُّ النَّاسَ وَ لَیسَ فِی الْأَرْضِ

۱- «خدا زمین را بدون عالم وانگذارد و اگر چنین نمی کرد حق از باطل تشخیص داده نمی شد»؛ (کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۷۸، ح۵).

۲- «خداوندا تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نگذاری»؛ (همان، ح۷).

۳- «به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نمود زمینی را بدون امامی که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند وانگذارد و او حجت خداست بر بندگانش و زمینی بدون امامی که حجت خدا باشد بر بندگانش وجود ندارد»؛ (همان، ح۸).

۴- «زمین از حجت خالی نماند، بخدا آن حجت منم»؛ (همان، ح۱۰).

۵- «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: زمین بدون امام باقی ماند؟ فرمود: نه، گفتم: برای ما از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که زمین بدون امام باقی نباشد مگر اینکه خدای تعالی بر اهل زمین یا بر بندگان خشم گیرد، فرمود: نه، باقی نماند، در آن صورت فرو رود»؛ (همان، ح۱۱).

۶- شیخ مفید، اختصاص، ص۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱، ح۱.

حُجَّهٌ وَ دَاعٍ إِلَى وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٌ بِأَمْرِي وَ إِنِّي قَدْ قَضَيتُ لِكلِّ قَوْمٍ هَادِياً أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يكونُ حُجَّهً عَلَى الْأَشْقِياء.(۱)

نکته مهم این است که در برخی روایات آمده است حتی اگر دو نفر روی زمین باشند، یکی از آنها امام است. مرحوم کلینی بابی را گشوده است تحت عنوان «بَابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّه» و پنج روایت در این زمینه مطرح کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ لَمْ يبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّه».(۲) و در روایت دیگری فرمود: «لَوْ كانَ النَّاسُ رَجُلَينِ لَكانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ وَ قَالَ إِنَّ آخِرَ مَنْ يمُوتُ الْإِمَامُ لِئَلَّا يحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ تَرَكهُ بِغَيرِ حُجَّهٍ لِلَّهِ عَلَيه».(۳)

آنچه حائز اهمیت است اینکه در مجامع روایی اهل سنت نیز در باب وجود خلیفه احادیثی مطرح است که با دیدگاه شیعه هماهنگ است. عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یزال هذا الأمر فی قریش ما بقی منهم اثنان.(۴)

۱- «از امام صادق علیه السلام روایت شده است: جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم نازل شد و از طرف خدای عزّ و جلّ خبر داد و گفت: ای محمّد: من زمین را وانمی گذارم مگر آن که در روی آن عالمی باشد که به طرق طاعت و راههای هدایت من آگاه بوده و در فاصله بین از دنیا رفتن پیامبری تا ظهور و خروج پیامبر دیگر موجب نجات و رهایی مردم باشد و همچنین وانخواهم گذارد ابلیسی که مردم را گمراه کند در حالی که روی زمین حجّتی و دعوت کننده ای به سوی من و راهنما و عارفی به حقّ و شئونات من نباشد (یعنی در حالی که زمین خالی از حجّت باشد هرگز ابلیس را روی زمین نخواهم گذارد بلکه همزمان با بودن ابلیس روی زمین حجّت و امام نیز حتما می باشد) و مقرّر و مقدّر کرده ام برای هر طائفه ای هادی و راهنمایی که افراد با سعادت را هدایت کرده و حجّت باشد بر اشقیاء»؛ (شیخ صدوق، علل الشرایع، ج۱، ص۱۹۶، ح۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۲، ح۲۲).

۲- «اگر در زمین نمانند جز دو کس باید یکی از آنها حجت و امام باشد»؛ (کلینی، کافی، ج۱، ص۱۷۹، ح۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ج۱، ص۴۸۷، ح۲، مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۲، ح۲۴).

۳- «اگر تنها دو مرد در زمین باشند، باید یکی از آن دو امام باشد و فرمود: به درستی که آخر کسی که بمیرد امام است تا کسی نماند که بر خدای عز و جل حجت گیرد که او را بی حجت واگذاشته است»؛ (کلینی، کافی، ج۱، ص۱۸۰، ح۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۱، ح۲۱).

۴- «پیامبر فرمود: دائماً و همیشه این امر (خلافت و امارت) در قریش است تا باقی باشد از آنها (مردم) دو نفر»؛ (بخاری، صحیح ، ج۳، ص۱۲۹۰، ش۳۳۱۰و ج۶، ص۲۶۱۲، ش۶۷۲۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح ، ج۳، ص۱۴۵۲، ش۱۸۲۰؛ ابن اثیر جزری، جامع الاصول، ج۴، ص۴۳، ش۲۰۱۸).

سؤالات این درس

۱. حدیث «امان» چیست و چگونه ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان را ثابت می کند؟

۲. حدیثی که «صحابه» را به جای «اهل بیت» به عنوان «امان» معرفی کرده است، بررسی کنید.

۳. حدیث «سفینه» چیست و چگونه ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان را ثابت می کند؟

۴. احادیث «اضطرار به حجت» را در مورد ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. از چه ابوابی از اصول کافی می توان اضطرار به حجت را استفاده کرد؟

۲. از نگاه بحارالانوار، احادیث اضطرار به حجت چگونه قابل دسته بندی است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

راهنمای حقیقت، جعفر سبحانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شماره۱.

ص: ۲۲۴

درس نوزدهم: اوصاف امام۱ (عصمت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

مفهوم شناسی عصمت

منشأ عصمت

مراتب عصمت

انکار عصمت

ص: ۲۲۵

اوصاف امام

موضوع اوصاف امام یکی از مهم ترین بحث های امامت است که متکلمین به آن توجه ویژه کرده و به پژوهش درباره آن پرداخته اند. این بحث در کتب کلامی، تحت عناوینی مانند صفات امام یا شرایط امامت مطرح شده است.

در بیان متکلمین به فهرست های مختلفی برمی خوریم که گاه تا ده صفت یا بیشتر برای امام شمارش شده است. از فهرست های نسبتا جامع در این باره، که متکلمان اهل سنت ارائه کرده اند، توسط سعدالدین تفتازانی تنظیم شده است. وی از مکلّف بودن (بلوغ)، عدالت، حریت، مرد بودن، اجتهاد، شجاعت، صاحب رأی و کفایت بودن و قریشی بودن به عنوان صفات امام یاد کرده است و افزوده است: چهار شرط نخست، مورد اتفاق است؛ ولی صفات: اجتهاد، شجاعت و باکفایت بودن را برخی لازم ندانسته و گفته اند: چون این صفات کم یاب است، شرط کردن آنها موجب تکلیف ما لایطاق یا لغو خواهد بود.(۱)

در میان متکلمین شیعه نیز جامع ترین فهرست از صفات و شرایط امام توسط خواجه نصیرالدین طوسی، در «رساله امامت» تنظیم و ارائه شده است. وی، صفات هشت گانه زیر را به عنوان صفاتی که امام باید از آنها برخوردار باشد، یادآور شده است: عصمت، علم به احکام شریعت و روش سیاست و مدیریت، شجاعت، افضلیت در صفات کمال، پیراسته بودن از عیوب نفرت آور جسمی، روحی و نسبی، مقرّب ترین افراد در پیشگاه الهی بودن و استحقاق پاداش های اخروی، توانایی آوردن معجزه برای اثبات امامت خود در مواقع لزوم

۱- شرح المقاصد، ج۵، ص۲۴۴.

و یگانه بودن در منصب امامت.(۱)

صفاتی که یا به دلیل اختلافی بودن یا به جهت اهمیت ویژه ای که دارند، بیشتر مورد اهتمام و توجه متکلمان اسلامی قرار گرفته اند، عبارتند از: عصمت، علم، و افضلیت.(۲)

الف. عصمت

اشاره

لزوم عصمت امام از عقاید مسلّم شیعهِ امامیه است.(۳) شیخ مفید در این باره گفته است: امامانی که در اجرای احکام و اقامهِ حدود الهی و حفظ شرایع و تربیت بشر جانشینان پیامبرانند، هم چون پیامبران، معصوم اند و صدور گناه صغیره (نیز) از آنان روا نیست. آنان در مسایل مربوط به دین و احکام الهی دچار لهو و نسیان نخواهند شد. این مطلب مورد قبول همهِ امامیه است؛ مگر افراد شاذی که با استناد به ظواهر پاره ای از روایات که تأ ویلات درستی دارد، به اعتقادی نادرست گرویده اند.(۴)

علامه حلّی نیز گفته است: امامیه بر این عقیده اند که امامان، هم چون پیامبران، باید در تمام دوران زندگی از همهِ گناهان و پلیدی ها، عمداً و سهواً، معصوم باشند؛ زیرا آنان، همانند پیامبران حافظان شرع الهی اند.(۵)

مفهوم شناسی

صاحب مقاییس اللغه در معنای این کلمه می گوید: أصل واحد صحیح یدلّ علی إمساک و منع و ملازمه. و المعنی فی ذلک کلّه معنی واحد. من ذلک العصمه، أن یعصم اللّه تعالی عبده من سوء یقع فیه... و العصمه: کلّ شی ء اعتصمت به. اصل واحد صحیح است که دلالت دارد بر امساک و منع و همراهی. و معنا در همه یکی است. و از آن است

۱- تلخیص المحصل، رساله الامامه، ص۴۲۹.

۲- بر گرفته از: ربانی گلپایگانی، علی، «متکلمان اسلامی و بایستگی های امامت»، فصل نامه علمی – پژوهشی انتظار موعود، ش۸.

۳- در بحث عصمت، از کتاب امامت در بینش اسلامی اثر استاد علی ربانی گلپایگانی استفاده زیادی شده است.

۴- اوائل المقالات، ص۶۵.

۵- نهج الحق و کشف الصدق، ص۱۶۴.

عصـمت یعنی حفظ می کنـد خـدای متعال بنده اش را از بدی که در آن (می تواند) واقع شود... و عصـمت چیزی است که به وسیله آن حفظ می شود.

ابن منظور نیز گفته است: العصـمه فی کلاـم العرب المنع، و عصـمه اللّه عبـده ان یعصـمه مما یوبقه؛ عصـمت در کلام عرب به معنی منع است، و عصمت خداوند بندهِ خود را به این است که او را از آن چه موجب هلاکت او است باز دارد.

با تأمّل در کلمات ارباب لغت استفاده می شود که در عصمت اوّلا، حفظ و نگهداری از شرور و مکروهات و امور بد و ناپسند نهفته است، و ثانیا، چنین حفظ و امساکی با عنایت الهی و از طرف اوست.

عصـمت در اصـطلاح متکلمان و حکمای اسـلامی نسبت به گناه سـنجیده می شود؛ و معصوم کسـی است که از ارتکاب گناه مصون و محفوظ است. برخی از متکلمین به خود عصمت اشاره کرده و آن را تعریف کرده اند و برخی دیگر در ضمن معرفی فرد معصوم معنای عصمت را بیان کرده اند.

خواجه طوسی در معنای عصمت گفته است:

العصمه هی کون المکلّف بحیث لا یمکن أن یصدر عنه المعاصی من غیر إجبار له علی ذلک؛(۱) عصمت آن است که مکلف به گونه ای باشد که ممکن نباشد صدور معصیت از او، بدون آنکه مجبور باشد بر آن (ترک).

علامه حلی در بیانی مشابه مرحوم خواجه طوسی آورده است:

هی ما یمتنع المکلف معه من المعصیه متمکنا منها؛(۲) عصمت چیزی است که مکلف به واسطه آن از انجام معصیت امتناع می کند هرچند توانایی انجام آن را دارد.

دیدگاه شیعه

شیخ صدوق در این زمینه گفته است:

اعتقادنـا فی الأنبیـاء و الرسـل و الأـئمّه و الملائکه صـلوات اللّه علیهم أنّهم معصومون مطهّرون من کل دنس، و أنّهم لا یـذنبون ذنبا، لا صغیرا و لا کبیرا، «و لا یعْصُونَ اللَّهَ

۱- قواعد العقائد(مع تعلیقات السبحانی)، ص۹۳.

۲- الالفین، ص۵۶.

ما أَمَرَهُمْ، وَ يفْعَلُونَ ما يؤْمَرُونَ».[1] و من نفی عنهم العصمه فی شی ء من أحوالهم فقد جهلهم؛[2] اعتقاد ما در شأن انبیا ، رسل ، ائمه و ملائکه – صلوات اللّه علیهم اجمعین– این است که ایشان معصوم و پاکیزه شد گانند از هر چرکینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، «و نافرمانی حقتعالی نمی نمایند، هر چه امرشان می فرماید و هر چه مأمور می شوند می کنند»، و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس به تحقیق که جاهل به حق ایشان شده است.

سید مرتضی در صفات امام آورده است:

ان من صفات الامام أن یکون معصوما عن کل قبیح منزها من کل معصیه؛[3] از صفات امام اینکه مصون از هر قبیح و پاک و دور از هر معصیت است.

شیخ طوسی گفته است:

یجب ان یکون الإمام معصوما من القبائح و الاخلال بالواجبات؛[4] واجب است امام معصوم از گناهان و اخلال (ترک) واجبات باشد.

تذکر: فرق عصمت با عدالت

عصمت و عدالت، هر دو، باعث اجتناب شخص از گناهان است؛ البته بین این دو تفاوت هایی وجود دارد:

الف) عصمت، موهبتی الهی است که به شخصی داده می شود و به واسطه آن معصوم اصلاً خطا نمی کند در حالی که عدالت، ملکه ای است اکتسابی که غالباً مانع از صدور گناه است.

ب) عدالت، گرچه مانع از صدور گناه می شود، ولی انگیزه گناه را از بین نمی برد. بنا بر این، هر لحظه، احتمال صدور گناه یا فکر گناه از شخص عادل وجود دارد. ولی با وجود عصمت، گرچه قدرت بر گناه هست، ولی صدور معصیت، ممتنع بوده و انسان معصوم حتی

۱- تحریم/۶.

۲- الاعتقادات، ص۹۶.

۳- الذخیره فی علم الکلام، ص۴۲۹.

۴- الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۰۵.

فکر گناه نیز نمی کند، زیرا هیچ انگیزه برای انجام گناه در او نیست.

ج) عـدالت، قوه و ملکه ای است که انسان عملا به واسـطه آن از گناهان اجتناب می کند، ولی عصـمت از قبیل علم می باشد؛ علم به قبـح معصـیت است که بـا وجود آن، هرگز معصیت صادر نمی شود؛ ماننـد کسـی که علم قطعی به سم و مهلک بودن مایعی داشته باشد او هرگز نخواهد خورد و در نتیجه صدور معصیت از عادل ممکن است و از معصوم ممکن نیست.

د) سـهو و نسـیان و غفلت با عدالت تزاحم ندارد. از این رو، انسان عادل گاهی از روی اشتباه یا غفلت، دچار خطا می شود؛ اما این امور با ملکه عصمت منافات دارد و معصوم، هیچگاه دچار سهو و نسیان و غفلت نمی شود.(۱)

منشأ عصمت

در این که منشأ صـیانت و حفظ معصوم از گناه ارادهِ الهی است اختلاف و تردیدی وجود ندارد، اما از آن جا که دیدگاه آنان دربارهِ نحوهِ تأ ثیرگذاری ارادهِ خداوند در حوادث و رخدادهای جهان متفاوت است، در بارهِ استناد عصمت معصومان به ارادهِ الهی نیز تفسیرها و تعبیرهای متفاوتی ارایه شده است.(۲)

۱. متکلمان اشعری که نظام اسباب و مسببات را نپذیرفته و به استناد بی واسطهِ حوادث به ارادهِ الهی اعتقاد دارند، عصمت را به «نیافریـدن گناه در معصوم از جانب خداوند» تعریف کرده اند. قاضـی عضدالدین ایجی گفته است: و هی عندنا ان لایخلق اللّه فیهم ذنبا».(۳) میرسـید شـریف گرگـانی در شـرح کلاـم او گفته است: این تعریف مقتضای اصل کلامی ما است که همهِ اشـیا بدون واسطه به فاعل مختار (خداوند) استناد داده می شوند.(۴) سعدالدین

۱- برگرفته از: علامه طباطبایی، اسـلام و انسان معاصر، ص۸۵؛ جوادی آملی، عبـدالله، وحی و نبوت در قرآن، ص۱۹۷؛ جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ص۱۵۶- ۱۵۴، زیر نظر دکتر محمود یزدی مطلق (فاضل).
۲- برگرفته از ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۲۱۴.
۳- شرح المواقف، ج۸، ص ۲۸۰.
۴- همان.

تفتـازانی نیز گفته است: حقیقت عصـمت این است که خداونـد گنـاه را در بنـدهِ خود نیافرینـد؛ بـا این که بر انجام گناه توانا و مختار است.(۱)

۲. متکلمان عدلیه که به وجوب لطف بر خداوند اعتقاد دارند، عصـمت را بر این اساس تفسیر کرده اند، چنان که سید مرتضی گفته است:

اعلم ان العصـمه هی اللطف الّـذی یفعله تعالی، فیختار العبـد عنده الِامتناع من فعل القبیح؛(۲) بدان که عصـمت عبارت است از لطفی که خداوند (در مورد بنده خود) انجام می دهد و به واسطهِ آن انسان از فعل قبیح امتناع می ورزد.

در اصـطلاح متکلمان، عصمت یعنی امتناع و خودداری اختیاری انسان از گناه به واسطهِ لطفی که خداوند در حق او انجام داده است.

فاضل مقداد گفته است: اصحاب ما و دیگر متکلمان عدلیه در تعریف عصمت گفته اند:

عصمت لطفی است که خداوند به مکلف ارزانی می دارد به گونه ای که صدور معصیت از وی ممتنع می گردد؛ زیرا با وجود لطف داعی بر انجام گنـاه نـدارد، بلکه صـارف از آن در او موجود است، اگرچه بر انجـام گنـاه توانایی دارد. (بر این اساس)، صدور معصیت از معصوم به لحاظ قدرت او ممکن است و به لحاظ نداشتن داعی بر گناه و وجود صارف از آن، ممتنع خواهد بود.(۳)

۳. حکمای اسلامی، عصمت را به عنوان ملکه ای نفسانی تعریف کرده اند که با بودن آن سرزدن گناه از معصوم محال خواهد بود. محقق طوسی گفته است: انها ملکه لایصدر عن صاحبها معها المعاصی، و هذا علی را ی الحکماء؛.(۴)

بر اساس دیدگاه حکما عصمت ملکه ای است که از دارندهِ آن معصیت سر نمی زند.

قاضی عضدالدین ایجی نیز گفته است:

و هی عند الحکماء ملکه تمنع عن الفجور و تحصل بالعلم بمثالب المعاصی و مناقب

۱- شرح العقائد النسفیه، ص۱۱۳.

۲- الشریف المرتضی، رسائل، ج۳، ص۳۲۶.

۳- اللوامع الآلهیه، ص۲۴۳.

۴- تلخیص المحصّل، ص۳۶۹.

الطاعات و تتأ کد بتتابع الوحی بالا وامر و النواهی؛(۱) عصمت از نظر حکما ملکه ای است که مانع انجام گناهان است. این ملکه به واسطهِ علم به پی آمدهای ناگوار گناهان و نتایج ارزشمند طاعات و عبادات حاصل می شود و در اثر وحی الهی در مورد اوامر و نواهی، مورد تأ کید قرار می گیرد.

در بین این سه دیدگاه، نظریه متکلمان عدلیه استوارتر از دو دیدگاه دیگر است. نظریه اشاعره چون با اصل علیت در تعارض است، پذیرفته نیست. دیدگاه حکما نیز اگر به گونه ای تفسیر شود که مستلزم اکتسابی بودن عصمت باشد، پذیرفته نیست؛ زیرا لازمهِ آن این است که معصومان در آغاز فاقد ویژگی عصمت باشند، و به تدریج، در سایه علم و عمل به آن دست یابند. نظریهِ درست در باب عصمت این است که پیامبران و امامان از آغاز خلقت دارای صفت عصمت می باشند، و عصمت موهبتی است الهی که به دلیل شایستگی ویژهِ آنان، به آن ها اعطا شده است.

البته می توان دیدگاه حکما را به گونه ای تفسیر کرد که با موهبتی بودن عصمت منافات نداشته باشد؛ بدین معنا که ملکهِ عصمت، محصول صفای فطرت و خلوص نفس معصوم و نیز علم ویژه ای است که او به صفات جمال و جلال خداوند از یک سو و پیآمدهای خوب و بد طاعات و گناهان از سوی دیگر دارد. در پرتو این صفای فطری و خلوص نفسانی و علم ویژه عشق به جمال محبوب وجود او را فرا می گیرد، جز به رضای معشوق نمی اندیشد و از هر چه جز او است نفرت دارد. در نتیجه هرگز میل به گناه در او پدید نمی آید. این همه از آثار لطف ویژهِ الهی نسبت به معصومان است.

علامه طباطبایی در این باره چنین گفته است:

خداوند برخی از بندگان خود را به استقامت فطرت و اعتدال خلقت آفریده است. در نتیجه آنان از آغاز با ذهن هایی وقّاد و ادراک هایی درست و نفوسی پاکیزه و قلب هایی سلیم مسیر زندگی را برگزیده و نشو و نما کرده اند و در پرتو صفای فطرت و سلامت نفس از نعمت اخلاص بهره ای شایان برده اند.(۲)

ص: ۲۳۲

۱- شرح المواقف، ج۸، ص۲۸۱.

۲- المیزان، ج ۱۱، ص۱۶۲.

مراتب عصمت

برای عصمت مراتبی گفته شده است:

۱. عصمت عملی؛ که به نام عصمت از گناه معروف است و مراد این است که رفتار خلاف دستورات دین را انجام ندادن.

۲. عصمت علمی؛ یعنی معصوم از حیث علم و معرفت دچار خطا نمی شود. عصمت علمی دارای مراتب و ابعادی است که عبارتند از: عصمت در شناخت احکام الهی؛ عصمت در شناخت موضوعات احکام شرعی؛ عصمت در بیان احکام و پیام های دین، عصمت در تشخیص مصالح و مفاسد امور مربوط به رهبری جامعه اسلامی؛ عصمت در امور مربوط به زندگی عادی اعم از مسایل فردی و اجتماعی.

درباره مورد نخست تردیدی نیست؛ اما درباره دیگر مراتب عصمت علمی، دیدگاه مشهور میان شیعه لزوم عصمت پیامبران و امامان در همهِ مراتب یاد شده است.[(۱)]

۳. عصمت از عیوب خَلقی و جسمی؛ یعنی امام نباید از حیث بدنی دارای نقصی باشد، و یا دچار بیماری نفرت آوری باشد.

۴. عصمت از عیوب خُلقی، امام نباید اخلاق رذیله و ناپسند داشته باشد.

حکیم لاهیجی می گوید از نظر امامیه، همان گونه که عصمت از ذنوب در امام شرط است، عصمت از عیوب نیز شرط است؛ خواه آن عیوب جسمانی باشد مانند بیماری های مزمن یا نفرت آور همچون جذام، یا عیوب نفسانی مانند بخل، خسیس بودن، یا عیوب عقلانی مانند نادانی و جنون. مشهور علما در باب عصمت، تنها عصمت از گناهان را مطرح می کنند و پیراستگی امام از عیوب دیگر را به عنوان شرایط جداگانه ذکر می نمایند. ولی ما عصمت را در معنای اعم آن به کار برده ایم. معنایی که عیوب نسبی مانند دنائت و پستی نیاکان و ناپاکی مادران را هم شامل می شود.[(۲)]

۱- ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، الکلام المقارن، ص ۲۴۱ – ۲۵۱.

۲- لاهیجی، ملا عبدالرزاق، گوهر مراد، ص۴۶۹-۴۶۸.

انکار عصمت

اهل سنت (چه اشاعره و چه معتزله) عصمت را به عنوان یکی از شرایط امامت نمی پذیرند. از نظر آنها امام می تواند فاسق باشد.

أبو یعلی الفراء می گوید:

فسق، مانع تداوم امامت نمی باشد؛ اعم از این که فسق، مربوط به افعال جوارح باشد و از روی شهوت مرتکب منکرات شود یا این که متعلق به اعتقاد باشد؛ به طوری که با عارض شدن شبهه ای، راه خلاف حق را بر گزیند.(۱)

دلایلی که اینان برای معتبر نبودن عصمت اقامه کرده اند، چنین است:

۱. اجماع بر امامت ابو بکر و عمر و عثمان است و هیچ کس بر عصمت آنها قایل نیست.

۲. ما نمی توانیم بر عصمت کسی آگاهی یابیم. لذا شرط عصمت تکلیف مالایطاق می شود (زیرا انتخاب امام با مردم است و مردم توانایی شناخت این صفت در کسی را ندارند).

۳. آنچه احتیاج به دلیل دارد، اشتراط عصمت است، و الا معتبر ندانستن عصمت، احتیاج به دلیل ندارد.(۲)

نقد ادله منکران عصمت، در پرتو بیان «ادله عقلی عصمت» که شیعه اقامه کرده است، مورد بحث قرار می گیرد.

ص: ۲۳۴

۱- «إنّ الفسق لا یمنع استدامه الإمامه، سواء أ كان- أی الفسق- متعلقا بأفعال الجوارح، و هو ارتكاب المحظورات، و إقدامه علی المنكرات اتباعا للشهوات، أو كان متعلقا بالاعتقاد، و هو المتأول لشبهه تعرض يذهب معها إلی خلاف الحق»؛ (مغنیه، محمدجواد، الجوامع و الفوارق بین السنه و الشیعه، ص۱۱۲؛ به نقل از الاحکام السلطانیه).

۲- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۴۹؛ ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۰.

سؤالات این درس

۱. مفهوم عصمت را از حیث لغت و اصطلاح بررسی کنید.

۲. بین عصمت و عدالت چه تفاوت هایی وجود دارد؟

۳. در بارهِ استناد عصمت معصومان به ارادهِ الهی چه تفسیرها و تعبیرهایی ارایه شده است؟ (منشأ عصمت معصوم چیست).

۴. مراتب عصمت را بیان کنید.

۵. دلایل انکار عصمت امام از نظر اهل سنت چیست؟

پژوهش بیشتر

۱. رابطه عصمت نبی و امام را بررسی کنید.

۲. دیدگاه دانشمندان شیعه در رابطه با مراتب عصمت را بررسی کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

عصمه الانبیاء، جعفر سبحانی.

عصمه الانبیاء و الرسل، سید مرتضی عسکری.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

الکلام المقارن، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیستم: اوصاف امام۲ (عصمت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

برهان امتناع تسلسل

بررسی اشکالات

ص: ۲۳۷

دلایل اثبات عصمت امام

۱. برهان امتناع تسلسل

اشاره

مهم ترین برهـان عقلی بر لزوم عصـمت امـام، برهـان امتناع تسـلسل است. یعنی اگر امام خطا کنـد، برای رفع خطا بایـد به امام دیگر مراجعه کرد و اگر او هم معصوم نباشـد، رجوع به امـام دیگر لازم می آیـد و هیـچ وقت رفع خطـا و اشـتباه نمی شود. از آنجا که تسلسل، باطل است، وجود امام معصوم، ضروری خواهد بود.

شکل منطقی این برهان در قالب قیاس اسـتثنایی بدین صورت است: اگر امام معصوم نباشد، وجود امامان غیرمتناهی یا تسلسـل در امامت لازم خواهد آمد. لازم، به حکم عقل محال و باطل است. پس ملزوم نیز محال و باطل خواهد بود؛ در نتیجه امام باید معصوم باشد.

منتج بودن قیاس استثنایی مزبور به دو چیز بستگی دارد: یکی، درستی ملازمه و دیگری، نادرستی لازم.

در بطلان لازم شـکی نیست؛ زیرا وجود امام در هر زمانی محـدود است. در این صورت، فرض امامان غیرمتناهی در یک زمان محدود نوعی تناقض است.

برای تبیین درستی ملازمه باید علت نیاز جامعه اسـلامی به امام، روشن شود. متکلمان امامیه امامت را لطفی در حق مکلفان می داننـد،زیرا وجود امـام در جـامعه بـاعث می شود مردم (مکلفـان) نسـبت به انجـام تکالیف شـرعی خویش توجه بیشتری داشـته باشـند. در نتیجه به انجام طاعات نزدیکتر شـده و از ارتکاب گناهان دوری می گزینند. طبق این تحلیل لطف بودن امام در حق افراد جامعه بر دو امر استوار است:

الف) افراد جامعه مکلف به انجام دستورات دین هستند؛

ب) مردم معصوم نبوده و خطاپذیرند.

بنـابراین، ملاـک نیاز افراد جامعه اسـلامی به امام، مکلف بودن و معصوم نبودن آنان است. در این صورت اگر امام نیز معصوم نباشـد، ملاـک احتیـاج به امـام در او بوده و او نیز به امـام دیگری نیـاز دارد. این سـخن دربـاره امـامِ امام و هر امام دیگری که معصوم نباشـد، نیز جاری خواهد بود. در نتیجه اگر امام معصوم، نباشد، باید در یک زمان امامان نامتناهی وجود داشـته باشد و چنان که گذشت، این امر محال است.

این اسـتدلال در بیش تر کتـاب های متکلمان امامیه مطرح شـده است.(۱) سـید مرتضـی آن را اسـتوارترین دلیل عقلی بر لزوم عصـمت امام دانسته است.(۲) خواجه نصـیرالدین طوسـی بـا عبـارتی کوتـاه به این اسـتدلال اشاره کرده و گفته است: و امتناع التسلسل یوجب عصمته؛(۳) امتناع تسلسل موجب این است که امام معصوم باشد.

بررسی اشکالات

بر این استدلال اشکالاتی وارد شده است که لازم است آن ها را بررسی کنیم:

اشکال اول

این اشکال دو بخش دارد:

الف) فلسفه وجوب امامت اجرای احکام و حدود الهی اجرا و دفاع از کیان امت اسلامی در برابر هجوم دشمنان است. بنابر این اگر امام نباشـد ضـررها و مفاسد بزرگی بر جامعه وارد می شود(۴) و چون دفع این گونه ضـررها و مفاسد از نظر شـرع واجب است، امامت نیز

۱- ابوالصـلاح حلبی در تقریب المعارف، ص۱۰۰؛ سدید الدین حمصـی در المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۷۸؛ ابن میثم بحرانی در قواعد المرام، ص۱۷۷؛ علامه حلّی در آثار کلامی خود مانند کشف المراد، ص۴۹۲؛ و نهج المسترشدین، مبحث امامت؛ و البـاب الحادی عشـر، مبحث امامت؛ فاضل مقـداد در کتاب های کلامی خویشماننـد اللوامع الالهیه، ص۳۳۰؛ ارشاد الطالبین، ص۳۳۳ و النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر، ص۶۹.

۲- الشافی فی الامامه، ج۱، ص۲۸۹.

۳- تجرید الاعتقاد، مبحث امامت. ص۲۲۲.

۴- عضدالـدین ایجی در ایـن بـاره گفته است: «فی نصب الِامـام دفـع مضـرّه لاـیتصور اعظم منهـا»؛ (ایجی، عضدالـدین، شـرح المواقف، ج۸، ص۳۴۶).

واجب خواهد بود.(۱) و برای دفع این گونه ضررها معصوم بودن امام لازم نیست، بلکه علم، اجتهاد، عدالت و حسن اعتقاد او کافی است.

ب) بر فرض که ضررهای یاد شده با وجود امام غیرمعصوم دفع نشود، باز هم مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا امت اسلامی که بهترین امت هاست و نیز علمای شریعت مانع و دافع ضررها و مفاسد یاد شده خواهند بود.(۲)

پاسخ

در جواب از بخش اول در این که یکی از اهداف مهم امامت اجرای احکام اسلامی، حدود الهی و دفاع از کیان اسلام و مسلمین است، تردیدی نیست. پذیرش این مطلب به معنای آن است که عموم مکلفان دچار خطا می شوند؛ زیرا اگر آنها معصوم باشند، در اجرای احکام الهی کوتاهی نخواهند کرد و زمینه ای برای اجرای حدود شرعی فراهم نخواهد شد. بنابراین، نیاز به امام از آن جهت است که افراد جامعه اسلامی معصوم نیستند.

سید مرتضی در پاسخ به این اشکال که علت نیاز به امام، اقامه حدود شرعی است، گفته است:

در این جا دو فرض بیش نیست: فرض اول این که نیاز به امام در صورتی است که فرد یا افرادی مستحق اجرای حدود شرعی باشند. فرض دوم این که وجود امام لازم است تا اگر مستحق اجرای حدود تحقق یافت، امام حدود الهی را اجرا کند. (به عبارت دیگر یا مقصود فعلیت استحقاق اجرای حدود است یا شأ نیت استحقاق).

فرض اول نادرست است؛ زیرا لازمهِ آن این است که تنها افراد خطاکار و فاسقان نیازمند امام باشند؛ در حالی که وجوب امامت همگانی است. فرض دوم نیز به اعتقاد امامیه

۱- «والجواب منع کون الحاجه الیه لجواز الخطأ علی غیره فی الا- حکام، بل لما تقدم من دفع الضرر المظنون»؛ (همان، ص ۳۵۱).

۲- «و الضرر المظنون من عدمه یندفع بعلمه و اجتهاده و ظاهر عدالته و حسن اعتقاده و ان لم یکن معصوما، .... و ان لم یندفع بذلک فکفی بخیر الا مم و علماء الشرع مانعا دافعاً»؛ (تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج۵، ص ۲۵۱).

باز می گردد؛ زیرا مفاد آن این است که چون افراد جامعه اسلامی جایز الخطا و غیرمعصومند، باید در جامعه امامی باشد تا هر گاه کسی مرتکب خطایی شد که مستحق اجرای حدود الهی است، امام حدود الهی را اجرا کند.(۱)

در جواب بخش دوم باید گفت این سخن نفی وجوب امامت است؛ زیرا اگر امت اسلامی یا علمای شریعت برای دفع ضررهای ناشی از نبودن امام کافی می بود، اصولاً امامت واجب نمی شد. در حالی که مهم ترین دلیل وی و دیگر دانشمندان اهل سنت بر وجوب امامت این است که اگر امام نباشد، برای جامعه اسلامی ضررها و مفاسد مهمی پیش خواهد آمد و چون دفع این گونه ضررها و مفاسد در شریعت اسلام واجب است، پس نصب امام نیز واجب است.

سیف الدین آمدی در تبیین وجوب وجود امام در بین امت اسلامی گفته است:

می دانیم که مقصود شارع از اوامر و نواهی، تشریع حدود و قصاص و احکام مربوط به معاملات و زناشویی و احکام جهاد و برپایی شعایر اسلامی در اعیاد و جمعه ها، همگی برای اصلاح معاش و معاد مسلمانان بوده است و این هدف جز با وجود امامی مطاع از جانب شرع که مسلمانان زمام امور خویش را به دست او بسپارند، تحقق نخواهد یافت. بر این اساس، نصب امام از مهم ترین مصالح مسلمانان و بزرگ ترین ارکان دین است.(۲)

تفتازانی نیز گفته است:

چون شارع به اقامه حدود و حفظ مرزها و آماده بودن سپاه برای جهاد با دشمنان و بسیاری از امور مربوط به حفظ نظام امر کرده است، اموری که جز با امام انجام شدنی نیست، و از طرفی، آن چه واجب مطلق بدون آن تحقق نمی یابد، واجب است، پس وجود امام نیز واجب است.(۳)

اشکال دوم

تفتازانی در ردّ عصمت امام بر این نظر است که چون انسان معصوم نیز مکلف بوده و

۱- الشافی فی الامامه، ج۱، ص۲۹۶.

۲- غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۶۶.

۳- شرح المقاصد، ج۵، ص۲۳۶ – ۲۳۷.

مورد امتحان الهی قرار می گیرد، لذا از خطا مصون و محفوظ نبوده و ممکن است دچار گناه شود.(۱)

پاسخ

بایـد توجه داشت جواز یـا امکان خطای ذاتی با امکان و جواز وقوع خطا متفاوت است. آنچه در فرد معصوم قابل تصور است، جواز و امکـان ذاتی است، نه جواز و امکـان وقوعی. و چون در انسـان معصوم انگیزه گنـاه وجود نـدارد، (به دلیل وجود عامل بازدارنده در او یعنی عصمت) لذا ممکن نیست مرتکب خطا شود.

اشکال سوم

ضرورت عصـمت امام به خاطر آن که اداره جامعه اسـلامی و اجرای احکام و حـدود الهی بر عهده اوست، اقتضای این را دارد که حاکمـان و والیان منصوب از سوی او نیز معصوم باشـد؛ زیرا آنان نماینـده امام در این امورنـد. امام الحرمین جوینی در این باره گفته است:

کل ما یحاولون به اثبات عصمه الاًمام یلزمهم عصمه ولاته و قضاته و جباته للا خرجه؛ لازمهِ آن چه امامیه با آن عصمت امام را اثبات می کنند این است که عصمت والیان، قضات و گردآورندگان خراج از سوی او را هم اثبات کنند.(۲)

پاسخ

بـا دقت در دلیـل ارائه شـده توسـط متکلمـان امـامیه، روشن می شود که آنـان عصـمت امـام را در فضای مکلف بودن مردم و خطاپـذیر بودن آنان مطرح کردنـد نه از این نظر که امام، مجری احکام و حـدود الهی یا عهده دار امور مربوط به نظام سیاسـی جامعه اسلامی است.

به عبـارت دیگر، مستشـکل جـامعه را بـا نگـاه حکومتی دیـده و آن را مرکب از دو طبقه هیئت حاکمه (حاکم و مأمورانش) و توده مردم برشمرده است. در این فرض حاکم به

۱- «الا یری ان الخطأ جائز علی المعصوم ایضا لما عرفت من ان العصمه لاتزیل المحنه»؛ (شرح المقاصد، ج۵، ص۲۵۱).
۲- الارشـاد الی قواطع الاـدله فی اصول الاعتقـاد، ص۱۷۲. همچنین رک: ابوبکر باقلاـنی، تمهیـد الاوائـل و تلخیص الـدلائل، ص۴۷۶؛ سیف الدین آمدی، غایه المرام فی علم الکلام، ص۳۸۴؛ قاضی عبدالجبار معتزلی، المغنی، ج ۲۰، ص۸۴.

عنوان یک فرد لحاظ نمی شود بلکه دستگاه حکومتی با همه افرادش با هم دیده می شود؛ در حالی که از منظر شیعه در بحث امام و امامت، امام به عنوان یک فرد تحت عنوان حجت خدا و جانشین رسول خدا عهده دار مدیریت و تربیت همه افراد جامعه است و همه مردم با عنوان مأموم شناخته می شوند. در این فرض، حتی افرادی که در دستگاه حکومتی مشغول فعالیت هستند نیز به عنوان مأموم و افراد خطاپذیر، نیازمند به راهبری و دستگیری امام لحاظ می شوند. بنابر این، عصمتی برای غیر امام اصولاً مطرح نمی شود.

اشکال چهارم

استدلال امامیه بر ضرورت عصمت امام، به عنوان تنها راه برای خروج از مشکل تسلسل، تمام نیست؛ بلکه اجماع امت نیز می تواند مشکل را حل کند، به این بیان که چون اجماع امت معصوم است، بر گفتار و کردار امام نظارت دارد، و اگر امام دچار خطا شد، امت معصوم آن را تدارک کرده و اصلاح می کند.(۱) بر این اساس، امام برای هر یک از افراد امت لطف است و مجموع امت برای امام لطف می باشند و چون جهت مختلف است، دور لازم نخواهد آمد.(۲)

پاسخ

الف) لازمه این حرف آن است که امت، امام بر امام باشد و اطاعت امت بر امام واجب باشد، در حالی که کسی چنین حرفی نزده است.(۳)

ب) امام یکی از امت است. حال، اگر جایز باشد مجموع امت لطف برای امام باشد، جایز است مجموع امت لطف برای هر یک از افراد دیگر جامعه نیز باشد. در این صورت دیگر نیازی به امام و وجوب امامت نیست.

ج) مجموع امت معصوم نیست؛ از نظر شیعه که روشن است، زیرا حجیت و عصمت اجماع به خاطر حجیت و عصمت امام معصوم است. از نظر اهل سنت نیز چنین خواهد بود، زیرا امام از آن مجموع خارج است، و با خروج او اجماعی تحقق نمی یابد تا عصمت

۱- المنقذ من التقلید، ج۲، ص ۲۸۱.

۲- اللوامع الالهیه، ص ۳۳۰؛ قواعد المرام، ص۱۷۸.

۳- المنقذ من التقلید، ج۲، ص ۲۸۱.

آن مطرح شود.(۱)

اشکال پنجم

لازمه این استدلال (عصمت امام به علت معصوم نبودن مکلفان) آن است که غیر از امام فرد دیگری در جامعه معصوم نباشد؛ زیرا در آن صورت فردی در میان امت خواهد بود که نه امام باشد و نه مأ موم؛ در حالی که بر اساس دیدگاه شیعه، امیرالمؤ منین امام علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یا امام حسن و امام حسین علیهما السلام که امام نبودند، ولی چون معصوم بودند، مأ موم نیز نمی توانند باشند. این مطلب خلاف اجماع امت اسلامی است، زیرا افراد امت اسلامی یا امامند یا مأ موم.(۲)

پاسخ

معصوم نبودن مکلفان تنها ملاک نیاز به امام معصوم نیست، بلکه یکی از ملاک های نیازمندی جامعه اسلامی به امام معصوم است. فرد معصوم از این نظر که گناهی از او سر نمی زند، در اجرای دین و دستورات خداوند به امام نیاز ندارد، ولی نیاز او به امام از جنبه های دیگر منتفی نیست، لذا می توان گفت فرد معصوم برای دریافت معارف و احکام الهی به امام معصوم نیاز دارد و خداوند آگاهی او از این حقایق را تنها در آموزش او از امام دانسته است.(۳)

۱- قواعد المرام، ص۱۷۸.

۲- الشافی، ج۱، ص۲۹۵؛ المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۷۹.

۳- الشافی، ج۱، ص۲۹۵. همچنین ر.ک: حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۸۰. لازم به ذکر است این جواب (نیاز معصوم به امام) هرچند حرف درستی است، ولی پاسخ از اشکال بر برهان امتناع تسلسل نمی تواند باشد.

سؤالات این درس

۱. برهان امتناع تسلسل را در مورد عصمت امام تبیین کنید.

۲. آیا فلسفه وجوب امامت، عصمت امام را اقتضا دارد؟ اشکال را بیان و نقد کنید.

۳. آیا از ضرورت عصمت امام، عصمت مأموران و والیان او لازم می آید؟ توضیح دهید.

۴. آیا اجماع امت به جای عصمت امام، می تواند مشکل امتناع تسلسل را حل کند؟

۵. آیا لازمه استدلال «عصمت امام به علت معصوم نبودن مکلفان» آن است که غیر از امام فرد دیگری در جامعه معصوم نباشد؟ اشکال را بیان و نقد کنید.

پژوهش بیشتر

۱. تاریخچه استفاده از برهان امتناع تسلسل را بررسی کنید.

۲. آیا اشکال و یا پاسخ های دیگری در این زمینه مطرح شده است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

المنقذ من التقلید، سدید الدین حمصی رازی.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیست و یکم: اوصاف امام۳ (عصمت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

برهان حفظ شریعت

حجیت کلام امام

اعتماد مردم

نقض غرض

آیه عهد

ص: ۲۴۷

۲. برهان حفظ شریعت

یکی دیگر از دلایل امامیه بر عصمت امام، برهان حفظ شریعت است. این برهان دو مقدمه دارد:

الف) حفظ شریعت واجب است؛

ب) حفظ شریعت جز با امام معصوم امکان پذیر نیست.

در درستی مقدمه اول اختلاف و تردیدی راه ندارد، و مورد اجماع امت اسلامی است. شریعت اسلامی آخرین شریعت آسمانی است و همه مکلفان تا روز قیامت باید به آن معتقد و ملتزم باشند. اعتقاد و التزام به شریعت اسلام در گرو حفظ آن است. بر این اساس، حفظ شریعت اسلامی واجب است. اکنون جای این سؤال است که شریعت اسلامی چگونه حفظ می شود؟

متکلمان امامیه این برهان را با مقدماتی به تصویر کشیده اند که علاوه بر حفظ شریعت، تفصیل و تبیین آن نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۱. شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابدی و نسخ ناپذیر است و بر مکلفان واجب است که تا قیامت به آن متعبد و ملتزم گردند. لازمه مطلب یاد شده این است که شریعت اسلامی تا قیامت حفظ گردد. حفظ آن نیازمند حافظ و نگهبان است.

۲. حافظ شریعت یا معصوم است یا غیرمعصوم. فرض دوم باطل است؛ زیرا حافظ غیرمعصوم شریعت را به صورت کامل حفظ نخواهد کرد، پس حافظ شریعت باید معصوم باشد.

۳. پیرامون حفظ شریعت باید گفت:

الف) قرآن نمی تواند حافظ شریعت باشد؛زیرا هرچند قرآن کریم، نخستین سرچشمه و منبع شریعت اسلامی بوده و خداوند وعده حفظ آن از هر گونه کاهش و افزایش را داده است «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون»،(۱) ولی اولاً ـ قرآن کتاب صامت است و نیاز به مفسّر دارد، ثانیاً قابل تفسیر و احتمالات گوناگون بوده و منشأ اختلاف می شود، ثالثاً قرآن فقط اصول و کلیات شریعت اسلام را در بر دارد و تفاصیل آن به تبیین و تعلیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واگذار شده است. چنان که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم».(۲) و نیز فرموده است: «یعلمهم الکتاب والحکمه».(۳)

ب) سنت نمی تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا علاوه بر دو اشکال اول و دوم پیش گفته، باید توجه داشت همه تفاصیل احکام شریعت در سنت نبوی و با روایت صحیح و معتبر یافت نمی شود. (قابل ذکر است که در میان محدثان و دانشمندان اهل سنت درباره تعداد احادیث معتبر نبوی اختلاف نظر وجود دارد.)(۴) نباید از نظر دور داشت که سنت نبوی نیز مانند قرآن به تدریج و در شرایط و مناسبت های ویژه ای بیان گردیده است. از این رو چه بسا پاره ای از احکام را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مسلمانان باز نگفته و پیامبر آنها را به وصی و جانشین پس از خود آموخته، تا او این ناگفته ها را در فرصت مناسب به مردم تعلیم دهد و یا اگر چنان فرصتی به دست نیامد، به جانشینان پس از خود بسپارد تا آنان در فرصت و شرایط مناسب آن ها را به مردم تعلیم دهند.

تمسک به قیاس، استحسان و نظایر آن در بیش تر مذاهب فقهی اهل سنت بیانگر این است که سنت نبوی موجود تأ مین کننده تفاصیل احکام شریعت نیست.

با این بیان عدم توانایی اخبار متواتر برای حفظ شریعت نیز روشن می شود، زیرا بسیار

۱- حجر/۹.

۲- نحل/۴۴.

۳- جمعه/۲.

۴- به گفته ابن خلدون، ابوحنیفه در احکام فقهی حدود هفده حدیث نبوی را معتبر دانسته، مالک بن انس، احادیثی را که در کتاب الموطأ، برگزیده که حدود سیصد حدیث است. ولی احمدبن حنبل پنجاه هزار حدیث را در مسند خود گردآورده است.(مقدمهِ ابن خلدون، ص۴۴۴).

کم است.

ج) اجماع امت نمی تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا اولاً، همه احکام اسلامی مورد اجماع نیست؛ ثانیاً، اجماع امت اسلامی و یا علمای آنان به معنای واقعی کلمه چگونه امکان پذیر است؟؛ ثالثاً، اجماع نیز اگر مشتمل بر معصوم نباشد مصون از خطا نخواهد بود و اگر معصوم را در بر گیرد، حافظ در حقیقت همان فرد معصوم است.

د) قیاس و استحسان نمی تواند حافظ شریعت باشد؛ زیرا مبنای احکام شریعت بر تفریق متماثل و جمع مختلف است (یعنی موارد مشابه احکام مختلف دارند، و بر عکس مثلاً قتل و ظهار موجب کفاره اند، و بول و غایط ناقض وضو و از طرفی روزه آخر رمضان واجب و روزه اول شوال حرام است).

در نتیجه با نادرستی فرض های یاد شده، برای حفظ شریعت راهی جز امام معصوم باقی نمی ماند.(۱)

۳. حجیّت کلام امام

با توجه به اینکه تبیین دین و احکام شرعی به عهده امام بوده و بیانات و دستورات او لازم الاجرا میباشد، از این رو، کلام و فعل او حجیّت داشته و کسی حق مخالفت با آن را ندارد، و این حجیّت زمانی است که قول و فعل او معصوم از اشتباه و خطا باشد، زیرا روشن است که خطا و اشتباه حجیّت نداشته و لازم الاجرا نخواهد بود.

۴. اعتماد مردم

چون امام مرجع دینی مردم بوده و تبیین قرآن و معارف را به عهده دارد، پاسخگویی به سؤالات و نیازهای آنان وظیفه اوست.حال، اگر امام دچار خطا و اشتباه شود، آیا مردم میتوانند به او اعتماد کنند و راهنماییهای او را در زندگی به کار گیرند؟ آیا عمل بر طبق راهنمایی غلط، انسان را به هدف نهایی خویش میرساند؟ اگر امام به خاطر جهل و یا به خاطر جلب منافعی دچار لغزش و انحراف شود و یا در وظیفه خود کوتاهی کند آیا مردم

۱- سید مرتضی، الشافی، ج۱، ص۱۷۹-۱۸۱-۱۸۵؛ سدید الدین حمصی، المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۵۶؛ ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، ص۱۷۸؛ فاضل مقداد، اللوامع الالهیه، ص ۳۳۰؛ ارشاد الطالبین، ص۳۳۳.

میتوانند به او اعتماد کرده و رهبری جامعه را به او بسپارند؟

شیخ طوسی در این زمینه می گوید:

امام بایـد از ابتـدا تـا پایـان عمر در گفتـار و رفتـار خـود از اشـتباه و فراموشـی معصوم باشـد، زیرا اگر گنـاهی از او سـر زنـد، جایگاهش در دل ها سـقوط می کنـد و اگر دچار اشـتباه و فراموشـی شود به گفته های او اعتماد نخواهـد شـد، در نتیجه فایده نصب او در جایگاه امامت باطل خواهد شد.(۱)

۵. نقض غرض

ارتکاب گناه از امام سبب تشویق مردم به گناه و معصیت می شود، در حالی که غرض این بود که مردم از گناه فاصله بگیرند.

عصمت امام از منظر قرآن و روایات

۱. آیه عهد

«وَ إِذِ ابْتَلی إِبْرَهِیمَ رَبُّهُ بِکلِمَتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنی جَاعِلُک لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِن ذُرِّیتی قَالَ لا ینَالُ عَهْدِی الظلِمِینَ».(۲)

مراد از دو واژه «امام و عهـد» نمیتوانـد نبوت باشـد؛ زیرا اولاً، جای این سؤال است که چرا خداونـد واژه روشن و واضح نبی و رسول را که در آیات متعدد به کار برده، اینجا اسـتفاده نکرده و از واژه امام اسـتفاده کرده که ظهور در راهبری دارد نه صرف هـدایت و راهنمـایی و ابلاـغ وحی (که وظیفه اولی نبی است)؛ ثانیاً، درخواست حضـرت ابراهیم علیه السـلام که فرمود: «و من ذریتی» نشان میدهـد که حضـرت دارای فرزنـدانی بوده است، و به تصـریح قرآن فرزنـد دار شـدن آن حضـرت در ایام پیری و گذشت سالیان متمادی از نبوت ایشان بوده است؛ ثالثاً، ابتدای آیه سـخن از پیروزی حضـرت ابراهیم علیه السـلام در امتحانات متعدد و سخت است که ظاهراً اتفاقاتی مانند سوزاندن آن حضرت در آتش، دستور گذاشتن زن و فرزند در جای دور از وطن و خالی از آب و آبادانی، امر به ذبح فرزند و... میباشد که بعد از

۱- الرسائل العشر، رساله مسائل کلامیه، ص۹۸.

۲- بقره/۱۲۴.

نبوت آن حضرت پدید آمدند. بنابر این و با توجه به قراین یاد شده مراد از عهد، امامت و راهبری الهی است که خداوند به ایشان عنایت فرمود و آن را نسبت به انسان ظالم منتفی دانست.

تقریر اول

فخرالدین رازی از جمله «انی جاعلک للناس اماما» بر معصوم بودن حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان امام استدلال کرده و گفته است:

این جمله دلالت می کند که ابراهیم علیه السلام از همه گناهان معصوم بوده است؛ زیرا امام، کسی است که به او اقتدا می شود. در این صورت اگر از او گناهی سر زند پیروی از او در آن گناه، واجب است و در نتیجه ما مرتکب گناه خواهیم شد و این باطل است؛ زیرا لازمه معصیت بودن فعل، این است که انجام آن ممنوع و حرام است، و از طرفی چون پیروی از امام واجب است، انجام آن واجب خواهد بود، و جمع میان واجب و حرام در یک فعل و در یک زمان محال است.(۱)

از نظر فخر رازی فلسفه امامت (نبوت)، هدایت انسان ها به راه مستقیم الهی و رسیدن به کمال مطلوب است. برای تحقق این هدف اطاعت و پیروی از امام (پیامبر) واجب است. بنابر این، حق و باطل با توجه به دستورات امام معنا پیدا می کند. در این صورت اگر امام (نبی) معصوم نباشد، با دستور و رفتار اشتباه خود، به جای آن که بشر را هدایت کند، گمراه خواهد کرد و این خلاف فلسفه امامت (نبوت) است.

طبق این بیان، امام (جانشین پیامبر) نیز باید معصوم باشد؛ زیرا او نیز همچون پیامبر مقتدای مردم و مجری دستورات دین در حلال و حرام و طاعت و معصیت است.

متکلمان شیعه نیز به این نکته توجه کرده اند. محقق طوسی گفته است: «یجب ان یکون الامام معصوما لئلا یضل الخلق؛(۲) امام باید معصوم باشد تا موجب گمراهی مردم نگردد».

۱- رازی، فخرالدین، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج۴، ص۴۰.

۲- قواعد العقاید، ص۱۲۱.

تقریر دوم

متکلمان و مفسران امامیه با استناد به جمله «لاینال عهدی الظالمین» بر عصمت امام استدلال کرده اند.(۱)

صورت استدلال: خداوند فرموده است که عهد او - یعنی امامت - نصیب ظالم نمی شود. کسی که مرتکب گناه گردد خواه در آشکار یا پنهان، ظلم کرده است؛ زیرا فرد گناه کار حدود الهی را نقض کرده است و به نص قرآن، ظالم است: «و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون».(۲)

فاضل مقداد استدلال یاد شده را چنین تقریر کرده است:

۱. غیرمعصوم ظالم است؛

۲. ظالم شایسته امامت نیست؛

۳. غیرمعصوم شایسته امامت نیست.(۳)

ظلم در این آیه دو گونه اطلاق میتواند داشته باشد: الف) اطلاق از جهت نوع: یعنی هر قسم و شکل از ظلم، چه ظلم به خود و یا به دیگران. پس منظور آیه این میشود که انسان هرگونه ظلم و معصیت و هر گناهی مرتکب شود دیگر نمیتواند به مقام امامت برسد. ب) اطلاق از جهت زمان: یعنی در هر زمان از دوران عمر و زندگی شخص. پس مقصود آیه این خواهد بود که آدمی در هر لحظه از عمر دچار نافرمانی خدا شده و مرتکب گناهی گردد دیگر شایستگی کسب مقام امامت را ندارد.

همچنین مردم را با توجه به نوع اعمالشان در طول زندگی میتوان به پنج دسته تقسیم کرد: ۱. در همه عمر گناه کنند؛ ۲. در ابتدای عمر گناه کنند، ولی در آخر عمر دیگر گناه نکنند؛ ۳. در ابتدای عمر خوب و پاک باشند، ولی در آخر عمر به گناه روی آورند؛ ۴. گاهی گناه کنند و گاهی از آن فاصله بگیرند؛ ۵. در تمام عمر به دور از گناه باشند و ظلمی

۱- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۴۴۹؛ سید مرتضی، الشافی فی الإمامه، ج۳، ص۱۳۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۲۰۲؛ فاضل مقداد، اللوامع الإلهیه، ص۳۳۲؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۶.

۲- بقره/۲۲۹.

۳- فاضل مقداد، اللوامع الإلهیه، ص۳۳۲.

مرتکب نشوند .

اطلاق آیه، امامت را از چهار گروه اول نفی کرده و فقط برای گروه پنجم ثابت میکنـد. بنابر این، آیه شـریف نیز به روشـنی و صراحت بر عصمت امام دلالت دارد.

زمخشری از علمای اهل سنت می گوید:

طبق این آیه، امـامت به کسـی می رسـد که عادل و از ظلم، مبرّا باشـد.(۱) البته ایجی معتقـد است: معنـای ظالم، معصوم نبودن نیست، بلکه ظالم، کسی است که مرتکب معصیتی شود که از عدالت، ساقط گردد؛ به شرطی که توبه و اصلاح ننماید.(۲)

ص: ۲۵۴

۱- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص۱۸۴.

۲- شرح المواقف، ج ۸، ص۳۵۱.

سؤالات این درس

۱. ضرورت حفظ شریعت، چگونه عصمت امام را ثابت می کند؟

۲. رابطه اعتماد مردم به امام را با ضرورت عصمت امام تبیین کنید.

۳. مراد از واژه امام در آیه شریفه «و إذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن قال إنی جاعلك للناس إماما» چیست؟ توضیح دهید.

۴. ضرورت عصمت امام را بر اساس جمله «انی جاعلك للناس اماماً» تبیین کنید.

۵. ضرورت عصمت امام را بر اساس جمله «لاینال عهدی الظالمین» تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. پیرامون رابطه حجت الهی بودن امام و عصمت او تحقیق کنید.

۲. آیا در کاربردهای قرآنی، امامت مؤمنین، عصمت اقتضا دارد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

الالفین، علامه حلی.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیستم و دوم : اوصاف امام۴ (عصمت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

آیه اطاعت

آیه صادقین

تزکیه نفوس

حدیث ثقلین

مقام حجیت

مقام امامت

ص: ۲۵۷

۲. اطاعت از اولوا الامر

«یاأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسولَ وَ أُولی الاَمْرِ مِنکمْ».(۱)

خداونـد در این آیه مؤمنان را به پیروی از رسول و ولّی امر (امام) فرا خوانده، و این تبعیت را به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شـرطی بیـان کرده است. لازمه این امر این است که قـول و فعـل ولیّ امر کاملاً مـورد رضـایت و قبـول خـدا بوده و مطـابق خواست و اراده اوست. و این زمانی خواهد بود که هر چه ولیّ امر انجام میدهد صـحیح باشد، چرا که کار خطا و اشـتباه مورد خواست و اراده خدا نیست.

به بیان دیگر اگر ولیّ امر دچار خطا و اشتباه شود بنابر نصّ آیه باید از او تبعیت و پیروی کرد، زیرا اطاعت او مطلقا لازم است، و از طرفی انسان نباید مرتکب خطا و گناه شود؛ زیرا اطاعت از خدا لازم بوده و او انسان را از گناه برحذر داشـته است. در این صورت تضاد و تناقض در کلام خـدا لازم میآیـد زیرا از یک سو به خاطر امر خدا باید از ولیّ امر پیروی کرد وخطا را مرتکب شـد و از یک سو بایـد اطاعت خـدا نموده و دچار خطا نگشت. به عبارت دیگر، خـدا هم میگوید: انجام نده (اطیعوا الله) و هم میگوید: انجام بده (و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم). در حالی که بین آیات نورانی قرآن اختلافی نیست.

اشکال اول

اگرچه در آیه، اطـاعت از اولی الاـمر به صورت مطلق واجب شـده است ولی اولاًـ عقل، به جایز نبودن اطاعت از کسـی که به معصیت خداوند دستور می دهد حکم می کند و ثانیاً، در

ص: ۲۵۸

۱- نساء/۵۹.

حدیث نبوی مشهور تصریح شده است که: «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق».

این دو قاعده عقلی و شرعی، اطلاق آیه را مقید می سازند و مفاد آیه این خواهد شد که اطاعت از اولی الامر در غیرمعصیت خداوند واجب است. در این صورت، آیه بر عصمت اولی الامر دلالتی ندارد.(۱)

پاسخ

دو قاعده عقلی و شرعی قابل پذیرش است، ولی باید توجه داشت:

الف) تشخیص اینکه دستورات ولی امر طاعت است یا معصیت، با چه کسی است؟

ب) اگر مطلبی دارای اهمیت ویژه ای باشد، بر خداوند است تا مکلفان را نسبت به آن مسئله و قیودش آگاه سازد. قرآن کریم این روش را در مورد احسان به والدین که اهمیت آن به اندازه بحث ما نیست به کار گرفته است. خداوند ابتدا احسان به پدر و مادر را سفارش می کند و سپس یادآور می شود که اگر پدر و مادر انسان را به شرک دعوت کنند، نباید از آنان اطاعت کرد. «و وصینا الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما».(۲) در این جا با این که اطاعت از والدین مربوط به فرزندان بوده، و معصیتی هم که فرض شده، شرک به خداوند است که از بزرگ ترین گناهان می باشد و در زشتی آن هیچ تردید وجود ندارد، اما خداوند مکلفان را نسبت به آن هشدار داده است.

اگر در اولی الامر نیز احتمال خطا وجود داشت، یعنی احتمال داشت که آنان افراد را به معصیت خداوند دستور دهند، حتماً چنین هشدار و تنبیهی لازم بود.(۳) از نبود چنین هشدار و تنبیهی روشن می شود که حکم الهی به اطاعت از اولی الامر مطلق است و اطلاق آن جز با عصمت اولی الامر قابل توجیه نیست.

اشکال دوم

قول شیعه که می گوید اگر «اولی الامر» معصوم نباشد، ما مأمور به اطاعت آنها در موارد خطاهایشان هستیم، و این (امر به اطاعت در خطا) بر خدا محال است؛ سخن باطلی است،

۱- امامت در بینش اسلامی، ص ۲۶۱.

۲- عنکبوت/۸.

۳- ر.ک: علامه طباطبایی، المیزان، ج۴، ص ۳۹۱.

زیرا ما مأمور به اطاعت قاضی و امیر منصوب از طرف امام هستیم، و همچنین عبد از مولی و زن از شوهر باید اطاعت کند، و در هیچ کدام از این موارد عصمت مطرح نیست.(۱)

پاسخ

بطلان این اشکال روشن است. در همه این امور اطاعت مقید است و در صورت مشکل به حاکم اسلامی و ولیّ امر مراجعه می شود، ولی اگر امام غیر معصوم باشد، وقوع در خطا اجتناب ناپذیر است.

اشکال سوم

اگر اولواالامر معصوم هستند، چرا خداوند مرجع اختلاف را اولی الامر ندانست و مرجعیت را منحصر در خدا و رسول کرد و فرمود: «فَإِن تَنَازَعْتُمْ فی شیءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللَّهِ وَ الرَّسُول».

پاسخ

علامه طباطبایی اشاره دارد: اولی الامر بهره ای از وحی ندارند، و کار آنان تنها صادر نمودن آرایی است که به نظرشان صحیح می رسد، و اطاعت آنان در آن آرا و اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آرا و اقوالش بر مردم واجب بود، و به همین جهت بود که وقتی سخن به وجوب رد بر خدا و تسلیم در برابر او کشیده شد و فرمود وقتی بین شما مسلمانان مشاجره ای در گرفت فقط به خدا و رسول رد کنید. زیرا روی سخن در این آیه به مؤمنین است، و بدون شک، منظور از نزاع هم، نزاع همین مؤمنین است و تصور ندارد که مؤمنین با شخص ولی امر- با این که اطاعت او بر آنان واجب است- نزاع کنند، به ناچار باید منظور نزاعی باشد که بین خود مؤمنین اتفاق می افتد، و نیز تصور ندارد که نزاعشان در مساله رای باشد، (چون فرض این است که ولی امر و صاحب رأی در بین آنان است)، پس اگر نزاعی رخ می دهد در حکم حوادث و قضایایی است که پیش می آید. آیات بعدی هم که نکوهش می کند مراجعین به حکم

۱- أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۲۳۳؛ «قولهم: لو لم یکونوا معصومین؛ لکنا مأمورین بطاعتهم فیما هم مخطئون فیه؛ و هو محال؛ فهو باطل بأمرنا بطاعه القاضی، و الأمیر المنصوب من جهه الإمام، و کذلک أمر العبد بطاعه سیده، و الزوجه بطاعه زوجها؛ فإنه جائز من اللّه و رسوله بالاتفاق، و إن لم یکن المأمور بطاعته فی هذه الصور کلها معصوما»؛ (أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۲۳۳).

طاغوت را که حکم خـدا و رسول او را گردن نمی نهند، قرینه بر این معنا است. و این حکم باید به احکام دین بر گشت کند و احکامی که در قرآن و سـنت بیان شده و قرآن و سـنت برای کسـی که حکم را از آن دو بفهمد دو حجت قطعی در مسائلند و وقـتی ولی امر می گویـد: کتـاب و سـنت چنیـن حکـم می کننـد قـول او نیز حجـتی است قطعی، چـون فرض این است که آیه شریفه، ولی امر را مفترض الطاعه دانسـته و در وجوب اطاعت از او هیچ قید و شرطی نیاورده، پس گفتار اولی الامر نیز بالاخره به کتاب و سنت بر گشت می کند.(۱)

۳. همراهی با صادقین

«یاأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کونُوا مَعَ الصادِقِینَ».(۲)

خداونـد در این آیه از مؤمنان میخواهـد که همراه با صادقین باشـند و از آنها جـدا نشونـد. همراهی با صادقین یعنی همراهی با آنهـا در فعـل و قولشان، آنچه آنها انجام میدهنـد مؤمنین نیز انجام دهنـد، و آنچه را آنان ترک میکننـد مؤمنین نیز از انجام آن خودداری میکننـد از آنان نبایـد پیش افتنـد همچنان که نبایـد عقب بماننـد. این همراهی در آیه به صورت مطلق و بدون قید و شرط آمده است و معنای آن چنین میشود که باید به صورت کامل و در همه موارد با آنان همراه بود و از آنان فاصله نگرفت. که در این صورت میتوان گفت اعمـال و گفتار صادقین به طور تمام و کمال مورد تأییـد و امضاء خداونـد است، پس صادقین لحظهای نیز برخلاف رضایت او قدم برنمیدارند. و این همان عصمت امام است.(۳)

فخر رازی میگویـد: آیه دلیـل بر این است که هر کس جـایز الخطاست بایـد پیرو کسـی باشـد که معصوم است تا او را از خطا بـازدارد و معصومـان همان افرادی هسـتند که خـدا آنها را «صادقین» ناميـده است. و این معنا مخصوص زمانی نبوده بلکه برای همه زمانها است، پس باید در هر زمان معصوم از خطایی باشد.(۴)

ص: ۲۶۱

۱- المیزان، ج ۴، ص۳۸۸.

۲- توبه/۱۱۹.

۳- ر.ک: علامه حلی، کشف المراد، ص۵۰۳.

۴- تفسیر کبیر، ج۱۶، ص۲۲۱.

۴. تزکیه

«هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَ یزَکیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْکتابَ وَ الْحِکمَه».(۱)

از قرآن استفاده می شود وظیفه تربیت و تزکیه مردم به عهده پیامبران بود تا در سایه این تربیت آنها را به آخرین مرحله کمال برسانند. روشن است همان گونه که آدمیان در هیچ زمانی بی نیاز از وحی و پیام الهی نیستند و لذا خداوند کتاب جاوید هدایت، یعنی قرآن را در اختیار آنان گذاشت، همچنین انسان ها همیشه نیازمند به مربّی و مزکّی هستند تا در پرتو تربیت او راه تکامل معنوی را به درستی بپیمایند. بنابر این، پس از پیامبر، این وظیفه مهم به عهده وصیّ او می باشد. به علاوه، این تربیت شامل همه افراد حتی انسان های برجسته و مستعد نیز می شود. از طرفی نقش رفتار و کردار مربی اگر از گفتار او مهمتر نباشد کمتر نیز نیست. لذا لازم است امام معصوم باشد و به مراحل بالای کمال رسیده باشد تا بتواند در دیگران تأثیر بگذارد و به تهذیب نفوس بپردازد.

۵. حدیث ثقلین

پیامبر فرمود:

إِنِّی تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ خَلِیفَتَینِ کتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یرِدَا عَلَی الْحَوْض.(۲)

در این حدیث نکات زیبا و مهمی وجود دارد؛ از جمله: در قرآن هیچ خطا و اشتباهی راه ندارد. پیامبر اهل بیت را در کنار قرآن و اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده و از مردم خواسته به هر دو تمسک کنند «ان تمسکتم بهما لن تضلوا» هیچ گاه به ضلالت و گمراهی نمیافتید. لازمه این سخن معصوم بودن اهل بیت است، زیرا اگر اهل بیت خطا کند حتماً باعث ضلالت میشوند و به علاوه با خطا کردن از قرآن جدا میشوند. عدم انفکاک اهل بیت از قرآن و دستور پیروی مطلق از اهل بیت همانا مستلزم عصمت آنان است.

در روایتی دیگر از امام علی علیه السلام نقل شده است:

۱- جمعه/۲.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۰۷.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِی أَرْضِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا یفَارِقُنَا.(۱)

۶. مقام حجیت

مقام حجّت بر مردم و قطع شدن عذر مردم می طلبد که امام، معصوم باشد و «لِئَلَّا یکونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّه»،(۲) تا بهانه ای برای اهمال نسبت به اوامر الهی برای کسی باقی نباشد.

امام رضا علیه السلام در بیانی لطیف می فرمایند:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِک..... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَیدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَایا وَ الزَّلَلِ وَ الْعِثَارِ یخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِک لِیکونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ.(۳)

۷. مقام امامت

مقام امامت بر مردم و اطاعت آنها از امام اقتضای عصمت امام را دارد.

امام صادق علیه السلام در روایتی از امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام پیرامون صفات امام، نقل می کند:

وَ الْإِمَامُ الْمُسْتَحِقُّ لِلْإِمَامَهِ لَهُ عَلَامَاتٌ فَمِنْهَا أَنْ یعْلَمَ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ کلِّهَا صَغِیرِهَا وَ کبِیرِهَا لَا یزِلُّ فِی الْفُتْیا وَ لَا یخْطِئُ فِی الْجَوَابِ وَ لَا یسْهُو وَ لَا ینْسَى وَ لَا یلْهُو بِشَیءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا .....الْخَامِسُ الْعِصْمَهُ مِنْ جَمِیعِ الذُّنُوبِ وَ بِذَلِک یتَمَیزُ عَنِ الْمَأْمُومِینَ الَّذِینَ هُمْ غَیرُ مَعْصُومِینَ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ یکنْ مَعْصُوماً لَمْ یؤْمَنْ عَلَیهِ أَنْ یدْخُلَ فِیمَا یدْخُلُ النَّاسُ فِیهِ مِنْ مُوبِقَاتِ الذُّنُوبِ الْمُهْلِکاتِ وَ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَّاتِ وَ لَوْ دَخَلَ فِی هَذِهِ الْأَشْیاءِ لَاحْتَاجَ إِلَى مَنْ یقِیمُ عَلَیهِ الْحُدُودَ فَیکونُ حِینَئِذٍ إِمَاماً مَأْمُوماً وَ لَا یجُوزُ أَنْ یکونَ إِمَامٌ بِهَذِهِ الصِّفَهِ؛ امامی که شایسته مقام امامت است دارای علاماتی است از آن جمله اینکه از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم باشد لغزشی در فتوی

۱- کلینی، کافی، ج۱، کتاب الحجه، بَابٌ فِی أَنَّ الْأَئِمَّهَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِه، ح۵.

۲- نساء/۱۶۵.

۳- کلینی، کافی/، کتاب الحجه/، ب۱۵.

نداشته باشد و خطا در جواب نکند سهو و نسیان ندارد و لهو و بازی در امور دنیا ندارد.... پنجم- عصمت از تمام گناهان با همین امتیاز از سایر مردم مشخص می شود که معصوم نیستند زیرا در صورتی که معصوم نباشد ممکن است مرتکب گناهانی که سایر مردم میشوند بشود از قبیل گناهان موجب هلاکت و شهوترانیها وقتی چنین کارهائی را کرد باید یکی بر او حد جاری نماید در چنین صورتی امام می شود مأموم جایز نیست امام دارای چنین خصوصیاتی باشد.(۱)

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۵، ص۱۶۴.

سؤالات این درس

۱. از آیه «اطاعت اولوا الامر» عصمت امام را ثابت کنید.

۲. آیا آیه «اطاعت اولوا الامر» قابل تخصیص بوده و قابلیت اثبات عصمت امام را ندارد؟ اشکال را بررسی کرده و نقد کنید.

۳. از آیه «صادقین» عصمت امام را ثابت کنید.

۴. بر اساس دلیل «لزوم تزکیه نفوس» عصمت امام را ثابت کنید.

۵. حدیث ثقلین چگونه عصمت امام را ثابت می کند؟

پژوهش بیشتر

۱. از چه آیات دیگری عصمت امام را می توان ثابت کرد؟

۲. از چه روایات دیگری عصمت امام را می توان ثابت کرد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

الالفین، علامه حلی.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیست و سوم: اوصاف امام۵ (عصمت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

راه تحقق عصمت

راز عصمت

عصمت و اختیار

ص: ۲۶۷

مباحث جانبی

راه تحقّق عصمت

عصمت و ترک گناه در انسان، با یکی از راه های زیر حاصل می شود:

الف) خلقت انسان به گونه ای باشد که در او زمینه گناه و میل و رغبتی نسبت به آن در او نباشد؛

ب) به علت ممانعت و جلوگیری دیگری، قدرت انجام گناه از او سلب شود و نتواند آن را انجام دهد؛

ج) دارای بینشی وسیع باشد که به آثار و ضررهای گناه به طور کامل آشنایی داشته و از آن دوری کند.

فرض اول مردود است، زیرا برخلاف آفرینش طبیعی انسان است (غرایز و گرایش های مادی و دنیایی). خداوند انبیا و هادیان طریق سعادت را بشری مانند سایر انسان ها معرفی می کند: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يوحى إِلَى‌ّ»؛(۱) و تصریح می کند اگر فرشته ای پیامبر آدمیان می شد او را همچون مرد قرار می دادیم: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَيهِمْ ما يلْبِسُون».(۲)

فرض دوم نیز باطل است، زیرا با اختیار و حق انتخاب انسان - که از حقوق اولیه و اصل و اساس حیات انسانی است - منافات دارد. خداوند می فرماید: «إِنَّا هَدَينَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا

ص: ۲۶۸

۱- کهف/۱۱۰.

۲- انعام/۹.

شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا».(۱)

بنابر این قول سوم صحیح است.

راز عصمت

چگونه امکان دارد کسی معصوم باشد؟ و به بیان دیگر آیا امکان دارد که یک انسان با داشتن امیال و غرایز حیوانی و شهوانی مرتکب هیچ خطا و اشتباهی نشود؟

برای پاسخ به این سؤال بیان یک مقدمه ضروری است. انسان موجودی مختار است که کارهای خود را بر اساس انتخاب و اختیار خود انجام می دهد. او کاری را که مفید و ارزشمند بداند انجام می دهد و اگر کاری را زیان بار بداند آن را ترک می کند. بنابراین شناخت و آگاهی و تشخیص و به عبارت دیگر علم به مفید یا مضرّ بودن یک عمل، نقش مهمی در انجام یا ترک آن دارد، و لذا هر چه علم و آگاهی بیشتر باشد انتخاب بهتر خواهد بود و نتیجه آن، انجام بیشتر کار خوب و ترک کار زشت در زندگی می باشد. البته نقش اراده نیز نباید فراموش شود، زیرا که ممکن است شخص به علت ضعف اراده و عدم تسلط بر نفس گاه کار قبیح و زشتی انجام دهد. به هر حال هر چه علم کاملتر و اراده قوی تر باشد انتخاب صحیح تر خواهد بود.

به عنوان مثال معمول آدمها در برابر بعضی چیزها معصوم می باشند و نه تنها آن عمل را انجام نمی دهند بلکه به فکر انجام آن نیز نمی افتند، به نظر شما آیا یک انسان عاقل و علاقه مند به زندگی و سعادت خویش، هرگز خود را در آتش سوزان می اندازد؟ یا سمّ کشنده ای می خورد؟ آیا ممکن است کسی حاضر شود آشغال و یا نجاست بخورد؟ سیم برهنه و قوی برق را در دست بگیرد؟ قطعاً پاسخ این سؤال ها منفی است.

از آنچه گذشت معلوم شد که حتی انسان های عادی نیز با توجه به علم هر چند اندک خود، اختیاراً نسبت به بعضی اعمال مصونیت داشته و حالتی شبیه عصمت دارند. در چنین فرضی، آیا معصوم بودن امام و حجّت خدا با توجه به علم الهی و اراده قوی امر بعید و محالی است؟ امام با توجه به علم کامل و اراده قوی خویش که خداوند به او عنایت کرده

۱- انسان/۳.

است، گناه را مانند آتشی سوزان و سمی مهلک می داند و لذا از روی اختیار آن را ترک می کند.

عصمت و اختیار

سؤالی که ذهن انسان را به خود مشغول می کند این است که اگر اراده تکوینی خداوند بر عصمت و تطهیر امام تعلّق گرفته است و اراده تکوینی نیز تخلّف ناپذیر است، آیا لازمه این سخن این نیست که آنان حتماً وظایف خود را انجام می دهند و حتما از گناه بدورند؟ و در این صورت اختیاری برای ایشان ثابت نمی شود؟ و استحقاق پاداشی برای انجام وظایف و اجتناب از گناهان نخواهد داشت، زیرا اگر خدا هر فرد دیگری را هم معصوم قرار دهد مانند ایشان خواهد بود؟

در پاسخ باید گفت: اراده تکوینی خداوند از مجرای طبیعی آن تحقق می یابد؛ و این حقیقت در مورد انسان مختار، متناسب و هماهنگ با اختیار او جاری می شود.

به علاوه مراد از عصمت بینش کامل امام معصوم نسبت به افعال و آثار آن است و نتیجه چنین بینشی آن است که او نه تنها در انجام اوامر و ترک نواهی کوتاهی نمی کند، بلکه از سهو و نسیان نیز به لطف الهی دور است. بنابر این معصوم بودن به معنای مجبور بودن نیست. حافظ دانستن خدا به معنای نفی استناد کارهای اختیاری به خود آنها نمی باشد، زیرا هر چند همه پدیده ها در نهایت مستند به اراده خداست (چنانچه در مباحث توحید افعالی بیان شده است) و جایی که عنایت و توفیق خاصی از طرف خدا باشد استناد کار به او بیشتر خواهد بود، ولی اراده خدا در طول اراده انسان است و انسان به اذن و اراده او در کارهایش مختار است.

همچنین عنایت خاص الهی مانند دیگر اسباب و شرایط و امکانات ویژه ای که برای افراد خاصی فراهم می شود مسئولیت ایشان را سنگین تر می کند و همان گونه که به پاداش کار می افزاید کیفر مخالفت را نیز افزایش می دهد و بدین صورت تعادل بین پاداش

ص: ۲۷۰

و کیفر برقرار می گردد. هر چند شخص معصوم با حُسن اختیار، استحقاق کیفر پیدا نمی کند.(۱)

خداونـد در قرآن، در مورد زنـان پیـامبر به این نکته اشاره دارد «یانِسَاءَ النَّبی ِّمَن یأْتِ مِنکنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَینَهٍ یضَاعَفْ لَهَا الْعَـذَابُ ضِعْفَینْ ِوَ کـاَنَ ذَالِـک عَلی اللَّهِ یسِـیرًا* وَ مَن یقْنُتْ مِنکنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَـلْ صَالِحًـا نُّؤْتِهَـا أَجْرَهَـا مَرَّتَینْ ِوَ أَعْتَـدْنَا لهَـا رِزْقًا کرِیمًا».(۲)

۱- مصباح، محمد تقی، آموزش عقاید، درس۲۶، ج۲، ص۷۶.

۲- احزاب/۳۰-۳۱.

سؤالات این درس

۱. عصمت از گناه، در انسان چگونه تحقق می یابد؟

۲. آیا امکان دارد که یک انسان با داشتن امیال و غرایز حیوانی و شهوانی مرتکب هیچ خطا و اشتباهی نشود؟ توضیح دهید.

۳. آیا نتیجه عصمت، اجبار انسان بر عدم گناه نیست؟ توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. آیا امکان دارد فرد غیر معصوم به درجه عصمت برسد؟

۲. آیا عصمت اکتسابی است یا موهبت الهی؟

منابع بیشتر مطالعاتی

مجموعه آثار، ج۴، شهید مرتضی مطهری.

آموزش عقاید، محمد تقی مصباح یزدی.

راه و راهنما شناسی، محمد تقی مصباح یزدی.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شمارگان ۱۱-۱۵-۲۴-۳۲.

درس بیست و چهارم: اوصاف امام ۶ (علم)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

محورهای علم امام

علم امام از منظر قرآن

ضرورت علم امام و محدوده آن

دیدگاه مذاهب اسلامی

نوع و کیفیت علم امام

ص: ۲۷۳

ب. دانایی و علم

اشاره

از مباحث بسیار مهمّ در مسئله امامت، بحث علم امام است. شیعه، یکی از شرایط اصلی برای امامت و رهبری جامعه انسانی را، علم خدادی برمی شمرد که بر اساس آن، راهبری و هدایت مردم به طرف هدف نهایی و تکاملی بشر برای او ممکن پذیر می شود.

در متون دینی نیز، به این مسئله توجّه خاصّ شده و زوایای مختلف آن مورد اشاره واقع شده است. به عنوان نمونه در زیارت شریف جامعه کبیره، با عبارات و تعابیر متعدد و گوناگون به علم امام و ویژگی های آن اشاره شده است از جمله: خزّان العلم، أئمه الهدی، ورثه الانبیاء، محالّ معرفه الله، معادن حکمه الله، حفظه سرّ الله، حمله کتاب الله، عیبه علمه، ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسرّه، شهداء علی خلقه، میراث النبوه عندکم... .

محورهای اصلی علم امام

پیشوای جامعه باید از معرفت لازم نسبت به آنچه در رهبری جامعه به آن نیازمند است، برخوردار باشد. این آگاهی به طور عمده به دو محور باز می گردد: یکی علم و آگاهی نسبت به مکتب و آیینی که مبنای نظام اجتماعی و سیاسی جامعه است و دیگری معرفت نسبت به شیوه درست رهبری. معرفت نخست جنبه نظری دارد و معرفت دوم عملی و راهبردی است. از معرفت دوم معمولاً تحت عنوان کفایت در رهبری یاد می شود؛ یعنی هوش و دانش مدیریت.

متکلمان اسلامی در لزوم علم و آگاهی برای امام، اختلافی ندارند. چنان که کفایت و توان مدیریت را نیز لازم دانسته اند؛ ولی در گستره و مقدار علم و آگاهی امام در حوزه معارف و احکام اسلامی، دیدگاه های متفاوتی را اظهار نموده اند.

ص: ۲۷۴

در مسئله علم امام و حجت آسمانی دو بحث وجود دارد: ۱. علم امام به صورت مطلق، یعنی هر کس که امام و حجت خدا است علم او چگونه است؟ ۲. امامان شیعه (اهل بیت)، یعنی علم امامانی که شیعه به آنها معتقد است چگونه است؟ آیا مانند سایر پیشوایان آسمانی است و یا با پذیرش نقاط اشتراک، تفاوت هایی نیز با آنها دارد؟ ما ابتدا به اصل ضرورت علم و کیفیت و محدوده آن برای حجت آسمانی می پردازیم و دیدگاه شیعه را در این زمینه بیان می کنیم و در ادامه علم امامان شیعه را مورد بررسی قرار می دهیم.

علم امام از منظر قرآن

در برخی آیات الهی به نکاتی پیرامون علم برمی خوریم که به زیبایی به جایگاه علم در مسئله زمامداری اشاره دارد. در اینجا به سه آیه اشاره می کنیم:

۱. خداوند برای اولویت داشتن حضرت آدم علیه السلام به مقام خلافت الهی، بحث علم را مطرح می کند. «و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید». * گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست ؛ تویی دانای حکیم». * فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده».(۱)

۲. ملاک ارجاع امور؛ خداوند از کسانی که بدون دانش و آگاهی مطالبی را نقل می کنند گلایه کرده و یادآور می شود رجوع به رسول و نیز ولیّ امر که آگاه بر امورند، آنها را از اشتباه و پیروی از شیطان دور می کند. «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلی الرَّسُولِ وَ إِلی أُوْلی الْأَمْرِ مِنهُْمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یسْتَنبِطُونَهُ مِنهُْمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیكمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیطَانَ إِلَّا قَلِیلا».(۲) چگونگی بیان خداوند در این آیه شریفه مهم است. پیامبر و اولوا الامر چون صاحب علم هستند، باید به آنها رجوع کرد. بنابر این، ولیّ امر باید عالم

۱- بقره/۳۱-۳۳.

۲- نساء/۸۳؛ «و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند، و اگر فضل خدا و رحمتِ او بر شما نبود، مسلّماً جز [شمارِ] اندکی، از شیطان پیروی می کردید»؛ (نساء/۸۳).

باشد.

۳. قرآن کریم در بازگویی داستان طالوت و جالوت به گونه ای لطیف و آموزنده ضرورت دانایی در مسئله امامت و رهبری را بیان نموده است. قومی از بنی اسرائیل از پیامبر خویش خواستند که فرماندهی را برای آنان برگزیند تا تحت امر و فرمان او با دشمنان خویش جهاد کنند. آن پیامبر به دستور خداوند طالوت را که جوان گمنامی بود، به فرماندهی آنان برگزید. گزینش او به عنوان فرمانده، مورد اعتراض بنی اسرائیل قرار گرفت و گفتند: «أَنی یکونُ لَهُ الْمُلْک عَلَینَا وَ نحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْک مِنْهُ وَ لَمْ یؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَال؛ از کجا او بر ما فرمانروایی دارد؛ در حالی که ما به فرمانروایی از او سزاوارتریم؛ چرا که او از توسعه مالی بی بهره است». پیامبر خدا در پاسخ آنان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیکمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فی الْعِلْمِ وَ الْجِسْم؛ خداوند او را بر شما برگزیده، و بر بسط علمی و جسمی او افزوده است».(۱)

ضرورت علم امام و محدوده آن

اشاره

گروه های مختلف اسلامی پیرامون علم امام دیدگاه های متفاوتی دارند که به آن اشاره می کنیم.

دیدگاه زیدیه

از منظر گروه زیدیه امام باید پنج شرط داشته باشد، که از جمله آنها علم است «کون الإمام عالماً بشریعه الإسلام لیهدی الناس إلیها و لا یضلّهم؛ امام باید عالم به شریعت باشد تا مردم را به سوی آن هدایت کند و گمراهشان نکند».(۲)

شهرستانی در معرفی زیدیه می گوید:

أنهم جوزوا أن یکون کل فاطمی عالم شجاع سخی خرج بالإمامه، أن یکون إماما واجب الطاعه؛ آنها اجازه می دهند هر انسان فاطمی که عالم، شجاع، سخیّ بوده و با عنوان امامت خروج کرده، امامِ واجب الاطاعه باشد.(۳)

امیر بدرالدین حسین بن محمد از علمای بزرگ متأخر زیدیه یکی از صفات امام را علم

۱- بقره/۲۴۷.

۲- خواجه طوسی، قواعد العقائد(مع تعلیقات السبحانی)، ص۱۲۶.

۳- الملل و النحل، ج ۱، ص۱۷۹.

شمرده و می گوید:

أمّا العلمُ، فإنّه یکون عارفاً بتوحید اللّٰه و عدله، و ما یدخل تحت ذلک، و أن یکون عارفاً بأُصول الشرائع؛ مراد از علم اینکه امام عارف به توحید و عدل خداوند و مباحث مرتبط به آن باشد، و نیز عارف به اصول شریعت باشد.(۱)

حمیدان بن یحیی آورده است:

امام باید از نظر علم به شریعت به گونه ای باشد که به تمام آنچه در شناخت کتاب و سنت لازم است، آگاه باشد و بتواند غوامض آن دو را حل کند و احکام اسلام را استنباط نماید. برخی از علمای زیدیه اعلم بودن را شرط دانسته اند.(۲)

دیدگاه اسماعیلیه

از نظر اسماعیلیه، علم امام از کمالاتی است که همچون عصمت، از طرف خداوند به او داده می شود. این دیدگاه از دلایلی که برای نص و منصوب بودن امام ارائه شده است، به روشنی قابل استفاده است.(۳) ما در بحث «انتصاب و انتخاب امام» به نظر این گروه اشاره خواهیم کرد.

دیدگاه اهل سنت

متکلمان اهل سنت نیز علم به احکام اسلامی را از شرایط و اوصاف امام دانسته اند. البته، آنان علم بالفعل به جمیع احکام را شرط ندانسته و گفته اند: امام یا باید عالم به احکام شریعت باشد یا از طریق اجتهاد علم به احکام را به دست آورد؛ و اگر از این طریق نیز نتواند عالم به احکام شریعت گردد، باید به عالمان و مجتهدان رجوع کند و مطابق رأی آنان حکم کند.

قاضی عبدالجبار معتزلی گفته است: امام باید به آنچه مقام امامت او اقتضا می کند، یعنی انجام آن به وی واگذار شده است، عالم باشد یا در حکم عالم (مجتهد) به آن باشد. و در ادامه افزوده است:

ص: ۲۷۷

۱- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص۴۹۲.

۲- الزیدیه، ص۳۳۸، به نقل از ربانی گلپایگانی، امامت در بینش اسلامی، ص۱۸۴.

۳- علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ص۷۶.

هر گاه امام از طریق اجتهاد نتوانـد حکم اسـلامی را تشـخیص دهـد، به عالمان و مجتهـدان رجوع می کند و پس از مشورت با آنان، استوارترین رأی را بر می گزیند.(۱)

ایجی و جرجانی از متکلمین اشـعری تصـریح دارنـد که اعتقاد اکثریت این است که امام باید در اصول و فروع مجتهد باشد، تا بتواند به امر دین قیام کند؛ توانایی اقامه دلیل و پاسـخگویی به شبهات را داشته باشد و در حوادث و رخدادها، استقلال در فتوا داشـته باشـد؛ زیرا حفظ عقایـد و فصل خصومت ها، از مهم ترین اهـداف امامت است؛ و این هـدف بـدون شـرط مزبور تحقق نخواهـد یافت. همچنین برخورداری امام از بصـیرت و کفایت سیاسـی در امور مربوط به رهبری امت اسـلامی از دیگر صـفات لازم برای امام است.(۲)

تفتازانی می گوید:

امام بایـد در اصول و فروع مجتهـد باشـد؛ تا بتوانـد به امر دین قیام کنـد. و نیز در سـیاست امور مردم صاحب رأی و درایت در تدبیر باشد. البته چون اجتماع شرایط امامت در یک نفر بسیار کم اتفاق می افتد، از این رو، برخی استفتاء از مجتهدین در امور دین و مشورت با صاحبان رأی در امور مملکت را کافی دانسته اند.(۳)

دیدگاه شیعه امامیه

متکلمان امامیه، علم و کفایت در امامت، در عالی ترین حد لازم آن را از شـرایط و صـفات امام دانسـته اند. از آن جا که آنان عصـمت را از صـفات لازم امام می داننـد، و با وجود عصـمت، علم و کفایت در عالی ترین مرتبه آن تحقق خواهـد یافت، نیاز چنـدانی به ذکر صـفت علم و کفـایت در رهبری احساس نکرده انـد. با این حال در مواردی به صورت آشـکار از آن نام برده اند.

سید مرتضـی از صفات امام را این دانسته که از همه امت به احکام شریعت، و به وجوه سیاست و تدبیر آگاه تر باشد. وی برای اثبات این حدّ از علم به دلیل عقلی و قُبـح تقـدیم مفضول بر فاضل می دانـد و در مورد اعلم بودن امام در احکام شـریعت می گوید: او امام در

۱- المغنی من ابواب التوحید والعدل، ج ۲۰، الإمامه، جزء ۱، ص۱۹۸و ۲۰۸.

۲- شرح المواقف، ج۸، ص۳۴۹.

۳- شرح المقاصد، ج۵، ص۲۴۴.

شریعت است که باید به آن تعبّد داشت.(۱)

شیخ طوسی می گوید:

واجب است به حکم عقل که امام نسبت به تدبیر اموری که امامت در آنها دارد، عالم باشد مانند تدبیر امور مردم و توجه به مصالح آنان. همچنین باید به همه احکام شریعت و دین عالم باشد، زیرا او در تمامی آنها حاکم است.(۲)

محقق طوسی در رساله امامت، دومین صفت از صفات امام را علم دانسته و گفته است:

دومین صفت از صفات لازم برای امام علم به اموری است که به آگاهی از آنها در امامت خویش نیاز دارند، اعم از آگاهی های دینی و دنیوی؛ مانند علم به احکام شرعی، روش های سیاسی، آداب مدیریت، مبارزه با دشمنان و جز آن؛ زیرا بدون داشتن چنین آگاهی هایی نخواهد توانست به امر امامت قیام کند.(۳)

ابن میثم بحرانی گفته است:

امام باید به همه آنچه که در ایفای مقام امامت به آنها نیاز دارد، عالم باشد، خواه علوم دینی باشد یا علوم دنیوی؛ مانند علم به احکام شرعی، سیاست، آداب و فصل خصومت ها؛ زیرا اگر در امور یاد شده جاهل باشد، به آنچه بر او واجب است اخلال خواهد رساند؛ و اخلال رساندن به آنچه واجب است، به عصمت منافات دارد.(۴)

شیخ سدید الدین حمصی رازی بر لزوم عالم بودن امام به احکام شریعت دو دلیل اقامه کرده است:

دلیل اول: داوری؛ امام متولی حکم و داوری در زمینه همه احکام شرعی است. هر گاه عالم بر همه احکام شریعت نباشد، ولایت او بر امور مزبور قبیح خواهد بود؛ زیرا از نظر عقلا ولایت بر اموری که انسان عالم به آنها نیست، قبیح است.

دلیل دوم: حافظ شریعت؛ از دیدگاه شیعه امام حافظ شریعت است. هر گاه امام به کلیه احکام شریعت آگاه نباشد چه بسا شریعت برای مردم غیر عصر رسالت حفظ نگردد؛ زیرا

۱- الذخیره فی علم الکلام، ص۴۲۹.

۲- الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۱۰.

۳- تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۳۰، رساله الامامه.

۴- قواعد المرام، ص۱۷۹.

احتمال این که امت عمدا یا سهوا از برخی احکام شریعت اعراض نموده و آنها را نقل نکنند، وجود دارد.(۱)

این دلیل شاید برگرفته از روایت امام صادق علیه السلام باشد که فرمود:

همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آنکه اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند.(۲)

اشکال و پاسخ

اشکال: مسئولیت رهبری دینی جامعه و اداره امور مردم طبق دین، مستلزم این نیست که امام از علم بالفعل به همه احکام دینی برخوردار باشد؛ بلکه امام می تواند از راه های دیگری نیز بهره ببرد مانند:

۱. از طریق اجتهاد حکم مورد نیاز را به دست آورد؛

۲. با عالمان دینی مشورت کند و پس از تبادل نظر با آنان، اجتهاد و اظهار نظر کند؛

۳. مجتهد نباشد، ولی در مسائل و حوادث، به نظرعالمان دین عمل کند؛

۴. به روایات - هرچند غیرمتواتر- عمل کند؛

۵. به اجماع امت استناد نماید؛

۶. احکامی را که می داند اجرا کند، و در مسائلی که نمی داند، توقف کند.(۳)

پاسخ: هیچ کدام از این راه ها، آگاهی لازم و کامل در احکام دینی را در اختیار امام قرار نمی دهد و فقط در شرایط اضطراری و عدم امکان دسترسی به علم کامل و جامع، پذیرفته است، ولی بحث ما در شرایط عادی و غیر اضطراری است؛ زیرا این فرض که خداوند، انسان شایسته ای را از علم کامل به احکام دینی بهره مند سازد، او را امام قرار دهد، و از طریق نص شرعی یا معجزه به انسان ها معرفی کند، هیچ منع و محذور عقلی ندارد تا از آن صرف نظر کنیم و گزینه های جایگزین و در حد نازل تری برگزینیم.

همچنین امامت، منصب و مقامی است الهی و اهل سنت - اگر چه طریق تعیین امام را

۱- سدید الدین حمصی، المنقذ من التقلید، ج۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۵.

۲- کافی، ج۱، ص۱۷۸، ح۲.

۳- المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، امامت۱، ص۱۰۴.

انتخاب و بیعت مسلمانان می دانند- بر این عقیده اند که انتخاب مردم، جنبه طریقی دارد؛ یعنی چون شارع مقدس این کار را به مسلمانان واگذار کرده است، فردی که به عنوان امام انتخاب می شود، رهبر الهی و دینی مردم خواهد بود. در این صورت، این فرض که خداوند، با امکان راه جامع تر و کامل تر، راه ناقص تر را برگزیده است، مستلزم این است که فعل ناروایی را به خداوند نسبت دهیم؛ زیرا عدول از گزینه کامل به گزینه ناقص- با فرض امکان گزینه کامل- ناروا است.(۱)

نوع و کیفیت علم امام

از نظر شیعه امامیه، امام باید دارای علم الهی(لدنّی) و باطنی باشد نه اکتسابی و ظاهری. بدین معنا که امام باید دارای معارف و حقایقی فراتر از اطلاعات مردم باشد که از طرف خداوند به او افاضه شده است. در آیات و روایات متعددی اشاره شده است که راهنما و راهبر مردم دارای علم الهی است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

«أَفَمَن يَهْدِی إِلی الْحَقّ ِ أَحَقُّ أَن يَتَّبَعَ أَمَّن لَّا يهَدِّی إِلَّا أَن يهُْدَی؛ آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟».(۲)

خداوند پس از آن که برخی انبیاء بزرگوار علیهم السلام را نام می برد می فرماید: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً يهَْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَينَا إِلَيهِمْ فِعْلَ الْخَيرَْاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَوهِ وَ إِيتَاءَ الزَّكوهِ وَ كاَنُواْ لَنَا عَابِدِين؛ و آنها را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند. و انجام دادن کارهای نیک و برپای داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند».(۳)

«وَ لُوطًا ءَاتَينَٰهُ حُكمًا وَ عِلْمًا؛ و به لوط حکم و علم دادیم».(۴)

امام رضا علیه السلام در رابطه با علم الهی امام می فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِك وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ ينَابِيعَ الْحِكمَهِ وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً فَلَمْ يعْي بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَا

۱- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۳۰۷.

۲- یونس/۳۵.

۳- انبیاء/۷۳.

۴- انبیاء/۷۴.

یحَیرُ فِیهِ عَنِ الصَّوَاب؛ به راستی چون خـدا بنـده ای را برای اصـلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شـرح صدر عطا کند و در دلش چشـمه های حکمت و فرزانگی بجوشانـد و دانش خود را از راه الهام به او آموزد که در پاسـخ هیچ سؤال و پرسشـی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود».(۱)

از منظر عقل نیز می توان گفت کسـی که می خواهـد راهبر و راهنمای مردم به طرف کمال و سـعادت نهایی باشـد باید دارای علم و آگـاهی کـافی و کامـل از راه و مقصـد باشـد، و این علم بایـد خطـا ناپـذیر باشـد تا بتوان به او اعتماد کامل پیـدا کرد و ارشـادات او را پـذیرفت. آیا به کسـی که اطلاعات او در انـدازه معلومات ناقص بشـری و بر اساس درک و اجتهاد قابل اشـتباه است می توان تکیه نمود و سـرنوشت زنـدگی را به او سپرد؟ آیا انسانی که حتّی در زنـدگی مادّی خود به فردی که راه را بلد نبوده و اطلاعات لازم را نـدارد، اعتماد نمی کنـد و زمام امورش را به او واگذار نمی کند، می تواند امور زندگی و سرنوشـت نهایی و ابدی و دائمی خود را به کسی بسپارد که دارای علم کامل نبوده و در برابر سؤالات بیشمار او پیرامون حقیقت زندگی و سـرانجام آن پاسـخ جامعی نداشـته و «نمی دانم» تنها جواب او می باشـد؟ بنابراین عقل حکم می کنـد که راهنمای انسان در سیر زندگیش فردی باشد که از علم کامل و بدون خطا یعنی دانش الهی برخوردار است.

از آنچه گفته شـد روشن می شود که علم امـام حضوری و بالفعـل است نه حصولی، زیرا کسـی که حافظ دین بوده و هـدایت مردم به سـمت کمال بر عهـده او است، بایـد در همه زمان ها عالم (به شـریعت و رعیت) باشـد تا بتواند دسـتگیری و راهنمایی انسـان هـا را بر اساس ظرفیت و نیازشان، به درستی انجام دهـد. تأمل در قاعـده لطف و سایر دلایلی که بر ضـرورت وجود امام بیان شد، به روشنی این مطلب را افاده می دهد.

۱- کافی، ج۱، ص۱۹۸، ح۱.

سؤالات این درس

۱. محورهای اصلی علم امام کدام است؟ شرح دهید.

۲. ضرورت علم امام و محدوده آن را از نظر گروه های اسلامی بیان کنید.

۳. دلایل شیعه در مورد علم امام را بیان کنید.

۴. اشکال «مسئولیت رهبری دینی جامعه و اداره امور مردم طبق دین، مستلزم این نیست که امام از علم بالفعل به همه احکام دینی برخوردار باشد» را بیان و نقد کنید.

۵. نوع و کیفیت علم امام را از نظر شیعه تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. دیدگاه قرآن در مورد علم امام را بررسی کنید.

۲. آیا از ضرورت علم امام، ضرورت علم جانشین او نیز اثبات می شود؟

منابع بیشتر مطالعاتی

علم الامام، محمد حسین مظفر.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

ادب فنای مقربان، عبدالله جوادی آملی.

درس بیست و پنجم: اوصاف امام۷ (علم)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

گستره علم اهل بیت

منابع علم امامان اهل بیت

ازدیاد علم امام و ارادی بودن آن

ص: ۲۸۵

علم امامان اهل بیت

اشاره

در مورد علم امامان اهل بیت علاوه بر مباحث پیش گفته شده، مطالب دیگری نیز مطرح است.

گستره علوم اهل بیت

برای امام دو محدوده علمی می توان مطرح نمود: ۱. علم به همه معارف مورد نیاز برای هدایت؛ ۲.علم به ماسوی الله (کل عالم هستی).

قسم اوّل هم دلیل عقلی دارد و هم مستند نقلی، چناچه بحث آن گذشت. برخی از فرازهای زیارت شریفه جامعه کبیره نیز به این علم دلالت دارد مانند: ائمه الهدی، محالّ معرفه الله و حمله کتاب الله.

مناسب است به روایات دیگری نیز در این زمینه اشاره شود:

یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام راجع به قول خدای عزّ و جلّ «وَ ما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(۱) فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهترین راسخ در علم است. خدای عزّ و جلّ همه آنچه را از تنزیل (معنی ظاهری) و تأویل (معنی باطنی) نازل فرمود به او آموخته است، چیزی را که خدا تأویلش را به او نیاموخت بر او نازل نکرد و اوصیاء پس از وی هم تمام آن را می دانند، و کسانی که تأویل آن را نمی دانند (شیعیان) هر گاه عالمشان چیزی از روی علم بفرماید (ایمان می آورند و می پذیرند) چنانچه خدا ایشان را پذیرفته و فرموده است: «می گویند ایمان آوردیم، همه قرآن از جانب پروردگار ماست» و قرآن خاص و عام و

۱- آل عمران/۷.

محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخون در علم همه را می دانند.(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود:

«احدی نمی تواند مدعی شود که همه قرآن از ظاهر و باطن نزد او است جز اوصیاء علیهم السلام».(۲)

برای اثبات قسم دوم که همان علم به ماسوی الله است از راه های مختلفی می توان به بیان مطلب پرداخت از جمله:

مقام نورانیت؛ در فلسفه و عرفان ثابت شده که عالم دارای سلسله مراتب طولی وجود بوده و موجودات مراتب مادون از موجودات مراتب بالاتر به وجود می آیند و موجودات مراتب بالاتر نقش فاعلیت و علیّت در وجود را نسبت به مراتب پایین تر ایفا می کنند (هرچند این فاعلیت در طول فاعلیت خداوند و تحت اراده اوست). نتیجه این فاعلیت این است که مرتبه بالاتر که علّت برای مرتبه پایین تر است نسبت به آن علم داشته باشد بر اساس قاعده علم علّت از معلول خویش.

از منابع شرع مقدس نیز علاوه بر این که مراتب طولی در عالم وجود استفاده می شود، همچنین فهمیده می شود که اول چیزی که خداوند خلق نمود نور پیامبر و سپس نور اهل بیت عصمت و طهارت بود و از نور آنان سایر مراتب عالم هستی را خلق کرد. بنابراین ائمه در مرتبه علیت نسبت به دیگر مراتب عالم وجود قرار می گیرند و طبق قاعده ای که بیان شد نسبت به آنان علم دارند.

از امام علی علیه السلام نقل شده است:

خداوند تبارک و تعالی خلق کرد نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از خلقت آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و قبل از خلقت آدم و نوح و إبراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان علیهم السلام.(۳)

و از امام سجاد علیه السلام نقل شده است:

۱- کافی، ج ۱، ص۲۱۳، ح ۲.

۲- کافی، ج ۱همان، ص۲۲۸، ح ۲.

۳- بحار الأنوار، ج۱۵، ص۴، ح ۴.

خداونـد عزّ و جلّ خلق کرد ارواح محمـد و علی و یازده امام : را از نور عظمتش در پرتو نورش، آنان عبادت می کردنـد او را قبل از خلقت خلایق، و تسبیـح و تقـدیس می کردند خدا را و آنان امامان هدایت گر از آل محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم هستند.(۱)

در برخی روایات علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» برای اهل بیت ثابت شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من زاده رسول خـدایم. من کتاب خـدا را می شـناسم. آغاز آفرینش و برنامه کائنات در کتاب خدا است. اخبار آسـمان، اخبار بهشت و دوزخ، آینـده زنـدگی و گذشـته گیتی در کتاب خـدا است. من همه این مسائل را می دانم، گویا که در کف دسـت خود می نگرم. آری، خداوند تبارک و تعالی می گوید: «فِیهِ تِبْیانُ کلِّ شَی ءٍ؛ کتاب من بیانگر همه پدیده ها است».(۲)

سـدیر گویـد: من و ابو بصـیر و یحیای بزّاز و داود بن کثیر در مجلس نشسـته بودیم که امام صادق علیه السـلام با حالت خشـم وارد شد، چون در مسـند خویش قرار گرفت؛ فرمود: شـگفتا از مردمی که گمان می کنند ما غیب می دانیم!! کسـی جز خدای عزّ و جلّ غیب نمی دانـد. من می خواسـتم فلان کنیزم را بزنم، او از من گریخت و من ندانسـتم که در کـدام اطاق منزل پنهان شده است.

سـدیر گویـد: چـون حضـرت از مجلس برخـاست و به منزلش رفت، من و ابو بصـیر و میسـر، خـدمتش رفـتیم و عرض کردیم: قربـانت گردیم، آنچه دربـاره کنیزت فرمودی، شـنیدیم و ما می دانیم که شـما علم زیادی داریـد و علم غیب را به شـما نسـبت نـدهیم. فرمود: ای سدیر! مگر تو قرآن را نمی خوانی؟ عرض کردم: چرا. فرمود: در آنچه از کتاب خدای عزّ و جلّ خوانده ای این آیه را دیـده ای «و قـالَ الَّذِی عِنْـدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتـابِ أَنَـا آتِیـک بِهِ قَبْـلَ أَنْ یرْتَـدَّ إِلَیک طَرْفُک، مردی که دانشـی به کتاب داشـت؛ گفت: من آن را پیش از آنکه چشم به هم زنی نزد تـو آورم»؟(۳) عرض کردم: قربانت گردم، این آیه را خوانـده ام. فرمود: آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ عرض کردم: شما به من خبر دهید.

۱- همان، ص۲۳، ح۳۹.

۲- کافی، ج۱، ص۶۱، ح۸.

۳- نمل/۴۰.

فرمود: به اندازه یک قطره آب نسبت به دریای اخضر (بحر محیط). عرض کردم: قربانت گردم، چه کم!! فرمود: ای سدیر! چه بسیار است آن مقداری که خدای عز و جل نسبت داده است به علمی که اکنون به تو خبر می دهم.

ای سدیر! باز در آنچه از کتاب خدای عز و جل خوانده ای این آیه را دیده ای «قُلْ کفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ؛ بگو (ای محمد) گواه بودن خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما بس است».(۱) عرض کردم: قربانت، این آیه را هم خوانده ام. فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را می داند بافهم تر است یا کسی که بعضی از آن را می داند؟ عرض کردم: نه، بلکه کسی که تمام علم کتاب را می داند. آن گاه حضرت با دست اشاره به سینه اش نمود و فرمود: به خدا تمام علم کتاب نزد ماست، به خدا تمام علم کتاب نزد ماست.(۲)

در روایتی دیگر سیف تمار (خرما فروش) گوید: با جماعتی از شیعیان در حجر اسماعیل خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، حضرت فرمود: آیا جاسوسی مراقب ماست؟ ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسی را ندیدیم. عرض کردیم، بر سر ما جاسوسی نیست. حضرت سه مرتبه فرمود: به پروردگار این کعبه، به پروردگار این ساختمان، اگر من با موسی و خضر می بودم به آنها خبر می دادم که من از آنها داناترم و چیزی را که نزد آنها نبود، به ایشان گزارش می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم آنچه گذشته و واقع شده، عطا شده بود، ولی علم آنچه تا روز قیامت واقع می شود، عطا نشده بود، لیکن ما از راه وراثت آن علم را از رسول خدا۶ به دست آورده ایم.(۳)

همچنین بنابر حدیثی، امام صادق علیه السلام فرمود:

من آنچه در آسمانها و زمین است می دانم و آنچه در بهشت و دوزخ است می دانم و گذشته و آینده را می دانم، سپس اندکی تأمل کرد و دید این سخن بر شنوندگان گران آمد، لذا فرمود: من این مطالب را از کتاب خدای عز و جل می دانم. خدای عز و

۱- رعد/۴۳.

۲- کافی، ج ۱، ص۲۵۷، ح۳.

۳- کافی، ج ۱همان، ص ۲۶۰، ح ۱.

جل می فرماید((فِیهِ تِبْیانُ کلِّ شَیء(تبیانا لکل شی ء)))؛ (۱) بیان هر چیز در قرآن است.(۲)

آیت الله جوادی آملی در ذیل فراز «و خزّان العلم» از زیارت جامعه کبیره می گوید:

ائمه علیهم السلام که کون جامع و دارای همه نشئات وجودی هستند در مرتبه نورانیّت و ولایت کلیّه، یعنی مرحله تامّ که حقیقت امامت آنها است به عنایت الهی مسلّط بر همه عوالم هستی هستند و چیزی از احاطه علمی آنان مخفی نیست.(۳)

منابع علوم امامان اهل بیت

برای علومی که در اختیار ائمه علیهم السلام است منابع متعددی ذکر شده است:

۱. وراثت از پیامبر؛ مردی از امام صادق علیه السلام مسأله ای پرسید، و حضرت جوابش داد. پس مرد گفت: به رأی شما اگر چنین و چنان باشد جوابش چیست؟ فرمود: خاموش باش، هر جوابی که من به تو می دهم از قول رسول خدا۶ است، ما از خود رأیی نداریم.(۴)

از عبداللّه بن جندب روایت شده که حضرت رضا علیه السلام به او نوشت:

اما بعد، همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خدا بود در میان خلقش و چون آن حضرت درگذشت، ما خانواده وارث او شدیم؛ پس ما هستیم امین خدا در زمین، علم بلاها و مردنها و نژاد عرب و تولد اسلام نزد ماست (یعنی نژاد صحیح و فاسد عرب را می شناسیم و از محل تولد اسلام که دل انسان است آگاهیم) و چون هر مردی را ببینیم می شناسیم که او حقیقتا مؤمن است یا منافق.... ما وارث پیغمبران اولوا العزم هستیم.... .(۵)

۲. کتب انبیاء گذشته؛ چون هشام بن حکم با بریه خدمت امام صادق علیه السلام آمد، به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برخوردند، هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد، چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: ای بریه! علمت به کتاب دینت تا چه حد است؟ گفت: آن را می دانم. فرمود: تا چه حد اطمینان داری که معنیش را بدانی؟ گفت: آن را خوب می دانم و بسیار اطمینان دارم. سپس امام علیه السلام به خواندن انجیل شروع

۱- نحل/۸۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲.

۳- جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقرّبان، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- کافی، ج ۱، ص۵۸، ح ۲۱.

۵- کافی، ج ۱همان، ص۲۲۳، ح ۱.

فرمود. بریه گفت: پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می جستم، پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد، سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، هشام گفت و گوی میان حضرت ابو الحسن و بریه را نقل کرد، امام صادق آیه « ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ؛ نژاد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست»(۱) را قرائت فرمود. بریه گفت: تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده؟ فرمود: اینها از خودشان به ما به ارث رسیده و چنان که آنها می خواندند ما هم می خوانیم و چنان که آنها بیان می کردند ما هم بیان می کنیم، خدا حجتی در زمینش نمی گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی دانم.(۲)

۳. کتب خاص مانند کتاب علی، مصحف فاطمه، کتاب جفر؛ ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت گردم، از شما پرسشی دارم، آیا در اینجا کسی (نامحرم) هست که سخن مرا بشنود؟ امام صادق علیه السلام پرده ای را که در میان آنجا و اطاق دیگر بود، بالا زد و آنجا سر کشید، سپس فرمود: ای ابا محمد! هر چه خواهی بپرس. عرض کردم: قربانت گردم، شیعیان حدیث می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام بابی از علم آموخت که از آن، هزار باب علم گشوده گشت. فرمود: ای ابا محمد! پیغمبر۹ به علی هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شد. (مانند جزئیات و مصادیقی که بر قواعد کلی منطبق می شود) عرض کردم: به خدا که علم کامل و حقیقی این است. امام علیه السلام مدتی به زمین نگاه کرد و سپس فرمود: آن علم است، ولی علم کامل نیست.

سپس فرمود: ای ابا محمد! همانا جامعه نزد ماست، اما مردم چه می دانند جامعه چیست؟

عرض کردم: قربانت گردم جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است به طول هفتاد ذراع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، به املاء زبانی آن حضرت و دستخط علی علیه السلام، تمام حلال و حرام و همه احتیاجات دینی مردم، حتی جریمه خراش در آن موجود است. سپس با دست به بدن من زد و فرمود: به من اجازه می دهی ای ابا محمد؟ عرض کردم: من از آن شمایم، هر چه خواهی بنما. آنگاه با دست مبارك مرا نشگون گرفت و فرمود: حتی جریمه این نشگون در

۱- آل عمران/۳۴.

۲- کافی، ج ۱، ص۲۲۷، ح ۱.

جامعه هست، و حضرت خشمگین به نظر می رسید (مانند حالتی که طبعا برای نشگون گیرنده پیدا می شود). من عرض کردم: به خدا که علم کامل این است. فرمود: این علم است، ولی باز هم کامل نیست. آنگاه ساعتی سکوت نمود.

سپس فرمود: همانا جفر نزد ماست، مردم چه می دانند جفر چیست؟ عرض کردم: جفر چیست؟ فرمود: مخزنی است از چرم که علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان گذشته بنی اسرائیل در آن است. عرض کردم: همانا علم کامل این است. فرمود: این علم است، ولی علم کامل نیست. باز ساعتی سکوت کرد.

سپس فرمود: همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست، مردم چه می دانند مصحف فاطمه چیست! عرض کردم: مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟ فرمود: مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست، به خدا حتی یک حرف قرآن هم در آن نیست. عرض کردم: به خدا علم کامل این است. فرمود: این هم علم است، ولی علم کامل نیست. آن گاه ساعتی سکوت نمود.

سپس فرمود: علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست. عرض کردم: به خدا علم کامل همین است. فرمود: این هم علم است، ولی علم کامل نیست. عرض کردم: قربانت گردم. پس علم کامل چیست؟ فرمود: علمی است که در هر شب و هر روز راجع به موضوعی پس از موضوع دیگر و چیزی پس از چیز دیگر تا روز قیامت پدید آید.(۱)

۴. ملائکه؛ ابی بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام از آیه «وَ کذلِک أَوْحَینا إِلَیک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا» سوال کردم؛ فرمود: او مخلوقی عظیم تر از جبرائیل و میکائیل بود که به (حضرت) محمد صلی الله علیه و آله و سلم توکیل شده بود و به او خبر می داد و او را حمایت می کرد، و او با امامان است و آنان را خبر داده و حمایت می کند.(۲)

۵. نامه اعمال؛ عبدالله بن ابان نقل میکند: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: برای من و اهل بیتم به درگاه خدا دعا کنید. حضرت فرمود: «مگر دعا نمیکنم؟ به خدا کردار شما هر روز و هر شب به من عرضه میشود».(۳)

۶. علم الکتاب؛ در ذیل آیه شریفه «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکتَابِ أَنَا ءَاتِیک بِهِ قَبْلَ أَن یرْتَدَّ

۱- کافی، ج ۱همان، ص۲۳۸، ح ۱.
۲- بحار الأنوار، ج۲۵، ص ۶۱، ح۳۳.
۳- کافی، ج ۱، ص۲۱۹، ح۴.

إِلَیک طَرْفُک»(۱) و «قُلْ کفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ»(۲) روایت شده است که ائمه علیهم السلام همه علم کتاب را در اختیار داشتند، که روایت آن گذشت.(۳)

۷. الهام ربانی؛ حارث بن مغیره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از علم عالم خود (یعنی امام از شما خانواده) به من خبر دهید. فرمود: از رسول خدا۶ و از علی علیه السلام به ارث رسیده است. عرض کردم: به ما گزارش می دهند که علم، به دل شما الهام می شود و در گوش شما وارد می گردد. فرمود: گاهی چنین است.(۴)

مفضل بن عمر گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: برای ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرموده است: همانا علم ما یا مربوط به گذشته است و یا نوشته شده و یا وارد شدن در دل و تأثیر در گوش. فرمود: اما گذشته مربوط به امور پیشین است که می دانیم و اما نوشته شده مربوط به آینده است و اما وارد شدن به دل الهام است و اما تأثیر در گوش امر فرشته است.(۵)

ازدیاد علم امام و ارادی بودن آن

در برخی روایات تعابیری آمده است که ظاهر آن چنین می رساند که امامان علیهم السلام از برخی امور آگاهی ندارند، و یا علم آنان بالفعل نیست. مرحوم کلینی در کتاب الحجه از کافی باب هایی را عنوان داده است مانند «بَابٌ فِی أَنَّ الْأَئِمَّهَ۷ یزْدَادُونَ فِی لَیلَهِ الْجُمُعَه»،(۶) و «لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّهَ۷ یزْدَادُونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُم»،(۷) و «أَنَّ الْأَئِمَّهَ۷ إِذَا شَاءُوا أَنْ یعْلَمُوا عُلِّمُوا».(۸)

مرحوم ملاصدرا علم ارادی امام را مقام تفصیل علوم می داند.(۹) و شاید بتوان گفت این علوم می تواند درباره ذات احدیت باشد.

ص: ۲۹۳

۱- (نمل/۴۰).

۲- (رعد/۴۳).

۳- کافی، ج ۱، ص۲۵۷، ح۳.

۴- کافی، ج ۱همان، ص۲۶۴، ح ۲.

۵- کافی، ج ۱، ص۲۶۴همان، ح۳.

۶- کافیهمان، ص۲۵۳.

۷- همانکافی، ص۲۵۴.

۸- همانکافی، ص۲۵۸

۹- شرح أصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص ۱۶۰.

سؤالات این درس

۱. دلیل علم امام به همه معارف دینی را بیان کنید.

۲. علم امام به «ما سوی الله» را تبیین کنید.

۳. علم امام را بر پایه «من عنده علم الکتاب» توضیح دهید.

۴. منابع علوم اهل بیت کدامند؟

۵. ازدیاد علم امام را تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. تعارض نفی علم غیب امام را با گستره علم امام بررسی کنید.

۲. کتب خاص موجود نزد اهل بیت را تحلیل کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

کافی، ج۱، کلینی.

علم الامام، محمد حسین مظفر.

شرح اصول کافی، ج۱، ملاصدرا (صدر المتألهین) شیرازی.

درس بیست و ششم: اوصاف امام۸ (افضلیت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

شیعه امامیه و افضلیت مطلق

قبح امامت مفضول

بررسی اشکالات

قرآن و افضلیت امام

ص: ۲۹۵

ج. افضلیت

اشاره

افضلیت یکی از صفات امام است که مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. متکلمان شیعه امامیه افضلیت را یکی از شرایط مهم امام می دانند. برخی از متکلمان اهل سنت نیز افضلیت را از شرایط امام می دانند، ولی بر این باورند که هرگاه انتخاب امامت افضل میان مسلمانان اختلاف و نزاع پدید آورد، از آن صرف نظر می شود، و امامت مفضول مشروع و لازم خواهد بود.(۱) و برخی دیگر امامت افضل را ارجح و اولی می دانند؛ نه واجب و لازم. آنها بر این باورند که ممکن است این اولویت با موانعی روبرو شود؛ مانند آن که انتخاب افضل به امامت درگیری و اختلاف میان مسلمانان را باعث شود. در چنین شرایطی امامت غیر افضل اولویت خواهد داشت. و گروهی دیگر امامت افضل را نه لازم می دانند و نه اولی، یعنی افضلیت از نظر آنان نه شرط مشروعیت امامت است و نه شرط کمال آن.(۲)

شیعه امامیه و افضلیت مطلق

شیعه امامیه به افضلیت مطلق در باب امامت معتقد است. افضلیت در سخنان متکلمان امامیه در دو معنا به کار رفته است:

الف) افضلیت در صفات کمال انسانی، مانند: علم، عدالت، شجاعت، پارسایی و مانند آن، یعنی امام باید در ویژگی هایی که از شرایط امامت به شمار می رود بر دیگران برتری داشته باشد.

۱- تفتازانی، شرح المقاصد، ج۵، ص۲۹۱.

۲- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۱۸۷.

ب) افضلیت در عبادت و بهره مندی از پاداش الهی.ابواسحاق نوبختی گفته است: امام باید در علم، شجاعت و زهد بر دیگران برتری داشته باشد؛ زیرا تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است.(۱)

سید مرتضی در این باره گفته است: یکی از ویژگی های امام این است که برترین امت بوده و پاداش او در پیشگاه خداوند بیشتر از همگان است: «ان یکون افضلهم و اکثرهم ثواباً».(۲)

ابن میثم بحرانی گفته است: امام باید در همه آن چه که کمال انسانی نامیده می شود بر افراد امت برتری داشته باشد؛ زیرا بر افراد امت پیشی گرفته است و کسی که بر دیگران پیشی می گیرد باید بر آنان برتری داشته باشد، زیرا عقل پیش انداختن کسی را بر افرادی که بر او برتری دارند، قبیح می شمارد.(۳)

امامت مفضول قبیح است

مشهورترین دلیل عقلی متکلمان امامیه بر افضلیت امام بر مردم این است که از نظر عقل، امامت مفضول بر افضل قبیح است. طبق این بیان:

الف) اگر نصب امام فعل خداوند باشد، خداوند از انجام فعل قبیح منزه است. بنابراین، انسان مفضول را به امامت نصب نمی کند.

ب) اگر تعیین امام فعل مکلفان باشد، آنان نیز بر گزینش مفضول به امامت مجاز نیستند؛ زیرا نه تنها عقل آن را نمی پذیرد، همچنین اجازه آنان وابسته به آن است که خداوند چنین گزینشی را مجاز بداند، در حالی که جواز امر قبیح بر خداوند شایسته نیست.

این استدلال در بیشتر کتاب های کلامی امامیه آمده است. خواجه نصیرالدین طوسی گفته است:

و قبح تقدیم المفضول معلوم و لاترجیح فی التساوی؛ قبیح بودن تقدیم مفضول بر افضل معلوم است، و در صورت تساوی در فضایل وجهی برای ترجیح یکی بر

۱- الیاقوت فی علم الکلام، ص۷۶.

۲- الذخیره فی علم الکلام، ص۴۲۹.

۳- قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۸۰.

دیگری وجود ندارد.(۱)

توضیح این که در سنجش میان امام و مردم پیرامون فضایل و کمالات انسانی سه حالت وجود دارد:

۱. امام در کمالات و فضایل بر مردم برتری دارد؛

۲. امام در فضایل و کمالات نسبت به دیگران مفضول است؛

۳. امام با مردم در فضایل و کمالات مساوی است.

فرض دوم باطل است، زیرا لازمه آن تقدیم مرجوح بر راجح است که قبیح است. فرض سوم نیز باطل است، زیرا لازمه آن ترجیح بلامرجح است که آن هم قبیح می باشد. بنابراین فرض نخست متعین می شود.

بررسی اشکالات

منکران لزوم افضلیت امام بر این استدلال ایرادهایی وارد کرده اند:

۱. افضلیت شرط عقلی نیست؛

افضلیت از شرایطی نیست که از طریق عقل بر آن استدلال شود. شرایط عقلی شرایطی است که امامت بر آن استوار است مانند علم امام به احکام شریعت. هرگاه شرطی در این درجه نباشد باید از طریق دلیل نقلی اثبات شود.(۲)

پاسخ: ملاک عقلی بودن شرط امامت آن است که حقیقت امامت به آن وابسته باشد. البته ممکن است شرایط از حیث وضوح و روشنی، یکسان نباشد و برخی نسبت به برخی دیگر روشن تر باشند.

۲. قبح عقلی مستلزم قبح شرعی نیست؛

سعدالدین تفتازانی در نقد این استدلال گفته است امامت یک مسئله دینی است. اگر مقصود از قبح تقدیم مفضول بر افضل این است که ارتکاب آن سبب استحقاق مذمت و کیفر نزد خداوند است، قبح به این معنا ثابت نیست، و اگر مقصود این است که این کار با

۱- تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۲.

۲- المغنی فی أبواب التوحید و العدل، ج ۲۰، امامت ۱، ص۲۱۶.

روش عقلا هماهنگی ندارد، این معنا مدعای شما را اثبات نمی کند (زیرا مسأ لهِ امامت از مسایل دینی است نه یک امر عادی و عقلانی صرف).(۱)

پاسخ: به این اشکال پاسخ داده شده است که اگر عقلای بشر، کاری را ناروا می دانند به گونه ای که همهِ آنان در همه جا چنین حکمی دارند، معلوم می شود که این حکم و ادراک در عقل و فطرت بشر ریشه دارد و از آداب و رسوم قومی و اجتماعی نیست. از سوی دیگر، حکم عقل به قبح یک فعل به این معنا است که فاعل آن مستحق مذمت و نکوهش و مجازاتی متناسب با فعل ناروای خود است. روشن است که ماهیت عقوبت اخروی نیز جز این نیست.(۲)

به سخن تفتازانی به گونه ای دیگر نیز می توان پاسخ گفت و آن اینکه اگر نصب امام فعل الهی باشد، حکم عقل بر افضلیت امام با توجه به مباحث حسن و قبح عقلی و نیز حقیقت و ماهیت امامت ثابت است ؛ و اگر نصب امام فعل مکلفان است (و امامت دینی است یعنی به افعال مکلفان مربوط است)، همان ملاکی که برای اثبات سایر صفات امام می آید، در مورد افضلیت نیز جاری است. به عبارت دیگر هر دلیلی که برای اثبات سایر صفاتی که برای امام ذکر شده مانند علم، شجاعت، درایت و تدبیر... (و در ابتدای بحث صفات مطرح شد) ذکر می شود، برای افضلیت نیز می آید؛ علاوه اینکه افضلیت در کمالات مجموعه صفاتی است که برخی از آنها در بیان متکلمین اهل سنت آمده است.

۳. افضلیت مستلزم ارجحیت نیست؛

افضلیت مستلزم ارجحیت نیست؛ زیرا چه بسا فردی که در آگاهی به احکام شریعت یا عبادت و زهد بر دیگران برتری دارد، ولی از آگاهی و توانایی لازم برای تدبیر امور سیاسی جامعه و امامت و رهبری امت اسلامی برخوردار نیست. بر عکس، فردی که از حیث علم و تقوا رتبه پایین تری دارد، ولی در مدیریت و رهبری سیاسی جامعه توانمندی بالایی دارد و افضل است، و لذا امامت او ارجح خواهد بود.(۳)

۱- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۴۶.

۲- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۱۹۵.

۳- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۴۶؛ ایجی، شرح المواقف، ج ۸، ص۳۷۳.

پاسخ: افضلیتی که ما معتقدیم با توجه به تعریف امامت (حتی طبق نظر اهل سنت که ریاست عامه بر امور دین و دنیا است) شامل عموم کمالات است نه اینکه فقط بُعد معنوی را شامل باشد. لذا امام با توجه به نقش تعیین کننده ای که در جامعه اسلامی دارد، هم باید از حیث سیاسی و اجتماعی برترین باشد و هم از حیث علم و عمل به شریعت بالاترین باشد.

سید مرتضی می گوید:

کسی که از نظر علم و سیاست ناقص یا فاقد شجاعت باشد، یا به شتاب زدگی و تندخویی و بخل شدید شناخته شده باشد، به صورت مطلق افضل شناخته نمی شود. و ما افضلیت در همهِ صفاتی که رعایت آن ها در امامت لازم است را لازم دانسته ایم، بنابراین، کسی که در یک صفت افضل و در صفت دیگر مفضول باشد، افضل مطلق که در باب امامت مقصود است، نخواهد بود.(۱)

۴. نمونه های ناسازگار

گفته شده است که نظریهِ افضلیت در امامت با نمونه هایی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا در بارهِ تعیین امام یا فرماندهان سپاه رخ داده است سازگاری ندارد و چون در درستی آن نمونه ها تردیدی نیست، نظریه افضلیت نادرست خواهد بود. مانند فرماندهی زید بن حارثه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه اسلام را در جنگ موته به او سپرد، در حالی که در سپاه اسلام کسانی چون جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) حضور داشتند؛ فرماندهی اسامه ٔ ابن زید در روزهای پایانی زندگی پیامبر؛ شورای شش نفره با وجود افرادی مانند علی بن ابی طالب و عثمان که بر دیگر اعضا برتری داشتند.

پاسخ: در مورد فرماندهی زید ابن حارثه بر سپاه اسلام در جنگ موته، اگرچه مشهور این است که زید فرمانده نخست بود و جعفر فرماندهِ دوم، ولی قول دیگر این است که جعفر نخستین فرمانده و زید فرمانده دوم بود. به علاوه، در فرماندهی سپاه افضلیت مطلق شرط نیست، بلکه افضلیت در آن چه به امر جنگ و مبارزه مربوط می شود، کافی است.

درباره اسامه ابن زید، علاوه بر این که در این باره نیز افضلیت مطلق شرط نیست، بلکه

۱- الشافی فی الإمامه، ج ۳، ص۱۷۸.

بحث فرماندهی در جنگ است، باید توجه داشت در این موارد که جزئی و پیرامون موضوع خاصی است سایر شرایط و مصالح خاص نیز رعایت می شود.

استدلال به فعل عمر در واگذاری امر امامت به شورای شش نفره مبتنی بر دو مطلب است: یکی این که گزینش امام را به اختیار مکلفان بدانیم نه با انتصاب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و به امر پروردگار. دیگری این که عمل صحابه را بدون استثنا به عنوان حجت شرعی پذیرا شویم؛ و هیچ یک از دو مطلب از نظر شیعه امامیه پذیرفته نیست.(۱)

قرآن و افضلیت امام

خداوند می فرماید: «اَفَمَن یهدِی اِلَی الحَق اَحَقُّ ان یتَّبعُ اَمَّن لایهِدِّی اِلاّ ان یهدی فَما لَکم کیفَ تَحکمُونَ؛ آیا کسی که هدایتگر به سوی حق است سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که خود از هدایت بی بهره است؛ مگر آن که از سوی دیگران هدایت شود، شما چه منطقی دارید و چگونه داوری می کنید؟».(۲)

خداوند در این آیه شریفه کسی را شایسته پیروی می داند که در امر هدایت نیازمند به راهنمایی دیگری نیست (بلکه از هدایت ویژه خداوند بهره مند است).

ص: ۳۰۱

۱- ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، ص۱۹۸.

۲- یونس/۳۵.

سؤالات این درس

۱. معانی افضلیت را در کلام شیعه بیان کنید.

۲. استدلال شیعه بر ضرورت افضلیت امام بیان کنید.

۳. اشکال «قبح عقلی مانع قبیح عقلی نیست» را بیان و نقد کنید.

۴. اشکال «افضلیت موجب ارجحیت نیست» را بیان و نقد کنید.

۵. اشکال «نمونه های ناسازگار با افضلیت امام» را بیان و بررسی کنید.

پژوهش بیشتر

۱. افضلیت در سایر فرق اسلامی را بررسی کنید.

۲. قاعده «کلّما حکم به العقل حکم به الشرع» آیا در افضلیت امام جاری است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

الشافی فی الامامه، سید مرتضی.

قواعد المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی.

امامت در اندیشه اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیست و هفتم: شؤون امام۱(مرجعیت۱)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

ضرورت وجود مرجع دینی و علمی

اهل سنت و نیازمندی به مرجعیت دینی

دلایل قرآنی مرجعیت اهل بیت

ص: ۳۰۳

شئون و مناصب امام

استاد شهید مرتضی مطهری،[(۱)] در روی آوردی جدید از بحث امامت، سه مرتبه برای امامت مطرح کرده است. ایشان بر این نظر است که جانشینی پیامبر که مهمترین مؤلّفه امامت است و در ظاهر، مورد اشتراک بین تشیع و تسنن است، دارای درجاتی است که همراهی این دو گروه کلامی در همه درجات و مراتب امامت، تحقق ندارد:

الف) ریاست عامه و زعامت جامعه؛ نخستین مرتبه امامت، سرپرستی جامعه است. یکی از شئون پیامبر که با رحلت پیامبر بلاتکلیف می ماند، رهبری اجتماع است. این مرتبه از امامت، مورد وفاق اهل سنت و اهل تشیع است و اختلاف در این خصوص، فقط مصداقی و تاریخی است.

ب) امامت به معنای مرجعیت دینی؛ امامت در این مرتبه، نوعی کارشناسی اسلام است. یعنی امام کسی است که معارف کامل دین از سوی پیامبر در اختیارش قرار گرفته است؛ امام اسلام شناسی است که از یک طریق رمزی و غیبی - که بر ما مجهول است- علوم اسلام را از پیامبر گرفته است، علمی که عاری از هر نوع خطاست و هیچ اشتباه نمی کند. والبته این مانند اسلام شناسانی نیست که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند، که قهرا جایز الخطا هستند.

ج) مرتبه سوم امامت که اوج مفهوم آن است، امامت به معنای ولایت است. مسأله در این مرتبه، مسأله انسان کامل و حجّت زمان است؛ در هر دوره ای، یک انسان کامل که حامل معنویت کلی انسانیت است، وجود دارد.

۱- شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص۸۴۲.

الف. مرجعیت دینی و علمی

اشاره

مقصود از مرجعیت علمی و دینی این است که ائمه اهل البیت به جهت برخوردار بودن از مقام برتر علمی و دینی در جایگاه هدایت و راهنمایی مردم قرار داشته و همه مسلمانان به حکم وظیفه باید در اصول و فروع دین و سلوک اخلاقی به ایشان اقتدا کرده وظایف و مسؤولیت های خود را از آن عالمان و الگوهای تمام عیار فراگیرند.

ضرورت وجود مرجع دینی و علمی

از وظایف و مقام های بسیار والایی که خداوند به پیامبرانش عطا کرده است، تفسیر و تبیین و بیان فروع دین است؛ و چون امام در همه وظایف و مقام های پیامبر- جز اخذ وحی- جانشین پیامبر است، باید همانند او معارف دینی را از منبع خطاناپذیر در اختیار داشته و برای مردم بیان کند.

تأملی دوباره به ضرورت وجود امام در هر زمان، مرجعیت علمی و دینی او و جایگاه بلند این مقام را نشان می دهد. برای توضیح این مطلب مقدمه ای کوتاه لازم است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر اخذ و ابلاغ وحی، و نیز سرپرستی و حکومت اجتماعی، به امور دیگری اهتمام داشتند از جمله:

۱. تفسیر قرآن و شرح مقاصد و اهداف، و نیز کشف رموز و اسرار آن؛(۱)

۲. تبیین احکام برای موضوعات جدید (مسایل مستحدثه)؛

۳. پاسخ به سؤالات و دفع شبهات و شک ها در مورد معارف دین؛

۴. حفظ دین و مراقبت از آن تا دچار تغییر و کم و زیادی نشود.

با رحلت پیامبر نسبت به این امور سه احتمال مطرح است:

الف) خدا و پیامبر این امور را رها کرده باشند؛

ب) امت اسلامی به درجه ای از بلوغ فکری رسیده بود که خودش می توانست این امور را مدیریت کند؛

۱- «وَ أَنْزَلْنا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ»؛(نحل/۴۴). «کتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیک لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ»؛(ابراهیم/۱).

ج) لازم است پیامبر جانشینی قرار دهد و نیازمندی های دینی و معرفتی مردم را نزد او به ودیعه بگذارد.

با رد احتمال اول و دوم با توجه با عقل و تاریخ، احتمال سوم ثابت می شود.(۱)

مرحوم استاد شهید مطهری در ذیل حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه»(۲) و رابطه آن با امامت به مفهوم مرجعیت دینی می گوید:

کسی که می خواهد دین داشته باشد، باید مرجع دینی خودش را بشناسد و بداند که دین را از کجا بگیرد. اینکه انسان دین داشته باشد ولی دینش را از مأخذی بگیرد که ضدّ آن است، عین جاهلیت است.آن کسی که امامت را در حد ولایت معنوی می برد، می گوید این حدیث می خواهد بگوید که اگر انسان مورد توجه یک ولی کامل نباشد، مانند این است که در جاهلیت مرده است.(۳)

اهل سنت و نیازمندی به مرجعیت دینی

احتیاج مردم به معارف و احکام جدید، حقیقتی بود که اهل سنت را بر آن داشت تا به روی آوردن به قیاس و استحسان از یک سو، و اجتهاد صحابه از سوی دیگر، معتقد شود.

پیامد اجتهاد صحابه، قائل شدن به مرجعیت برای تمام صحابه است. پشتوانه این نظر؛ حدیثی از پیامبر است که فرمود: «همه اصحاب من مانند ستارگانند؛ به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید».(۴)

این نظریه، خود بیانگر نظریه تصویب نیز می باشد. آنگاه که همه صحابه، مجتهد و دارای شأن مرجعیت باشند، باید همه نظرات و اعمال این مراجع نیز مورد قبول حق تعالی و از احکام حقّه الهی باشد.

پذیرش بی چون و چرای نظر صحابه اقتضای صحت آن را دارد تا بتوان به آن اعتماد

۱- سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، ج ۴، ص۲۶.

۲- این حدیث در مباحث قبل منبع یابی و تبیین شد.

۳- شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، ص۸۵۲.

۴- ابن اثیر، جامع الاصول، ج۸ ،ص۵۵۶، ش۶۳۶۹.

کرد. از این رو، بحث عدالت صحابه مطرح شد.

دلایل قرآنی مرجعیت اهل بیت

مرجعیت دینی و علمی اهـل بیت از آیـات و روایـات متعـددی قابل بررسـی و اثبات است. برخی آیاتی که در این زمینه مطرح شده است عبارت است از:

۱. آیه اولوا الامر: «يَاأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الْأَمْرِ مِنکم».(۱)

پیرامون این آیه مباحث متعددی در گذشته بیان شد. در اینجا فقط اشاره می کنیم:

الف) اطاعت از ولیّ امر به صورت مطلق و عطف آن بر پیامبر و بر خداوند، نشانه آن است که او مرجع اصلی و حقیقی در امر دین است. روشن است که اطاعت از خدا یعنی اطاعت از فرامین او که در قالب شریعت ارائه شده است، و نیز اطاعت از رسول نیز علاوه بر اطاعت در مسایل حکومتی و اجرایی، اطاعت از مسایل دینی و معرفتی را نیز شامل است. عطف بر خدا و رسول به عنوان دو مرجع دینی نشانه آن است که ولیّ امر نیز در طول آن دو، مرجع دینی می باشد.

ب) مصـداق اولوا الامر، با توجه به محتوای آیه، صـحابه و عملکردشان در صـدر اسـلام به گواهی تاریـخ، و نیز روایات متعدد کسانی جز اهل بیت نیستند.

جابر بن یزید جعفی می گوید:

سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِی يقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نَبِيهِ مُحَمَّدٍ۶: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكمْ»، قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ! عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِك؟ فَقَالَ: هُمْ خُلَفَائِی يا جَابِرُ وَ أَئِمَّهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِی أَوَّلُهُمْ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ ثُمَّ عَلِی بْنُ الْحُسَينِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاهِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكهُ يا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِی بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی ثُمَّ عَلِی بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی ثُمَّ سَمِيی وَ

۱- نساء/۵۹.

کنِیی حُجَّهُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ بَقِیتُهُ فِی عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی ذَاک الَّذِی یفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَی ذِکرُهُ عَلَی یدَیهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.(۱)

اشکال: چرا «اولوا الامر» در ذیل آیه- که مرجع رسیدگی به اختلافات مسلمانان را تعیین می کند- تکرار نشده و آن را به عنوان یکی از مراجع رسیدگی به اختلافات مطرح نکرده است؟

آیت الله مکارم شیرازی در پاسخ به این سؤال می گوید:

اوّلًا، این اشکال تنها به شیعه وارد نیست، بلکه اهل سنّت نیز باید پاسخگو باشند، زیرا آنها هم اولوا الامر را به هر معنایی تفسیر کنند مواجه با این اشکال هستند.

ثانیاً، نکته عدم تکرار «اولوا الامر» در قسمت پایانی آیه، همان بود که در تفاوت بین «رسول» و «اولوا الامر» گفته شد. «رسول» بیان کننده احکام و قانونگذار است و «اولوا الامر» مجری قانون می باشد، و روشن است که اگر کسی در حکمی از احکام الهی شک و تردیدی داشته باشد باید به سراغ قانونگذار برود، نه مجری قانون. بنابراین، عدم تکرار نه تنها نقصی برای آیه شریفه محسوب نمی شود، بلکه فصاحت و بلاغت قرآن مجید را می رساند.

نکته قابل توجّه این که ائمّه معصومین علیهم السلام همگی مجری قوانین اسلام بوده اند و اگر حکمی از احکام اسلام را بیان می کردند آن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودند. در جامع احادیث الشیعه، جلد اوّل، صفحه ۱۸۳، روایاتی وجود دارد مبنی بر این که ائمّه هدی علیهم السلام تمام روایاتی که متضمّن احکام بوده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار داشته اند.

نتیجه این که، «اولوا الامر» به معنای قانونگذار نیست، بلکه به معنای مجری قانون می باشد، بدین جهت در ذیل آیه تکرار نشده است.(۲)

ص: ۳۰۸

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۲۵۳. همچنین ر.ک: کلینی، کافی، ج ۱، ص۲۷۶ و ۲۸۶؛ نعمانی، الغیبه، ص۸۱؛ شیخ صدوق، علل الشریع، ج۱، ص۱۲۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۲۸۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، لقواعد التفضیل، ج ۱، ص۱۹۱.

۲- مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ص۱۲۷.

۲. آیه صادقین: «یاأَیهُّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّادِقِین».(۱)

این آیه در مباحث گذشته بررسی شد. در اینجا فقط اشاره می شود که لزوم همراهی اقتضا دارد که صادقین مرجع دینی مردم باشند تا همراهی با آنها معنا داشته باشد و در کنار امر به تقوای الهی قرار گیرد. مصداق صادقین نیز اهل بیت هستند.

عَنْ بُرَیدِ بْنِ مُعَاوِیهَ الْعِجْلِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»؟ قَالَ: إِیانَا عَنَی.(۲)

۳. آیه اهل ذکر: «فَاسَْلُواْ أَهْلَ الذِّکرِ إِن کُنتُمْ لَا تَعْلَمُون».(۳)

آیه شریفه به یک اصل عام عقلایی رجوع جاهل به عالم اشاره دارد. در نتیجه، انسان جاهل در مسایل دینی و اعتقادی نیز به عالم دین رجوع می کند. طبق این امر الهی، باید در هر زمان عالم کاملی باشد تا هر فرد در هر درجه از جهل و برداشت اشتباه و خطایی که دارد به او مراجعه کند.

ذکر در قرآن کریم دو مصداق مهم دارد:

الف) قرآن کریم: «وَ أَنزَلْنَا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینِ َلِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیهِْمْ وَ لَعَلَّهُمْ یتَفَکرُون».(۴)

ب) پیامبر گرامی اسلام: «قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیکمُ ۰ذِکرًا * رَّسُولًا یتْلُواْ عَلَیکمُ ۰ءَایاتِ الله».(۵)

اهل ذکر یعنی اهل حقایق قرآن و اهل کلام پیامبر.

بنابر روایات(۶) مصداق واقعی اهل ذکر اهل بیت پیامبر هستند.

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکرِ إِنْ کنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»: قَالَ

۱- توبه/۱۱۹.

۲- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۰۸. و نیز ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص۵۶؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص۲۷۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰؛ حاکم حسکانی، ج۱، ص ۳۴۱

۳- نحل/ ۴۳ و انبیاء/۷.

۴- نحل/۴۴.

۵- طلاق/۱۰و ۱۱.

۶- ر.ک: کلینی، کافی، ج۱، ص ۲۱۰؛ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص ۱۷۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۴۳۲.

رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: الذِّكرُ أَنَا وَ الْأَئِمَّهُ أَهْلُ الذِّكر».(۱)

عن أبی جعفر علیه السلام فی قول الله تعالی: «((فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِنْ كنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))، قال: الذكر القرآن، و آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أهل الذكر، و هم المسؤولون».(۲)

امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در ضمن حدیثی فرمود: ما همان اهل ذكریم كه خدا در كتاب محكمش فرموده «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِنْ كنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ». علماء حاضر در جلسه گفتند: مقصود از اهل ذكر یهود و نصاری است. امام رضا علیه السلام فرمود: سبحان اللّه آیا این رواست؟ در این صورت به دین خود دعوت كنند و گویند از دین اسلام برتر است. مأمون گفت: در این باره شما توضیحی دارید به خلاف آنچه گفتند؟ حضرت فرمود: آری، مقصود از ذكر رسول خداست و ما اهل اوئیم و این را در سوره طلاق بیان كرده است «قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیكمُ ءذِكرًا * رَّسُولًا یتْلُواْ عَلَیكمُ ءَایاتِ الله مُبَیِّنات»، ذكر، رسول خداست و ما اهل ذكریم.(۳)

۴. آیه مسّ كتاب همراه با آیه تطهیر: «إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كرِیمٌ * فی كتَابٍ مَّكنُونٍ * لَّا یمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُون».(۴)

«إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ وَ یطَهِّرَكمُ ءتَطْهِیرًا».(۵)

تحلیل و بررسی

در واژه «لایمسه» دو احتمال است:

الف) مراد از لا ناهیه است و به این معنا كه: به جز انسان پاک نباید قرآن را مسّ كند؛

ب) مراد از لا نافیه است و به این معنا كه: حقیقت قرآن را فقط انسان پاک درک می كنند.

آیه شریفه با توجه به دو احتمال فوق هم می تواند هر دو احتمال را شامل شود و مراد از

۱- كلینی، كافی، ج۱، ص ۲۱۰.
۲- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص۴۲۶.
۳- شیخ صدوق، امالی، ص۵۳۲، مجلس۷۹.
۴- واقعه/۷۷-۷۹.
۵- احزاب/۳۳.

آن هم نهی از مسّ ظاهر قرآن بدون تطهیر باشد و هم إخبار به این که فقط مطهرون به باطن قرآن راه دارند؛ و هم می تواند با توجه به سیاق و لحاظ «کتاب مکنون» در احتمال دوم تفسیر شود.

مرحوم علامه طباطبایی در بیان آیه می گوید: جمله «لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» صفت کتاب مکنون و لوح محفوظ است، البته احتمال این نیز هست که صفت سومی برای قرآن باشد، و بنا بر اینکه حرف «لا» در آن لای نافیه باشد برگشت هر دو احتمال به یک معنا است، و معنایش این است که: آن کتاب مکنون که قرآن در آن است و یا قرآنی که در آن کتاب است، از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است، و به جز پاکان کسی با آن مساس ندارد.

و از همین جا می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود، چون فرموده: قرآن در کتابی مکنون و پنهان است، و آیه شریفه «إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَينا لَعَلِي حَكيمٌ»(۱) نیز به آن اشاره می کند.

و منظور از «مطهرون» کسانی هستند که خدای تعالی دلهایشان را از هر رجس و پلیدی یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب پاک کرده، و یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است، و آن عبارت است از تعلق به غیر خدای تعالی، و این معنای از تطهیر با کلمه «مس» که گفتیم به معنای علم است مناسب تر از طهارت به معنای پاکی از حدث و یا خبث است، و این خیلی روشن است. پس مطهرون عبارتند از کسانی که خدای تعالی دلهایشان را پاک کرده، مانند ملائکه گرامی و برگزیدگانی از بشر که در باره آنان فرموده: «إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَ يطَهِّرَكمْ تَطْهِيراً».(۲)

استدلال به آیه بر مرجعیت

برای استدلال به این آیه می توان مقدمات زیر را ارائه کرد:

الف) قرآن دربردارنده هدایت و تبیان کل شیء است: «وَ نَزَّلْنا عَلَيك الْكِتَابَ تِبْيانًا لِّكلُ ِّ

۱- زخرف/۳و۴.

۲- علامه طباطبایی، المیزان، ج۱۹، ص۱۳۷.

شی ءٍ وَ هُدًی وَ رَحْمَهً وَ بُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ»؛(۱)

ب) مراد از «مس» درک باطن و محتوا، و مراد از «مطهرون» انسان های پاک و معصوم هستند؛

ج) اهل بیت مصداق واقعی و حقیقی «مطهرون» هستند با توجه به آیه «إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ....»؛

د) منظور از اهل بیت، خصوص اهل بیت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است.

در خصوص این که مصداق اهل بیت در آیه شریفه چه کسانی هستند در مباحث گذشته بحث شد. در اینجا به دو نکته دیگر اشاره می شود:

نکته اول: زنان پیامبر با توجه با ضمیر «کم» و تفاوت آن با آیات قبل و بعد نمی تواند مراد باشد؛

نکته دوم: برای زنان پیامبر نه علم خاصی مطرح بوده و نه کسی طهارت و عصمتی برای آنان قایل است.

۵. آیه علم الکتاب: «وَ یقُولُ الَّذِینَ کفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کفَی بِاللَّهِ شَهِیدَا بَینی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکتَابِ».(۲)

جمله «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکتَابِ» محل استفاده و استشهاد آیه است. در این که مصداق این جمله کیست نظراتی مطرح شده است:(۳)

الف) مراد خداوند است. این تفسیر صحیح نیست، زیرا خلاف ظاهر عطف است، چون ابتدا کفایت شهادت خدا را گفته است و دیگر معنا ندارد تکرار کند.

ب) منظور از کتاب، تورات و انجیل، و یا فقط تورات است، و معنایش این است که علمای کتاب برای شهادت بین من و شما کافی هستند، زیرا آنها از بشارت هایی که درباره پیامبر اسلام در کتابشان آمده خبر دارند، و اوصاف ایشان را در کتاب خود خوانده اند.

ولی این تفسیر نیز صحیح نیست، زیرا در آیه شریفه سخن از شهادت است، نه صرف

۱- نحل/۹۸.

۲- رعد/۴۳.

۳- برگرفته از تفسیر المیزان، ذیل آیه.

علم داشتن به یک حقیقت. و از سوی دیگر، این سوره در مکه نازل شده و در آن ایام کسی از علمای اهل کتاب ایمان نیاورده بود و به رسالت آن جناب شهادت نداده بود؛ و با این فرض، معنا ندارد به شهادتی احتجاج شود که هنوز احدی آن را اقامه نکرده باشد.

دلیلی نیز وجود ندارد که این آیه در مدینه نازل شده باشد.

ج) آیه مکی است، ولی از علمایی خبر می دهد که بعدها در مدینه مسلمان شده و به رسالت آن جناب شهادت می دهند.

پاسخ؛ این نظر به معنای سقوط حجیت می شود، زیرا معنا ندارد در پاسخ کسانی که در مکه به پیامبر می گویند «لست مرسلا؛ تو پیامبر نیستی»، گفته شود: شما امروز بدون دلیل او را تصدیق بکنید، و دلیل او بعدها به شما خواهد رسید، چون مردمی از علمای اهل کتاب مسلمان می شوند، و بر رسالت او شهادت می دهند.

د) منظور از کتاب، قرآن کریم است، و معنای آن این است که هر کس این کتاب را فرا گرفته و بدان عالم گشته و در آن تخصص یافته باشد، او گواه است بر اینکه قرآن از ناحیه خداست، و من هم که آورنده آنم فرستاده خدایم، در نتیجه پایان سوره به ابتداء آن برمی گردد، که فرموده بود: «تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النَّاسِ لا یؤْمِنُونَ»، و نیز به وسط آن عطف می شود که فرمود: «أَ فَمَنْ یعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یتَذَکرُ أُولُوا الْأَلْبابِ». و این گفتار از خدای سبحان در حقیقت یاری کردن قرآن و دفاع از آن است، در قبال توهینی که کفار از آن کرده، و مکرر گفتند: «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیهِ آیةٌ مِنْ رَبِّهِ».

پاسخ: برای پذیرش این معنا جا داشت که صریحا متعرض قرآن شده و بفرماید قرآن بزرگترین آیت بر رسالت است، در حالی که فرمود: «قُلْ کفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ».

لذا جمعی گفته اند: آیه شریفه در حق علی علیه السلام نازل شده است که با روایاتی که در این باره وارد شده تایید می شود. چون او بود که به شهادت روایات صحیح و بسیار، از تمامی امت مسلمان داناتر به کتاب خدا بود. و اگر هیچ یک آن روایات نبود جز روایت ثقلین که هم از طرق شیعه و هم از طرق سنی به ما رسیده در اثبات این مدعا کافی بود، زیرا در آن

روایت فرمود: «انی تـارک فیکم الثقلین، کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی؛ لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسـکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا».

بُرَیـدِ بْنِ مُعَاوِیهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام:«قُلْ کفی بِاللَّهِ شَـهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْـدَهُ عِلْمُ الْکتابِ»؟ قَالَ: إِیانَا عَنَی وَ عَلِی أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَیرُنَا بَعْدَ النَّبِی.(۱)

تذکر: آیات دیگری نیز در این زمینه قابل استناد است مانند:

* آیه راسـخون در علم: «وَ مَا یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فی الْعِلْم»؛(۲) ابوبصـیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ* وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ».(۳)

و در حدیث دیگری بُرَیدِ بْنِ مُعَاوِیهَ عَنْ أَحَدِهِمَا (امام باقر و امام صادق) علیهما السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِـخُونَ فِی الْعِلْم» فَرَسُـولُ اللَّهِ أَفْضَـلُ الرَّاسِـخِینَ فِی الْعِلْم قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَـلَّ جَمِیعَ مَـا أَنْزَلَ عَلَیهِ مِنَ التَّنْزِیـلِ وَ التَّأْوِیلِ وَ مَا کانَ اللَّهُ لِینْزِلَ عَلَیهِ شَیئاً لَمْ یعَلِّمْهُ تَأْوِیلَهُ وَ أَوْصِیاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ یعْلَمُونَهُ کلَّهُ.(۴)

* آیه اعتصام: «وَ اعْتَصِـمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»؛(۵) امام صادق علیه السـلام در مورد این آیه فرمود: «وَ اعْتَصِـمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً»، قَالَ: نَحْنُ الْحَبْل.(۶)

* آیه هـدایت: «أَ فَمَن یهْـدِی إِلی الْحَقّ ِ أَحَقُّ أَن یتَّبَعَ أَمَّن لَّا یهَـدِّی إِلَّا أَن یهْدَی»؛(۷) امام رضا علیه السـلام در حدیثی طولانی فرمود: إِنَّ الْأَنْبِیـاءَ وَ الْـأَئِمَّهَ یوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ یؤْتِیهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِکمِهِ مَا لَا یؤْتِیهِ غَیرَهُمْ فَیکونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ فِی قَوْلِهِ

۱- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۲۹، ح۶.

۲- آل عمران/۷

۳- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۱۳، ح۱.

۴- همان، ح۲.

۵- آل عمران/۱۰۳.

۶- مجلسی، بحارالانوار، ج۲۴، ص۵۲.

۷- یونس/۳۵.

تَعَالَی: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُون».(۱)

* آیه اوتوا العلم: «بَلْ هُوَ ءَایاتُ بَینَاتٌ فی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْم»؛(۲) ابوبصیر می گوید: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ یقُولُ فِی هَذِهِ الْآیهِ: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، فَأَوْمَأَ بِیدِهِ إِلَی صَدْرِه.(۳)

۱- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۰۲، ح۱.

۲- عنکبوت/۴۹.

۳- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۱۳، ح۱.

سؤالات این درس

۱. مراتب امامت را از نظر شهید مطهری بیان کنید.

۲. مرجعیت علمی و دینی به چه معنا است؟ و چه ضرورتی دارد؟

۳. دیدگاه اهل سنت در مورد نیازمندی مرجعیت دینی چیست؟

۴. مرجعیت دینی امام را بر اساس آیه «لایمسه الا المطهرون» تبیین کنید.

۵. مرجعیت دینی امام را بر اساس آیه «علم الکتاب» تبیین کنید.

پژوهش بیشتر

۱. مرجعیت دینی را نزد شیعه و اهل سنت مقایسه کنید.

۲. از چه آیات دیگری برای مرجعیت دینی امام می توان استفاده کرد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

مجموعه آثار، ج۴، شهید مرتضی مطهری.

تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی.

مرجعیت اهل بیت، ابراهیم امینی.

مرجعیت دینی اهل بیت، علی اصغر رضوانی.

درس بیست و هشتم: شؤون امام۲ (مرجعیت۲و رهبر ی)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

دلایل روایی مرجعیت دینی و علمی اهل بیت

رهبری سیاسی جامعه

دیدگاه امامیه

دیدگاه اهل سنت

ص: ۳۱۷

دلایل روایی مرجعیت دینی و علمی اهل بیت

اشاره

در ذیل آیات قرآنی به برخی روایات اشاره شـد. در اینجا به روایات دیگری که در کتب روایی اهل سـنت نیز وارد شده اشاره می کنیم.

حدیث ثقلین

این حـدیث در مباحث گذشـته مورد بررسـی قرار گرفت. در اینجا فقط به این نکته اشاره می کنیم که تالی و همراه قرآن باید علم کامل به قرآن داشـته باشد؛ و چون قرآن دریای بی کران علم است، پس مفسّـِر آن نیز که اهل بیت هسـتند، از علم کاملی برخوردار بودنـد. و چون خود حجت و مرجع دینی و علمی اسـلام است، لـذا اهـل بیت نیز که همراه قرآن و واجـد علم به آن هستند نیز مرجع دینی و علمی و حجت خواهند بود.

حدیث سفینه

پیامبر فرمود: «مَثَلَ اَهلِ بَیتی فیکُم کَسَفینَهِ نُوح مَن رَکِبَها نَجا وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرَق».(۱)

در جریان طوفان نوح، هیچ جایی به جز کشتی محل امن نبود،(۲) زیرا به تعبیر قرآن از

ص: ۳۱۸

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص۱۰۴؛ بعضی از منابع روایی اهل سنت: حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۲، ص۳۷۳، ش۳۳۱۲ و ج۳، ص۱۶۳، ش۴۷۲۰؛ نـور الـدین علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوایـد ومنبع الفوائـد، ج۹، ص۲۶۵؛ طبرانی، معجم الصغیر، ج۱، ص۲۴۰، ش۳۹۱ و ج۲، ص۸۵، ش۸۲۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج۱۲، ص۱۷۸، ش۳۴۱۵۱؛ ابن اثیر جزری، النهایه فی غریب الحدیث، ج۲، ص۲۹۸.
۲- «قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یعْصِمُنی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْیوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ رَحِم»؛ (هود/۴۳).

آسمان آب می بارید و از زمین نیز آب می جوشید؛(۱) و به عبارت دیگر، بلا از همه طرف مردم را احاطه کرده بود و آنها را به نیستی و تباهی کشاند مگر کسانی که در کشتی نوح قرار گرفته بودند.

تشبیه اهل بیت به کشتی نوح به این معنا است که تنها مسیر نجات و هدایت، فقط اهل بیت است. علامه مناوی از علمای اهل سنت می گوید:

(إن مثل أهل بيتى) فاطمه وعلى وابنيهما وبنيهما أهل العدل والديانه (فيكم مثل سفينه نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك) وجه التشبيه أن النجاه ثبتت لأهل السفينه من قوم نوح فأثبت المصطفى(ص) لأمته بالتمسك بأهل بيته النجاه وجعلهم وصله إليها ومحصوله الحث على التعلق بحبهم وحبلهم وإعظامهم شكر النعمه مشرفهم والأخذ بهدى علمائهم فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه وأدى شكر النعمه المترادفه ومن تخلف عنه غرق فى بحار الكفران وتيار الطغيان فاستحق النيران لما أن بغضهم يوجب النار كما جاء فى عده أخبار كيف وهم أبناء أئمه الهدى ومصابيح الدجى الذين احتج الله بهم على عباده وهم فروع الشجره المباركه وبقايا الصفوه الذين أذهب عنهم الرجس وطهرهم وبرأهم من الآفات وافترض مودتهم فى كثير من الآيات وهم العروه الوثقى ومعدن التقى واعلم أن المراد بأهل بيته فى هذا المقام العلماء منهم إذ لا يحث على التمسك بغيرهم وهم الذين لا يفارقون الكتاب والسنه حتى يردوا معه على الحوض.

حدیث امان

توضیح این حدیث نیز گذشت. آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه در برخی روایات در تبیین امان بودن اهل بیت، به اختلاف اشاره شده است. در روایتی از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است: «أَهْلُ بَيتِى أَمَانٌ لِأُمَّتِى مِنَ الضَّلَالَهِ فِى أَدْيانِهِمْ لَا يهْلِكونَ مَا دَامَ مِنْهُمْ مَنْ يتَّبِعُونَ هَدْيهُ وَ سُنَّتَه».(۲) و در منابع اهل سنت این گونه نقل شد است: «أهل بيتى أمان لأمتى من الاختلاف فإذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس».(۳) محتوای

ص: ۳۱۹

۱- «وَ قيلَ يا أَرْضُ ابْلَعى ماءَك وَ يا سَماءُ أَقْلِعى»؛ (هود/۴۴).

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۲۳.

۳- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۶۲، ش۴۷۱۱.

این خبر به روشنی مرجعیت دینی اهل بیت را نشان می دهد.

تذکر: در کنار این احادیث به احادیثی مانند: پیامبر فرمود: «عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِی یدُورُ حَیثُمَا دَار»؛(۱) و پیامبر فرمود: «أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِی بَابُهَا»(۲) نیز می توان استناد نمود.

در پایان به این روایت زیبا توجه کنید:

منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاری است، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسی که بر او وحی نازل نشود باید در جستجوی پیغمبران باشد، و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازم است. من به مردم (اهل سنت) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر درگذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان در مجادله به آن استدلال می کنند، (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیم (سرپرستی که آن را طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجت نباشد و آن قیم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است؛ پس به ایشان گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست. گفتم: تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست، و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن ابی طالب) گوید می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السلام قیم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و

۱- صدوق، امالی، ص۸۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۱۰، ص۴۴۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۴، ص۱۳۴، ش۴۶۲۹.

۲- صدوق، امالی، ص۳۴۵ و ۳۸۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲۳، ص۱۲۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۷.

اوست که هر چه نسبت به قرآن گوید حق است. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.(۱)

تنبیه

در کتب اهل سنت نسبت به فراوانی علم اهل بیت و اینکه اعلم اهل زمان خود بودند، بسیار اشاره شده است.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت اینکه در کتب اهل سنت پیرامون بزرگان و علمایشان صحبت زیادی شده است از جمله این که شاگرد چه کسانی بوده اند، ولی با آنکه از علم وسیع اهل بیت سخن گفته اند، هیچ اشاره ای نشده است که آنها نزد کسی شاگردی کرده باشند.

ب. رهبری سیاسی جامعه

اشاره

نیاز جامعه به حکومت و رهبری، حقیقتی غیر قابل انکار است. امام علی علیه السلام فرمود:

إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ...؛ ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بد کار باشد. مؤمن در امارت و حکومت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر که را به اجل مقدّر می رساند (با نبودن امیر مردم به جان هم می افتند) و به توسّط او مالیات جمع می گردد (تا در وقت حاجت به کار بندد) و با دشمن جنگ می شود، و راهها (از دزدها و یاغیها) ایمن می گردد، و حقّ ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می شود تا نیکوکار در رفاه و از (شرّ) بد کار آسوده ماند.(۲)

رهبری سیاسی جامعه در قالب حکومت و اداره امور جامعه مطرح می شود. عموم متکلمین اسلامی در بحث هدف و فلسفه امامت به آن پرداخته اند. ما به بیان برخی از اقوال می پردازیم.

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ص۱۶۸.

۲- نهج البلاغه، خ ۴۰.

دیدگاه امامیه

اشاره

متکلمان امامیه درباره اهداف و اغراض امامت به مطالبی اشاره کرده اند که در فضای مرجعیت و رهبری سیاسی تحقق می پذیرد. مرحوم علاّمه حلی(۱) در بیانی جامع در این باره گفته است:

۱. حفظ نظام اجتماعی مسلمانان

برقراری نظم و امنیت در جامعه، مورد اهتمام ویژه شارع مقدّس است. و این غرض و مقصود شرعی، بدون وجود امام و پیشوایی که اطاعت و پیروی از او بر دیگران واجب باشد، به دست نمی آید، زیرا بشر مدنی بالطبع است و به تنهایی از عهده حلّ مشکلات و تأمین نیازهای خود بر نمی آید، و بلکه باید هر کس عهده دار مسئولیتی شود، و کارها با مشارکت و تعاون به انجام رسد. حال، ممکن است که برخی از افراد، از انجام دادن مسئولیت خویش شانه خالی کنند، و این امر، موجب اختلال نظام اجتماعی می شود. برای جلوگیری از آن، وجود امام و پیشوایی لازم است که با متخلّف به گونه ای مناسب برخورد کند، و از بروز اختلال در نظم اجتماعی جلوگیری کند.

۲. برقراری عدالت اجتماعی

زندگی اجتماعی برای بشر امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. و در وجود انسان، علاوه بر عقل و فطرت انسانی، تمایلات و غرایز حیوانی نیز وجود دارد. هرگاه غرایز و تمایلات حیوانی، بر عقل و فطرت انسانی غلبه کند، انسان حریم قانونی را نقض کرده، و به حقوق دیگران تجاوز می کند، و در نتیجه، عدالت اجتماعی نقض می شود. این جا است که وجود زمامداری با کفایت و عدالت پیشه، می تواند از قانون شکنی و تعدّی و تجاوز به حقوق دیگران از سوی ظالمان و قانون شکنان جلوگیری کند.

۳. تکالیف اجتماعی

در شریعت اسلام، یک سلسله تکالیف و احکامی وجود دارد که به صورت فردی به انجام نمی رسد، بلکه اجرای آن ها در گروِ اجتماع و بسیج و همکاری عمومی است. جهاد با

۱- الالفین، ص۱۵.

دشمنان از این نوع است. از طرفی، انجام دادن این گونه تکالیف، نیازمند برنامه ریزی مشخّص و روشن است که زمان و مکان و چگونگی انجام دادن تکلیف را روشن سازد. بـدیهی است، این گونه مسائل، بـدون تمرکز در برنامه ریزی و تصـمیم گیری، به نحو مطلوب تحقّق نخواهـد یـافت، زیرا بـا توجّه به اختلاـف عقایـد و سـلایق و منـافع افراد، اگر به صورت متمرکز و قـاطع تصمیم گیری نشود، تفرقه و تشتت پدید می آید، فرصت از دست می رود، و در نتیجه، شکست در برابر دشمن، قطعی خواهد بود. بدین جهت، وجود امام و رهبری با کفایت و مدبّر و توان مند، ضـرورت دارد تا صـفوف مردم را متّحد و منسجم سازد. و بدین طریق، به تکلیف شرعی جهاد و دفاع در راه دین جامه ی عمل بپوشاند.

۴. اجرای حدود الهی

در شـریعت اسـلامی، برای برخی از گناهان مانند تهمت، سـرقت،(۱) - زنا،(۲) و... حـدودی مقرّر شـده است که اجرای آن ها نقش مؤثّری در جلوگیری از مفاسـد و مظـالم اجتمـاعی دارد، امّـا اگر اجرای آن هـا به دست افراد سپرده شود، نه تنهـا مانع از بروز و گسترش مفاسـد و مظالم نمی شود، بلکه خود، از عوامل پیدایش هرج و مرج و تعدّی و تباهی خواهد بود. از این روی، اجماع مسلمانان، بر این است که اجرای حدود شرعی از شئون و مسئولیت های امام است.

دیدگاه اهل سنت

متکلّمان معتزلی، بر این عقیده اند که فلسـفه وجوب امامت، اقامه حدود الهی است، زیرا اجرای حدود الهی، واجب است، و از طرفی، وجوب آن، متوجّه عموم مسـلمانان یـا یکایـک آنـان نیست، بلکه بر عهـده امـام است. بنـابراین، وجود امام برای تحقّق بخشیدن به این حکم و قانون الهی واجب خواهد بود.

قاضی عبدالجبار معتزلی، در این باره چنین گفته است:

بدان جهت به وجود امام نیاز است که به احکام شرعی، مانند اقامه حدود و حفظ

۱- مائده/۳۸.

۲- نور/۲.

کیان مملکت و مرزهای کشور و آماده ساختن و بسیج نیروهای رزمنده برای مبارزه با دشمن و اموری از این قبیل، عینیت بخشد. هیچ گونه اختلافی در این وجود ندارد که این گونه امور، از شئون و وظایف امام است.(۱)

ابوحفص نسفی اهداف و اغراض امامت را چنین بیان کرده است:

۱. تنفیذ و اجرای احکام اسلامی؛ ۲. اقامه حدود اسلامی؛ ۳. پاسداری از مرزها؛ ۴. تجهیز نیروهای دفاعی؛ ۵. گرفتن زکات و مالیات های شرعی؛ ۶. سرکوبی آشوب طلبان و دزدان و راهزنان؛ ۷. اقامه نمازهای جمعه و اعیاد اسلامی؛ ۸ . فصل خصومت ها و منازعه ها؛ ۹. قبول شهادت گواهان در زمینه حقوق؛ ۱۰. تقسیم غنایم و ثروت های عمومی.(۲)

ابوحامد غزالی درباره وجوب امام گفته است:

بدون شک نظام دین، مقصود شارع است و از طرفی، نظام دین، جز با امامی که از دستورهای وی اطاعت شود، پایدار و استوار نخواهد شد. نتیجه ی این دو مقدمه، وجوب نصب امام است. نظام دنیا، بدون امام و رهبر ثبات و استقرار نخواهد داشت و از طرفی نظام دنیا، در ثبات و استقرار نظام دین، ضرورت دارد و نظام دنیا، در رستگاری بشر و نیل به سعادت اخروی، امری است ضروری که مقصود همه پیامبران الهی بوده است.(۳)

سعد الدین تفتازانی از اقامه حدود، پاسداری از مرزها، آماده سازی سپاهیان برای جهاد، امور مربوط به حفظ نظام و کیان اسلامی، به عنوان اهداف و آرمان های امامت یاد کرده است.(۴)

۱- شرح الاصول الخمسه، ص۵۰۹.

۲- شرح العقائد النسفیه، ص۹۷.

۳- الاقتصاد فی الاعتقاد، ص۱۴۷.

۴- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۳۶.

سؤالات این درس

۱. مرجعیت دینی امام را بر اساس حدیث ثقلین تبیین کنید.

۲. دیدگاه علامه مناوی را در مورد مرجعیت اهل بیت بر اساس حدیث سفینه بگویید.

۳. دیدگاه علامه حلی را در مورد رهبری سیاسی جامع اسلامی بیان کنید.

۴. از نظر قاضی عبدالجبار معتزلی فلسفه امامت چیست؟

۵. دیدگاه ابوحامد غزالی را پیرامون وجوب امام بیان کنید.

پژوهش بیشتر

۱. از چه آیات دیگری برای مرجعیت دینی امام می توان استفاده کرد؟

۲. رهبری سیاسی مردم را از منظر شیعه و اهل سنت مقایسه کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

مرجعیت دینی اهل بیت، علی اصغر رضوانی.

مجموعه آثار، ج۳، شهید مرتضی مطهری.

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

درس بیست و نهم: شؤون امام ۳ (ولایت۱)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان ولایت

انواع ولایت

مراتب ولایت تکوینی

ص: ۳۲۷

ج. ولایت تکوینی و تشریعی

اشاره

مقام ولایت امام جایگاه بلندی در شئون و مناصب امام دارد. در قرآن کریم در مورد خلافت امام علی علیه السلام و جانشینی ایشان برای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از این عنوان استفاده شده است: «إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکعُون».(۱) همچنین پیامبر بزرگوار اسلام در واقعه غدیر خم هنگام معرفی امام علی علیه السلام به عنوان جانشین خویش از این تعبیر استفاده کردند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

بحث مفهوم شناسی آن در بخش کلیات گذشت. در اینجا به بررسی این مقام می پردازیم.

چند تذکّر

۱. گاهی بین ولی و مولی علیه، رابطه ای قراردادی و اعتباری وجود دارد. محدوده اختیار و تصرف در اینجا در حدّ قرارداد بوده و لذا قابل تغییر و حتی نفی است، مانند ولایت پدر بر فرزند. گاهی رابطه بین این دو حقیقی و تکوینی است که در این صورت قابل تغییر نمی باشد، و محدوده آن تابع چگونگی ارتباط وجودی بین این دو است. رابطه بین خداوند به عنوان خالق هستی بخش با مخلوق این گونه است.

۲. ولایت می تواند حالت طولی داشته باشد. یعنی ولایت ولیّ در طول ولایت ولیّ بالاتر و تحت اراده و نفوذ او باشد. مانند ولایت پدر بر فرزند که در طول ولایت جدّ است. روشن

۱- مائده/۵۵.

است که ولایت طولی نیز می تواند جعلی و اعتباری باشد و در محدوده جعل و قرارداد و می تواند تکوینی باشد و در محدوده رابطه تکوینی دو موجود.

۳. وجود ولایت بین دو موجود، می توانـد غیر اختیاری باشد و مولیّ علیه در انتخاب ولیّ و محدوده ولایت او اختیاری نداشته باشـد، ماننـد ولایت پـدر بر فرزنـد که از طرف خـدا جعل شـده است یا ولایت تکوینی خدا بر مخلوقات؛ و می تواند اختیاری باشـد، به این معنـا که مولیّ علیه بـا چگونگی اراده و خواست خود اجـازه نفوذ تأثیر را برای موجود دیگری فراهم کنـد، مانند ولایت خـدا بر بنـده مؤمن و ولایت طاغوت بر انسان کافر.(۱) گفتنی است که ولـایت اختیاری فقط برای موجود دارای اختیار مانند انسان قابل تحقق است.

انواع ولایت

ولایت سه گونه متصور است:

تکوینی؛ ولـایت در اصـل وجود موجود و چگونگی سیر و زنـدگی آن؛ ماننـد ولـایت خداونـد بر مخلوقات و یا ولایت نفس انسـان بر قـوای درونی خـودش. هر انسـانی نسـبت به قـوای ادراکی خـود ماننـد نیروی وهمی و خیـالی و نیز بر قـوای تحریکی خویش مانند شـهوت و غضب، ولایت دارد؛ بر اعضاء و جوارح خود ولایت دارد؛ اگر دسـتور دیدن می دهد، چشم او اطاعت می کند و اگر دستور شنیدن می دهد، گوش او می شنود.

تشـریعی(بر تشـریع)؛ ولـایت در قـانون گـذاری برای برنـامه زنـدگی موجود (اختیـار در برنامه ریزی زنـدگی موجود). ولایت برتشریع همان ولایت بر قانونگذاری و تشریع احکام است، یعنی اینکه کسی، سرپرست جعل قانون و وضع کننده اصول و مواد قـانونی باشـد. این ولـایت که در حیطه قوانین است و نه در دایره موجودات واقعی در مقام امتثال، قابل تخلف و عصـیان است؛ یعنی ممکن است افرادی، قانون را اطاعت نماینـد و ممکن است دست به عصـیان بزننـد و آن را نپذیرنـد. و تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خـدای عالم و حکیم مطلق باشـد و لـذا ولایت بر تشـریع و قانونگذاری، منحصر به ذات اقدس اله است؛ چنانکه قرآن کریم در این باره فرموده است:

۱- بقره/۲۵۷.

«ان الحکم الا لله».(۱)

شرعی(تشریعی، در تشریع)؛ نوعی سرپرستی است که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریع و قانون، بلکه ولایتی است در محدوده تشریع و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان.

ولایت تشریعی با دو قسمش، از امور اعتباری و قراردادی است. ولایت در محدوده تشریع، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز عملی یا عدم حضور، نمی توانند حق خود را استیفا کنند آمده و گاهی به معنای تصدی امور جامعه انسانی. به عنوان نمونه فرمایش رسول خدا۶ در واقعه غدیر خم: «الست اولی بکم من انفسکم» و«من کنت مولاه فعلی مولاه» و همچنین آیاتی مانند «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» و «انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون»، بازگوکننده ولایت و سرپرستی و اداره امور جامعه اسلامی است و از سوی دیگر، آیاتی نظیر: «فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل»، درباره ولایت سرپرستی عاجزان و محجوران است.(۲)

اگر انسان زندگی خود را منحصر به زندگی مادی دنیایی کرد و زندگی حقیقی و معنوی خود را فراموش نمود، برنامه ریزی و قانون گزاری برای زندگیش را خودش به عهده می گیرد، و انتخاب ولی و سرپرست و رهبر را نیز حق خود می داند؛ (یعنی حقّ قانون گزاری را برای خود ثابت می داند و آن گونه که امیال دنیایی او می خواهند قانون وضع می کند؛ و هر کس را بخواهد به عنوان ولی و سرپرست برمی گزینند)؛ اما اگر بعد معنوی و زندگی آخرتی اش را هم در نظر گرفت، و زندگی دنیا را مقدمه زندگی آخرت دانست، ولایت تشریعی و جعل قانون را فقط برای خدا ثابت می داند، و تنها به ولایت و سرپرستی او و خلیفه او تن می دهد.

۱- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۲۴.

۲- همان.

مراتب ولایت تکوینی

ولایت تکوینی مراحلی دارد:

مرحله اول: ولایت بر کل عالم هستی؛ چون خدای تبارک و تعالی خالق عالم هستی است، لذا همه موجودات از ابتدا تا انتها از حیث وجودی با همه صفاتی که دارند (اختیار و آزادی و...) تحت این ولایت قرار می گیرند.

مرحله دوم: ولایت در سیر زندگی اختیاری انسان. انسان چون مخلوق خدا و معلول اوست، بنابر این تحت اراده و نفوذ خداوند به عنوان علت وجودی اوست.صدور افعال و آثار مترتب بر آنها نیز با خواست و اجازه خداوند است، و خداوند هرگونه که بخواهد در او نفوذ کرده و او را تدبیر می کند. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست.

توضیح آنکه خداوند انسان را موجودی آزاد و دارای اختیار و حق انتخاب قرار داده است تا او در سایه این نعمات آنچه را که می خواهد انجام دهد، ولی چون انسان مخلوق خدا بوده و وجودش همیشه وابسته به اوست (و هیچ زمانی یک معلول نمی تواند از علتش جدا و مستقل فرض شود)، لذا اختیار او نیز تحت اراده و مشیت وامضای اوست و او در برابر خداوند هیچگونه استقلالی ندارد. بر این اساس، صادر شدن هر فعلی از او بر اساس خواست خداوند و امضای اوست؛ و اوست که می تواند جلوی تحقق هر فعل و یا اثر آن را بگیرد (چنانچه آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام سرد شد، و یا گلوی حضرت اسماعیل علیه السلام بریده نشد)؛ و اوست که می تواند در وجود معلول و مخلوقش تصرف کند و او را به مسیری که می خواهد قرار دهد (هر چند انسان در ابتدا آن را اراده نکرده بود). همه رویدادهایی که ما از آنها به عنوان امری تصادفی و اتفاقی یاد می کنیم در این راستا ارزیابی می شود.

همچنین هر چند انسان بر اساس ویژگی «اختیار» که در وجود او نهاده شده است می تواند زندگی دنیایی خود را برنامه ریزی کرده و بر اساس آن حرکت کند، اما با توجه به ضعف وجودیش در مرحله اندیشه و برنامه و عمل به این نتیجه رسیده است که نیازمند به موجود برتری است که به کمک او بتواند زندگی زیبا را ترسیم نموده و راه رسیدن به آن را دریابد و در آن مسیر حرکت کند. او نه تنها خود را در مرحله شناخت و تدوین برنامه زندگی محتاج می داند و لذا به سوی الگو برداری از زندگی دیگران گام برمی دارد (و قرآن

نیز بر اساس همین نیاز، انبیاء را به عنوان الگو معرفی می کنـد)، بلکه در مرحله عمل نیز خود را بی نیاز از آن موجود برتر نمی بینـد و سیر زندگی خود را (هرچند به صورت جزئی) به او می سپارد و حالت سرسپرد گی را برای خود می پذیرد). البته هر مقـدار اعتقاد او به آن موجود برتر بیشتر باشـد و خود را به او محتاج تر احساس کنـد واگذاری امور زندگیش (به آن موجود) بیشتر می شود.

انسان ها در این مرحله به دو گروه کلّی تقسیم می شوند: گروهی ایمان آورده و ولایت خداوند را می پذیرند و گروهی دیگر راه کفر را پی گرفته و ولایت طاغوت و شیطان را انتخاب می کنند. انسان اگر به این نتیجه رسید که کسی جز خداوند متعال ولی و سرپرست حقیقی نمی باشد، پس می گوید: «أُفَوِّضُ أَمْری إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ* فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِئاتِ ما مَکرُوا؛ من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست!»* خداوند او را از نقشه های سوء آنها نگه داشت.».(۱) و دائما می گوید: اِلهی خُذْ بِناصِیتی الی مَرْضاتِک؛ خدایا پیشانی من را به طرف خواست و آنچه مورد رضایت تو است بگیر(قرار بده)».

این انسان امورات زندگی خود را به خدا می سپارد، و خداوند نیز عهده دار سرپرستی زندگی او شده و ولی او می شود. در این حالت است که ولایت تکوینی و تشریعی و شرعی برای شارع مقدس و خداوند تبارک و تعالی برای چنین انسانی معنا پیدا می کنـد و در ابعاد و شئون مختلف زندگی او (مادی، معنوی، جسمی، روحی، فردی و اجتماعی) جاری می شود و این آیه شریفه مفهوم لطیف خود را نشان می دهد: «اللَّهُ وَلِی الَّذینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ».(۲) برنامه دین برای وجود انسان و زندگی اوست. او باید به تدریج بسط وجودی پیدا کند و به طرف حقیقت وجود، یعنی خداوند حرکت کند. حرکت تکاملی او نیاز به ابزار مادی یعنی بدن دارد و این یعنی گره خوردن حیث مادی و معنوی انسان. عالم معنا با عالم ماده تأثیر و تأثّر دارد پس زندگی مادی او (اموال، معاملات و...) هم باید تحت مدیریت و سرپرستی خدا قرار گیرد. چیزی که خورده می شود یا پوشیده می شود، چگونگی کسب و مقدار آن و... همه از طریق شارع معین می شود. انسانی که با اختیار خود

۱- غافر/۴۴-۴۵.

۲- بقره/۲۵۷.

سرپرستیش را به عهـده او می گـذارد هر چقـدر بـا اعمـالش برنـامه های او را پیاده کنـد راه را برای ادامه إعمال نفوذ و برنامه ریزی او بیشتر فراهم کرده است.

و اگر سـرپرستی شـیطان و طاغوت را برای خود برگزید، خود را تحت برنامه او قرار می دهد و مصداق این فراز از آیه شـریفه می شود: «وَ الَّذینَ کفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمات».(۱)

مرحله سوم: ولایـت برخی از افراد در امور عالم به صورت جزئی (البته تحت ولایت خـدا)؛ که این حالت به چنـد صورت قابل تصویر است: گاهی به واسـطه علومی که شـخص واجد آن می شود: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتابِ أَنَا آتیک بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیک طَرْفُک»،(۲) و گـاه خداونـد چنیـن امکـانی را بـه صـورت خـاص فراهـم می کنـد: «و أَلَنَّا لَهُ الْحَدیـد؛ و آهن را برای او (داوود) نرم کردیم».(۳)

ص: ۳۳۳

۱- بقره/۲۵۷.

۲- نمل/۴۰.

۳- سبأ/۱۰.

سؤالات این درس

۱. انواع ولایت «قراردادی، طولی و اختیاری» را توضیح دهید.

۲. ولایت تکوینی، تشریعی و شرعی را تعریف کنید.

۳. آیا ولایت تشریعی، قراردادی است؟ تبیین کنید.

۴. آیا ولایت تکوینی با اختیار انسان ناسازگار نیست؟ توضیح دهید.

۵. آیا برای افراد انسانی ولایت تکوینی ثابت است؟ شرح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. تفاوت بین جبر و ولایت تکوینی چیست؟

۲. ولایت تکوینی بر موجودات برای چه کسانی امکان دارد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

ولایت تکوینی و تشریعی، لطف الله صافی گلپایگانی

ادب فنای مقربان، عبدالله جوادی آملی.

عقیق ولایت، اسماعیل منصوری لاریجانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شماره۲۳.

فصل نامه کلام تطبیقی، شماره۱.

درس سی ام: شؤون امام۴ (ولایت۲)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

ولایت اهل بیت

تکیه گاه تصرف تکوینی

ص: ۳۳۵

ولایت اهل بیت

اشاره

پس از آنکه با ولایت تکوینی و تشریعی و شرعی آشنا شدیم اینک نوبت آن است که جایگاه پیشوایان معصوم را مورد ارزیابی قرار داده و مراتب ولایت در مورد این بزرگواران را بررسی کنیم.

الف) ولایت شرعی (در تشریع)

یعنی برنامه ریزی برای زندگی فردی و اجتماعی افراد که تصرف در امور اجتماعی به عنوان امر و نهی و مدیریت جامعه را شامل می شود؛ در این صورت افراد، برای انجام برنامه ها، اختیار دارند و امام هیچ تصرفی در اراده آنها نمی کند. اثبات این ولایت برای امام نیاز به دلیل خاص ندارد، زیرا لازمه مقام ولایت و امامت بر مردم می طلبد که امام حق چنین تصرفاتی را داشته باشد. به علاوه که اولین و روشن ترین معنایی که از آیات شریفه ای مانند و «يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلی الْأَمْرِ مِنکم»،(۱) و «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَاكِعُون»،(۲) و «النَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِم»(۳) و کلام پیامبر گرامی اسلام «الست أولی بکم من أنفسکم...من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در واقعه غدیر خم، استفاده می شود معنای تصرف در امور است.

ص: ۳۳۶

۱- نساء/۵۹.

۲- مائده/۵۵.

۳- احزاب/۶.

ب) ولایت تشریعی

در این که مقام ولایت تشریعی بالاصاله و به صورت استقلالی مخصوص ذات مقدس الهی است و کسی غیر از او و یا بدون اجازه و امضای او، حق جعل قانون ندارد جای هیچ شک و تردیدی نیست. اما جای این سؤال است که آیا خداوند به صورت تبعی و محدود این مقام را به فرد دیگری نیز عنایت کرده است یا خیر؟

مرحوم کلینی در اصول کافی کتاب الحجه بابی را گشوده است به نام «بَابُ التَّفْوِیضِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَی الْأَئِمَّهِ فِی أَمْرِ الدِّین» و روایاتی را ذکر کرده است که در آنها به اجازه خدا به تصرف پیامبر و اوصیای ایشان در امور دینی تحت شرایط خاص اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِیهُ عَلَی مَحَبَّتِهِ فَقَالَ «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم» ثُمَّ فَوَّضَ إِلَیهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ ما آتاکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: وَ إِنَّ نَبِی اللَّهِ فَوَّضَ إِلَی عَلِی وَ ائْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَحَدَ النَّاسُ فَوَ اللَّهِ لَنُحِبُّکمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا وَ نَحْنُ فِیمَا بَینَکمْ وَ بَینَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَیراً فِی خِلَافِ أَمْرِنَا؛ خدای عز و جل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و سپس فرمود: «تو دارای خلق عظیمی هستی» و آنگاه به او واگذار کرد و فرمود «هر چه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هر چه منعتان کند باز ایستید» و باز فرمود «هر کس از رسول خدا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است» سپس امام فرمود: پیغمبر خدا کار را به علی واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، به خدا ما شما را دوست داریم که هر گاه بگوئیم بگوئید، و هر گاه سکوت کنیم، سکوت کنید، و ما واسطه میان شما و خدای عز و جل هستیم، خدا برای هیچ کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.(۱)

در حدیث دیگر تصریح شده است که پیامبر اموری را در دین قرار داد و خداوند آنها را امضا کرد.

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِیهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَکمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: «إِنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظِیم» ثُمَّ فَوَّضَ إِلَیهِ أَمْرَ الدِّینِ وَ الْأُمَّهِ لِیسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «ما آتاکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ کانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً مُؤَیداً بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا یزِلُّ وَ لَا یخْطِئُ فِی شَی ءٍ مِمَّا یسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الصَّلَاهَ رَکعَتَینِ رَکعَتَینِ عَشْرَ رَکعَاتٍ فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَی الرَّکعَتَینِ رَکعَتَینِ وَ إِلَی الْمَغْرِبِ رَکعَهً فَصَارَتْ عَدِیلَ الْفَرِیضَهِ- لَا یجُوزُ تَرْکهُنَّ إِلَّا فِی سَفَرٍ وَ أَفْرَدَ الرَّکعَهَ فِی الْمَغْرِبِ فَتَرَکهَا قَائِمَهً فِی السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِک کلَّه....؛ همانا خدای عز و جل پیغمبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: «تو بر خلق عظیمی استواری» سپس امر دین و امت را به او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را به عهده گیرد، سپس فرمود: «آنچه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه شما را نهی کرده باز ایستید» همانا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله استوار و موفق و مؤید به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطائی نداشت، به آداب خدا تربیت شد. خدای عز و جل نمازهای پنجگانه را دو رکعت دو رکعت واجب ساخت تا ده رکعت شد. سپس رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلم) به دو رکعت (ظهر و عصر و عشا) دو رکعت و به مغرب یک رکعت افزود، و این اضافات با واجب خدای تعالی همدوش گشت، بطوری که ترک آنها جز در سفر جایز نیست و چون در نماز مغرب یک رکعت افزود، آن را در سفر و حضر بر جا گذاشت. خدای عز و جل تمام این اضافات پیغمبر را اجازه کرد.(۱)

با دقت در روایات به دست می آید که اضافات پیامبر پس از گذراندن دو مرحله، داخل در امور دینی قرار گرفت:

۱. تربیت ویژه پیامبر از ناحیه خداوند به گونه ای که پیامبر چیزی را اراده نمی کرد مگر آنکه خواست خدا را در آن می دید و لذا به روایاتی بر می خوریم که اراده آنان چیزی غیر از خواست خدا نیست.

۲. اذن و امضای الهی که در روایات به روشنی به آن تصریح شده است.

۱- همان، ح۴.

محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم. حضرت فرمود:

یا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِیتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِیاً وَ فَاطِمَهَ فَمَکَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِیعَ الْأَشْیاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَی طَاعَتَهُمْ عَلَیهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَیهِمْ فَهُمْ یحِلُّونَ مَا یشَاءُونَ وَ یحَرِّمُونَ مَا یشَاءُونَ وَ لَنْ یشَاءُوا إِلَّا أَنْ یشَاءَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ثُمَّ قَالَ یا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّیانَهُ الَّتِی مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَیکَ یا مُحَمَّدُ؛ ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید، آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید، و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! اینست آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده] و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش.(۱)

مطلب دیگری که از روایات استفاده می شود این است که دین اسلام در زمان پیامبر کامل گشت و لذا در روایت آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یقْبِضْ نَبِیهُ حَتَّی أَکمَلَ لَهُ جَمِیعَ دِینِهِ فِی حَلَالِهِ وَ حَرَامِه».(۲) و حدیث معروف «عَنْ زُرَارَهَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. فَقَالَ: حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَه»(۳) مورد پذیرش همه مسلمین قرار گرفته است که مطابق با آیه شریفه «الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دِینَکمْ وَ أَتمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکمُ الْاسْلَامَ دِینًا»(۴) است. بنابر این اثبات دخالت در

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۱، ح ۵

۲- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۴، ح ۵۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۴- مائده/۳.

تشریع امور دینی برای امامان کار آسانی نیست. البته باید توجه داشت بیان و تبیین احکام شرعی غیر از جعل آن است.

ج) ولایت تکوینی

۱. مرحله سوم از مراتب ولایت تکوینی هم از نظر تاریخ قابل اثبات است، بدین معنا که با رجوع به تاریخ و زندگی ائمه روشن می شود که آن بزرگواران همچون سایر اولیای الهی تصرفاتی در عالم وجود داشتند؛ چنانکه کرامات ایشان در کتاب های تاریخی ذکر شده است و هم از این جهت که دارای مقام الهی و عهد امامت هستند و چنین مقامی می طلبد که واجد آن برای اثبات مقامش و پاسخ به برخی درخواستها، با اذن الهی بتواند تصرفات خاصی انجام دهد، چنانکه برای پیامبران نیز این مطلب ثابت است.

۲. مرحله دوم که همان تصرف در امور زندگی فرد و اراده و انتخاب اوست؛ بدین معنا است که امام اراده و امور مربوط به او را نیز مدیریت می کند به گونه ای که گاه کارهایی بدون اراده قبلی از انسان صادر می شود و یا حوادثی برای او اتفاق می افتد که به گمانش تصادفی است، ولی در اصل با خواست امام و مدیریت و تصرف او تحقق پیدا کرده است. این نوع از ولایت مستلزم آن است که امام بر قلب و روح مردم احاطه داشته و بتواند در طول اراده و تصرف خدا و با اجازه او در قلوب و اراده انسانها تصرف کند. تبیین این مرحله از چند راه قابل بررسی است:

۲-۱. مقام هدایت گری: توضیح این مقام در بحث حقیقت امامت آمد.

۲-۲. تحقق مقدرات: با توجه به شب قدر و نزول ملائکه و تعیین مقدرات و اجرای آنها توسط امام، احاطه امام بر قلوب و تصرف ایشان امری پذیرفتنی است.

امام جواد از پدران گرامیش از امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

رسول خدا۶ به اصحابش فرمود: آمِنُوا بِلَیلَهِ الْقَدْرِ فَإِنَّهُ ینْزِلُ فِیهَا أَمْرُ السَّنَهِ وَ إِنَّ لِذَلِک وُلَاهً مِنْ بَعْدِی عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِه؛ به شب قدر ایمان بیاورید، زیرا امر سال در آن شب نازل می شود و دست های توانائی از آن امر حفاظت می کنند و در اجرای آن می کوشند و آنها علی و یازده فرزند او هستند.(۱)

ص: ۳۴۰

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج۲، ص۳۴۵، ح۲.

۲-۳. واسطه فیض بودن امام در عالم وجود: بدین معنا که امام در مسیر فاعلیت و ربوبیت الهی، مجرای اراده خداوند در عالم هستی است. با تبیین این مطلب ولایت امام بر ما سوی الله در طول ولایت خدا نیز ثابت می شود.

توضیح آنکه تحقّق ولایت خدا در عالم هستی و زندگی انسانها از طریق پیامبر و اهل بیت علیهم السلام می باشد. و این مهم بدان جهت است که خداوند اراده کرده است که نظام عالم هستی دارای سلسله مراتب وجودی باشد (و یا به تعبیر فلاسفه به علت سنخیت و تناسب بین علت و معلول، و عدم توانایی تحمل و کسب فیض موجودات ضعیف از خداوند که در نهایت درجه وجود است، باید عالم دارای مراتب وجود باشد)، و مخلوق اول عالم هستی را خلقت نوری پیامبر و سپس سایر ذوات مقدس معصومین: قرار داد و از این ذوات نورانی عالم وجود را خلق کرد. از پیامبر نقل شده است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی».(۱) لازمه این مرتبه از وجود آن است که ولایت الهی از طریق آنان جاری گردد، و آنان در طول ولایت خداوند، دارای ولایت بر عالم امکانی هستند.

البته برخی از صاحب نظران هرچند وجود چنین ولایت کلیه ای را برای پیامبر و ائمه علیهم السلام تحت ولایت خدا امری ممکن می دانند، ولی اثبات آن را مشکل برمی شمرند و فقط ولایت امام را در امور اجتماعی انسان و همچنین اجازه تصرف تکوینی در برخی از امور عالم را ثابت می دانند.(۲)

شهید مطهری می نویسد:

نظریه ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به نام انسان در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوّه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است، واز طرف دیگر مربوط است به رابطه این موجود با خدا. مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی نایل می شود و اثر وصول به مقام قرب -- البته در مراحل عالی آن -- این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- صافی گلپایگانی، امامت و مهدویت، ج ۱.

وی متمرکز می شود و بـا داشـتن آن معنویت، قافله سالار معنویت، مسـلط بر ضـمائر و شاهـد بر اعمال و حجت زمان می شود. زمین، هیچ گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست...

از نظر شـیعه، در هر زمان، یک انسان کامل وجود دارد که برجهان و انسان نفوذ غیبی دارد و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب و دارای نوعی تسـلط تکوینی بر جهـان و انسان است؛ همچنان که گفته انـد: آیه کریمه "النبی اولی بالمومنین من انفسـهم" ناظر براین معنا از ولایت نیز بوده باشد.(۱)

تکیه گاه تصرف تکوینی

در پایـان منـاسب است به این نکته اشـاره شود که یـک انسان چگونه و بر اساس چه حقیقتی می توانـد در موجودات تصـرف تکوینی داشته باشد.

الـف) نفس مجرد و قـوی: برخی از صـاحب نظران بر این مطلب تصـریح دارنـد که نفس انسـان در اثر رسـیدن به مرحله ای از کمال نفسانی این قـدرت را پیـدا می کنـد که بتوانـد در عالم تکوین تصـرفاتی داشـته باشـد. و هر مقدار که به مراتب بالاتر از کمـال نفس برسـد دایره قـدرت تصـرف او نیز بیشـتر خواهـد بـود. این مطلب نیـاز به اثبـات عقلی و نقلی خاصـی نـدارد، زیرا انسانهایی هستند که با ریاضت (هر چند از راه باطل باشد) قدرت تصرف را در محدوده خاصی پیدا کرده اند.

ب) علم برتر: در قرآن کریم آمده است: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتابِ أَنَا آتیک بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیک طَرْفُک».(۲) البته این مطلب ثابت است که هرکس علم بیشتری داشـته قـدرت بیشتری نسـبت به دیگران دارد؛ چنانکه فردوسـی نیز می گویـد: «توانا بود هر که دانا بود».

ج) مقـام هـدایت گری انسـان: کسـی که واجـد مقـام هـدایت گری بوده و از طرف خـدا مـأمور راهنمـایی انسانها می شود در مواردی نیاز به تصـرف تکوینی پیـدا می کنـد. این ولایت و تصـرف تکوینی گاه در قالب معجزه نمود پیدا کرده و الهی بودن هادی را اثبات می کند، و گاه در قالب هدایت باطنی معنا می یابد که در بحث امامت توضیح آن خواهد آمد.

ص: ۳۴۲

۱- مجموعه آثار، ج۳، ولاءها و ولایت ها، ص۲۸۵-۲۸۶.

۲- نمل/۴۰.

د) مقـام خلافت: روشن است که مقام خلافت و جانشـینی اقتضا دارد که جانشـین در محـدوده خلافت قـدرت تصـرف داشـته باشد. انسان کامل نیز که خلیفه خداوند است نیز چنین است.

سؤالات این درس

۱. ولایت شرعی امام را بیان کنید.

۲. آیا اهل بیت دارای ولایت تشریعی بودند؟ توضیح دهید.

۳. آیا اهل بیت دارای ولایت تکوینی از حیث تصرف در امور انسان ها بودند؟ تبیین کنید.

۴. آیا اهل بیت بر «ما سوی الله» ولایت تکوینی دارند؟

۵. تکیه گاه تصرفات تکوینی چه اموری است؟ توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. آیا اهل بیت از ولایت تشریعی استفاده کردند؟

۲. ولایت تکوینی اهل بر عالم مخلوقات را بررسی کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

ولایت تکوینی و تشریعی، لطف الله صافی گلپایگانی.

مجموعه آثار، ج۳، شهید مرتضی مطهری.

ادب فنای مقربان، عبدالله جوادی آملی.

عقیق ولایت، اسماعیل منصوری لاریجانی.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شماره۲۳.

درس سی و یکم: شؤون امام۵ (خلافت)

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

بیان خلافت

انواع خلافت

محدوده خلافت

سرّ خلافت

شرایط خلیفه

تعیین خلیفه

استمرار خلافت

ص: ۳۴۵

د. خلافت الهی

اشاره

یکی از ویژگی ها و کمالات مهم ائمه معصومین: مقام خلیفه الهی بودن آنان است. برای آشنایی بیشتر با این مقام بلند، لازم است به برخی از زوایای این حقیقت اشاره شود. البته بحث مفهوم شناسی آن در بخش کلیات گذشت. قابل توجه است که در فرق بین خلیفه و امام گفته شده خلیفه ناظر به گذشته و امام ناظر به آینده است چه سبق و لحوق زمانی باشد و چه رتبی؛ اگر کسی به دنبال دیگری جای او را اشغال کند خلیفه نام دارد و اگر کسی راهنمای دیگران باشد و دیگران به او اقتدا کنند امام نام دارد. البته ممکن است فردی هم خلیفه باشد و هم امام، خلافتش نسبت به کسانی که بر او مقدّم بودند و امامتش نسبت به افرادی که از او متأخّرند، و انسان کامل چنین است.(۱)

انواع خلافت

با توجّه به آیات نورانی قرآن کریم دو نوع خلافت و جانشینی برای انسان مطرح است:

الف) خلافت آسمانی: و مراد از آن این است که فردی خلیفه خداوند در زمین باشد، و نمونه روشن آن خلافت حضرت آدم است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَائکهِ إِنی ِ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه».(۲)

ب) خلافت زمینی (تاریخی): و مراد از آن این است که فرد یا گروهی به جای پیشینیان قرار گیرند، و یکی از نمونه های آشکار آن خلافت پاکان و مؤمنان است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ

۱- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج۳، ص۲۹.

۲- بقره/۳۰.

ءَامَنُواْ مِنكُمْ ٭وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فى الْأَرْضِ كمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم».(۱)

محدوده خلافت

با توجّه به آیات نورانی قرآن،خلافت الهی انسان در گستره های زیر قابل بررسی است:

یک. عالم هستی؛ یعنی انسان، خلیفه خدا در کل عالم هستی است.

آیت الله جوادی در مقام اثبات خلافت حضرت آدم علیه السلام از خدای سبحان در عالم هستی و نفی وجوه و احتمالات دیگر (مانند خلافت از فرشتگان، جنّ، نسناس، نسل های گذشته) بیان لطیفی دارند که خلاصه آن این است:

خلافت انسان از جن یا نسناس کرامتی برای او نبوده و نیازی به علم اسماء ندارد، به علاوه ظاهر این آیه و سخن خداوند این است که برای خود خلیفه تعیین می کند نه دیگران، چنان که سجده ملائکه نیز این مطلب را نشان می دهد (زیرا سجده بر خود ملائکه و جنّ اصلا مطرح نیست چه رسد به سجده بر خلیفه او)، همچنین نسل های فراوانی یکی پس از دیگری آمدند و جانشین دیگری بودند و آفریدگار همه آنها خدا بود، ولی هنگام آفریدن هیچ یک، سخنی از خلافت نبود و الاّ فرشتگان تعجّب نمی کردند (و چنین خلافتی نیز نه نیاز به علم خاصی داشت، و نه سجده ملائکه جایی)، پس معلوم می شود خلافت انسان، جریانی تاریخی نیست، بلکه الهی است.(۲)

آیت الله جوادی در بخش دیگر از کلام خود و در مورد مطلق بودن خلافت ایشان (و انسان کامل) می فرماید:

سیاق آیه شاهد است که مراد از خلافت در آن، خلافت مطلق است، زیرا منشأ خلافت انسان را علم او به غیب آسمان ها و زمین معرفی می کند و این نشان می دهد که حوزه خلافت او همه غیب و شهادت است.(۳)

تعبیر «فی الارض» اشاره به این دارد که مبدأ انسان در قوس صعود، ماده ارضی و نیز جایگاه بدن عنصری او، زمین است و حرکت وی از ماده و زمین آغاز می شود. به بیانی دیگر، قید «فی الارض» قید جعل است نه مجعول، یعنی خلافت که مجعول است مطلق

۱- نور/۵۵.

۲- تفسیر تسنیم، ج۳، ص ۶۰.

۳- همان، ص۹۲.

است و جعل آن مقیّد. از این رو کلمه «فی الارض» بر خلیفه مقدّم شده است.(۱) مقام خلیفه اللهی همان شجره طوبی است که «أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماء».(۲) از این رو، هم معلم اهل آسمان است: «قالَ یادَمُ أَنبِئْهُم بِأَسمَائهِمْ»،(۳) و در روایت منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکهُ وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلَتِ الْمَلَائِکهُ وَ کبَّرْنَا فَکبَّرَتِ الْمَلَائِکه»،(۴) و در روایتی از امام علی علیه السلام نقل شده است: «إِنَّا آلُ مُحَمَّدٍ کنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِیحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکهُ بِتَسْبِیحِنَا».(۵)

و هم معلّم اهل زمین که به تبیین پیام خدا می پردازد: «یعَلِّمُهُمُ الْکتابَ وَ الْحِکمَه».(۶)

به بیان دیگر جمله «خدا خلیفه را در زمین قرار داد» با جمله «خدا خلیفه در زمین قرار داد» بسیار متفاوت است. در جمله اول هرچند محل استقرار خلیفه در زمین است، اما محدوده خلافت خلیفه الهی، گستره هستی را شامل می شود و تقیید آن به محدوده خاص دلیل می خواهد؛ ولی در جمله دوم محدوده خلافت زمین است و شمول آن به همه عالم هستی دلیل می خواهد و معنای آیه شریفه، جمله اول است نه دوم. در مقایسه آیه شریفه «إِنی جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه»،(۷) با آیه شریفه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ مِنکمُ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم»(۸) و تقدّم کلمه «فی الارض» بر خلیفه در آیه اول و تأخّر آن در آیه دوم نیز این تفاوت و اثر مترتب بر آن به روشنی قابل استفاده است.

پیامبر و اهل بیت طاهرین (صلوات الله علیهم اجمعین) در رأس این مقام بلند قرار دارند، زیرا آنان اولین مخلوق خدا و معلم اول ملائکه بودند.

۱- همان، ص۳۸.

۲- ابراهیم/۲۴.

۳- بقره/۳۳.

۴- بحارالانوار، ج۲۴، ص۸۸، ح۴.

۵- همان، ح۳.

۶- بقره/۱۲۹؛ آل عمران/۱۶۴؛ جمعه/۲.

۷- بقره/۳۰.

۸- نور/۵۵.

سَأَلَ الْمُفَضَّلُ الصَّادِقَ٧: مَا كنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ؟ قَالَ٧: كنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ نُقَدِّسُهُ حَتَّی خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِکهَ، فَقَالَ لَهُمْ: سَبِّحُوا. فَقَالُوا: يا رَبَّنَا لَا عِلْمَ لَنَا. فَقَالَ لَنَا: سَبِّحُوا. فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکهُ بِتَسْبِيحِنَا؛ مفضل از حضرت صادق (علیه السّلام) پرسید: شما چه بودید پیش از آفرینش آسمان ها و زمین ها؟ فرمود: ما انواری بودیم و دراطراف عرش به تسبیح و تقدیس خدا اشتغال داشتیم تا ملائکه را آفرید، پس به آنها فرمود: تسبیح کنید. عرض کردند: خدایا ما علم و اطلاعی نداریم. (خداوند) به ما دستور تسبیح داد. ما تسبیح نمودیم ملائکه از ما فرا گرفتند و تسبیح کردند».(۱)

و تبیین قرآن کریم، این کتاب جاودان هدایت؛ بر عهده پیامبر «وَ أَنزَلْنَا إِلَيک الذِّكرَ لِتُبَينِ َلِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيهْمِ»(۲) و پس از ایشان به نصّ قرآن «لا يمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُون»(۳) و حدیث مشهور و متواتر ثقلین به عهده امامان می باشد.

دو. کل زمین؛ یعنی انسان از طرف خداوند واجد مقام خلافت در روی زمین است. دوران ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و خلافت و حاکمیت ایشان از این قسم می باشد «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكمُ ْوَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَيسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ كمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده کرده که شما را در زمین جانشین دیگران کند، آن چنان که گذشتگان آنان را جانشین کرد».(۴)

خلافت در اینجا مسلط شدن بر کل زمین و استفاده از موهبت های آن را معنا می دهد. هر چند خداوند متعال خلافت روی زمین را به امتهای صالح پیشین (مانند قوم نوح و صالح) نیز عطا فرموده بود، ولی به نظر می آید مراد از این خلافت و حکومت در آیه، تنها اصل جانشینی است نه گستره و محدوده آن؛ یعنی، همان گونه که دیگران به حکومت و خلافت در زمین - هر چند در منطقه ای محدود - رسیدند، شما هم می رسید.

اینکه چرا مراد از کلمه «الارض»، همه زمین است، دلیل های متعدد دارد از جمله:

۱- بحارالانوار، ج۲۵، ص ۲۱، ح۳۴.

۲- نحل/۴۴.

۳- واقعه/۷۹.

۴- نور/۵۵.

۱. اصل، «اطلاق» است،و قید زدن نیاز به دلیل دارد.

۲. تمکین دین مورد رضایت و امنیت کامل زمانی اتفاق می افتد که سراسر زمین تحت حاکمیت و سیطره اینان باشد.

۳. روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود:

اِنّهُ لَمْ یجِیء تَأویلُ هذِه الآیهِ وَ لَو قامَ قائِمُنا، سَیری مَن یدرِکهُ ما یکونُ مِن تأویلِ هذِهِ الآیهِ، وَلَیبْلُغَنَّ دینُ مُحَمَّد ما بَلَغَ اللَّیلُ حَتّی لایکونَ مُشرِك عَلَی ظَهْرِ الاَرضِ کما قال اللّه تَعالی وَیعبُدوُنَنِی لایشرِکونَ بِی شَیئاً؛ تأویل و مصداق این آیه هنوز نیامده است. هنگامی که قائم ما قیام کند کسی که او را درك می کند، تأویل این آیه را می بیند: هر آینه دین۶ به هر جایی که شب برسد، می رسد (همه کره زمین)؛ به صورتی که هیچ مشرکی بر روی زمین نخواهد بود؛ همان گونه که خداوند فرمود: (یعبدوننی...).(۱)

سه. بخشی از زمین؛ که انسان در محدوده خاصی از زمین به مقام خلافت می رسد. مانند خلافت حضرت هارون علیه السلام «قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی؛ موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش».(۲)

تذکّر

۱. خلافت انسان در زمین همراه است با حاکمیت و سیطره بر موجودات که این تسلّط می تواند ظاهری و آشکار بوده و خلیفه خداوند حکومت ظاهری در زمین را نیز داشته باشد و می تواند مخفی و در باطن باشد، بدین معنا که حاکمیت و سیطره بر مخلوقات هر چند در واقع و به شکل غیر آشکار در اختیار خلیفه خدا بوده و او از طرف خداوند بر موجودات تسلط دارد و آن ها را اداره می کند، ولی در ظاهر، ایجاد حکومتی نیز برای او فراهم نشده است.

۲. برای امامان بزرگوار علیهم السلام مقام خلیفه رسول خدا و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مطرح است؛ که مراد از آن این است که این بزرگواران پس از پیامبر عهده دار وظایف

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۵، ح ۲۱.

۲- اعراف/۱۴۲.

ایشان بوده و سرپرستی مردم را داشتند. این مقام از همان ابتدای بعثت و هنگام شروع دعوت علنی و در جمع بنی هاشم برای امام علی علیه السلام مطرح شد.

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از حضرت علی علیه السلام نقل میکند: وقتی این آیه نازل شد: «وَ أنذر عشیرتک الاقربین».(۱) پیامبر مرا خواند و از من خواست طعامی تهیه کنم و بنی عبدالمطلب را جمع کنم تا پیامبر با آنان صحبت کند، پس من چنین کردم.۴۰ نفر جمع شدند از جمله ابوطالب، حمزه، عباس، ابولهب. پس از طعام تا پیامبر خواست صحبت کند، ابولهب با صحبت خود مجلس را متفرق کرد. پیامبر به من فرمود: فردا نیز چنین کن. پس روز دوم نیز طعام آماده کردم و آنها را دعوت نمودم. پس از غذا پیامبر فرمود: «انی والله ما اعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به، انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره، و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه، فأیّکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم؟؛ قسم به خدا نمیشناسم مردی را در عرب که برای قومش آمده باشد افضل از آنچه من برای شما آمدهام. من آمده ام شما را به خیر دنیا و آخرت (خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام) و خدا به من امر نموده که شما را به آن دعوت کنم،پس کدام یک از شما مرا در این امر یاری میکند تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد». همه خودداری کردند و من از همه جوان تر بودم. من گفتم: «انا یا نبیّ الله أکون وزیرک علیه؛ من ای نبی خدا یاور تو بر این امر میباشم». پس پیامبر فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا؛ به درستی که این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما است، پس به او گوش دهید و اطاعت او کنید. پس قوم خندیدند و به ابی طالب گفتند: به تو امر کرد که به حرف پسرت گوش دهی و از او اطاعت کنی».(۲)

این مقام بنابر حدیث معروف دوازده خلیفه، برای دوازده نفر ثابت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لایَزال الدینُ قائِماً حَتّی تَقُومَ الساعه و یَکوُن عَلَیکُم اثنَتَی عَشَرَ خَلیفهَ کُلُّهُم مِن قُرَیش؛

۱- شعراء/ ۲۱۴.

۲- تاریخ طبری، ج۱، ص۵۴۲.

دین اسلام برپا است تا قیامت و این که دوازده خلیفه برشما حکومت کنند که همه از قریش هستند.

بررسی این روایت در بحث ادله نقلی امامت گذشت. در اینجا به یک روایت اشاره می کنیم.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

یا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِنَّ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ إِمَامُکمْ بَعْدِی وَ خَلِیفَتِی عَلَیکمْ فَإِذَا مَضَی فَالْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ابْنَای إِمَامَاکمْ بَعْدَهُ وَ خَلِیفَتِی عَلَیکمْ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَینِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أَئِمَّتُکمْ وَ خُلَفَائِی عَلَیکمْ تَاسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِی یمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا کمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً؛ ای ابن مسعود! علی بن أبی طالب پس از من امام و پیشوای شما و جانشین من است، و پس از او دو فرزندم حسن و حسین، و به همین ترتیب نه نفر از فرزندان حسین بن علی یکی پس از دیگری امام شما و جانشین من خواهند بود، و نهمین فرزند از اولاد حسین؛ قائم امّیت من است، که سراسر زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از بیداد و ستم شده است.(۱)

سرّ خلافت

با پذیرش خلافت الهی برای برخی انسان ها این سؤال مطرح می شود که چرا باید برای خداوند خلیفه و جانشینی در عالم و یا زمین وجود داشته باشد؟ به این سؤال دو گونه پاسخ می توان داد:

۱. عدم قابلیت خلایق؛ چون خلایق به علت قصور و ضعف وجودی، قادر نیستند از خداوند کسب فیض نمایند، لذا لازم است که برای خداوند خلیفه ای باشد تا واسطه فیض شود و فیوضات الهی از طریق او شامل حال مخلوقات شود. مرحوم آیت الله کاشانی در این باره می فرماید:

تنفیذ امر او در میان ایشان نه به جهت احتیاج حق تعالی به آن کسی است که نایب خود ساخته، بلکه به جهت قصور مردم از قبول فیض خدا و تلقی امر او به غیر (وسط) است.(۲)

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۷۰.
۲- تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. شرافت دادن به مخلوق؛ بدین معنا که اراده خداوند متعال به این قرار گرفته است که به برخی از انسان ها شرافت بخشیده و آنان را خلیفه خود قرار دهد.

مراد از آنچه بیان شد این است که با آنکه خداوند می توانست به صورت مستقیم و بدون واسطه به موجودات فیض برساند، ولی اراده او بر این قرار گرفته است که عالم، دارای سلسله مراتب وجود باشد و برخی انسان ها به مقام خلافت الهی در عالم هستی نایل شوند. البته در جامعه انسانی ناگزیر از خلیفه خدا هستیم و این امر بدان علت است که انسان ها با توجّه به زندگی اجتماعی خود از یک سو، و مجرّد و غیر جسمانی بودن خداوند از سوی دیگر، نیازمند به خلیفه خدا از جنس خود هستند تا خواست پروردگار را در میان مردم پیاده نماید.

شرایط خلیفه

خلافت برای کسی شایسته و زیبنده است که در محدوده خلافت، بیشترین شباهت را با مستخلف عنه (کسی که برای او خلیفه قرار داده می شود) داشته باشد و از حیث صفات نزدیکترین افراد به او باشد تا به بهترین صورت بتواند از عهده مقام خلافت برآید و آنچه را که اراده مستخلف عنه است پیاده نماید. از این رو، کسی لیاقت مقام خلافت خداوند را دارد که بیشتر از دیگران واجد صفات الهی بوده و مظهر صفات و اسمای حسنای الهی است. همچنین خلیفه باید به درستی بتواند صفات متفاوت مانند رحمت و غضب را در خود تحمّل کند و همچون خداوند صفت رحمتش همواره غضبش را رهبری و هدایت کند.

تعیین خلیفه

یکی از مباحث مهم در مسئله خلافت تعیین خلیفه است. در جایی که سخن از وجود خلیفه می شود این سؤال مطرح می گردد که انتخاب خلیفه و جانشین به عهده کیست؟

پاسخ این سؤال روشن است. حق انتخاب با کسی است که امر مورد خلافت برای اوست و او صاحب و مالک آن است. پیرامون تعیین خلیفه الهی چه در کل عالم هستی و چه در گستره زمین علاوه بر این که تعیین خلیفه حقّ خداوند است و دیگران نمی توانند در این زمینه دخالت کنند، خداوند نیز در آیات متعدد قرآن، آن را یادآور شده است. برای نمونه، آیات زیر را که به گونه های مختلف خلافت اشاره دارد ذکر می کنیم:

ص: ۳۵۳

۱.«وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکهِ إِنی ِ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه»و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»؛(۱)

۲.«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناك خَلیفَهً فِی الْأَرْض؛ ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم»؛(۲)

۳.«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ مِنكمُ ۰وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ كمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم».(۳)

در همه این موارد فاعل جعل و انتخاب کننده خلیفه خداوند است.

دلیل دیگری که در بحث تعیین خلیفه خدا، انتخاب را فقط برای خداوند ثابت می کند و دست دیگران را در مورد آن کوتاه می کند این است که اصولا انسانها توانایی شناخت فرد مناسب این مقام را ندارند تا بخواهند اظهار نظر کنند، زیرا اولا، انسان قدرت درک این مقام را ندارد؛ ثانیا، نمی تواند صفات لازم برای احراز این مقام را بشناسد؛ ثالثا، بر احوال انسانها آگاه نیست تا بتواند بفهمد چه کسی واقعا دارای صفات الهی بوده و شایستگی این جایگاه را دارد.

امام رضا علیه السلام در حدیثی بلند به عدم صلاحیت انسانها برای انتخاب، به علت عدم شناخت آنان از آن منزلت رفیع اشاره دارد:

هَلْ یعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَهِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّهِ فَیجُوزَ فِیهَا اخْتِیارُهُم... فَمِنْ أَینَ یخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ إِنَّ الْإِمَامَهَ هِی مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِیاءِ إِنَّ الْإِمَامَهَ خِلَافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ الرَّسُول؛آیا می دانند قدر و موقعیت امامت را در میان امت تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد....این نفهمها چطور برای خود امام می تراشند با آنکه امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاء است، امامت خلافت از طرف خدا و رسول خدا است.(۴)

۱- بقره/۳۰.

۲- ص/۲۶.

۳- نور/۵۵.

۴- کافی، ج۱، ص۱۹۸، ح۱.

استمرار خلافت

بحث مهم دیگری که در مسئله خلافت مورد توجّه است استمرار وجود خلیفه تا آخر عمر دنیاست. بدین معنا که تا هر زمان که عالم هستی و مراتب طولی عالم وجود برقرار است، چون مخلوقات به کسب فیض از پروردگار محتاجند و خود نمی توانند به صورت مستقیم از ذات اقدس الهی، فیض دریافت کنند (به علت قصور و ضعف وجودی، و به جهت آنکه نظام عالم چنین قرار داده شده)، لذا باید خلیفه خدا باشد تا از طریق او عنایات حضرت حق شامل خلایق گردد.

و از طرف دیگر، تا زمانی که جامعه انسانی هست نیاز به خلیفه الهی نیز هست و لذا باید همیشه از طرف خداوند خلیفه ای در زمین و در میان مردم وجود داشته باشد.

استمرار خلافت علاوه بر این که از نظرگاه عقل قابل تبیین است از جهت نقل نیز قابل اثبات می باشد. از جمله دلایل نقلی آیه شریفه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکهِ إِنی ِ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه»(۱) می باشد که اسمیّه بودن و استفاده از نوع جمله مشبهه به فعل «إِنی ِ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَه» دلالت بر استمرار دارد.

۱- بقره/۳۰.

سؤالات این درس

۱. انواع خلافت برای انسان را توضیح دهید.

۲. با توجه به آیات قرآن، گستره و محدوده خلافت انسان را تبیین کنید.

۳. سرّ وجود خلیفه الهی را شرح دهید.

۴. تعیین خلیفه خدا یا رسول خدا با کیست؟ چرا؟

۵. چرا باید تا آخر عمر دنیا، خلیفه خدا استمرار داشته باشد؟

پژوهش بیشتر

۱. پیرامون محدوده خلافت اهل بیت نسبت به کل عالم تحقیق کنید.

۲. حقیقت و سرّ خلافت انسان برای خداوند را واکاوی نمایید.

منابع بیشتر مطالعاتی

تفسیر تسنیم، ج۳، عبدالله جوادی آملی.

خلافه الانسان، محمد باقر صدر.

فصل نامه علمی ـ پژوهشی انتظار موعود ، شمارگان۴-۳۷.

درس سی و دوم: نص و انتخاب در نگاه فریقین1

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

دیدگاه مذاهب اسلامی

استدلال امامیه بر لزوم نص

ص: ۳۵۷

انتصاب و انتخاب در نگاه فریقین

یکی از بحث های اصلی امامت، راه تعیین امام است. بدین معنی که فردی که صلاحیت برای امامت دارد، تحقق عینی و اجرایی شدن این مقام برای او به عامل دیگری نیازمند است که متکلمان از آن با «طریق ثبوت امامت» یا «طریق تعیین امام» تعبیر کرده اند.

عبدالرزاق لاهیجی در بحث اختلاف مذاهب اسلامی در مسئله امامت آورده است: هفتم از مواضع اختلاف؛ ما به ینعقد الإمامه؟، یعنی امامت به چه چیز منعقد می شود؟ اتّفقت الامّه علی أنّ الرّجل لا یصیر إماما، بمجرّد صلاحیته للإمامه، و اجتماع الشّرائط فیه، بل لا بدّ من أمر آخر به، ینعقد الإمامه.(۱) و سخنی است که تفتازانی به آن اشاره کرده است.(۲)

سپس مرحوم لاهیجی ادامه می دهد که خلافی نیست میان امّت در اینکه نصّ موجب ثبوت امامت است، و زیدیه (غیر از گروه صالحیه) بر آنند که دعوت نیز طریقی است دیگر در ثبوت امامت، و مراد از دعوت خواندن مردم به سوی خود است توسط شخصی که اهلیت امامت داشته باشد ، به جهت مخالفت با ظلمه، و بالجمله خروج به سیف؛ و نزد جمهور اشاعره و معتزله و خوارج و صالحیه از زیدیه امامت منعقد شود به اختیار اهل حلّ و عقد، و بیعت کردن ایشان.(۳)

به نظر می آید تعیین امام با نص شرعی مورد قبول و اتفاق مذاهب اسلامی بوده و در

۱- گوهر مراد، ص۴۷۷.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۴؛ ایجی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱.

۳- گوهر مراد، ص۴۷۷.

آن اختلافی وجود ندارد؛ هرچند در مورد این که نصی بر امامت کسی وارد شده باشد اختلاف نظر هست. البته در این که راه دیگری نیز برای تعیین امام هست، اختلاف می باشد؛ شیعه امامیه معجزه را نیز قبول دارد؛ زیدیه، علاوه بر نص، دعوت را نیز از راه های انتخاب می دانند. اهل سنت شورا و اتفاق اهل حل و عقد و بیعت و انتخاب را پذیرفته اند.

دیدگاه امامیه (نص و انتصاب)

از منظر شیعه امامیه اصلی ترین راه برای تعیین امام نص است، و در کنار آن از معجزه نیز به عنوان راهی برای اثبات امامت یاد کرده اند. البته برخی از متکلمان امامیه راه تعیین و تشخیص امام را منحصر در نص دانسته اند.

فاضل مقداد گفته است: قال اصحابنا الامامیه: لاطریق الا النص.(۱)

ابن میثم بحرانی نیز گفته است: و لا طریق الی تعیینه الا بالنص.(۲)

برخی ازمتکلمان، نص را راه اصلی تعیین امام، و معجزه را به منزله نص و در حکم آن گفته اند. سدید الدین حمصی گفته است: فاما الطریق الی تعیین الامام، فعندنا انما هو النص من جهته تعالی او ما یقوم مقامه من المعجز.(۳)

برخی دیگر از متکلمان نیز از معجزه به عنوان دلیل یا راهی برای اثبات امامت در موارد خاص تعبیر کرده اند. بر این اساس، راه اصلی برای تعیین و تشخیص امام، نص شرعی است؛ ولی در مواردی نیز معجزه می تواند راهگشا باشد؛ بدین جهت توانایی بر انجام کارهای خارق العاده از شرایط امام به شمار آمده است. خواجه نصیر الدین طوسی گفته است:

هفتمین شرط، این است که امام بتواند معجزاتی را که بر امامت او دلالت می کند انجام دهد؛ زیرا برخی اوقات، برای شناخت صدق مدعی امامت، برای مردم راهی جز معجزه وجود نخواهد داشت.(۴) ابن میثم بحرانی نیز- که منصوص بودن امام را واجب،

۱- ارشاد الطالبین، ص ۳۳۷.

۲- قواعد المرام، ص ۱۸۱.

۳- المنقذ من التقلید، ج ۱۲، ص ۲۹۶.

۴- تلخیص المحصل، ص ۴۳۱.

و راه تعیین امام را منحصر در نص دانسته است - گفته است: امام، باید بتواند آیات و کراماتی را از جانب خداوند انجام دهد؛ زیرا گاهی برای تصدیق ادعای امامت به آن نیاز خواهد بود.(۱)

اما از عبارات برخی متکلمان استفاده می شود که معجزه، راهی مستقل برای تعیین امام است. علامه حلی گفته است:

قالت الامامیه: لاطریق الیها الا النص بقول النبی او الامام المعلوم امامته بالنص، او تحقق المعجز علی یده؛ عقیده امامیه بر این است که برای اثبات امامت فردی، راهی جز نص از پیامبر(ص) یا از امامی که امامتش با نص ثابت شده است، یا تحقق معجزه به دست او، وجود ندارد.(۲)

شاید بتوان گفت از دیدگاه شیعه امامیه، راه اصلی در تعیین امام، نص شرعی است و معجزه نیز می تواند نوعی نص شمرده شود، زیرا معجزه، عملی خارق العاده از طرف خداست که مدعی نبوت یا امامت برای تأیید ادعای خود انجام می دهد. فاضل مقداد -که معتقد است از نظر امامیه، راه تعیین امام منحصر در نص است- گفته است:

نص، گاهی قولی است و گاهی فعلی، مانند آفریدن معجزه به دست مدعی امامت؛ زیرا گاهی امام، برای اثبات مدعای خود به معجزه نیاز دارد. بدین جهت لازم است امام بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد.(۳)

دیدگاه اسماعیلیه

از نظر اسماعیلیه نیز انتخاب امام فقط به عهده خداوند است نه مردم، زیرا:

۱. شئون امام مانند علم و عصمت و استعداد و توانایی را خداوند عطا می کند. او دارندگان کمالات را می شناسد و می تواند معرفی کند؛ و امت قادر به شناخت و تشخیص نیست.

۲. امام عهده دار اجرای حدود و فرامین خدا و نماینده اوست و نقش قائم مقامی خدا و

۱- قواعدالمرام، ص۱۸۲.

۲- الالفین، ص۲۷.

۳- اللوامع الالهیه، ص۳۳۴.

رسول را دارد، و تشخیص و معرفی او به عنوان کسی که همه امور شریعت را به عهده دارد، فقط با خداست.

۳. پیوسته امت ها ندانسته یا ناخواسته تسلیم ظاهری افراد شده و فریب خورده اند و فرد ناشایسته را انتخاب کرده اند.

۴. نبوت جانشینی خدا و امامت جانشینی پیامبر خداست، و همانگونه که جانشینی نبی به نص است، جانشینی امام نیز چنین است.

۵. خداوند فرموده است: «و ربک یخلق ما یشاء و یختار». پس از انتخاب امام به عهده خداست.

۶. خداوند ما را به وصیت امر کرده و پیامبر به آن دستور داده است و چنین کاری در میان شرایع و اقوام و ملل رواج داشته است و عقل نیز بر نیکویی آن گواهی داده است. با این فرض، چگونه ممکن است خود پیامبر به آن عمل نکند در حالی که نیاز جدی و شدید مردم را به آن می داند.

۷. همانگونه که خدا برای تأسیس و تشریع احکامش پیامبری دلسوز مبعوث کرد، به یقین برای بقای آن نیز مردم را در سرگردانی رها نمی کند. نبوت و امامت از حیث دین و حفظ آن در یک رتبه اند.(۱)

دیدگاه زیدیه (نص و دعوت)

در دیدگاه زیدیه راه تعیین امام نص و دعوت است.آنان راه نص برای انتخاب امام را دو گونه می دانند:

الف) نص جلی، یعنی فردی معین به اسم یا وصف از طرف پیامبر به پیشوایی مسلمانان برگزیده شود. زیدیه اینگونه نص را درباره امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام جاری می دانند. لذا در بحث امامت تا امام سوم با شیعه امامیه هم عقیده هستند.

ب) نص خفی، یعنی برای امام، اوصاف و شرایط کلی بیان شده است و کسی که دارای

۱- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ج ۸، ص۲۲۱؛ جمعی از نویسندگان، اسماعیلیه، مجموعه مقالات، صص ۱۵۰-۱۵۳.

این شرایط باشد امام خواهد بود. این اوصاف و شرایط عبارتند از: فاطمی بودن (از نسل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام)، عالم به احکام اسلامی، زاهد بودن، شجاع بودن، دعوت مردم به امامت خود و قیام مسلحانه برای یاری دین خدا.(۱)

البته بسیاری از زیدیه با نگاه ویژه به نص جلی و خفی، و برای رهایی از تنگنای اشکال بر صحابه نسبت به ردّ و انکار کلام پیامبر، بر این نظرند که نص جلی برای کسی اتفاق نیفتاده، و فقط نص خفی برای سه امام بزرگوار (امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام) بوده و بقیه امامان از طریق دعوت معین می شوند. یحیی بن حمزه زیدی در این باره گفته است:

صرف اینکه کسی صلاحیت امامت را دارد، امام نخواهد شد؛ بلکه امامت او درگروی عامل دیگری است و آن، یکی از سه چیز است: نص، دعوت و عقد (بیعت). نص،که یا از جانب خداوند است یا از طرف پیامبر یا از جانب امام زمان و آن، دوگونه است: نص خفی که مراد از آن، به صورت آشکار و بدیهی معلوم نیست و نص جلی که مراد از آن بدیهی است. نص جلی از نظر زیدیه برای هیچ یک از امامان، ثابت نشده است، ولی امامیه به آن اعتقاد دارند. نص خفی درباره امامت سه امام (امام علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام) ثابت شده است، و امامت امامان دیگر با دعوت ثابت می شود. مقصود از دعوت، این است که کسی که شایستگی امامت را دارد، از ظالمان فاصله بگیرد، امر به معروف و نهی از منکر کند و به پیروی از خود دعوت نماید. طریق عقد و اختیار، عقیده صالحیه از زیدیه، معتزله، اشاعره و خوارج است.(۲)

گفتنی است برای زیدیه سه فرقه نام برده شده است: جارودیه، سلیمانیه (جریریه)، صالحیه. آنچه درباره دیدگاه زیدیه درباره نص در امامت گفته شد، مورد قبول جارودیه است؛ ولی سلیمانیه و صالحیه به وجود نص در امامت معتقد نبودند و راه تعیین امام را بیعت و مشورت می دانستند. در هر حال، فرقه های یاد شده در تاریخ زیدیه دوام نیافتند و میان متأخران زیدیه خبری از آنان نیست.

۱- قواعد العقائد (مع تعلیقات السبحانی)، ص۱۲۵.

۲- الزیدیه، ص۲۳۴.

دیدگاه اهل سنت (بیعت و انتخاب)

اهل سنت به علت عدم پذیرش وجود نص برای تعیین امام، راه بیعت و انتخاب را برای تعیین امام پیشنهاد داده اند. تقتازانی گفته است:

روش مورد قبول ما و معتزله و خوارج و صالحیه در ثبوت امامت برای فرد، انتخاب اهل حل و عقد و بیعت آنان است و اجماع آنان بر این مطلب شرط نیست؛ بلکه اگر یکی از آنان با کسی به عنوان امام بیعت کند، امامت او ثابت می شود؛ بدین جهت، ابوبکر درباره اثبات امامت خود، منتظر نماند که خبر بیعت با او در شهرها منتشر شود و کسی هم در این باره با او مخالفت نکرد. نیز عمر به ابوعبیده گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، و ابوعبیده گفت: آیا با حضور ابوبکر چنین پیشنهادی را به من می دهی؟ بدین جهت عمر با ابوبکر بیعت کرد. این مذهب اشعری است، به این شرط که بیعت در حضور عده ای باشد تا فرد دیگری مدعی نشود در پنهان، با وی به عنوان امام بیعت شده است. بیشتر معتزله بغداد پنج نفر از کسانی که صلاحیت بیعت را دارند، شرط کرده اند. آنان در این باره به جریان شورای شش نفره -که توسط عمر برای تعیین امام پس از وی تشکیل شد- استناد کرده اند.(۱)

استدلال شیعه امامیه بر لزوم نص در تعیین امام

اشاره

شیعه امامیه برای اثبات نظریه خود، دلایل عقلی و نقلی بسیاری آورده اند که به تبیین و بررسی برخی از آنها می پردازیم.

۱. صفات امام

مهم ترین دلیل متکلمان امامیه بر این که امام باید از راه نص شرعی معین شود صفات امام است. عصمت، افضلیت و علم امام از شرایط مهم برای امامت شمرده شده است. این صفات حالتی درونی بوده و آگاهی از وجود آنها در یک فرد، برای سایر افراد ممکن نیست؛ بنابراین، آنان نمی توانند فرد واجد این صفات را برای امامت تشخیص دهند. و چون خداوند بر احوال انسان ها آگاه است، لذا تعیین امام نیز از جانب خداوند است و به واسطه

۱- شرح المقاصد، ج۵ ص۲۵۴.

پیامبر به مردم معرفی می شود.

سید مرتضی در تبیین این دلیل گفته است:

با توجه به این که امام- براساس دلایلی که پیش از این بیان شد- باید معصوم باشد و عصمت، از طریق حس و طریق تفکر و نظر قابل درک نیست، لذا از وجوب نص بر فردی خاص به عنوان امام یا اظهار معجزه که جایگزین نص است، گریزی نیست؛ زیرا اگر امام از این دو طریق تعیین نشود و انتخاب آن به افراد واگذار شود، تکلیف مالایطاق خواهد بود. وی در ادامه گفته است: این دلیل، استوارترین دلیل عقلی بر وجوب نص در امامت است.(۱)

وی در ادامه با اشاره به لزوم افضلیت امام می گوید: وقتی ثابت شد امام افضل است و امکان ندارد به افضل بودنِ (کسی) از راه دلایل و مشاهده دست یافت واجب است نص بر او بشود.(۲)

۲. سیره پیامبر

سیره پیامبر این بود که هنگام مسافرت (حتی سفرهای کوتاه) برای سرپرستی مردم در مدینه جانشین تعیین می کرد. آیا با توجه به چنین سیره ای، معقول است که در مسأله مهم رهبری امت اسلامی پس از خود، تدبیری نیندیشیده و فرد یا افراد شایسته ای را برای این مسؤولیت مهم و سرنوشت ساز تعیین نکرده باشد؟!(۳)

محقق لاهیجی می گوید:

آنکه معلوم و مقطوع به از سیرت و عادت نبی صلی الله علیه و آله و سلم است، که در ادنی غیبتی از مدینه ترک استخلاف نکردی، و همچنین بیان ادنی ما یحتاج إلیه را، من الفرائض و السّنن و الآداب حتّی فی أمر قضاء الحاجه، إهمال ننمودی، و نیز معلوم است از حال او۹ که بر امت خود مهربانتر و مشفق تر از پدر مهربان بود بر اولادش، و معلوم است از

۱- الشافی فی الامامه، ج۲، ص۵. همچنین ر.ک: شیخ طوسی، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۱۳؛ حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج۲، ص۲۹۶؛ علامه حلی، کشف المراد، ص۳۶۶.

۲- «و إذا ثبت کونه أفضل و لم یمکن التوصل إلیه بالأدله و لا بالمشاهده وجب النصّ أو المعجز»؛(الشافی فی الامامه، ج۲، ص۷).

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص۳۶۶.

عادت پدران که در حین وفات ترک وصیت به جهت اولاد خود نکنند؛ و تعیین، من یقیم بامورهم، کنند. پس مقطوع به باشد عادت عدم اهمال نبی امر امّت را و تعیین کردن وی کسی را که قائم باشد به امور امّت.(۱)

اشکال:

واگذاری مسأله امامت به اهل حل و عقد و اجتهاد دانشمندان، نوعی استخلاف (تعیین جانشین) است؛ همان گونه که بسیاری از فروع دین به اجتهاد صاحب نظران واگذار شده است.(۲)

سیف الدین آمدی گفته است:

چه بسیار احکام و وقایعی در باب فرائض، معاملات، مناکحات، و احکام عبادات که پیامبر از دنیا رفت، بدون آنکه آنها را بیان کند. بیان نکردن نص بر امامت نیز از این قبیل است.(۳)

پاسخ:

امامت آنقدر اهمیت دارد که طبق نظر اهل سنت جمعی از صحابه، قبل از آن که بدن پیامبر را به خاک بسپارند، در سقیفه بنی ساعده گردآمدند و درباره جانشین پیامبر به گفتگو پرداختند. اکنون جای این پرسش است که آیا برای مسئله ای با این اهمیت سزاوار نبود که پیامبر به عنوان صاحب شریعت و دلسوز ترین و داناترین افراد به سرنوشت مسلمانان، درباره آن تدبیری بیندیشد و با بیان حدود و شرایط آن، سفارشی بکند و یا فردی را پیشنهاد دهد؟ به راستی آیا طبق دیدگاه اهل سنت، نباید خلیفه اول و دوم را به جهت انتخاب جانشین و یا انتخاب شورای شش نفره، دلسوزتر و با درایت تر از پیامبر نسبت به سرنوشت جامعه اسلامی دانست؟ (پناه بر خدا)

اما در مورد واگذاری بیان احکام به علما باید گفت لازمه این حرف، یکی از چند وجه زیر است:

۱- گوهر مراد، ص۴۸۳.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۶.

۳- غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۸۰.

۱. احکام مزبور، در شریعت اسلامی که بر پیامبر نازل شده، نبوده است؛

۲. احکام نازل شده، ولی پیامبر نه بی واسطه و نه با واسطه، مأمور ابلاغ آنها نبوده است؛

۳. پیامبر ماموریت ابلاغ آنها را داشته، ولی به آن عمل نکرده است.

در نادرستی وجوه یاد شده تردیدی نیست؛ بنابراین، یگانه فرض باقی مانده این است که احکام نازل شده: «وَ نَزَّلْنا عَلَیك الْکتابَ تِبْیاناً لِکلِّ شَی ء»،(۱) و بیان تفاصیل آنها نیز به پیامبر واگذار شده بود: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِم»،(۲) ولی با توجه به شرایط جامعه اسلامی، پیامبر بیان بخشی از آنها را به جانشین خود سپرد، تا درباره تبیین آنها به گونه ای مناسب اقدام کند. این فرض، همان دیدگاه شیعه در باب امامت است.

۳. عدم مشروعیت روش انتخاب

اگر تعیین امام به انتخاب و بیعت مردم واگذار شده باشد، در تحقق آن، دو احتمال وجود دارد:

الف) همه امت، بر امامت فردی اتفاق نظر داشته باشند؛

ب) برخی- اعم از اکثریت یا اقلیت- امامت فردی را بپذیرند و برخی دیگر مخالفت یا موضع بیطرفی اتخاذ کنند.

فرض نخست، اتفاق نمی افتد؛ (چنان که درباره هیچیک از خلفای اسلامی نیز تحقق نیافته است)، و فرض دوم با بحران مشروعیت روبرو است، زیرا هیچ دلیل عقلی و یا شرعی براین که افرادی که از جانب شارع مقدس منصوب نیستند، حق تصرف درامور دیگران را دارند، وجود ندارد؛ بنابراین، امامت متکی به رأی و انتخاب مردم، فاقد مشروعیت دینی است.

اگر کسی بگوید شاهد (هرچند شاهد در انتقال مال از فردی به فرد دیگر) قدرت ندارد، ولی قاضی به اعتبار شهادت او تنفیذ حکم می کند، همچنین رأی افراد باعث انتخاب امام

ص: ۳۶۶

۱- نحل/۸۹.

۲- نحل/۴۴.

و نفوذ حکم او در امور مردم می شود؛پاسخ می دهیم: آنکه ولایت انفاذ دارد قاضی است و شهادت انفاذ حکم نیست، همچنین اعتبار شهادت شاهد به نص شرعی است، در حالی که اعتبار رأی مردم مستند شرعی ندارد؛ به علاوه مردمی که حق انتخاب قاضی ندارند، چگونه حق انتخاب امام که بالاتر از او است را دارند.(۱)

۴. امامت، خلافت از پیامبری

در باور مسلمانان امام و پیشوای امت اسلامی، جانشین پیامبر است نه وکیل مردم؛ لذا در تعریف امامت، از واژگان خلافت و نیابت از جانب پیامبر استفاده کرده اند (نه واژه وکالت). تحقق عنوان خلافت و نیابت از پیامبر منوط به این است که امام از جانب پیامبر تعیین شود، نه از جانب مردم؛ زیرا اگر مردم امام را انتخاب کنند، عنوان خلافت و نیابت از پیامبر بر او مترتب نخواهد شد.(۲)

نقد: انتخاب مردم نشانه خواست و رضایت پیامبر است؛ در نتیجه، امامی را که مردم انتخاب می کنند، جانشین پیامبر است و باید از او تبعیت کرد.(۳) زیرا انتخاب مردم، بر اساس تکلیفی است که از طرف شرع به عهده آنها گذاشته شده است.

پاسخ: این ادعا زمانی قابل پذیرش است که این تکلیف (انتخاب امام) مستند شرعی داشته باشد.(۴)

۵. امامت، عهد الهی

از قرآن کریم استفاده می شود که امامت عهد الهی بوده و جاعل آن فقط خداوند است. در قرآن کریم آمده است: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.»

۱- محقق حلی، المسلک فی اصول الدین، ص۲۱۱؛ گوهر مراد، ۴۸۰.

۲- گوهر مراد، ص۴۸۲.

۳- شرح المواقف، ج۸، ص۳۵۱؛ شرح المقاصد، ج۵ ص۲۵۶.

۴- گوهر مراد، ص۴۸۲.

[ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد.»».(۱) طبق این آیه شریفه خداوند خود را جاعل امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته (انی جاعلك)، و با عهد دانستن این مقام (عهدی) آن را دور از دسترس ظالمان بیان کره است.

در تاریخ آمده است بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خدا رسیدند: حضرت آنان را به سوی خدا دعوت نمود. در این هنگام یک نفر از آن گروه به نام بیحره بن فراس گفت: اگر با تو بر اسلام بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفینت غلبه داد، آیا ما در خلافت بعد از تو سهمی داریم؟ پیامبر فرمود: امر خلافت به دست خداست و هر جا بخواهد قرار میدهد. در این هنگام بحیره گفت: آیا ما جان خود را برای دفاع از تو بدهیم، ولی وقتی خداوند تو را بر دشمنان غلبه داد؛ خلافت به غیر ما برسد؟ ما احتیاجی به اسلام تو نداریم.(۲)

۱- بقره/۱۲۴.

۲- «انه اتی بنی عامر بن صعصعه، فدعاهم الی الله، و عرض علیهم نفسه، فقال رجل منهم، یقال له بیحره بن فراس: و الله لو انی أخذت هذا الفتی من قریش لأکلت به العرب ثم قال له: ا رایت ان نحن تابعناك علی امرك، ثم اظهرك الله علی من خالفك، ا یکون لنا الأمر من بعدك؟ قال: الأمر الی الله یضعه حیث یشاء قال: فقال له: ا فتهدف نحورنا للعرب دونك، فإذا ظهرت كان الأمر لغیرنا! لا حاجه لنا بأمرك فأبوا علیه»؛ (تاریخ طبری، ج۲، ص۳۵۰؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج۱، ص۴۲۴).

سؤالات این درس

۱. دیدگاه شیعه در مورد تعیین امام را بیان کنید.

۲. دیدگاه اسماعیلیه و زیدیه در مورد تعیین امام چیست؟

۳. نظر اهل سنت در مورد تعیین امام را بگویید.

۴. صفات امام چگونه دلیل بر تعیین و نصب الهی امام است؟

۵. از راه سیره پیامبر چگونه می توان تعیین و نصب امام را ثابت کرد؟ توضیح دهید.

پژوهش بیشتر

۱. نصب الهی امام را بر اساس آیات قرآن تحلیل کنید.

۲. روایات چگونه بر نصب الهی امام و حجت خدا دلالت دارد؟

منابع بیشتر مطالعاتی

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

کشف المراد، علامه حلی.

گوهر مراد، عبدالرزاق لاهیجی.

درس سی و سوم: نص و انتخاب در نگاه فریقین۲

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

استدلال اهل سنت بر انتخاب

عدم وجود نص

بررسی و نقد

ص: ۳۷۱

استدلال اهل سنت بر انتخاب

اشاره

اهل سنت هرچند با امامیه بر درستی روش نص برای انتخاب امام هم عقیده هستند، ولی بر این باورند که به علت عدم وجود نص برای امامت فردی از مسلمانان، تنها روش مشروع در تعین امام، انتخاب و بیعت است که مورد اجماع صحابه پیامبر بوده و اجماع هم حجت شرعی است.(۱)

تفتازانی می گوید: «امامت نزد اکثر فرقه ها (عموم اهل سنت) با اختیار اهل حل و عقد است».(۲)

و در جای دیگر می گوید:

اینکه ما بیعت و اختیار را طریق می دانیم از این جهت است که طریق (برای اثبات امامت یک فرد) یا نص است و یا اختیار، و نص در مورد ابوبکر و علی منتفی است با آنکه امامت ابوبکر به اجماع ثابت است؛ و نیز اشتغال صحابه بعد از وفات پیامبر و کشته شدن عثمان، به اختیار امام و عقد بیعت بدون آنکه منکری باشد؛ پس اجماع است بر اینکه انتخاب راه تعیین امام است.(۳)

۱- رازی، فخرالدین، الأربعین فی أصول الدین، ج ۲، ص۲۶۹؛ آمدی، سیف الدین، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۳۲.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۳.

۳- «لنا علی کون البیعه و الاختیار طریقا أن الطریق إما النص و إما الاختیار. و النص منتف فی حق أبی بکر (رضی اللّه تعالی عنه) مع کونه إماما بالإجماع، و کذا فی حق علی عند التحقیق. و أیضا اشتغل الصحابه (رضی اللّه تعالی عنهم) بعد وفاه النبی (صلی اللّه علیه و سلّم) و مقتل عثمان (رضی اللّه تعالی عنه) باختیار الإمام، و عقد البیعه من غیر نکیر، فکان إجماعا علی کونه طریقا»،(شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۵).

بـا دقت در کلمـات متکلمـان اهـل سـنت روشن می شود اسـتدلال اهـل سـنت بر اثبات امامت از راه بیعت و انتخاب بر دو پایه استوار است: عـدم نص بر امامت فردی از صـحابه؛ رفتار صـحابه در انتخاب امام. البته در کنار این اسـتدلال به یک شـبه دلیل (تعـارض نصوص) نیز اشـاره کرده انـد. بنابر این، به یک بیان می توان گفت اهل سـنت برای اثبات راه انتخاب، سه دلیل اقامه کرده اند: عدم وجود نص، رفتار صحابه، تعارض نصوص. اکنون به بررسی و تحلیل این دلایل می پردازیم.

الف) عدم وجود نص

اشاره

متکلمان اهل سنت بر این نظرند که نصی از پیامبر بر امامت کسی وارد نشده است.(۱)

تفتازانی می گوید:

اگر نص آشکاری در مثل چنین امر مهمی بود هرآینه مشهور و بر بزرگان صحابه آشکار می شد، آنانی که به پیامبر نزدیک بودنـد، پس آنـان در اذعان به آن توقف نکرده و هنگام اجتماعشان برای تعیین امام تردیـد نکرده و در تعیین آن اختلافی نمی کردند و در حق الیقین شکی روا نمی داشتند. (بنابر این، نصی بر امامت کسی وجود نداشته است). و قول به کتمان نص از روی بغض و حسد و عناد و کینه، طعن و افتراء به بزرگان بلکه به پیامبر و قرآن است. و انسان عاقل منصف سوء ظن به گروهی نمی برد که خداوند آنها خیر الامم گفته و پیامبر آنان را امینان شریعت و هادیان طریقت دانسته است.(۲)

مستندات متکلمان اهل سنت برای عدم وجود نص را می توان چنین برشمرد:

یک. شواهد تاریخی

در صدر اسلام حوادث و وقایعی رخ داد که با نگاهی مجموعی به آنها می توان به عدم وجود نص، قطع پیدا کرد مانند:

۱. عباس (عموی پیامبر) به علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم؛

۲. عمر به ابوعبیده گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم؛

۱- سیف الدین آمدی، أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۳۳.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۸؛ شهرستانی، نهایه الأقدام فی علم الکلام، ص۲۶۸.

۳. ابوبکر به حاضرین در سقیفه گفت: با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید؛

۴. ابوبکر گفته بود: کاش از پیامبر پرسیده بودم که منصب امامت پس از او برای کیست؟

۵. علی علیه السلام حضور در شورای شش نفره را پذیرفت؛

۶. علی علیه السلام به طلحه گفت: اگر می خواهی با تو بیعت کنم؛

۷. علی علیه السلام هنگام احتجاج با معاویه، به بیعت مردم با خویش استناد کرد نه به نص؛

۸. علی علیه السلام در امور مردم به ابوبکر و عمر کمک می کرد و مشاوره می داد؛

۹. علی علیه السلام در کلمات و خطبه هایش در مورد نص بر امامت خویش سکوت کرد؛

۱۰. زید بن علی با آن مقام بلندی که داشت و نیز بسیاری از بزرگان اهل بیت، نص بر امامت را منکر بودند.(۱)

سیف الدین آمدی به شواهد دیگری نیز اشاره کرده است:

۱۱. مردم بعد از رحلت پیامبر دچار اختلاف شدند و حتی گفتند: «منّا امیر و منکم امیر»، در حالی که اگر نصی بود جای اختلاف نبود و گفته می شد هذا الاختلاف لما ذا، و فلان منصوص علیه؟

۱۲. عمر (در مورد تعیین جانشینش) گفته بود: اگر جانشین انتخاب کنم، پس کسی که بهتر از من بود جانشین انتخاب کرد – یعنی ابابکر- و اگر جانشین تعیین نکنم، کسی که بهتر از من بود جانشین تعیین نکرد – یعنی پیامبر- ؛

۱۳. علی کرّم الله وجهه (در بستر شهادت) فرموده بود: ترک می کنم شما را همان گونه که پیامبر ترک کرد (بدون جانشین)؛ اگر خداوند در شما خیری ببیند، شما را بر خیر جمع می کند؛ چنانچه ما را بر خیر جمع کرد، یعنی بر ابابکر؛

۱۴. هنگامی که پیامبر در بستر مرگ بودند عباس به علی کرّم الله وجهه گفت: بیا بر ایشان وارد شویم و از این امر (خلافت) بپرسیم، پس اگر برای ما است تبیین کند و اگر برای غیر ما است، مردم را نسبت به ما (رعایت حال ما) توصیه کند.(۲)

۱- شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۸.

۲- أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج ۵، ص۱۳۵.

دو. عدم احتجاج بر نص

ایجی از متکلمان اهل سنت می گوید:

اگر بر امامت علی علیه السلام نص آشکاری بود حتماً آن را اظهار می کرد و برای او این امکان بود که منازعه بکند با ابوبکر که پیرمرد ضعیف و بدون یاور و قدرت بود.(۱)

سه. امامت و سایر فرایض

عبدالقاهر بغدادی آورده است:

اگر برای امامت نصی بود باید پیامبر بیان می کرد به گونه ای که امت به روشنی و آشکار آن را بدانند و در آن اختلاف نکنند، زیرا معرفت امامت نیز مانند سایر تکالیف واجب شامل همه مردم است مانند شناخت قبله و تعداد رکعات نماز، و اگر چنین نصی بود، امت به تواتر آن را نقل می کردند و بر درستی آن آگاه می شدند مانند سایر امور متواتر.(۲)

۱- شرح المواقف، ج ۸، ص۳۵۴؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۶۳؛ شهرستانی، نهایه الأقدام فی علم الکلام، ص۲۶۸.

۲- أصول الإیمان، ص۲۲۲.

سؤالات این درس

۱. مستندات اهل سنت بر عدم وجود نص بر امام را بیان کنید.

۲. کیفیت استدلال اهل سنت بر پذیرش روش «انتخاب» چیست؟

۳. وجه استدلال به حدیث «منزلت» به عنوان نص بر امامت را توضیح دهید.

۴. حدیث «دار» چیست و چگونه به عنوان نص بر امامت دلالت دارد؟

۵. دلالت حدیث غدیر برنص بر امامت امام علی علیه السلام را بیان کنید.

پژوهش بیشتر

۱. شکل استدلال شیعه بر نص و استدلال اهل سنت بر انتخاب را مقایسه کنید.

۲. پیرامون واقعه غدیر و علت انتخاب غدیر خم و نیز جمعیت حاضر در غدیر تحقیق کنید.

منابع بیشتر مطالعاتی

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

شرح المقاصد، ج۵، سعد الدین تفتازانی.

الغدیر، عبدالحسین امینی.

درس سی و چهارم: نص و انتخاب در نگاه فریقین۳

اشاره

در این درس با مباحث ذیل آشنا می شویم:

ادامه بررسی و نقد

رفتار صحابه

بررسی و نقد

تعارض نصوص امامت

بررسی و نقد

ص: ۳۷۷

بررسی و نقد

اشاره

در ابتدا تذکر این نکته لازم است که این نوع روش استدلال، روش خُلف است. یعنی به جای آنکه به صورت مستقیم برای اثبات نظریه، دلیل اقامه شود، از طریق ابطال نظریه گروه مقابل بر درستی مدعا استدلال می شود؛ با این فرض که انکار و نادرستی هر دو نظریه برخلاف فرض مسلم و مورد قبول طرفین بوده و یکی از آنها باید پذیرفته شود.

اکنون به نقد این استدلال می پردازیم.

یکم. وجود نصوص متعدد

اشاره

متکلمین شیعی در مقام جواب گفته اند که نصوص و فرمایشات متعددی از پیامبر وارد شده که با دقت در مجموعه آنها نص پیامبر بر امامت علی علیه السلام به روشنی قابل استفاده است؛ علاوه بر اینکه برخی از آنها به تنهایی بر اثبات امامت امام علی (و حتی سایر امامان علیهم السلام) کافی است. ما در بخش هایی از این کتاب که به بیان دلایل نقلی (قرآنی و روایی) پرداختیم، به آنها اشاره کردیم. در اینجا برخی دیگر از روایات نبوی را ذکر می کنیم. لازم به ذکر است که در این بخش نیز همانند بخش های پیشین از نصوص و اخباری سخن به میان می آید که در کتب معتبر اهل سنت مطرح شده است.

حدیث اول. حدیث منزلت

این روایت از احادیث بسیار مشهور است که در موارد متعددی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح فرموده است.

بخاری در صحیح خود در ذکر واقعه تبوک میگوید:

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه

ص: ۳۷۸

لیس نبی بعدی؛(۱) آیا راضی نیستی این که باشی نسبت به من به منزله هارون برای موسی به جز این که نیست پیامبری بعد از من.(۲)

برای فهم کامل حدیث و دلالت آن پیرامون امامت امام علی علیه السلام باید به دو نکته توجه داشت:

۱. منزلتی که در این حدیث مطرح شده به صورت اسم جنس است، بنابراین تمام منزلت هایی که حضرت هارون داشت را شامل میشود. برای تبیین این ادعا باید در استثناء «الا...» تأمل و دقت داشت، چرا که اگر همه مقام ها و منزلت های جناب هارون در رابطه با حضرت موسی مطرح نبود چنین استثنایی معنا نداشت. مطلبی که این بیان را تأیید بیشتری میکند این است که آنچه استثنا شده مقام نبوت است، و پیامبر با این استثنا گویا خواستهاند که شبهه ای را برطرف کنند بدین مضمون که کسی فکر نکند همان طور که جناب هارون پیامبر بود حضرت علی علیه السلام نیز پیامبر است، بلکه باب نبوت بسته است و پیامبر اسلام آخرین پیامبر خداست، و سایر مقامها و شأنها برای حضرت علی علیه السلام ثابت است.

۲. منزلت و مقام هارون چه بوده است؟ قرآن کریم در این باره میفرماید: پس از آنکه حضرت موسی به مقام نبوت و رسالت برگزیده شد، دعاهایی نمود از جمله: «وَ اجْعَل لی وَزِیراً مِّنْ أَهْلی * هَارُونَ أَخِی * اشدُدْ بِهِ أَزْرِی. وَ أَشرِکهُ فی أَمْرِی».(۳)

طبق این آیات شریفه، حضرت هارون در امر تبلیغ دین وزیر حضرت موسی بود. پیامبر این مقام را برای حضرت علی تثبیت میکند. شبیه به این آیه، آیه شریفه سوره فرقان

۱- صحیح بخاری، ج۵، ص۱۲۹، باب غزوه تبوک.

۲- بعضی دیگر از منابع عامه: صحیح مسلم، ج۷، کتاب فضایل الصحابه، ص۱۲۰؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۴۲، ش۱۱۵؛ سنن ترمذی، ج۵، ص۳۰۱، ش۳۸۰۸؛ مستدرک حاکم، ج۲، ص۳۳۷ . بعضی از منابع شیعه: کافی، ج۸، ص۱۰۶، ش۸۰؛ شیخ مفید، الفصول المختاره، ص۲۸ و ۲۵۲؛ شیخ طوسی، امالی، ص۵۰؛ احتجاج طبرسی، ج۱، ص۵۹.

۳- «و برای من وزیر(دستیاری) از کسانم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن، او را شریک کارم گردان»؛ (طه/ ۲۹-۳۲).

است: «وَ لَقَدْ ءَاتَینَا مُوسی الْکتَب وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِیراً».(۱)

خداوند در جای دیگر به یکی از مقامهای حضرت هارون اشاره روشن تری میکند و آن مقام خلافت و جانشینی اوست: «وَ قَالَ مُوسی لأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمِی وَ أَصلِحْ وَ لا تَتَّبعْ سبِیلَ الْمُفْسِدِینَ».(۲)

به راستی، وقتی این حدیث را با حدیث یوم الدار (یوم الانذار) که مربوط به دعوت اقوام بود کنار هم بگذاریم چه توضیحی برای آن میتوان گفت؟ آیا میتوان این مقام را فقط برای زمان جنگ تبوک دانست؟

به علاوه که پیامبر در موارد متعدد این منزلت را مطرح کرده است. قندوزی از احمد بن حنبل و موفق بن احمد از قول زید بن ابی أوفی نقل میکند که گفت: داخل شدم بر پیامبر در مسجدش و او بین اصحاب عقد اخوت برقرار کرد. علی علیه السلام گفت: بین اصحاب برادری برقرار کردی، ولی نسبت به من چنین نکردی. پس پیامبر فرمود: «قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد تأخیر نینداختم تو را مگر برای خودم؛ فانك منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبی بعدی فانت اخی و وارثی».(۳)

حدیث دوم. حدیث دار

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از حضرت علی علیه السلام نقل میکند که وقتی این آیه نازل شد: «وَ أنذر عشیرتك الاقربین»؛(۴) پیامبر مرا خواند و از من خواست طعامی تهیه کنم و بنی عبدالمطلب را جمع کنم تا پیامبر با آنان صحبت کند، پس من چنین کردم. ۴۰ نفر جمع شدند از جمله ابوطالب، حمزه، عباس، ابولهب. پس از طعام تا پیامبر خواست صحبت کند ابولهب با صحبت خود مجلس را متفرق کرد. پیامبر به من فرمود: فردا نیز چنین کن. پس روز دوم نیز طعام آماده کردم و آنها را دعوت نمودم. پس از غذا

۱- «و ما به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم»؛ (فرقان/۳۵).

۲- «و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش و (آنها را) اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما»؛ (اعراف/ ۱۴۲).

۳- ینابیع الموده، ج۱، ص۱۵۹، ش۳۱.

۴- «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن»؛(شعراء/ ۲۱۴).

پیامبر فرمود: «قسم به خدا نمیشناسم مردی را در عرب که برای قومش آمده باشد افضل از آنچه من برای شما آمدهام. من آمده ام شما را به خیر دنیا و آخرت (خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام) و خدا به من امر نموده که شما را به آن دعوت کنم،(۱) فأیّکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم؟ پس کدام یک از شما مرا در این امر یاری میکند تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد.

همه خودداری کردند و من از همه جوان تر بودم. من گفتم: «انا یا نبیّ الله أکون وزیرک علیه؛ من ای نبی خدا یاور تو بر این امر میباشم». پس پیامبر فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا؛ به درستی که این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما است، پس به او گوش دهید و اطاعت او کنید».

پس قوم خندیدند و به ابیطالب گفتند: به تو امر کرد که به حرف پسرت گوش دهی و از او اطاعت کنی.(۲)

این حدیث به قدری گویا و واضح است که هیچ شرح و توضیحی لازم ندارد. البته در بعضی کتابها مانند تفسیر جامع البیان که نوشته همین آقای طبری است لفظ وصی و خلیفتی حذف شده و به جای آن کلمه کذا و کذا آمده است.

حدیث سوم. حدیث هدایت

ما در بحث ادله نقلی آیه شریفه «انما انت منذر و لکل قوم هاد» را بررسی کردیم.

حدیث چهارم. حدیث غدیر

واقعه غدیر و آیات و اخباری که پیرامون آن وارد شده است به قدری گویا است که حجت را بر هر منصفی تمام می کند و راه عذر را می بندد. در مورد این رویداد بزرگ تاریخی کتب فراوانی نوشته شده است که کتاب های «الغدیر» از مرحوم علامه امینی و «عبقات الانوار» اثر ارزشمند مرحوم میر حامد حسین از بهترین های آنها محسوب می شود.

۱- «انی والله ما اعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به، انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره، و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه».
۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲.

ما در اینجا اشاره کوتاهی به این حادثه می کنیم.(۱)

در سال دهم هجرت، پیامبر برای انجام مراسم حج به طرف مکه رهسپار شد و مردم را نیز به آن فرا خواند. هزاران نفر از مردم اعمال حج را همراه پیامبر انجام دادند. این حج که آخرین حج پیامبر بود به حجه الوداع معروف گشت.

صبح روز پنج شنبه هجدهم ذی الحجه و در راه بازگشت به مدینه آیه تبلیغ نازل شد: «یأَیهَا الرَّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیک مِن رَّبِّک وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْت رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُک مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْکفِرِینَ؛(۲) ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت به تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای، خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه میدارد و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمیکند.

پیامبر دستور توقف مردم را صادر نمود و فرمود کسانی که به جلو رفتند برگردند. مردم در منطقهای به نام غدیر خم که محل جدا شدن راه های مدینه و مصر و عراق بود اجتماع کردند. هوا چنان گرم بود که مردم بخشی از لباس خود را زیر پا و قسمت دیگری از آن را روی سر انداخته بودند تا کمتر گرما را احساس کنند. پس از نماز ظهر، منبری از جهاز شتر آماده کردند و پیامبر بالای آن رفته و پس از حمد الهی و شهادت به توحید و رسالت فرمود: ای مردم زود باشد که دعوت حق را اجابت کنم و از دنیا بروم، از من و شما سؤال میشود، پس چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی میدهیم تو پیام خدا را رساندی و نصیحت کردی و در این راه تلاش نمودی، پس خداوند به تو جزای خیر دهد.

سپس پیامبر از مردم پیرامون عقاید یک مسلمان از مردم شهادت گرفت و فرمود: آیا شهادت ندادید که خدا یکی است و محمد عبد و رسول اوست و اینکه بهشت و جهنم حق است، موت حق است و ساعت (قیامت) حتماً میآید و شکی در آن نیست و خداوند هرکسی را از قبور برمیانگیزد؟ مردم گفتند: شهادت میدهیم. پیامبر فرمود: خدایا تو شاهد باش.

– سپس پیامبر ادامه داد: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد میشوم و شما به من در

۱– منابع این مطالب به ویژه از اهل سنت را می توانید از کتاب «الغدیر» مرحوم علامه امینی پیگیری کنید.

۲– مائده/۶۷.

(کنار) حوض وارد میشوید. مراقب باشید که چگونه با دو ثقل رفتار میکنید. شخصی پرسید: ای رسول خدا ثقلین چیست؟ پیامبر فرمود: ثقل اکبر کتاب خدا (قرآن) است که یک طرف آن در نزد خداست و یک طرف آن در دست شما، پس به آن تمسک کنید تا گمراه نشوید؛ و ثقل کوچکتر عترت من است. خداوند به من خبر داده که این دو از هم جدا نمیشوند تا در حوض بر من وارد شوند، پس برآن دو پیشی نگیرید که هلاک میشوید و عقب نمانید که هلاک میشوید.

– سپس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد تا قوم او را بشناسند، و فرمود: اَیُّهَا النّاس مَن اَولَی النّاس بِالمُؤمِنین مِن أنفُسِهِم؟ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان أولی و سزاوارتر است؟

قالوا: اللهُ وَ رَسُولُهُ اَعلَم؛ مردم گفتند: خدا و رسول داناترند. پیامبر فرمود: اِنَّ الله مَولایَ وَ اَنَا مَولَی المُؤمنینَ وَ اَنَا أولی بِهِم مِن اَنفُسِهِم؛ همانا خدا مولای من و من مولای مؤمنانم و از آنان به خودشان اولی و سزاوارترم.

– سپس پیامبر سه مرتبه فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه؛ پس هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست.

– آن گاه پیامبر دعا کرد: اَللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَ عادَ مَن عاداهُ وَ اَحِب مَن اَحَبَّهُ وَ اَبغض مَن اَبغَضَهُ وَ انصُر مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَه، وَ اَدِرِ الحَقَّ مَعَهُ حَیث دارُ، اَلا فَلیُبلِغ الشّاهِدُ الغایِب؛ خدایا دوست دار آن کس را که او (علی) را دوست دارد و دشمن دار آن کس را که با او دشمنی کند. یاران او را یاری فرما و دشمنان او را خوار گردان، و حق را همواره همراه او بدار. آگاه باشید که حاضران باید (این پیام) را به غایبان برسانند.

– هنوز مردم متفرق نشده بودند که آیه نازل شد: «اَلیُوم اَکمَلتُ لَکُم دینکُم وَ اَتممتُ عَلَیکم نِعمَتی وَ رَضیتُ لَکُم الاسلامَ دیناً؛ امروز کامل کردم برای شما دینتان را و تمام کردم بر شما نعمتم را و راضی شدم برای شما اسلام را به عنوان دین».

– پس پیامبر فرمود: اللهُ اَکبَرُ عَلی اِکمالَ الدینِ وَ اِتمامِ النِّعمه وَ رَضِیَ الرَّبّ بِرِسالَتی وَ الوِلایه لَعَلیٍّ مِن بَعدی؛ الله اکبر بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی پس از من.

ص: ۳۸۳

– در این هنگام مردم به حضرت علی علیه السلام تبریک و تهنیت گفتند و با ایشان بیعت کردند. جلوتر از همه صحابه، شیخان یعنی ابوبکر و عمر تهنیت گفته و گفتند: بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یَابنَ اَبی طالِب اَصبَحتَ وَ اَمسَیت مَولایَ وَ مَولی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَهٍ؛ گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه گشتی.

سپس حسّان بن ثابت از پیامبر اذن گرفت و شعری سرود.(۱)

چند نکته:

۱. این حدیث به این کیفیت در کتب عامه نیامده است، بلکه به چند قسمت تقسیم شده و به صورت جدا از یکدیگر در کتب متعدد آنان ذکر شده است. مرحوم علامه امینی در جلد اول راویان حدیث غدیر را در زمان های مختلف نام برده و سپس به معرفی سندهای اهل سنت در هر بخش پرداخته است، مثلاً در چند کتاب از عامه نزول آیه ابلاغ را روز غدیر دانستهاند، و از چند نفر نزول آیه اکمال را در این روز ذکر کردهاند.

۲. در کتابهای مختلف در بعضی تعابیر تفاوتهای کوچکی وجود دارد، مثلاً ـ در بعضی تعابیر آمده: «الست اولی بکم من انفسکم» یا «من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

۳. در بعضی کتب اضافه هایی نیز وجود دارد، مثلاً بعضی در ادامه حدیث آورده اند که: چون حدیث غدیر در شهرها شایع شد شخصی به نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! امر کردی به توحید و رسالت تو، شهادت دادیم؛ و به نماز و روزه و حج و زکات امر کردی، از تو قبول کردیم؛ سپس راضی نشدی تا اینکه پسر عمویت را برما برتری دادی و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه. آیا این حرف از خودت است یا از خدا؟ پیامبر فرمود: از جانب خدا. پس آن شخص به طرف اثاث خود برگشت و میگفت: خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس ببار بر ما سنگ از آسمان یا عذاب الیم بر ما بفرست. پس هنوز به اثاث خود نرسیده بود که سنگی بر او اصابت کرد و از پشت او خارج شد و او را کشت. پس آیه نازل شد: «سأل سائل بعذاب واقع».(۲)

و یا در بعضی کتب آمده: آیه «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون» که

۱– الغدیر، ج۱، ص۹.

۲– الغدیر، ج۱، ص۲۳۹.

قبل از آیه اکمال در سوره مائده آیه سوم آمده مربوط به حادثه غدیر است.

دلالت حدیث بر امامت علی علیه السلام

عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» بیانگر آن است که حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر ولایت و سرپرستی مردم را به عهده میگیرد. واژه «مولی» که از ریشه «ولی» گرفته شده هر چند دارای معانی گوناگونی است، ولی در کتب به سه معنی تکیه شده: محب و دوستدار، ناصر و یاور، صاحب اختیار و سرپرست و اولی به تصرف. عامه دو معنای اول را برای مولی در حدیث بیان نمودهاند و شیعه معنای سوم را صحیح میدانند. به راستی، کدام معنا صحیح تر است؟ با توجه به قراین متعدد میتوان با قاطعیت و صراحت گفت معنای سوم صحیح است. ما اکنون به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

۱. عبارت «من کنت مولاه...» بعد از عبارت «من اولی الناس...» که در رابطه با رهبری پیامبر میباشد ذکر گردیده است. تقارن این دو عبارت نشان میدهد مولی به همان معنای اولی است.

۲. پیامبر در ابتدای خطبه، اصول عقاید و بعضی از اعتقادات را ذکر کرده است و در ادامه مولی بودن امام علی علیه السلام را ذکر نموده است. طبیعی است که معنای رهبری و امامت با اصول عقاید و نبوت سازگاری دارد نه صرف محبت و یاری ساده.

۳. با توجه به بیان ثقلین در خطبه، به دست میآید بین مولی بودن حضرت علی علیه السلام و این حدیث رابطه است.

۴. نزول دو آیه ابلاغ و اکمال با رهبری امام علی علیه السلام سازگار است.

۵. پیامبر در پایان کلام خود دعا نمودند. فرازهای دعا به گونهای است که کاملاً روشن میکند مراد پیامبر از مولی همان معنای رهبری و سرپرستی است؛ نه یک محبت و یاری ساده.

۶. شما وقتی به خود واقعه غدیر دقت میکنید: اجتماع مردم، هوای گرم، فرازهای خطبه. آن وقت از خود میپرسید: آیا به راستی بیان یک محبت و دوستی ساده این همه برنامه لازم داشت؟ و مگر دوستی و یاری ساده فقط برای حضرت علی علیه السلام ثابت است؟

حدیث سلام بر امیرالمؤمنین

ص: ۳۸۵

در روایات آمده است که پیامبر به صحابه فرمود: «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِین؛ سلام کنید بر علیّ به عنوان امیر و پیشوای مؤمنین».(۱)

دوم. احتجاج به نصوص

با رجوع به تاریخ روشن می شود در همان ابتدا برخی از صحابه در اثبات امامت امام علی علیه السلام و بطلان خلافت ابوبکر به فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد ایشان احتجاج کردند. در اینجا مناسب است توضیحی داده شود.

این مطلب روشن است که امام علی علیه السلام و برخی دیگر از صحابه اعم از بنی هاشم و غیر آنها به علت برنامه تجهیز بدن مبارک پیامبر در سقیفه حضور نداشتند. بنابر این، چگونه امام علی علیه السلام می توانست در سقیفه احتجاج کند؟ و نیز پس از بیعت عده ای با ابوبکر چه وقت و چگونه به ایشان اجازه و فرصت احتجاج داده می شد؟

به علاوه، امام علی علیه السلام اثر احتجاج در آن وقت را چیزی جز فتنه و انشقاق در جامعه نوپای اسلامی نمی دید، زیرا از یک طرف وجود منافقان در مدینه، تهدیدی بزرگ محسوب می شد؛ از سوی دیگر اعراب اطراف مدینه تهدید دیگری به حساب می آمدند؛(۲) و از سوی سوم خطر روم که با مسلمین نیز وارد جنگ شده بود و همچنین خطر ایران را

۱- کلینی، کافی، ج۱، ص۲۹۲؛ مفید، ارشاد، ج۱، ص۴۸؛ قاضی نور الله شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج۴، ص۲۷۶؛ علامه امینی، ج۱، ص۵۰۸. در کتاب های مرحوم شوشتری و امینی به منابع اهل سنت در این زمینه اشاره شده است.

۲- «و از (میان) اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند»؛ (توبه/۱۰۱). «سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلّف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند! این بخاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می شود برنمی دارند، و ضربه ای از دشمن نمی خورند، مگر اینکه به خاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می شود زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند!»؛ (توبه/۱۲۰).

باید لحاظ می کردند.

البته در این شرایط سخت نیز احتجاجاتی توسط اهل بیت و برخی صحابه انجام شد. شاید مهم ترین آنها را بتوان فعالیت حضرت زهرا علیها السلام و خطبه ایشان در مسجد النبی معرفی کرد. یکی از کهن ترین منابعی که به این احتجاجات اشاره کرده است کتاب سلیم بن قیس است، و از منابعی که به صورت خاص در این زمینه وارد شده کتاب «الاحتجاج علی اهل اللجاج» از مرحوم طبرسی است.

در اینجا به یکی از احتجاج ها اشاره می کنیم.

عثمان بن مغیره از زید بن وهب نقل می کند که گفت: کسانی که نشستن ابو بکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او بر علی بن ابی طالب را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند. آنان با علیه علیه السلام مشورت کردند. حضرت به ایشان فرمود: شما نزد آن مرد بروید و آنچه را که از پیامبرتان شنیده اید به او بگویید و او را در کارش در شبهه باقی نگذارید تا این کار حجت بزرگی برای او باشد.

آنها رفتند و روز جمعه دور منبر پیامبر جا گرفتند و به مهاجران گفتند: همانا خداوند در قرآن با شما شروع کرده و فرمود: «همانا خداوند از پیامبر و مهاجران و انصار درگذشت» پس با شما شروع کرده است. نخستین کسی که برخاست، خالد بن سعید بن عاص بود که نسبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابو بکر! از خدا بترس، تو خود می دانی که پیامبر خدا پیشتر در باره علی چه گفته است، آیا نمی دانی که پیامبر خدا به ما که در روز بنی قریظه دور آن حضرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شما می رسانم، آن را بپذیرید، آگاه باشید که علی امیر شما پس از من و جانشین من در میان شما است، پروردگارم این موضوع را به من سفارش کرده و اگر شما وصیت مرا در باره او حفظ نکنید و او را یاری نکنید، در احکام دینتان دچار اختلاف می شوید و کار دینتان بر شما مضطرب می شود و بدترین های شما بر شما حاکم می شوند... .

پس از وی، ابوذر، سلمان، مقداد، بریده الاسلمی، عبدالله بن مسعود، عمار، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری و زید بن وهب

ص: ۳۸۷

سخن گفتند و گروهی پس از او برخاستند و مانند او سخن گفتند.

پس از این صحبت ها ابو بکر سه روز در خانه اش نشست، روز سوّم محمد بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح هر کدام همراه ده نفر از مردان قبیله شان در حالی که شمشیرها را برهنه کرده بودند، آمدند و ابو بکر را از منزلش بیرون آوردند و به منبر بالا بردند و گوینده ای از آنان گفت: به خدا سوگند اگر از شما کسی برگردد و دوباره آن سخنان را بگوید، شمشیرهای خود را از او پر می کنیم، پس آنها در خانه هایشان نشستند و پس از آن کسی سخن نگفت.(۱)

سوم. عدم امکان قیام علیه ابوبکر

قیام و جنبش بر علیه ابوبکر در آن زمان و فضا نیاز به سه زمینه داشت: ۱. امام یاران کافی داشته باشد؛ ۲. زمینه اجتماعی فراهم باشد؛ ۳. مطابق مصالح مسلمین بوده و انشقاق در جامعه اسلامی و در نتیجه تضعیف و نابودی اسلام را به همراه نداشته باشد. که این هر سه در آن زمان مفقود بود.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَیسَ لِی مُعِینٌ إِلَّا أَهْلُ بَیتِی فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْضَیتُ عَلَی الْقَذَی وَ شَرِبْتُ عَلَی الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَی أَخْذِ الْکظَمِ وَ عَلَی أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَم؛(۲) نگریستم و دیدم مرا یاری نیست، و جز کسانم مددکاری نیست، دریغ آمدم که آنان دست به یاریم گشایند، مبادا که به کام مرگ در آیند، ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حقّ خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.

و در جایی دیگر می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَعْدِیک عَلَی قُرَیشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِی وَ أَکفَئُوا إِنَائِی وَ أَجْمَعُوا عَلَی مُنَازَعَتِی حَقّاً کنْتُ أَوْلَی بِهِ مِنْ غَیرِی وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِی الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِی الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَیسَ لِی رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌّ وَ

۱- شیخ صدوق، خصال، ج۲، ص۴۶۱، باب خصلت های دوازده گانه، ح۴.

۲- نهج البلاغه، خ۲۶، ص۶۸.

لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيتِى فَضَ‌نَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيهِ فَأَغْضَيتُ عَلَى الْقَذَى وَ جَرِعْتُ رِيقِى عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كظْمِ الْغَيظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفَار؛(۱) بار خدایا! از تو بر قریش یاری می خواهم که پیوند خویشاوندیم را بریدند، و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند در حقی- که از آن من بود نه آنان- و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع کرد. پس کنون شکیبا باش افسرده یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری جز کسانم، که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم. پس خار غم در دیده خلیده چشم پوشیدم و- گلو از استخوان- غصه- تاسیده آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم، و شکیبایی ورزیدم در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده درد آورتر.

چهارم. امامت و سایر فرایض

بین امامت با فرائض دیگر مانند نماز و روزه تفاوت است.

اولاً از نظر شیعه امامت از اصول دین و ادامه نبوت است و با فروع دین تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ ثانیاً، در فروعات، چندان انگیزه ای برای اظهار نظر، تغییر و یا کتمان وجود نداشت؛ به خلاف امامت و امارت مسلمین (هرچند که ما در فروعات نیز شاهد اختلاف نه فقط بین شیعه و اهل سنت که حتی در بین اهل سنت هستیم و شاهد آن نیز وجود مذاهب متعدد است)؛

ثالثاً، اختلاف در امامت بین شیعه و اهل سنت، اختلاف در اصل آن نیست، بلکه اختلاف در این است که چه کسی و چگونه به عنوان جانشین پیامبر، عهده دار سرپرستی مردم خواهد بود.

پنجم. قرائن و شواهد

شواهدی که توسط متکلمین اهل سنت در مورد فقدان نص ارائه شده است از جهاتی قابل پذیرش نیست:

اولاً، برخی از موارد ذکر شده در کتب و منابع شیعه نه تنها وجود ندارد، بلکه روایاتی

۱- همان، خ۲۱۷، ص۳۳۶.

برخلاف آنها نیز وارد شـده است؛ مانند نصوص بر امامت امام علی علیه السـلام و احتجاجاتی که اتفاق افتاد و ما مطرح کردیم و یا عدم تعیین جانشین توسط حضرت علی علیه السلام هنگام شهادت ایشان؛

ثانیـاً، بـا مراجعه به تاریـخ روشن می شود همکاری با خلفا و مشاوره دادن با آنها با احتساب مـدت ۲۵ سال دوره حکومت سه خلیفه، موارد محدودی بوده است که برخی از آنها به صورت اتفاقی و تصادفی و نه با زمینه قبلی بوده، برخی دیگر برای حفظ جـان یـا مـال یا آبروی مسـلمین و بیان احکام بوده است. در مواردی نیز با توجه به رعایت مصالـح اسـلام و مسـلمین حضـرت مشاوره و همکاری داشتند.

بر اساس آمار ارائه شـده توسط یکی از نویسـندگان،(۱) برای امیرالمؤمنین امـام علی علیه السـلام در طول ۲۵ سال حدود ۱۱۰ مورد همکـاری ثبت شـده است. مراجعه مسـتقیم خلفـا در طول این مـدت، ۳۴ مـورد بوده که چهـار مورد علمی، هفـده مورد شرعی و قضایی، و سیزده مورد امور دیگر مانند حکومتی و نظامی بوده است.

ثالثـاً، حضور امـام علی علیه السـلام در شورای شـش نفره بـا توجه به مـدارک شـیعه از روی اختیـار نبوده است. به علاـوه اگر حضور در شورا برای گرفتن حق مشروع باشد، و امکان ظاهری آن نیز وجود داشته باشد، این شرکـت، عاقلانه و منطقی نیز می توانـد باشـد، و راه بر خرده گیران نیز بسـته می شـود تـا نگوینـد که چرا علی علیه السـلام حضـور در شـورا را برای گرفتن حق خویش نپذیرفت؟

رابعـاً، احتجـاج امیرالمؤمنین علیه السـلام بـا معـاویه به بیعت مسـلمانان بـا او، به جـای احتجاج به نصوص امامت، بر پایه جـدال احسن استوار بوده است. امام علیه السلام با این روش، راه هر گونه بهانه جویی را بر معاویه بست، زیرا او، بیعت را به عنوان راه تعیین امام در باره خلفای پیشین پذیرفته بود؛ و اکنون می بایست به حکـم همان منطق، امامت حضرت علی علیه السلام را پذیرا شود و تسـلیم او گردد. حضـرت علی علیه السـلام اگر بـا نصوص امـامت بـا وی احتجـاج می کرد، معاویه می توانست به رفتار خلفای گذشته در تأویل نصوص خلافت و اعراض از آن ها

۱- عسکری، نجم الدین، علی و الخلفا.

استناد نماید، در آن صورت، احتجاج امام علیه السلام با او، وی را مغلوب و ملزم نمی ساخت.[(۱)](#)

خامساً، رفتار عباس عموی پیامبر در بیعت با امام علی علیه السلام می تواند به معنای اعلام حمایت باشد نه دادن مشروعیت؛ همچنانکه سخن ایشان مبنی بر استعلام از پیامبر در مورد خلافت می تواند به این معنا باشد که آیا اهل بیت به حق خود می رسند یا خیر؟

ب) رفتار صحابه

از جمله دلایل اهل سنت بر مشروعیت راه انتخاب آن است که در صدر اسلام، صحابه پیامبر از این طریق برای تعیین جانشین پیامبر و امام استفاده کردند و اعتراض و انکاری نسبت به این شیوه نشد.

تفتازانی می گوید:

صحابه بعد از وفات پیامبر و کشته شدن عثمان، به اختیار امام و عقد بیعت با او پرداختند بدون آنکه منکری باشد؛ پس اجماع است بر اینکه انتخاب و عقد بیعت، راه تعیین امام است.[(۲)](#)

بررسی و نقد

جمع شدن گروهی از صحابه پس از رحلت پیامبر در سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین رسول خدا، اتفاق افتاده و تاریخ آن را ثبت کرده است. اما در این زمینه چند نکته محل دقت است:

۱. اجتماعی که در سقیفه بنی ساعده شکل گرفت، بخش بسیار کوچکی از صحابه را شامل شده بود، یعنی گروهی از افراد قبیله خزرج و اوس، که در ادامه این اجتماع، چند نفر از مهاجرین (حدود ۵ نفر) به آنها اضافه شدند. جای این سؤال است که بقیه صحابه کجا بودند؟ چرا بقیه دعوت نشدند؟ آیا آنان از اهل حلّ و عقد محسوب نمی شدند؟ آیا نسبت به

۱- ربانی گلپایگانی، علی، «بررسی نظریه انتخاب در تعیین امام»، فصل نامه علمی- پژوهشی انتظار موعود، ش ۲۰.

۲- «لنا علی کون البیعه و الاختیار طریقا... و أیضا اشتغل الصحابه (رضی اللّه تعالی عنهم) بعد وفاه النبی (صلی اللّه علیه و سلّم) و مقتل عثمان (رضی اللّه تعالی عنه) باختیار الإمام، و عقد البیعه من غیر نکیر، فکان إجماعا علی کونه طریقا»؛(شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۵۵).

امر خلافت بی تفاوت بودند؟ و یا مسئله برای آنان در ابتدا روشن بود و مشکلی در مورد خلیفه پیامبر نداشتند؟

۲. پذیرش ابتدایی و با رغبت حکم و نتیجه سقیفه از طرف سایر صحابه و عدم مخالفت آنان با محصول سقیفه، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه بنابر شواهد تاریخی، عده ای از صحابه اعتراض کرده و بر ضدّ این حکم سخن گفتند و نصوص خلافت امام علی علیه السلام را بازگو کردند. این اعتراض ها علنی و در جمع مسلمانان و در مسجد النبی واقع شد.

در تاریخ ثبت شده است که برخی صحابه از جمله عباس عموی پیامبر، زبیر بن عوام، سعد بن عباده، امام علی بن ابی طالب، و بنی هاشم در ابتدا بیعت نکردند. سعد بن عباده که تا پایان عمر بیعت نکرد. امام علی علیه السلام و بنی هاشم نیز تا رحلت حضرت زهرا علیها السلام (برخی از مورخان اهل سنت تاریخ رحلت ایشان را شش ماه پس از رحلت پیامبر ذکر کرده اند) با ابوبکر بیعت نکردند.(۱)

۳. سکوت و عدم مخالفت با یک جریان لزوماً به معنای قبول آن نیست، بلکه می تواند به علت مصلحتی بالاتر و مهم تر باشد. کما اینکه امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام حفظ اسلام و رعایت مصلحت مسلمین را سزاورتر از مقابله و ستیز برای گرفتن حق خود، دیدند.

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمود:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنّی أَحَقُّ النّاسِ بِهَا مِنْ غَیرِی وَ وَ اللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِینَ وَ لَمْ یکنْ فِیهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَی خَاصَّهً الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِک وَ فَضْلِهِ وَ زُهْداً فِیمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرِجِه؛ همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو براه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم.(۲)

ج) تعارض نصوص امامت

برخی از متکلمان اهل سنت بر تعارض نصوص امامت امام علی علیه السلام (به گمان شیعه) با

ص: ۳۹۲

۱- تاریخ طبری، ج۳، ص۲۰۸؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۳۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۲۴.
۲- نهج البلاغه، خ۷۳، ص۱۰۲.

نصوصی که بر خلافت ابوبکر نقل شده اشاره کرده و بیعت را تمام کننده این اختلاف دانسته اند.(۱)

ایجی در این زمینه چنین می گوید:

هذه النصوص التی تمسکوا بها فی إمامه علی رضـی اللّه عنه معارضه بالنصوص الداله علی إمامه أبی بکر؛(۲) این نصوصی که به آنها در امامت علی علیه السلام تمسک کرده اند معارض است با نصوصی که دلالت بر امامت ابوبکر دارد.

از جمله نصوص ارائه شده:

بقوله **r**: اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر.

و قوله **r** فی مرضه: ائتونی بکتاب و قرطاس أکتب کتابا لا یختلف فیه اثنان. ثم قال: یأبی اللّه و المسلمون إلا أبا بکر.

قال علی (رضـی اللّه عنه): لا نقیلک و لا نسـتقیلک، قدمک رسول اللّه فلا نؤخرک، رضیک لدیننا (نماز خواندن ابوبکر هنگام بیماری پیامبر) فرضیناک لدنیانا.(۳)

بررسی و نقد

این بیان بسیار موهن و سست است، زیرا:

اولاًـ بـا مبنـای اهـل سـنت در تعارض آشـکار است. پایه اسـتدلال عامه برای خلافت ابوبکر، اجماع صـحابه و اهل حلّ و عقد است. آنان انعقاد سقیفه و انتخاب ابوبکر توسط صحابه را به عدم نص بر خلافت کسی از طرف پیامبر مستند می کنند.

ثانیاً، نصوص ادعایی در مورد خلافت ابوبکر فقط از طریق اهل سـنت نقل شـده است و شـیعه آن را قبول نـدارد؛ در حالی که اخبار و نصوص وارد شده پیرامون خلافت و امامت امام علی علیه السلام هم در کتب شیعه و هم اهل سنت موجود است.

ثالثـاً، این نصوص ادعـایی بـا روایـات دالّ بر عـدم وجود نص بر خلافت ابوبکر معارض است. عبـدالله بن عمر می گویـد: قیل لعمر: ألا تستخلف؟ قال: إن أستخلف فقد استخلف

ص: ۳۹۳

۱- غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص۱۵۱؛

۲- شرح المواقف، ج ۸، ص۳۶۳.

۳- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص۲۶۶.

من هو خیر منی أبو بکر و إن أترک فقد ترک من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه و آله. به عمر پیشنهاد شد کسی را به جانشینی خود برگزینند. وی در پاسخ گفت: اگر جانشین تعیین کنم، کسی که از من بهتر بود؛ یعنی ابوبکر جانشین تعیین کرد، و اگر جانشین تعیین نکنم کسی که از من بهتر بود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین تعیین نکرد.(۱)

رابعاً، نصوص ارائه شده دارای دلالت صریح و آشکار نیست. در حالی که در نصوص مربوط به امام علی علیه السلام الفاظ و واژگان روشنی مانند ولایت و خلافت آمده است.

خامساً، شواهد تاریخی صدر اسلام و عدم احتجاج به این روایات نشان می دهد نصی بر خلافت ابوبکر وجود ندارد و این روایات مجعول است؛ازجمله:

۱. اگر خلافت منصوص بود، ابوبکر در سقیفه نمی گفت: با یکی از این دو نفر یعنی عمر و ابوعبیده بیعت کنید، زیرا این سخن مناقض با کلام و فعل پیامبر (مبنی بر خلافت ابوبکر) است.

۲. اگر خلافت منصوص بود؛ نمی گفت: ای کاش از پیامبر پرسیده بودم امر امامت پس از وی از آن چه کسی است، تا در این باره نزاعی رخ ندهد.

یک سؤال مهم

اگر واقعاً نص روشن و آشکاری وجود داشت، چگونه ممکن است صحابه عموماً آن را نادیده بگیرند و خلافت ابوبکر را بپذیرند؟ آیا می توان گفت عموم صحابه به دین پشت کردند؟ همه آنها با علی دشمن بودند؟ همه آنها دین را فدای خواست و امیال خود کردند؟ عموم آنها نفاق داشتند؟ اطرافیان پیامبر عموماً منافق یا هواپرست بودند؟ تکیه گاه پیامبر و حامیان دین خدا افرادی سست ایمان و دنیا پرست بودند؟ در حالی که در قرآن کریم مدح آنها شده است و خداوند در بیعت رضوان بر ایمان آنها مهر تأیید زده و رضایت خود را از آنها اعلام فرموده است: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یبایعُونَک تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکینَهَ عَلَیهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَریباً؛ خداوند از مؤمنان- هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و

۱- صحیح بخاری، ج۶، کتاب الاحکام، باب الاسخلاف، ص۲۶۳۸، ش۶۷۹۲؛ صحیح مسلم، ج۳، کتاب الاماره، باب الاستخلاف و ترکه، ص۱۴۵۴، ش۱۸۲۳.

صـداقت) نهفته بـود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشـان نـازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنـوان پـاداش نصـیب آنها فرمود».(۱)

پاسخ

برای ارزیابی رفتار صـحابه مناسب است به نکاتی اشاره شود تا روشن شود مخالفت بسـیاری از صـحابه با خلافت امیرالمؤمنین امام علی علیه السـلام امر غریبی نمی توانـد باشـد؛ چنانچه آنها نسبت به حکم خدا و دسـتورات پیامبر نیز در مواردی مخالفت عمومی داشتند.

۱. شـیعه با همه احترامی که برای مسلمانان صدر اسلام و صحابه پیامبر قائل است، بر این باور است که از منظر قرآن صحابه به دو دسـته تقسـیم می شونـد: الف) افراد مؤمن و مسـلمان ثـابت قـدم که در آزمـایش هـای متعـدد و گوناگون الهی نمره قبولی گرفتند؛(۲) ب) کسـانی که کوتـاهی کرده و مورد عتاب و سـرزنش واقع شدنـد.(۳)مثلاـ به خـاطر تجارت و امور لهو پیامبر را هنگام نماز رها کردند؛(۴) و حتی هشدار نسبت به ارتداد آنها داده شده است.(۵)

۲. قرآن تصـریح می کنـد برخی افراد که اعلام کرده انـد ایمان آورده انـد، خـدعه کرده و واقعاً ایمان نیاورده انـد؛(۶) اینها را ظاهراً می توان مسـلمان نامید، ولی مؤمن نیستند.(۷) اینان همان منافقینی هسـتند که در بین مسلمانان حضور دارند و مؤمنان از هویت واقعی و نفاق درونی

۱- فتح/۱۸.

۲- «مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَاهَدُواْ اللَّهَ عَلَيهِ فَمِنْهُم مَّن قَضى نَحْبَهُ وَ مِنهُم مَّن ينتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلا»؛ (احزاب/۲۳).

۳- «يأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكمُ إِذَا قِيلَ لَكمُ انفِرُواْ فى سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلى الْأَرْضِ أَ رَضِيتُم بِالْحَيوةِ الدُّنْيا مِنَ الاْخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيوةِ الدُّنْيا فى الاْخِرَةِ إِلَّا قَلِيل»؛ (توبه/۳۸۹).

۴- «وَ إِذَا رَأَوْاْ تجَرَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّواْ إِلَيهَا وَ تَرَكُوك قَائمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيرُ الرَّازِقِين»؛ (جمعه/۱۱).

۵- «يأَيهَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يرْتَدَّ مِنكمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يأْتى اللَّهُ بِقَوْمٍ يحِبهُّمْ وَ يحُبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلى الْكافِرِينَ يجَاهِدُونَ فى سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يخَافُونَ لَوْمَةَ لَائمٍ ذَالِك فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَن يشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيم»؛ (مائده/۵۴).

۶- «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيوْمِ الاْخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِينَ * يخَدِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ مَا يخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يشْعُرُونَ»؛ (بقره/۸-۹).

۷- «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَاكن قُولُواْ أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يدْخُلِ الْايمَانُ فى قُلُوبِكم»؛ (حجرات/۱۴).

آنها آگاه نبوده و آنان را از خود می شمارند. «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ

وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُواْ عَلی النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبهُم مَّرَّتَينْ ِ ثمُ َّ يرَدُّونَ إِلی عَذَابٍ عَظِيم؛(۱) و از (میان) اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند».

نکته مهم این است که در متون حدیثی اهل سنت از زبان پیامبر آمده است که اینان به عنوان صحابه خوانده می شدند. در حدیث آمده است در یکی از جنگ ها بین فردی از مهاجران و فردی از انصار نزاعی رخ داد؛ هر یک از آن دو گروه خود از مهاجران و انصار را فرا خواندند؛ پیامبر از این جریان مطلع شد و فرمود این شعارهای جاهلی را رها کنید. عبدالله بن ابی سلول گفت: به مدینه که باز گردیم، عزیزها ذلیل ها را بیرون می کنند؛ سخن او به گوش پیامبر رسید؛ عمر گفت: ای پیامبر اجازه بده گردن او را بزنم؛ پیامبر فرمود: «دعه؛ لا- یتحدث الناس أن محمدا یقتل أصحابه؛ او را رها کن تا مردم نگویند محمد اصحابش را می کشد».(۲)

۳. در روایات متعددی از ارتداد برخی اصحاب پیامبر پس از رحلت ایشان سخن به میان آمده است. از پیامبر نقل شده است من قبل از شما نزد حوض خواهم بود که مردانی از شما به سوی من آورده شده و سپس از من دورشان می کنند؛ من می گویم: پرورگارا! اینان اصحاب من هستند. خطاب می آید «لاتدری ما أحدثوا بعدك؛ تو نمی دانی که پس از تو چه کرده اند». پس من می گویم: «سحقاً سحقاً لمن غیّر بعدی؛ از رحمت خدا به دور باد کسی که (دین مرا) بعد ازمن تغییر داد». و در نقل دیگر عبارت چنین است: «لاتدری مشوا علی

۱- توبه/۱۰۱.

۲- صحیح بخاری، ج۳، کتاب المناقب، ص۱۲۹۶، باب ما ینهی من دعوی الجاهلیه، ش۳۳۳۰؛ و نیز ج۴، کتاب التفسیر، ص۱۸۶۱، سوره منافقین، ش۴۶۲۲ و ص۱۸۶۳، ش۴۶۲۴؛ صحیح مسلم، ج۸، کتاب البر و الصله و الادب، ص۱۹، باب نصر الاخ ظلما او مظلوما، ش۶۷۴۸.

القهقری». و در برخی نقل ها تصریح به ارتداد شده است: «انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری».(۱)

علاء بن مسیب از پدرش نقل می کند که به براء بن عازب گفتم: خوشا به حال تو که مصاحب پیامبر بودی و با او در زیر درخت (بیعت شجره) بیعت کردی؛ او گفت: «یا ابن أخی إنک لا تدری ما أحدثنا بعده؛ ای برادر زاده! تو نمی دانی ما بعد از پیامبر چه چیزهایی ایجاد کردیم».(۲)

۴. با مراجعه به تاریخ روشن می شود در مواردی بسیاری از صحابه حفظ جان و آسایش خود را بر پیامبر و حفظ دین ترجیح داده و نسبت به حضور در جنگ کوتاهی کرده و یا از جنگ فرار کردند؛ و حتی برخی از صحابه گاهی در برابر فرامین پیامبر واکنش منفی نشان داده و مخالفت می کردند. اکنون به چند واقعه اشاره می کنیم:

الف) فرار از جنگ احد؛ «إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُنَ عَلی أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ یدْعُوکمْ فی أُخْرَئکم؛(۳) (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا میرفتید (و جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد».

ب) فرار در جنگ حنین؛ «وَ یوْمَ حُنَینْ إِذْ أَعْجَبَتْکمْ کثْرَتُکمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنکمْ شَیا وَ ضَاقَتْ عَلَیکمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثمُ‌َّوَلَّیتُم مُّدْبِرِین؛(۴) و در روز حنین در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!».

ج) تخلف از فرمان پیامبر در صلح حدیبیه؛ بخاری نقل کرده است که وقتی کار صلح در

۱- صحیح بخاری، ج۶، کتاب الفتن، باب اول، ص۲۵۸۷، ش۶۶۴۲؛ و نیز کتاب الرقاق، باب الحوض، ص۲۴۰۴، ش۶۲۰۵؛ و ص۲۴۰۶، ش۶۲۱۱؛ و ص۲۴۰۷، ش۶۲۱۳ و ۶۲۱۴؛ صحیح مسلم، ج۱، کتاب الطهاره، باب اسْتِحْبَابِ إِطَالَهِ الْغُرَّهِ وَ التَّحْجِیلِ فِی الْوُضُوء، ص۱۵۰، ش۶۰۵؛ م نیز ج۷، کتاب الفضائل، باب إِثْبَاتِ حَوْضِ نَبِینَا وَ صِفَاتِه، ص۶۶، ش۶۱۱۴، و ص۶۸، ش۶۱۱۸؛ و نیز ج۸، الجنه و صفه نعیمها و أهلها، باب فَنَاءِ الدُّنْیا وَ بَیانِ الْحَشْرِ یوْمَ الْقِیامَه، ص۱۵۷، ش۷۳۸۰.

۲- صحیح بخاری، ج۴، کتاب المغازی، باب غزوه الحدیبه، ص۱۵۲۹، ش۳۹۳۷.

۳- آل عمران/۱۵۳.

۴- توبه/۲۵.

حدیبیه تمام شد، پیامبر فرمود: «قوموا فانحروا ثم احلقوا؛ برخیزید و قربانی و حلق کنید»؛ و سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. عمر می گوید به خدا قسم هیچ کس دستور پیامبر را انجام نداد؛ پیامبر به نزد ام سلمه رفت و به او این ماجرا را گفت؛ ام سلمه عرض کرد شما خودتان اول انجام دهید بدون آنکه با کسی حرفی بزنید. اصحاب که چنین دیدند با ناراحتی بسیار (حتی کاد بعضهم یقتل غما) دستور پیامبر را انجام دادند.(۱)

د) کوتاهی نسبت به حضور در جنگ تبوک؛ «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُواْ أَن يُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فى سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فى الحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَّوْ كَانُواْ يفْقَهُون؛(۲) تخلّف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: «در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید!» (به آنان) بگو: «آتش دوزخ از این هم گرمتر است!» اگر می دانستند!».

ه) تغییر حکم طلاق؛ از عبدالله بن عباس نقل شده است که در زمان پیامبر و نیز ابوبکر و ابتدای زمان عمر سه طلاق در یک دفعه حکم یک طلاق را داشت؛ ولی در زمان عمر حکم سه طلاق پیدا کرد.(۳)

و) تحریم متعه حج؛ افرادی که به حج می رفتند بین عمره تمتع و حج تمتع اجازه داشتند از همسران خود تمتع ببرند. عمر این را حرام کرد.(۴)

ز) تحریم ازدواج موقت؛ در این که ازدواج موقت در قرآن مطرح شده و جایز دانسته شده است سخنی نیست؛(۵) اما عمر بن الخطاب این نوع را حرام اعلام کرد. مسلم روایات

۱- صحیح بخاری، ج۲، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع أهل الحرب و کتابه الشروط، ص۹۷۴، ش۲۵۸۱.

۲- توبه/۸۱؛ و آیات بعد.

۳- «كانَ الطَّلاَقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- وَأَبِى بَكرٍ وَسَنَتَيْنِ مِنْ خِلاَفَهِ عُمَرَ طَلاَقُ الثَّلاَثِ وَاحِدَةً فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِى أَمْرٍ قَدْ كانَتْ لَهُمْ فِيهِ أَنَاهٌ فَلَوْ أَمْضَينَاهُ عَلَيهِمْ. فَأَمْضَاهُ عَلَيهِمْ»؛ (صحیح مسلم، ج۴، کتاب الطلاق، باب طلاق الثلاث، ص۱۸۳، ش۳۷۴۶).

۴- صحیح مسلم، ج۴، کتاب الحج، باب فِى الْمُتْعَهِ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَه، ص۳۸، ش۳۰۰۶، و نیز باب جواز التمتع.

۵- «فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؛ و زنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید»؛ (نساء/۲۴).

متعددی را نقل می کند که این نوع ازدواج در زمان پیامبر جایز بوده و پس از ایشان ممنوع شده است.(۱)

با دقت در آنچه بیان شد روشن شد متأسفانه صحابه پیامبر در طول حیات رسول خدا۲ در موارد گوناگون رفتار ناصواب داشتند و حتی مورد توبیخ قرآن نیز قرار گرفتند و از چنین افرادی پشت کردن به حرف پیامبر بعد از رحلت ایشان دور از ذهن نیست؛ همانگونه که اتفاق افتاد و یکی از موارد رد کردن سخن پیامبر، نپذیرفتن وصیت ایشان در مورد خلافت و جانشینی بود. البته اشاره شد که این انکار چه مراحلی را پشت سر گذاشت و تصمیم گروهی خاص تعیین کننده برای همه مسلمانان شد.

۱- «عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ قَيسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ يقُولُ كنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- لَيسَ لَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا أَلاَ نَسْتَخْصِى فَنَهَانَا عَنْ ذَلِك ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ إِلَى أَجَل»؛ (صحیح مسلم، ج۴، کتاب النکاح، باب نِكاحِ الْمُتْعَهِ وَبَيانِ أَنَّهُ أُبِيحَ ثُمَّ نُسِخَ ثُمَّ أُبِيحَ ثُمَّ نُسِخَ وَاسْتَقَرَّ تَحْرِيمُهُ إِلَى يوْمِ الْقِيامَهِ، ص۱۳۰، ش۳۴۷۰). «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَسَلَمَهَ بْنِ الأَكوَعِ قَالاَ خَرَجَ عَلَينَا مُنَادِى رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- قَدْ أَذِنَ لَكمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا. يعْنِى مُتْعَهَ النِّسَاءِ»؛ (ش۳۴۷۹). «عَنْ أَبِى نَضْرَهَ قَالَ كنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ الزُّبَيرِ اخْتَلَفَا فِى الْمُتْعَتَينِ فَقَالَ جَابِرٌ فَعَلْنَاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا»؛ (ص۱۳۱، ش۳۴۸۳). و نیز: «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَقِيقٍ كانَ عُثْمَانُ ينْهَى عَنِ الْمُتْعَهِ وَكانَ عَلِى يأْمُرُ بِهَا فَقَالَ عُثْمَانُ لِعَلِى كلِمَهً ثُمَّ قَالَ عَلِى لَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّا قَدْ تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- فَقَالَ أَجَلْ وَلَكنَّا كنَّا خَائِفِينَ»؛ (ج۴، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص۴۶، ش۳۰۲۱).

سؤالات این درس

۱. آیا برای امامت امام علی علیه السلام احتجاجاتی از سوی ایشان یا برخی صحابه انجام شده بود؟

۲. آیا امام علی علیه السلام برای رسیدن به حق خود می توانست بر علیه ابوبکر قیام کند؟ توضیح دهید.

۳. آیا قرائن و شواهدی که اهل سنت بر عدم وجود نص ارائه کرده اند تمام است؟ توضیح دهید.

۴. استدلال اهل سنت بر نظریه اختیار را بر پایه رفتار صحابه بیان و بررسی کنید.

۵. آیا می توان از راه تعارض نصوص، روایات نص بر امامت امام علی علیه السلام را بی اثر دانست؟ دلیل اهل سنت را بیان و بررسی کنید.

پژوهش بیشتر

۱. علت رها کردن نصوص امامت امام علی علیه السلام توسط صحابه پیامبر را تحلیل کنید.

۲. در قرآن و روایت و تاریخ چه تخلفاتی از صحابه نسبت به فرمایشات پیامبر ثبت شده است؟

منابع بیشتر مطالعاتی

امامت در بینش اسلامی، علی ربانی گلپایگانی.

احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نورالله شوشتری.

المراجعات، عبدالحسین شرف الدین.

کتابنامه

الف) کتاب ها

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱.الآلوسی و التشیع، قزوینی، سید امیر محمد، ناشر: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، قم، سال ۱۴۲۰ق.

۲.آموزش عقاید، مصباح یزدی، محمد تقی، ناشر: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، سال۱۳۶۹، چاپ چهارم.

۳.آیات ولایت در قرآن، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: انتشارات نسل جوان، قم، سال۱۳۸۶ش، چاپ سوم.

۴.أبکار الأفکار فی أصول الدین، آمدی، سیف الدین، ناشر: دار الکتب، قاهره، سال۱۴۲۳ق، تحقیق احمد محمد مهدی.

۵.إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، -------------، ناشر: اعلمی، بیروت، سال۱۴۲۵ق، چاپ اول.

۶.الإحتجاج علی أهل اللجاج(للطبرسی)، طبرسی، احمد بن علی، ناشر: نشر مرتضی، مشهد، سال۱۴۰۳ق، چاپ اول، محقق / مصحح: خرسان، محمد باقر.

۷.إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضی نور الله، مرعشی شوشتری، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، سال۱۴۰۹ق، چاپ اول، ملاحظات: مقدمه و تعلیقات از آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

ص: ۴۰۱

۸.إحقاق الحق و إزهاق الباطل، مرعشی، قاضی نورالله، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، سال۱۴۰۹ق، چاپ اول، مقدمه و تعلیقات: آیتالله العظمی مرعشی نجفی.

۹.الاحکام السلطانیه، ماوردی، ابو الحسن علی بن محمد، ناشر: دار الحدیث، قاهره، بی تا.

۱۰.احکام القرآن (ابن العربی)، ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، ناشر: دارالجیل،بیروت،سال ۱۴۰۸ق.

۱۱.احکام القرآن (جصاص)، جصاص، احمد بن علی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۰۵، تحقیق: محمد صادق قمحاوی.

۱۲.الإختصاص، مفید، محمد بن محمد، ناشر: کنگره شیخ مفید، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۱۳.ادب فنای مقربان، جوادی آملی، عبدالله، ناشر: اسراء، قم، سال۱۳۸۶ش، چاپ چهارم.

۱۴.الأربعین فی أصول الدین، رازی، فخرالدین، ناشر: مکتبه الکلیات الأزهریه، قاهره، سال۱۹۸۶م، چاپ اول.

۱۵.ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت، سال۱۴۱۹ق، چاپ اول.

۱۶.إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین، فاضل مقداد، ناشر: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، سال۱۴۰۵ق، تحقیق سید مهدی رجائی.

۱۷.الإرشاد إلی قواطع الأدله فی أول الاعتقاد، جوینی، عبدالملک، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۶ق، چاپ اول، ملاحظات: تعلیق از زکریا عمیرات.

۱۸.إشاره السبق إلی معرفه الحق، حلبی، ابو الحسن، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۴ق، چاپ اول، تحقیق ابراهیم بهادری.

۱۹.إشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، عبیدلی، سید عمید الدین، ناشر: میراث مکتوب، تهران، سال ۱۳۸۱ ش، تصحیح علی اکبر ضیایی.

۲۰.أصول الإیمان (اصول الدین)، بغدادی، عبدالغاهر، ناشر: دار و مکتبه الهلال، بیروت، سال۲۰۰۳م، ملاحظات: به تحقیق ابراهیم محمد رمضان.

۲۱.أصول المعارف، فیض کاشانی، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال۱۳۷۵ش، چاپ سوم، ملاحظات: تعلیق و تصحیح و مقدمه از سید جلال الدین آشتیانی.

۲۲.اطیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب، سید عبد الحسین، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، سال۱۳۷۸ق، چاپ دوم.

ص: ۴۰۲

۲۳.الاعتقادات، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، سال۱۴۱۴ق، چاپ دوم.

۲۴.الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، فاضل مقداد، ناشر: مجمع البحوث الإسلامیه، سال۱۴۱۲ق، چاپ اول، تحقیق ضیاء الدین بصری.

۲۵.اعراب القرآن و بیانه، درویش، محیی الدین، ناشر: دار الارشاد، سوریه، سال۱۴۱۵ق، چاپ چهارم.

۲۶.الاقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: انتشارات کتابخانه، سال۱۳۷۵ق، چاپ اول.

۲۷.الاقتصاد فی الاعتقاد، غزالی، ابو حامد، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۰۹ق، چاپ اول.

۲۸.اقرب الموارد، شرتونی، سعید الحوزی، ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، سال۱۴۰۳ق.

۲۹.الألفین، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: هجرت، قم، سال۱۴۰۹ق، چاپ دوم.

۳۰.الإلهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، سبحانی، جعفر، ناشر: المرکز العالمی للدراسات الإسلامیه، قم، سال۱۴۱۲ق، چاپ سوم.

۳۱.الأمالی(للطوسی)، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: دار الثقافه، قم، سال۱۴۱۴ق، چاپ اول.

۳۲.امام شناسی، حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ناشر: علامه طباطبایی، مشهد، سال۱۴۲۶ش، چاپ سوم.

۳۳.امامت در بینش اسلامی، ربانی گلپایگانی، علی، ناشر: مؤسسه بوستان کتاب، قم، سال۱۳۸۷ش، چاپ دوم.

۳۴.الامامه و النص، فیصل نور، سال۱۳۴۱ش، مقدمه سعد بن عبدالله الحمید و عثمان خمیس.

۳۵.امامت و عصمت امامان در قرآن، کاردان، رضا، ناشر: مجمع جهانی اهل بیت، قم، سال۱۳۹۲ش، چاپ دوم.

۳۶.امامت و مهدویت، صافی گلپایگانی، لطف الله، ناشر: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه، قم، سال ۱۳۸۰ش، چاپ دوم.

۳۷.الإمامه، موسوی شفتی، سید اسدالله، ناشر: مکتبه حجه الإسلام الشفتی، اصفهان، سال۱۴۱۱ق، چاپ اول، تحقیق سید مهدی رجائی.

۳۸.أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیضاوی، عبدالله بن عمر، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۱۸ق، چاپ اول، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی.

۳۹.الأنوار الجلالیه فی شرح الفصول النصیریه، فاضل مقداد، ناشر: مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، سال ۱۴۲۰ق، چاپ اول، تحقیق علی حاجی آبادی و عباس جلالی نیا.

۴۰.أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال۱۳۶۳ش، چاپ دوم.

۴۱.انوار درخشان، حسینی همدانی، سید محمد حسین،ناشر: کتابفروشی لطفی، تهران، سال۱۴۰۴ق، چاپ اول، تحقیق محمد باقر بهبودی.

۴۲.أنیس الموحدین، نراقی، ملا مهدی، ناشر: انتشارات الزهراء، تهران، سال۱۳۶۹ش، چاپ دوم.

۴۳.أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، مفید، محمد بن محمد، ناشر: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۴۴.الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، علامه حلی- فاضل مقداد- ابوالفتح بن مخدوم حسینی، ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، سال۱۳۶۵ش، چاپ اول، مقدمه و تحقیق: دکتر مهدی محقق.

۴۵.الباب الحادی عشر، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، سال۱۳۶۵ش، چاپ اول.

۴۶.بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، مجلسی، محمد باقر، ناشر: اسلامیه، تهران، بی تا.

۴۷.البحر المحیط فی التفسیر، اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، ناشر: دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۲۰ق، تحقیق: صدقی محمد جمیل.

۴۸.بحوث فی الملل و النحل، سبحانی، جعفر، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی- مؤسسه الإمام الصادق ، قم، سال ۱۴۱۰ق، چاپ دوم.

۴۹.بدایه المعارف الإلهیه فی شرح عقائد الإمامیه، خرازی، سید محسن، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۷ق، چاپ چهارم.

۵۰.البدایه و النهایه، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی، اسماعیل بن عمرو، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۰۸ق-۱۹۸۸م، چاپ اول، محقق: علی شیری.

۵۱.بررسی های اسلامی، طباطبایی، سید محمد حسین، ناشر: هجرت، قم.

۵۲.البرهـان فی تفسـیر القرآن، بحرانی، سـیدهاشم، ناشـر: بنیـاد بعثت، تهران، سال۱۴۱۶ق، چـاپ اول، تحقیق: قسم الـدراسات الاسلامیه موسسه البعثه- قم.

۵۳.بسط تجربه نبوی، سروش، عبدالکریم، ناشر: مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، سال۱۳۷۸ش.

ص: ۴۰۴

۵۴.بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن(م۲۹۰ق)، ناشر: مکتب آیت الله مرعشی نجفی، قم، سال۱۴۰۴ق، چاپ دوم.

۵۵.بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ناشر: بنیاد بعثت، قم، سال ۱۴۲۰ق.

۵۶.پرتوی از قرآن، طالقانی، سید محمود، ناشر: شرکت سهامی انتشار، تهران، سال۱۳۶۲ش، چاپ چهارم.

۵۷.تاج العقائد و معدن الفوائد، یمانی، علی بن ولید، ناشر: مؤسسه عز الدین، بیروت، سال۱۴۰۳ق، چاپ دوم، ملاحظات: تحقیق از دکتر عارف تامر.

۵۸.تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمان، ناشر: دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۰۸، چاپ دوم، تحقیق خلیل شحاده.

۵۹.تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی، ناشر: دار صادر، بیروت.

۶۰.تاریخ طبری، طبری، أبوجعفر محمد بن جریر، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، سال۱۴۰۸ق –۱۹۸۸م.

۶۱.تاریخ علم کلام در ایران و جهان، حلبی، علی اصغر، ناشر: انتشارات اساطیر، تهران، سال۱۳۷۶ش، چاپ دوم.

۶۲.تأویل الآیات الظاهره، حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، ناشر: دفترانتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه ، قم، سال۱۴۰۹، چاپ اول.

۶۳.التبیان فی تفسیر القرآن، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، تحقیق: با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیرعاملی.

۶۴.التحریر و التنویر، ابن عاشور، محمد بن طاهر، ناشر: موسسه التاریخ العربی،بیروت،بی تا.

۶۵.التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، حسن، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، سال۱۳۶۸ش، چاپ اول.

۶۶.تذکره الحفاظ، محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، الناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۹ق، چاپ اول، تحقیق زکریا عمیرات.

۶۷.تسلیک النفس الی حظیره القدس، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: مؤسسه الإمام الصادق ، قم، سال۱۴۲۶ق، چاپ اول، تحقیق فاطمه رمضانی.

۶۸.تشیید المراجعات و تفنید المکابرات، میلانی، سید علی، ناشر: مرکز الحقائق الإسلامیه، قم، سال۱۴۲۷ق، چاپ چهارم.

۶۹.التعریفات، جرجانی، میر سید شریف، ناشر: ناصر خسرو، تهران، سال ۱۴۱۲ق، چاپ چهارم.

۷۰.تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ناشر: انتشارات میقات، تهران، سال۱۳۶۳ش، چاپ اول.

۷۱.تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ابن ابی حاتم عبدالرحمن بن محمد، ناشر: مکتبه نزار مصطفی الباز، عربستان سعودی، سال۱۴۱۹ق، چاپ سوم، تحقیق: اسعد محمد الطیب.

۷۲.تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی، اسماعیل بن عمرو، ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت، سال۱۴۱۹، چاپ اول، تحقیق: محمد حسین شمس الدین.

۷۳.تفسیر القرآن الکریم (شبر)، شبر، سید عبد الله، ناشر: دار البلاغه للطباعه و النشر، بیروت، سال۱۴۱۲ق.

۷۴.تفسیر القرآن المجید، مفید، محمد بن محمد، ناشر: مرکزانتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال۱۴۲۴ق، چاپ اول، تحقیق: سید محمد علی ایازی.

۷۵.تفسیر المراغی، مراغی، احمد بن مصطفی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۷۶.التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، طنطاوی، سید محمد، ناشر: نهضت، مصر، بی تا.

۷۷.تفسیر تسنیم، جوادی آملی، عبدالله، ناشر: اسراء، قم،سال ۱۳۸۹ش.

۷۸.تفسیر روح البیان، حقی، بروسوی اسماعیل،ناشر: دارالفکر، بیروت،بی تا.

۷۹.تفسیر شریف لاهیجی، شریف لاهیجی، محمد بن علی، ناشر: دفتر نشر داد، تهران، سال۱۳۷۳ش، چاپ اول، تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث).

۸۰.تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۶ق، چاپ اول، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات.

۸۱.تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ناشر: دار الکتاب، قم، سال۱۳۶۷ش، چاپ چهارم، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری.

۸۲.تفسیر من وحی القرآن، فضل الله، سید محمد حسین، ناشر: دار الملاک للطباعه و النشر، بیروت، سال۱۴۱۹ق، چاپ دوم.

۸۳.تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کاشانی، ملا فتح الله، ناشر: کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، سال۱۳۳۶ش.

۸۴.تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، سال۱۳۷۴ش، چاپ اول.

۸۵.تفسیرالجلالین، محلی جلال الدین / جلال الدین سیوطی، ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، سال۱۴۱۶ق، چاپ اول.

۸۶.تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، طوسی، خواجه نصیرالدین، ناشر: دار الأضواء، بیروت، سال۱۴۰۵ق، چاپ دوم.

۸۷.تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، باقلانی، ابوبکر، ناشر: مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، سال۱۴۱۴ق.

۸۸.التمهید لقواعد التوحید، حنفی ماتریدی، ابوالثناء، ناشر: دار الغرب الإسلامی، بیروت، سال۱۹۹۵، چاپ اول، تحقیق عبدالحمید ترکی.

۸۹.جامع الأصول فی أحادیث الرسول، مجدالدین أبوالسعادات المبارک بن محمد الجزری ابن الأثیر، الناشر : مکتبه الحلوانی – مطبعه الملاح – مکتبه دار البیان، سال۱۳۸۹ق-۱۹۶۹م، چاپ اول، تحقیق : عبدالقادر الأرنؤوط.

۹۰.جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، أبوجعفر محمد بن جریر، ناشر: دار المعرفه، بیروت، سال۱۴۱۲ق، چاپ اول.

۹۱.الجامع الصحیح سنن الترمذی، محمد بن عیسی أبو عیسی الترمذی السلمی، الناشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت، تحقیق : أحمد محمد شاکر وآخرون.

۹۲.الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، محمد بن احمد، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، سال۱۳۶۴ش، چاپ اول.

۹۳.جمعی از نویسندگان زیر نظر دکتر یزدی مطلق، امامت پژوهی (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره)، ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، سال۱۳۸۱ش، چاپ اول.

۹۴.جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم*هدایت در قرآن، ناشر: اسراء، قم، سال۱۳۸۳ش، چاپ اول.

۹۵.جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۱۸ق، چاپ اول، تحقیق: شیخ محمد علی معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود.

۹۶.جودت علی کسّار (محاوره)، حیدری، سید کمال، بحث حول الامامه، ناشر: دار الصادقین، قم، سال۱۴۱۹ق.

۹۷.الحاشیه علی إلهیات الشرح الجدید للتجرید، اردبیلی، احمد، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال۱۴۱۹، چاپ دوم، تحقیق احمد عابدی.

۹۸.حدیث معرفت، زهادت، عبدالمجید، ناشر: حکمت اسلامی،تهران، سال۱۳۹۳ش.

۹۹.حدیقه الشیعه، اردبیلی، احمد، ناشر: انتشارات انصاریان، قم، سال۱۳۸۳ش، چاپ سوم، ملاحظات: به تصحیح صادق حسن زاده.

۱۰۰.حق الیقین، مجلسی، محمد باقر، ناشر: انتشارات اسلامیه، تهران، بی تا.

۱۰۱.الخصال، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: جامعه مدرسین، قم، سال۱۳۶۲ش، چاپ اول.

۱۰۲.دائره المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ ومعارف قرآن، ناشر: موسسه بوستان کتاب، قم، سال۱۳۸۹ش، چاپ دوم.

۱۰۳.دادگستر جهان، امینی، ابراهیم، ناشر: شفق، قم، سال ۱۳۸۰ش، چاپ بیست و یکم.

۱۰۴.الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، جلال الدین، ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، سال۱۴۰۴.

۱۰۵.الذخیره فی علم الکلام، سید مرتضی، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۱ق، تحقیق سید احمد حسینی.

۱۰۶.راهنماشناسی، مصباح یزدی، محمد تقی، ناشر: مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، سال۱۳۶۷ش، چاپ اول.

۱۰۷.رجال، ابن داود، حسن بن علی، ناشر: انتشارات دانشگاه تهران، تهران، سال۱۳۸۳ش.

۱۰۸.رجال، نجاشی، ناشر: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، سال۱۴۰۷ق.

۱۰۹.رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی، ناشر: دار القرآن الکریم، قم، سال۱۴۰۵ق، چاپ اول، تحقیق سید مهدی رجائی.

۱۱۰.الرسائل العشر، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۴ق، چاپ دوم.

۱۱۱.رسائل فیض کاشانی، فیض کاشانی، ناشر: مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، سال۱۳۸۷ش، چاپ اول.

ص: ۴۰۸

۱۱۲.روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سید محمود، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سالق۱۴۱۵، چاپ اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیه.

۱۱۳.روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، سال۱۴۰۸، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی- دکتر محمد مهدی ناصح.

۱۱۴.زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت، سال۱۴۲۲ق، چاپ اول، تحقیق: عبدالرزاق المهدی.

۱۱۵.زبده التفاسیر، کاشانی، ملا فتح الله، ناشر: بنیاد معارف اسلامی، قم، سال۱۴۲۳ق، چاپ اول، تحقیق: بنیاد معارف اسلامی.

۱۱۶.الزیدیه، صبحی، احمد محمود، ناشر: دار النهضه العربیه، بیروت، سال۱۴۱۱ق.

۱۱۷.سنن أبی داود، سلیمان بن أشعث بن إسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو الأزدی السِّجِسْتانی، أبوداود، ناشر: المکتبه العصریه، صیدا–بیروت، بی تا، تحقق: محمد محیی الدین عبدالحمید.

۱۱۸.سنن البیهقی الکبری، بیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبوبکر، ناشر: مکتبه دار الباز، مکه المکرمه، سال۱۴۱۴ق- ۱۹۹۴م، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا.

۱۱۹.سنن الدارقطنی، دار قطنی البغدادی، علی بن عمر أبوالحسن ، الناشر: دار المعرفه، بیروت، ۱۳۸۶ – ۱۹۶۶م، تحقیق: السید عبدالله هاشمی مانی المدنی.

۱۲۰.سنن الدارمی، دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن أبومحمد، الناشر : دار الکتاب العربی، بیروت، سال۱۴۰۷، چاپ اول.

۱۲۱.سنن النسائی بشرح السیوطی و حاشیه السندی، أبوعبدالرحمن أحمد بن شعیب النسائی، ناشر: دارالمعرفه، بیروت، سال۱۴۲۰ق، چاپ پنجم.

۱۲۲.سیر تطور کلام شیعه (از عصر غیبت تا خواجه نصیر طوسی)، جبرئیلی، محمد صفر، ناشر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،قم، سال ۱۳۸۹ش، چاپ اول.

۱۲۳.السیره النبویه، ابن هشام، عبد الملک بن هشام الحمیری المعافری، ناشر: دار المعرفه، بیروت، بی تا، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی.

۱۲۴.الشافی فی الإمامه، سید مرتضی، ناشر: مؤسسه الصادق، تهران، سال۱۴۱۰ق، چاپ دوم، تحقیق سید عبد الزهراء حسینی.

۱۲۵.شرح تجرید الاعتقاد، قوشچی، علاءالدین علی بن محمد، ناشر: بیدار، قم، بی تا.

۱۲۶.شرح أصول الکافی لصدر المتألهین، صدر المتألهین شیرازی (ملاصدرا)،محمد ابن ابراهیم، ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، سال۱۳۶۶ش، چاپ اول، ملاحظات: به تصحیح محمد خواجوی و تحقیق علی عابدی شاهرودی.

۱۲۷.شرح الأصول الخمسه، قاضی عبدالجبار معتزلی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۲۲ق، چاپ اول، تعلیق از احمد بن حسین ابی هاشم.

۱۲۸.شرح العقائد النسفیه، تفتازانی، سعد الدین، ناشر: مکتبه الکلیات الأزهریه، قاهره، سال ۱۴۰۷ق، چاپ اول.

۱۲۹.شرح المقاصد، تفتازانی، سعد الدین، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال ۱۴۰۹ق، چاپ اول، مقدمه و تحقیق و تعلیق از دکتر عبدالرحمن عمیره.

۱۳۰.شرح المواقف، ایجی، میر سید شریف، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال۱۳۲۵ق، چاپ اول، تصحیح بدر الدین نعسانی.

۱۳۱.شرح بر زاد المسافر، آشتیانی، سید جلال الدین، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال۱۳۸۱ش، چاپ سوم.

۱۳۲.شرح فروع الکافی مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح، (للمولی محمد هادی بن محمد صالح المازندرانی)، ناشر: دار الحدیث للطباعه و النشر، قم، سال۱۴۲۹ق، چاپ اول، محقق / مصحح: محمودی، محمد جواد و درایتی، محمد حسین.

۱۳۳.شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسکانی، عبیدالله بن احمد، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، سال۱۴۱۱ق، چاپ اول، تحقیق: محمد باقر محمودی.

۱۳۴.شیعه در اسلام، طباطبایی، سید محمد حسین، ناشر: دفتر نشر اسلامی، قم، سال۱۳۷۸ق، چاپ سیزدهم.

۱۳۵.صحیح ابن حبان، التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبوحاتم ، الناشر : مؤسسه الرساله، بیروت، سال۱۴۱۴–۱۹۹۳، چاپ دوم، تحقیق : شعیب الأرنؤوط.

۱۳۶.صحیح بخاری، محمد بن إسماعیل، أبوعبدالله البخاری الجعفی، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه—بیروت، سال۱۴۰۷ق، چاپ سوم، تحقیق: مصطفی دیب البغا.

۱۳۷.صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج، أبوالحسین قشیری نیشابوری، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی.

۱۳۸.الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، بیاضی، ناشر: المکتبه المرتضویه، سال۱۳۸۴ش، چاپ اول.

ص: ۴۱۰

۱۳۹.الصواعق المحرقه علی أهل الرفض و الضلال و الزندقه، هیتمی السعدی الأنصاری، شهاب الدین شیخ الإسلام أحمد بن محمد بن علی بن حجر ، أبوالعباس، ناشر: مؤسسه الرساله، لبنان، سال۱۴۱۷ق، چاپ اول، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله الترکی – کامل محمد الخراط.

۱۴۰.الطبقات الکبری، البصری الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبوعبدالله ، الناشر : دار صادر، بیروت، سال۱۹۶۸م، تحیقق إحسان عباس.

۱۴۱.طوسی، خواجه نصیرالدین، (مع تعلیقات السبحانی)، تجرید الاعتقاد، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، سال ۱۴۰۷ق، چاپ اول، تحقیق حسینی جلالی.

۱۴۲.عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، میر حامد حسین، ناشر: کتابخانه عمومی امام امیرالمومنین علی علیه السلام، اصفهان، سال۱۳۶۶، چاپ دوم.

۱۴۳.عقائد الإمامیه الإثنی عشریه، موسوی زنجانی، سید ابراهیم، ناشر: مؤسسه الأعلمی، بیروت، سال۱۴۱۳ش، چاپ سوم.

۱۴۴.العقائد الجعفریه، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: دفتر تبلیغات، قم، سال۱۴۱۱ق، چاپ اول.

۱۴۵.عقیده ختم النبوه، الغامدی، احمد بن حمدان، ناشر: دار الطیبه، ریاض، سال۱۴۰۵ق.

۱۴۶.علاقه التجرید، علوی عاملی، میر سید محمد، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، سال۱۳۸۱ش، چاپ اول، ملاحظات: به تصحیح و تحقیق حامد ناجی.

۱۴۷.علل الشرائع، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: کتاب فروشی داوری، قم، سال۱۳۸۵ش،چاپ اول.

۱۴۸.علی و الخلفاء، العسکری، نجم الدین جعفر بن محمد، ناشر: دار الزهراء، بیروت، سال۱۴۱۴م.

۱۴۹.عمده القاری شرح صحیح البخاری، بدرالدین العینی، محمود بن أحمد الحنفی ، أبومحمد، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۵۰.غایه المرام فی علم الکلام، آمدی، سیف الدین، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۱۵۱.الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، امینی، عبدالحسین، ناشر: مرکز الغدیر، قم، سال۱۴۱۶ق، چاپ اول.

۱۵۲.غریب القرآن ابن قتیبه، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ناشر: دارالهلال،بیروت،سال۱۴۱۱ق.

۱۵۳.الغیبه للنعمانی، نعمانی، ابی زینب محمد بن ابراهیم، ناشر: نشر صدوق، تهران، سال۱۳۹۷ق، چاپ اول.

۱۵۴.الغیبه، طوسی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه معارف اسلامی، قم، سال ۱۴۱۱ق.

۱۵۵.فتح الباری شرح صحیح البخاری، عسقلانی الشافعی، احمد بن علی بن حجر أبوالفضل، ناشر: دار المعرفه، بیروت، سال ۱۳۷۹ش، تحقیق : أحمد بن علی بن حجر أبوالفضل العسقلانی الشافعی.

۱۵۶.فتح القدیر، شوکانی، محمد بن علی، ناشر: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، دمشق، بیروت، سال۱۴۱۴ق، چاپ اول.

۱۵۷.الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد، ناشر: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۱۵۸.فلسفه امامت با دو رویکرد فلسفی و عرفانی، یثربی، سید یحیی، ناشر: سازمان انتشارات و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،قم، سال۱۳۸۵ش، چاپ سوم.

۱۵۹.الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه، محمد جمیل حمود، ناشر: مؤسسه الأعلمی، بیروت، سال ۱۴۲۱ق، چاپ دوم.

۱۶۰.فی ظلال القرآن، شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم ، ناشر: دار الشروق، بیروت- قاهره، سال ۱۴۱۲ق، چاپ هفدهم.

۱۶۱.فیض القدیر شرحا لجامع ا لصغیر، ثمال مناوی القاهری، زین الدین محمد المدعو بعبدالرؤوف الحدادی ، ناشر: المکتبه التجاریه الکبری، مصر، سال۱۳۵۶ق، چاپ اول.

۱۶۲.قواعد العقائد، طوسی، خواجه نصیرالدین (مع تعلیقات السبحانی)، ناشر: مؤسسه امام صادق ، قم، بی تا.

۱۶۳.قواعد المرام فی علم الکلام، بحرانی، ابن میثم، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، سال۱۴۰۶ق، چاپ دوم، تحقیق سید احمد حسینی.

۱۶۴.الکامل فی التاریخ، ابن کثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر - دار بیروت، سال۱۳۸۵ق.

۱۶۵.کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ناشر: اسلامیه، تهران، سال ۱۳۶۲ش، چاپ دوم.

۱۶۶.الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود، ناشر: دار الکتاب العربی، بیروت، سال۱۴۰۷ق، چاپ سوم.

۱۶۷.کشف الأسرار و عده الأبرار، میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۷۱ش، چاپ پنجم، تحقیق: علی اصغر حکمت.

۱۶۸.کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ چهارم، تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات از آیت الله حسن زاده آملی.

۱۶۹.الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۲۲ق، چاپ اول.

۱۷۰.کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: اسلامیه، تهران، سال۱۳۹۵ق، چاپ دوم.

۱۷۱.کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال، المتقی الهندی، علی بن حسام الدین، ناشر: مؤسسه الرساله، بیروت، سال۱۹۸۹م.

۱۷۲.گوهر مراد، فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، ناشر: نشر سایه، تهران، سال۱۳۸۳ش، چاپ اول.

۱۷۳.لباب التاویل فی معانی التنزیل، بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۵ق، چاپ اول، تحقیق: محمد علی شاهین.

۱۷۴.لسان العرب، ابن منظور، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال۱۴۰۸، چاپ اول.

۱۷۵.اللوامع الإلهیه، فاضل مقداد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق، چاپ دوم.

۱۷۶.مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، سال۱۳۶۷ش، چاپ دوم.

۱۷۷.مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، سال۱۳۷۲ش، چاپ سوم، با مقدمه محمد جواد بلاغی.

۱۷۸.مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن أبی بکر الهیثمی، الناشر: دار الفکر، بیروت، سال۱۴۱۲ق.

۱۷۹.مجموعه آثار، بازرگان، مهدی، ناشر: بنیاد فرهنگی بازرگان، تهران، سال۱۳۷۷ش.

۱۸۰.مجموعه آثار، مطهری، مرتضی، ناشر: صدرا، تهران.

۱۸۱.محاسن التاویل، قاسمی، محمد جمال الدین، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۸ق، چاپ اول، تحقیق: محمد باسل عیون السود.

۱۸۲.محاضرات فی الإلهیات، تلخیص از علی ربانی گلپایگانی، سبحانی، جعفر، ناشر: مؤسسه امام صادق، قم، سال۱۴۲۸ق، چاپ یازدهم.

۱۸۳.المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۲۲، چاپ اول، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد.

۱۸۴.مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، نووی جاوی، محمد بن عمر، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۷ق، چاپ اول، تحقیق: محمد أمین الصناوی.

۱۸۵.المسائل الجارودیه، مفید، محمد بن محمد، ناشر: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۱۸۶.المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، أبو عبد الله محمد بن عبد الله، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۱۱ق، چاپ اول، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا.

۱۸۷.المسلک فی أصول الدین و الرساله الماتعیه، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد، سال۱۴۱۴ق، چاپ اول، تحقیق: رضا استادی.

۱۸۸.مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل، أبو عبدالله الشیبانی، ناشر: عالم الکتب، بیروت، سال۱۴۱۹ق، چاپ اول، تحقیق: السید أبو المعاطی النوری.

۱۸۹.المصباح المنیر، فیومی، احمد بن محمد، ناشر: موسسه دار الهجره، قم، سال۱۴۱۴ق، چاپ دوم.

۱۹۰.مصطلحات الإمام الفخر الرازی، سمیح دغیم، ناشر: مکتبه لبنان ناشرون، بیروت، سال۲۰۰۱م، چاپ اول.

۱۹۱.المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، عسقلانی الشافعی، احمد بن علی بن حجر أبوالفضل، الناشر: دار العاصمه، دار الغیث–السعودیه، سال۱۴۱۹ق، چاپ اول.

۱۹۲.معارج الفهم فی شرح النظم، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: دلیل ما، قم، سال۱۳۸۶ش، چاپ اول.

۱۹۳.معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی، حسین بن مسعود، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال ۱۴۲۰ق، چاپ اول، تحقیق: عبدالرزاق المهدی.

۱۹۴.معالم المدرستین، عسکری، سید مرتضی، ناشر: المجمع العالمی لاهل البیت، قم، سال۱۴۲۴ق، چاپ اول.

۱۹۵.معانی الأخبار، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: جامعه مدرسین، قم، سال۱۴۰۳ق، چاپ اول.

۱۹۶.المعجم الصغیر للطبرانی، طبرانی، سلیمان بن أحمد بن أیوب، الناشر: المکتب الإسلامی، دار عمار، بیروت، عمان، سال۱۴۰۵ق، ۱۹۸۵م، چاپ اول، تحقیق: محمد شکور محمود الحاج أمریر.

۱۹۷.معجم مقاییس اللغه، ابن فارس، احمد بن فارس، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامی، قم، سال۱۴۰۴، چاپ اول، محقق/ مصحح: هارون، عبدالسلام محمد.

۱۹۸.المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاضی عبدالجبار معتزلی، ناشر: الدار المصریه، قاهره، سال۱۹۶۵ – ۱۹۶۲م، تحقیق جورج قنواتی.

۱۹۹.مفاتیح الغیب، رازی، فخرالدین، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، سال ۱۴۲۰ق، چاپ سوم.

۲۰۰.المفردات، راغب اصفهانی، ناشر: دار المعرفه، بیروت، سال۱۴۲۶ق، چاپ چهارم.

۲۰۱.مقدمه ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمان، ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،تهران،سال ۱۳۷۴ش.

۲۰۲.الملل و النحل، شهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال۱۳۶۴ش، چاپ سوم، تحقیق محمد بدران.

۲۰۳.مناهج الیقین فی أصول الدین، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: دار الأسوه، تهران، سال۱۴۱۵ق، چاپ اول.

۲۰۴.المنقذ من التقلید، حمصی رازی، سدید الدین، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۱۲ق، چاپ اول.

۲۰۵.منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، حرانی ،أحمد بن عبدالحلی ابن تیمیه أبوالعباس، الناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال ۱۴۲۰ق، چاپ اول.

۲۰۶.منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: مؤسسه عاشورا، مشهد، سال۱۳۷۹ش، چاپ اول.

۲۰۷.المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، سید محمد حسین، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه ، قم، سال۱۴۱۷ق، چاپ پنجم.

۲۰۸.النص الجلی فی إثبات ولایه علی علیه السلام، بروجردی، محمدحسین، ناشر: آستان قدس رضوی، مشهد، سال۱۴۲۵ق، چاپ اول، تحقیق: علی اکبر شکوهی.

۲۰۹.النکت الاعتقادیه، مفید، محمد بن محمد، ناشر: کنگره شیخ مفید، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول.

۲۱۰.نور الأفهام فی علم الکلام؛ حسینی لواسانی، سید حسن، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، سال۱۴۲۵ق.

۲۱۱.نهایه الأقدام فی علم الکلام، الملل و النحل، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، سال۱۴۲۵ق، چاپ اول، تحقیق احمد فرید

مزيدى.

ص: ۴۱۵

۲۱۲.النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ابن أثیر، مبارک ابن ابی مکرم، ناشر: دارالمعرفه، بیروت، سال۱۴۲۲ق، چاپ اول.

۲۱۳.نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی،حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، ناشر: دار الکتاب اللبنانی، بیروت، سال۱۹۸۲م، چاپ اول، ملاحظات: تعلیقات از عین الله حسنی ارموی.

۲۱۴.وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، سال۱۴۰۹ق.

۲۱۵.ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، جوادی آملی، عبدالله، ناشر: اسراء، قم، سال۱۳۸۹ش، چاپ دهم.

۲۱۶.الهدایه فی الأصول و الفروع، شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه القمی، ناشر: مؤسسه امام هادی(ع)، قم، سال۱۴۱۸ق، چاپ اول.

۲۱۷.هزار و یک کلمه، حسن زاده آملی، حسن، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، قم، سال۱۳۸۱ش، چاپ دوم.

۲۱۸.الیاقوت فی علم الکلام، نوبختی، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، سال۱۴۱۳ق، چاپ اول، ملاحظات: به تحقیق علی اکبر ضیائی.

۲۱۹.ینابیع الموده لذوی القربی، قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ناشر: دار الاسوه، قم، سال۱۴۱۶ق، چاپ اول، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی.

ب) مجلات

۱. فصلنامه علمی- پژوهشی انتظار موعود، مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم.

۲. مجله تخصصی کلام اسلامی، مؤسسه امام صادق، مرکز تخصصی کلام حوزه علمیه قم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹